



## امیر باصلابت

دین مبین اسلام، موهبتی بود که از سوی خداوند متعال نصیب مردمان غیور این سرزمین الهی گردید. رسالت محمد، پیامبر اعظم (ص) و خاتم رسل - علیه السلام اجمعی - اندکی پس از آشکار شدن دعوتش به سرزمین پارس رسید و ایرانیان، ساکنان این مرز و بوم کهن و تمدن دیرینه، با آغوش باز و روی گشاده آن را پذیرا شدند و سرمه چشمان خویش کردند. این دین مبین بر زندگی و آیین‌های زیستی و معنوی مردمان این دیار آن‌چنان به سرعت اثر گذاشت که از همان نخستین سده ورود اسلام به ایران، دیگر کسی نمی‌توان فرهنگ و پیشینه دین مبین اسلام را از ایران و متقابلاً ایران را از اسلام جدا بداند.

این چنین بود که وقتی در اواخر قرن سیزده خورشیدی (سال ۱۲۹۲) محمدولی قرنی در دامان پدر و مادری مؤمن و معتقد در این ملک به دنیا آمد، اگر چه به سرعت در درس نظام و اشتغال به پیشه نظامی‌گری پیش رفت و خیلی زود به مدارج بالا رسید، اما همواره یک فرد مؤمن و مسلمان و معتقد باقی ماند.

باری، شهید قرنی، آن زمان که به مسئولیت خطیر ریاست «رکن دو» ارتش شاهنشاهی دست یافت، با داشتن پیشینه ایمانی خویش از مشاهده ظلم و جور و فساد دستگاه ستم‌شاهی به خروش آمد و در سال ۱۳۳۶ با وجود درجه سرلشکری و دارا بودن جایگاه دوم در بین سران ارتش، در آستانه انجام کودتایی علیه شاه دستگیر و سه سال زندانی شد.

پس از آزادی از زندان دوره اول، بیش از پیش به مبارزین مذهبی نزدیک شد. این دوره از فعالیت‌های سیاسی شهید قرنی مصادف شد با خروش بزرگ

خمینی کبیر (ره) و وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که به دلیل همراهی شهید قرنی با قیام و همچنین داشتن ارتباطاتی با روحانیون برجسته و مبارزی همچون حضرت آیت الله العظمی میلانی و مرحوم آیت الله طالقانی - رحمت الله علیهما - مجدداً دستگیر و به مدت سه سال دیگر روانه زندان شد. این بار نیز شهید قرنی ارتباطش را چه در داخل زندان و چه پس از آزادی مجدد از اسارت، با نیروهای مبارز مذهبی گسترش داد و تا سال ۱۳۵۷ حتی یک دم نیز از همراهی با مردم و امام (ره) باز نایستاد. مقارن پیروزی انقلاب، شهید قرنی که در قالب مستقبلیان و اطرافیان حضرت امام (ره) در مدرسه رفاه و علوی جزو یاران معظم له به شمار می‌آمد، به عنوان نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی دست به کار بازسازی ارتش و در واقع پایه گذاری ارتش در این نظام مردمی، مقدس و دینی گردید. مقابله با غائله جدایی طلبان و ضد انقلابیون در کردستان، پاکسازی بدنه ارتش و همچنین جایگزینی نظامیان و افسران مسلمان و انقلابی به جای امرای سابق و ایجاد نظم و نسق نوین بر پایه سیره و دستورات حضرت امام خمینی و از همه مهم‌تر جلوگیری از انحلال ارتش (که مورد نظر عده‌ای از انقلابی‌نماها، سران گروهک‌ها قرار داشت) از مهم‌ترین اثرات و نقاط درخشان کارنامه این شهید گرانقدر به شمار می‌رود.

شهید سپهبد محمدولی قرنی، خاری در چشم دشمنان اسلام، ایران، مردم و نظام بود و به همین دلیل گروه منحرف و ضاله فرقان در نخستین اقدام کور و بزدلانه خویش دست به ترور آن نظامی آزاده و پیشگام شهدای لشکری و کشوری نظام مقدس جمهوری اسلامی زدند و ناجوانمردانه به شهادتش رساندند. غافل از آن‌که به همین سبب نام نیک او همواره بر صدر و تارک همه شهدای شاخص نظام خواهد درخشید:

«هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

یادش گرامی و راهش پررهرو باد

○ سردبیر





## جرم قرنی چه بود...؟

شهید قرنی در آئینه کلام حضرت امام خمینی (ره)

### درآمد

«مرحوم قرنی، خدا رحمتش کند، این جا بود به من گفت که مقابله بین، جنگ ما بین مردم و قوای دولتی در آن شب سه ساعت و نیم بود. با سه ساعت و نیم دست‌های خالی بر تانک و توپ و مسلسل و این‌ها غلبه کرد. این غلبه، غلبه الهی بود یعنی نظر خدا بود.»  
آن چه می‌خوانید، دربرگیرنده اکثر دفعاتی است که بنیانگذار جمهوری اسلامی از شهید قرنی یاد کردند. همچنین گزیده‌ای از سخنان آن بزرگمرد در مذمت ترورهای ننگین گروه فرقان، به همراه پیام حضرت امام (ره) در مورد وقایع سنندج در اسفندماه ۱۳۵۷، سخنانی در جمع برخی فرماندهان ترابری ارتش و مواردی دیگر (که همه آن‌ها به نوعی ترسیم‌کننده فضای کشور، انقلاب نظام و ارتش در آن دوران نیز هستند) تقدیم حضورتان می‌شود.

این‌ها درست نمی‌شود، جنگ باید بشود، این قدر خونریزی، چه، چه، یک سال، دو سال جنگ بشود تا بعد یک قدرتی بر قدرت دیگر پیروز بشود. این جا آن‌جایی بود که انقلاب بود، واقعا انقلاب بود. مرحوم قرنی به من گفت که سه ساعت و نیم، سه ساعت و نیم غلبه کرد ملت بر رژیم. یعنی آن وقتی که آن‌ها کودتا می‌خواستند بکنند در تهران ما بودیم و آن‌ها بنا داشتند کودتا بکنند و جلوی گفتند روز هم باید بیرون نیابید، حکومت نظامی را روز قرار دادند. آن حکومت نظامی روز را خدا خواست که شکسته شد. آن‌ها به من بعد گفتند که این‌ها بنا داشتند که کودتا بکنند و خیابان‌ها را وقتی که مردم نیستند، خیابان‌ها را همه را بگیرند و شیش کودتا بکنند، مردم که ریختند در خیابان‌ها این‌ها این طرحی که داشتند خنثی شد و ایشان می‌گفت که آن‌که جنگ بین ملت و دولت واقع شد و رژیم واقع شد سه ساعت و نیم بود، در صورتی که جاهای دیگر الان شما می‌بینید که در افغانستان چند سال است که همه مسائل هست و حالا هم معلوم نیست کی ختم بشود برای این‌که آن‌جا یک کودتایی است. کودتا یک نفر آدم بخواهد انجام بدهد، یک قدرتی می‌خواهد یک ملتی را از بین ببرد، اما یک ملت خودش آمده است - و خودش آمده - و حریفش را بیرون کرده، دیگر خود ملت ما با خود ملت که کاری ندارد.

(بخشی از بیانات امام خمینی در جمع اعضای جهاد سازندگی اردستان و قم ۱۳۵۸/۱۰/۱۷ برگرفته از صحیفه نور، جلد یازدهم)

به آن دریای رحمت الهی، همه چیز می‌شویم، قدرت پیدا می‌کنیم...

(بخشی از بیانات امام خمینی در جمع گروهی از پاسداران کمیته مرکزی و اعضای خانواده‌های شهدای انقلاب اسلامی ۱۳۵۸/۶/۲۶ برگرفته از صحیفه نور، جلد نهم)

جرم آقای مطهری چه بوده؟ چه کرده بود؟ جرم قرنی چه بود؟ این‌ها چه جرمی کرده بودند که مستحق قتل بودند؟ حالا هم لیست دارند برای کشتن یک عده‌ای. خیال می‌کنند که با کشتن آقای مطهری یا با کشتن امثال آقای مطهری این نهضت خاموش می‌شود و دوباره حقوق ملت ما پایمال می‌شود و دوباره چه، چه شد. خوب، راجع به آقای مطهری این حقوق بشری‌ها یک کلمه ننوشته‌اند و نگفته‌اند.

(بخشی از بیانات در جمع اعضای هیأت بازرگانان ایرانی ۱۳۵۸/۲/۲۵ برگرفته از صحیفه نور، جلد ششم) انقلابات دیگر با یک سال و دو سال و سه سال

● جرم آقای مطهری چه بوده؟ چه کرده بود؟ جرم قرنی چه بود؟ این‌ها چه جرمی کرده بودند که مستحق قتل بودند؟ حالا هم لیست دارند برای کشتن یک عده‌ای. خیال می‌کنند که با کشتن آقای مطهری یا با کشتن امثال آقای مطهری این نهضت خاموش می‌شود

ابراز تأسف حضرت امام از ترور سرلشکر قرنی یک روز پس از شهادت شهید قرنی، ابراز تأسف حضرت امام خمینی (ره) طی اطلاعیه‌ای که دفتر معظم له منتشر کرد به خانواده معزز این شهید ابلاغ شد. متن اطلاعیه دفتر امام خمینی به این شرح است:

بسمه تعالی  
خبر تأسف آور ترور تیمسار سرلشکر محمدولی قرنی موجب تأثر حضرت آیت الله العظمی امام خمینی گردید. معظم له دستور فرمودند تا مراتب تأثر و تسلیت‌شان را نسبت به خانواده و نزدیکان‌شان اظهار دارید.

قم - دفتر امام خمینی  
[برگرفته از روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸]

مرحوم قرنی، خدا رحمتش کند، این جا بود به من گفت که مقابله بین، جنگ ما بین مردم و قوای دولتی در آن شب سه ساعت و نیم بود. با سه ساعت و نیم دست‌های خالی بر تانک و توپ و مسلسل و این‌ها غلبه کرد. این غلبه، غلبه الهی بود یعنی نظر خدا بود. این نظر خدا را حفظش بکنید، خودتان را متصل کنید به آن دریای بی‌پایان الوهیت، قلب‌های‌تان را متصل کنید به مبداء خیر، همه چیز از اوست، او کس همه کس است، همه پیروزی‌ها با اراده او حاصل می‌شود، همه خوبی‌ها با اراده او تحقق پیدا می‌کند، هر چه بدی هست از ماست و هر چه خوبی است از اوست. خودتان را به او متصل کنید. آن قطره‌های ضعیفی ما هستیم بلکه لاشی‌ایم، هیچیم، اما اگر متصل بشویم



## شهید قرنی: حرف آخر...

■ گفت‌وگویی با سیهید قرنی در واپسین روزهای زندگی اش

■ درآمد

«برخلاف آنچه شایع است ارتش تسلیم نشد، بلکه ارتش در اوج بحران، همبستگی خودش را با ملت انقلابی ما اعلام و در مقابل خواست‌های انقلابی مردم، سر فرود آورد؛ مردمی که همیشه حامی، پشتیبان و هواداران ارتش بوده‌اند. آیت الله طالقانی، بارها اظهار داشته‌اند که حتی افراد گارد هم در روزهای قبل از پیروزی بارها به ایشان مراجعه و همبستگی خودشان را با انقلاب مردم اعلام کرده‌اند.»

این بخشی از آخرین صحبت‌های شهید قرنی است که چند روز قبل از شهادت، بخشی از حقیقت این نهضت اسلامی به رهبری بزرگسرد تاریخ معاصر را به تصویر می‌کشد و سپس آگاهانه و از سر شوق به سوی معبود عروج می‌کند و در میان خیل همراهان خمینی کبیر(ره) نخستین امیر سرفرازی نام می‌گیرد که به شهادت می‌رسد.

آنچه می‌خوانید، متن کامل سه مصاحبه به یادگار مانده از شهید قرنی است که اتفاقاً هر سه در واپسین روزهای قبل از شهادت ایشان انجام شده و با اندکی تلخیص و ویرایش تقدیم شما عزیزان می‌شود:

اشاره: روز شنبه گذشته، روزی که به هیچ وجه گمان نمی‌رفت این آخرین دیدارمان باشد، من به عنوان یک آشنا، یک مصاحب، نه به عنوان یک نویسنده و گزارشگر، با تیمسار سرلشکر شهید محمدولی قرنی رئیس سابق ستاد کل ارتش، گفت و گویی شش ساعته داشتم که در این گفت و شنود، دو سه نفر دیگر از هم‌زمان و همکاران ارتشی قرنی نیز حضور داشتند.

این اجلاس شش ساعته نه به خاطر یک مصاحبه، بلکه به خاطر گفت و شنودهای خصوصی و جر و بحث‌های خودمانی تشکیل شده بود که طی آن از مسائل زیادی سخن رفت، از آنجا که بسیاری از این سخن‌ها، در همه جا، در همه محافل و مجالس به گوش می‌رسد و نظرات متفاوتی برای آن ابراز می‌گردد، بهتر دیدم که قسمت‌هایی از آن را، قسمت‌هایی که در شرایط فعلی مملکت، در فضای سیاسی امروز، قابل انعکاس و انتشار است، به میان آورم اما نه همه سخن‌ها و اظهار نظر‌ها را، که باید در وقت دیگر و به مناسبت‌های دیگر و در حال و هواهای دیگری منتشر شود.

تأکید می‌کنم که این، مصاحبه نیست چرا که سرلشکر

قرنی همیشه، به دلایل خاصی، شاید هم دلایل سیاسی یا شخصی، از مصاحبه مطبوعاتی پرهیز می‌کرد، این که شما می‌خوانید قسمت‌هایی از آن جلسه شش ساعته‌ای است که شاید آخرین حرف‌های سیاسی یا مطبوعاتی‌ای باشد که با شهید قرنی، قبل از ترور او صورت گرفته است.

\*\*\*

در آغاز، سخن از این است که چرا تیمسار قرنی را به قول بعضی از روزنامه‌های خبری «برکنار» کرده‌اند. چرا که درباره این برکناری - یا به قول گروهی دیگر - این «استعفا» شایعات زیادی بر سر زبان‌هاست؟

نمی‌دانم چرا بعضی از جراید خبری اصرار دارند که حقایق را وارونه جلوه دهند، چون برخلاف آنچه آن‌ها نوشته‌اند من به دلایل زیادی، «استعفا» داده‌ام نه آن‌که «برکنار» شده باشم.

نخست وزیر حتی در ذیل حکم انتصاب تیمسار فریڈ نوشته‌اند که: «رونوشت برای اطلاع و تحویل به تیمسار محمدولی قرنی ارسال می‌شود و مراتب تقدیر دولت از زحمات گذشته جنابعالی در انجام قبول مسئولیت خطیر و مراتب اعتماد خود را ابراز می‌دارد. نخست وزیر - مهدی بازرگان».

بنابراین می‌بینید که من برکنار نشده‌ام، این را بعضی از روزنامه‌های خبری عنوان کرده‌اند؛ همچنان که اصرار دارند قرنی را «قره‌نی» بنویسند. من از طایفه «قرن» هستم - طایفه اویس قرنی، دوستدار و محب پیامبر گرامی اسلام(ص) - که به آن حضرت در صدر اسلام، غائبانه ارادت و اعتقاد پیدا کرده بود.

می‌گویند متن استعفاي شما در چهار پنج صفحه تهیه شده و در آن مطالب و موارد زیادی عنوان شده است. مطالبی که ظاهراً با سیاست دولت؛ با سیاست رجال مسئول یا غیر مسئول؛ مطالبی که احتمالاً با سرنوشت مملکت بستگی داشته است. می‌گویند که شما در این استعفانامه به نحوه اقدام «کمیسیون اعزامی از تهران» شدیداً معترض بوده‌اید و باز هم می‌گویند که شما در استعفانامه خود نوشته‌اید که «با قدرت، کردستان را حفظ کرده‌اید. در حالی که یکی دو نفر از رجال اعزامی، ناآگاهانه در جهت خلاف این سیاست اقدام کرده‌اند.» می‌گویند یکی از اعتراضات شما به نحوه رفتار اولین کمیسیون دولتی‌ای است که به مهاباد اعزام شده بود، چرا که در مقابل چشم پادگان را «تخلیه» کرده‌اند. به هر حال درباره متن استعفاي شما، حرف‌های زیادی شنیده می‌شود؛ حقیقت چیست؟ استعفاي من جنبه «محرمانه» داشته و یا این که شاید

بعضی از این شایعات، فقط (باید) در حد همان شایعه باشد که به هیچ وجه با حقایق مطابقت ندارد. اما شاید مصلحت نباشد که مضمون یک «استعفاي ساده» را آشکار کنیم، چه لزومی دارد که از متن این استعفا همه مردم آگاه شوند. اما آنچه مهم است این است که نباید به هیچ عنوان ارتش را تضعیف، تهدید، تحقیر یا تحقیر نمود، این به مصلحت مملکت نخواهد بود، همین طور که همین حالا هم دولت و مقامات مسئول یا غیر مسئول به دنبال تقویت ارتش هستند.

گفتم تقویت ارتش، این به معنای آن نیست که به ترکیب ارتش دست نزنیم. بلکه معتقدم که باید ارتش را از عناصر ناصالح و «جان‌نثار» تصفیه کرد، چون ارتش ملی همیشه سواي یک گروه خاص جان‌نثار، یک ارتش ملی بوده و به همین دلیل هم با همه توانایی خود در روزهای انقلاب با انقلاب و مردم اعلام همبستگی کرد.

برخلاف آنچه شایع است ارتش تسلیم نشد، بلکه ارتش در اوج بحران، همبستگی خودش را با ملت انقلابی ما اعلام کرد و در مقابل خواست‌های انقلابی مردم، سر

● من به دلایل زیادی، «استعفا» داده‌ام... بنابراین می‌بینید که من برکنار نشده‌ام، این را بعضی از روزنامه‌های خبری عنوان کرده‌اند؛ همچنان که اصرار دارند قرنی را «قره‌نی» بنویسند. من از طایفه «قرن» هستم که به پیامبر اسلام(ص) در صدر اسلام، غائبانه ارادت و اعتقاد پیدا کرده بود

فرود آورد؛ مردمی که همیشه حامی، پشتیبان و هواداران ارتش بوده‌اند. آیت الله طالقانی، بارها اظهار داشته‌اند که حتی افراد گارد هم در روزهای قبل از پیروزی بارها به ایشان مراجعه و همبستگی خودشان را با انقلاب مردم اعلام کرده‌اند.

اصولاً باید دید که ارتش در چارچوب «حاکمیت» چه نقشی باید داشته باشد و فلسفه وجودی آن چیست؟ آیا ارتش ما واقعاً یک ارتش ملی است؟

فلسفه وجودی ارتش، در همه کشورها و در همه دوران تاریخ، دفاع از مرزهای کشور و حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشورها بوده است اما گاهی دیده شده که بعضی از دیکتاتوری‌ها، ارتش را به سمت‌های دیگری سوق داده‌اند تا از آن در جهت منافع شخصی بهره



در مقابل این حوادث چه باید بکنند و چه می‌تواند بکنند؟ و یا مخالفان و انتقادکنندگان انتظار داشتند که این تنها پادگان موجود سندج را هم تسلیم می‌کردیم و منتظر حوادث بعدی می‌ماندیم، در آن صورت خائن و گناهکار شناخته نمی‌شدیم.

یک مسأله دیگر را هم فاش کنیم، این که آقای نخست وزیر کتبا در ذیل گزارش ۱۳۳۸/۱/۲۹-۱۷۱ در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۲۸ دستور داده (نوشته) بودند که: «موافق است؛ خصوصاً که از طرف امام نیز تأکید به مقاومت و سرکوب کردن متجاوزین داده شده است».

قبل از آن نیز بارها امام تأکید کرده بودند که: «نباید به پادگان‌ها حمله شود، اگر کسی به پادگان‌ها حمله کند جزء ضد انقلابیون و محارب دین شناخته می‌شود و باید ارتش از خود دفاع کند».

آن چه مهم است این است که نباید به هیچ عنوان ارتش را تضعیف، تهدید، تحقیر یا تخفیف نمود، این به مصلحت مملکت نخواهد بود، همین طور که همین حالا هم دولت و مقامات مسئول یا غیر مسئول به دنبال تقویت ارتش هستند

به همین دلیل هم هزاران مجاهد و پاسدار انقلابی از شهرهای مختلف به طرف کردستان حرکت کردند، که ما مرتباً به وسیله رادیو و تلویزیون از آن‌ها خواهش کردیم که به شهرهای خودشان مراجعت کنند. چون این‌ها جوان بودند، تعلیمات نظامی ندیده بودند، در نتیجه قربانی و شهید، زیاد می‌دادند. همچنان که گروهی از کرمانشاه به سندج رفتند و در همان اولین ساعات چند شهید دادند. از همه مهم‌تر این که «دفاع، حق مشروع همه افراد از جمله سرباز» است و وقتی که عده‌ای به آن‌ها حمله کردند، آن‌ها باید از جان خودشان دفاع می‌کردند.

بعد از آن هم در مسأله ترکمن صحرا دیدیم که روش دولت، تقویت ارتش و به کارگیری آن برای جلوگیری از حرکت‌های ضد انقلابی بوده است. چرا در این باره

و این که گروهی چاقوکش و غارتگر توی خیابان‌ها بریزند و ارتش و پلیس هم در مقابل آن‌ها وجود نداشته باشد، این «کودتا» نیست، این یک شورش است که متأسفانه سران ارتش ما در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نتوانستند عمق آن را درک کنند و آن را در نطفه خفه کنند. چون فقط سرهنگ ممتاز و گارد محافظ دکتر مصدق بودند که علیه آشوب‌طلبان، غارتگران و چاقوکش‌های حرفه‌ای مثل شعبان بی‌مخ دو سه ساعتی ایستادگی کردند. دقیقاً یادم مانده که نزدیک‌ترین یاران ارتشی دکتر مصدق، آن روز در محل سستاد نبودند و دسترسی به آن‌ها کاملاً مشکل شده بود تا آن‌جا که دکتر مصدق از پیدا کردن آن‌ها، ناامید شد، در نتیجه گارد محافظ مصدق که «تنها» مانده بود ناچار شد که تسلیم شود.

آن روز رئیس شهربانی مصدق نیز آگاهانه یا ناآگاهانه، نمی‌دانست که در مقابل آشوب‌طلبان حرفه‌ای چه باید بکند، در نتیجه بی‌اراده بودن او بود که قسمتی از نیروی پلیس در بعد از ظهر ۲۸ مرداد جانب شورشیان را گرفت...

...به کردستان و نقش پادگان سندج در مقابله با مردم بپردازیم؟

باز هم باید قبل از هر چیز به این مسأله بیندیشیم که اگر در برابر هجوم، پادگان کوتاه می‌آمد و این مرکز بزرگ اسلحه و مهمات به چنگ آن‌ها می‌افتاد، امروز ما به عنوان خائن سرزنش نمی‌کردند یا به محاکمه دعوت نمی‌کردند. مسأله اصلی در این است که در همان اولین روزهای انتخاب من به ریاست ستاد، پادگان مهاباد را در مقابل چشم فروهر و اردلان خلع سلاح کردند، در مسأله کردستان نیز، پادگان سندج را محاصره کردند، فرمانده پادگان را اسیر کردند و او را به نقطه دیگری بردند و تحت فشار گذاشتند تا به نظامی‌ها دستور «تسلیم» بدهد.

در کنار این‌ها، ژاندارمری را تصرف کرده بودند، فرودگاه و رادیو و تلویزیون و نقاط حساس شهر را اشغال کرده بودند. حتی ما را مجبور کرده بودند که تغذیه سربازان پادگان را از طریق هلی‌کوپتر تأمین کنیم و زخمی‌ها را هم به وسیله هلی‌کوپتر به خارج از پادگان منتقل کنیم. حالا به من بگویند که یک فرمانده مسئول و متعهد،

در روزهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ من در رشت بودم، بنابراین نمی‌توانستم در تهران فعالیت داشته باشم. دیگر این که آقای رازانی به همراه چند نفر دیگر زندانی شده بودند که در یکی از روزها آقای قرنی - قاضی دادگستری - به من مراجعه کرد تا درباره محاکمات این گروه توصیه کنم. من به رئیس دادگاه تلفن کردم، پاسخ داد که دادستان، آزموده است، بنابراین هیچ کاری نمی‌توان کرد. بلافاصله روی کارت ویزیت خود شرحی نوشتم و توصیه کردم که چون این گروه «جوان» هستند و گناهی مرتکب نشده‌اند، آن‌ها را آزاد کنید. این کارت هنوز در پرونده آقای رازانی وجود دارد.

چند بار از محاکمه و خلع درجه شما صحبت شد؛ اصولاً چرا به محاکمه کشانده شدید؟

(به علت) ظلم و فساد (موجود در) دستگاه محمدرضاشاهی؛ اختناق و دیکتاتوری. سوء استفاده از قدرت ارتش (توسط شاه) در جهت حفظ منافع امپریالیزم، مرا بر آن داشت که برای برانداختن آن رژیم طاغوتی و فاسد قیام کنم. در نتیجه با گروهی از آزادی‌خواهان و مبارزان که چند نفر از آن‌ها از رهبران جبهه ملی بودند، تماس گرفتم تا برای مبارزه با رژیم برنامه‌ریزی‌ای داشته باشیم، که متأسفانه قسمتی از این برنامه‌ریزی‌ها فاش شد و در نتیجه مرا به محاکمه کشانند. کیفرخواست، براساس گزارش ساواک تهیه شده بود، که در این گزارش مرا با غلام یحیی و پیشه‌وری مقایسه کرده بودند. در این محاکمه به سه سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شدم.

بعد از خروج از زندان، مجدداً فعالیت‌های پنهانی و زیرزمینی خود را ادامه دادم، اما، این مرتبه با توجه به اعتقادات دینی و مذهبی خود، با مراجع بزرگ تقلید و آیات عظام تماس گرفتم تا با کمک آن‌ها رژیم را سرنگون سازیم.

وقتی آیت الله العظمی میلانی از مقصود و منظور من آگاه شد، چند بار تأکید کردند که: «حتماً این کار را بکنید، باید شاه را برکنار کرد، امت مسلمان، شاه را قبول ندارد، این امت شما را یاری خواهد کرد» و در نتیجه، آیت الله میلانی نه فقط از لحاظ معنوی، که حتی از لحاظ مالی هم ما را یاری دادند و این حمایت بی‌دریغ ایشان حتی در هنگام بازجویی و بازرسی، در آن روزی که ما را مواجهه دادند و به عنوان «مواضعه علیه حکومت ملی» به محاکمه کشانند، ادامه داشت. چرا که این بار هم متأسفانه «لو» رفتیم.

چرا و چگونه لو رفتید؟

نمی‌دانم، اما مطمئن هستم که ما را «سبیا» لو داد، چون ساواک آن قدرت و توانایی را نداشت که به راز و فعالیت ضد درباری ما پی ببرد.

با همه این‌ها گروهی از مردم انتقادات دیگری دارند، این که شما به بهانه تقویت پادگان سندج برای مقابله با کردها به دنبال مسائل دیگری بودید (یا) به دنبال زمینه‌سازی برای طرح یک کودتا بودید.

اصولاً باید دید هدف از «کودتا» چیست و این که آیا تاکنون، ارتش ما در این مورد تجربه‌ای دارد! هدف از کودتا این است که رژیم موجود را واژگون نموده و رژیم دیگر را با هدف‌های دیگری جایگزین آن سازند، من که خود بیش از بیست سال برای سرنگونی رژیم، مبارزه یا به اصطلاح «مواضعه» داشته‌ام. چرا باید علیه «حکومت ملی و جمهوری تازه تولد یافته» کودتا (کنم).





روشی که اتخاذ کردند و در اظهارات و نظرات مردم و حتی مقامات مسئول دخل و تصرف کردند، اعتماد و اعتقاد بسیاری از مردم را از دست داده‌اند. پس بهتر نیست که از مصاحبه مطبوعاتی پرهیز داشته باشیم؟... (برگرفته از مجله هفتگی جوان - انتشارات شرکت سهامی جوان - شماره بیست و یکم، جمعه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸)

\*\*\*

**تیمسار قرنی: دو روز قبل از شهادت:**

نمی توانستم از دست رفتن وطنم را بینم  
گفت و گو با نخستین رئیس ستاد ارتش انقلاب  
تیمسار قرنی را از سال‌ها قبل، از سال‌هایی که بعد از دستگیری و محاکمه ۱۳۴۲ «زندانی و بعد هم خانه‌نشین» شده بود می‌شناختم و با فعالیت‌های ضد طاغوتی او آشنایی داشتم. پیش از پیروزی انقلاب، از سر همین ارتباط می‌دانستم که او در

انقلاب نقش ویژه‌ای دارد و به هنگام برقراری حکومت اسلامی، ارتش را زیر نظر خواهد داشت. نقش او در ارتش، جبهه‌گیری او در زد و خورد های سنندج، روابط او با نخست وزیر و بالاخره استعفای چهار صفحه‌ای او شایعات متفاوتی را به سر زبان‌ها انداخت. به همین دلیل بود که صبح روز شنبه یعنی دو روز پیش از شهادتش، به دیدارش رفتم، بیش از شش ساعت با دو سه نفر از نزدیک‌ترین، دوستان و یارانش «گپ» زدیم تا مسائل را کاملاً بشکافیم و از آن‌جا که امید ایران نخستین نشریه‌ای بود که پس از استعفای قرنی با او گفت و گو کرد، حاصل این دیدار را نیز در همین مجله منتشر می‌کنیم:

**تیمسار، گاهی مسائلی مطرح می‌شود که علت‌العلل همه مشکلات و معضلات بعدی خواهد بود؛ از جمله درباره شما، داوری‌هایی که نسبت به شما و اعمال و رفتار شما می‌شود، بیم و هراس یا احتمالاً مهر و محبتی که نسبت به شما وجود دارد، همه از یک مسأله سرچشمه می‌گیرد. این که شما طرفدار آمریکا هستید، این که کودتای شما «کودتای آمریکایی» بوده و این که همه تلاش‌های شما در جهت بازسازی ارتش، به خاطر حفظ مصالح آمریکا صورت می‌گیرد.**

قبل از هر چیز این مسأله را بشکافیم و حل کنیم که هیچ وقت در ایران، ارتش به معنای واقعی کلمه «کودتا» نکرده است.

**کودتای سال ۱۲۹۹ یا کودتای ۱۳۳۲ را چگونه توجیه می‌کنید؟**

اگر چند قزاق به راه می‌افتند و بدون هیچ برخوردی پایتخت را تصرف می‌کنند، بدون آن‌که در مقابل خود، نیروی مقاوم مردم یا نیروی دیگری را رودررو داشته باشند، یا اگر یک روز صبح که چشم از خواب باز می‌کنید، ناگهان متوجه شوید که گروهی عملی و اگره، گروهی مزدبگیر و قلدر محله، بدون آن‌که بدانند چه

سکوت کرده‌اند و حرفی نمی‌زنند؛ پس معلوم می‌شود که بسیاری از این انتقادات جنبه غرض‌ورزی دارد. شما این را بدانید که اگر ارتش در سنندج «تسلیم» می‌شد، امروز ما نمی‌توانستیم به این راحتی درباره مسأله سنندج یا ترکمن صحرا و بعد هم بلوچستان و خوزستان صحبت کنیم؛ امروز مسائل دیگری مطرح بود. اما به این نکته هم توجه کنیم که مأموران دولت در ترکمن صحرا به اصطلاح «آتش بس» داده‌اند. آتش بس در اصطلاح بین‌المللی، موقعی به کار برده می‌شود که بین دو دولت، جنگ و درگیری پیش آمده باشد. در حالی که ما با یک دولت بیگانه «طرف» نبوده‌ایم، ما با گروهی ظاهراً مسلح درگیری پیدا کرده‌ایم، این موضوع که نمی‌تواند به «آتش بس» بینجامد.

**یک سؤال دیگر این که تیمسار ریاحی وزیر دفاع تأکید کرده‌اند که در آینده، عده‌ای از افسران بازنشسته را که وفاداری خود را به انقلاب ثابت کرده باشند، مجدداً دعوت به کار خواهند کرد. پس چرا همه افسران ارشد یا به اصطلاح «امراء» بازنشسته شدند؛ آن‌ها چه گناهی داشتند؛ جان‌نثار بودند؟ آن‌هایی که با انقلاب همکاری کرده بودند چطور؟**

اصولاً بازنشستگی کلی افسران ارشد ارتش به دستور و طبق تصویب شورای انقلاب صورت گرفته است. ضمن آن‌که عده‌ای از آن‌ها صمیمانه در خدمت طاغوت بوده‌اند و این امکان وجود داشت که به فعالیت‌های ضد انقلابی بپردازند، اما به دنبال آن بودیم که در فرصت مناسب افسرانی را که وفاداری آن‌ها به انقلاب ملی و مردمی ایران اثبات شود مجدداً به کار بگماریم، چنان‌که چند نفر از آن‌ها مجدداً به خدمت گمارده شدند.

**و آخرین سؤال: چرا از مصاحبه‌های مطبوعاتی پرهیز می‌کنید؟**

**سوء استفاده از قدرت ارتش توسط شاه در جهت حفظ منافع امپریالیزم، مرا بر آن داشت که برای برانداختن آن رژیم طاغوتی و فاسد قیام کنم. در نتیجه با گروهی از آزادی خواهان و مبارزان تماس گرفتم**

من هیچ وقت اهل تظاهر نبوده‌ام. هر تلاشی کرده‌ام، هر فعالیتی داشته‌ام، به خاطر رضای خداوند و به خاطر ندای وجدان و به خاطر راهی ملت از چنگال خفقان و اختناق بوده است. از طرفی انقلاب اسلامی ایران با رهبری و رهنمایی‌های مداوم و بی‌امان امام خمینی پی‌ریزی شد و ملت ایران هم برای پیروزی انقلاب از هیچ اقدامی در جهت سرنگونی رژیم استبدادی شاه سابق کوتاهی نکرد. در این رهگذر جراید خبری کشور ۶۲ روز اعتصاب کردند تا با مردم همراهی و همفکری نموده باشند و مردم هم برای تجلیل و سپاس از روش روزنامه‌ها، صادقانه و بدون منت، تا آن‌جا که امکان داشت با پرداخت وجوهی به حساب بانکی جراید، با آن‌ها همدردی و همگامی نشان دادند و امیدوار بودند که پس از انقلاب جراید، همچنان‌که مدعی بودند، روش بی‌طرفی و ارشاد انقلابی داشته باشند ولی عملاً به این خواست مردم - آن‌طور که باید - توجه نکردند و جهت‌گیری نمودند. بنابراین تردیدی نیست با چنین

می‌خواهند، تحت سرپرستی چند یکه بز به راه بیفتند و دست به طغیان و تخریب و آتش سوزی بزنند، این که «کودتا» نیست. کودتا را باید ارتش، فرماندهان ارتش، یا دست کم شاخه‌ای از ارتش علیه دولت انجام دهد.

**پس تکلیف سپهبد زاهدی چه می‌شود؟**

در روز کودتا و در روزهای قبل از کودتا، سپهبد زاهدی در ارتش نبود و به علاوه او فراری و مخفی بود. اگر در همان موقع یک نیروی مجهز و مؤمن به مقابله با آشوبگران حرفه‌ای می‌شتافت، مسلم بدانید زاهدی حتی جرأت نمی‌کرد که از مخفیگاه خود خارج شود، اما در این میان فقط سرهنگ ممتاز و گارد محافظ دکتر مصدق بودند که فقط از خانه او، حفاظت کردند.

**تیمسار تند نرویم، بگذارید صریح‌تر صحبت کنیم، همین چند هفته قبل بود که کرمیت روزولت پرده از راز کودتا برداشت.**

راز کودتا نه! راز توطئه و دسیسه! چون معتقدم که توطئه‌ای برای سرنگونی دولت دکتر مصدق طرح شده بود که بعداً این توطئه با دخالت پلیس و قسمت‌هایی از ارتش، که هنوز هم در بلا تکلیفی بودند و نمی‌دانستند جانب چه کسی را بگیرند، به سقوط دکتر مصدق انجامید.

**بحث به درازا می‌کشد، پس به اصل سؤال بپردازیم. وقتی که اصل سؤال درباره «کودتای به اصطلاح آمریکایی» دور می‌زند، پس باید تکلیف کودتا روشن شود. اما مطلب دیگر این که چرا من باید «آمریکایی یا طرفدار آمریکا» باشم؟ اگر من طرفدار آمریکا بودم که «آن‌ها مرا لو نمی‌دادند».**

من برای سرنگونی رژیم پر از ظلم و جور محمدرضا شاه اولین بار با گروهی از رجال نهضت ملی ایران و جبهه ملی تماس گرفتم و دفعه دوم هم با آیت الله میلانی مراودها داشتم، پس کودتای من نمی‌توانست کودتای آمریکایی باشد و یک کودتای ملی و ایرانی بود، به همین دلیل هم آیت الله میلانی با تمام قدرت به

● من از خیلی قدیم و زمانی که شاگرد دبیرستان بودم، توجهم به این نکته جلب شده بود که در هر اجتماعی، از شاگردان یک کلاس یا مدرسه گرفته تا بزرگ‌ترین سازمان‌های کاری و سیاسی، باید بهترین و شایسته‌ترین افراد برگزیده شوند ولی وقتی (نوبت به) (انتخاب) رأس مملکت - شاه - می‌رسد، این روش نادیده گرفته می‌شود

نداشته‌ام. ساواک معاونت نخست وزیری و رئیس ساواک معاون نخست وزیر بود ولی به خاطر دارم در اسفند سال ۱۳۳۶ که من به زندان افتادم، کیفرخواست دادستان ارتش، رونوشت گزارش ساواک به شاه سابق بوده است.

**سوابق سیاسی و فعالیت‌هایی که در ارتش گذشته داشته‌اید چه بوده است؟**

من از خیلی قدیم و زمانی که شاگرد دبیرستان بودم، توجهم به این نکته جلب شده بود که در هر اجتماعی، از شاگردان یک کلاس یا مدرسه گرفته تا بزرگ‌ترین سازمان‌های کاری و سیاسی، باید بهترین و شایسته‌ترین افراد برگزیده شوند ولی وقتی (نوبت به) (انتخاب) رأس مملکت - شاه - می‌رسد، این روش نادیده گرفته می‌شود و حتی کودکان صرفاً به نام این که فرزند پادشاهی هستند در رأس کشور قرار می‌گیرند و (با وجود) این طرز تفکر و تراوشات کلام، و بالاخره موقعی که نتیجه مطالعات و بررسی‌های مذهبی و ایدئولوژیکی خود را کنار خودکامگی و عوارض حکومت شاه قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که سیستم سلطنتی، نه با منطق تطبیق می‌کند و نه با مذهب. (متعاقب آن) اقداماتی بر علیه سلطنت کردم، که مآلاً منتهی شد به دو بار و (در مجموع) ۶ سال زندانی شدنم در تاریخ‌های ۱۳۳۷ به مدت ۳ سال و ۱۳۴۲ به مدت ۳ سال و (به جز آن، مجموعاً) ۱۴ سال نیز تحت نظر بودم که برای معالجه - حتی تا آخرین روزهای انقلاب - اجازه خروج از کشور نداشتم.

**مسئله کودتای شما علیه شاه به کمک امینی و آمریکا چه بود؟**

اگر منظور در زمان قدرت شاه بوده که آمریکاییان خود شاه را داشتند و دلیلی ندارد سیاست خارجی به دنبال در دست داشتن قدرت موجود نباشد و بخواهد ریسک فعالیت دیگران را حمایت کند.

**پیشنهاد شاه در روزهای آخر به شما چه بود؟**

پیشنهاداتی در مورد تشکیل حکومتی شد که شاه یا فرزند او، فقط سلطنت کنند نه حکومت و قسمتی از سرمایه‌های خود را به ملت برگردانند و جواب من این بود که اگر شاه به موجودیت کشور علاقه‌مند است، در صورت تأیید امام، باید ضمن پوزش از ملت، کلیه سرمایه خود را پس دهد و تکلیف رژیم را به ملت واگذار کند و از سلطنت برای خود و اولادش منصرف شود و تکلیف رژیم را به ملت واگذار کند.

۱- (شاهد یاران: توضیح این که این مصاحبه قبل از تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی انجام شده است).

(برگرفته از «امید ایران»، دوره جدید شماره ۱۰ مسلسل ۱۰۰۲، دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸) ■

شد، شورش و بلوایی ایجاد کنند. پس از انقلاب ملت، ارتش ملی اسلامی ایران خود را موظف به حفظ تمامیت و حدود و ثغور کشور می‌داند و بدیهی است این ارتش در سربازخانه‌ها زندگی می‌کند. و همچنان که شما در خانه خود باید تأمین داشته باشید و از تجاوز مصون بمانید و در صورت مزاحمت از خارج، وظیفه دارید که با استفاده از همه امکانات برای حفظ خود و خانه خود حراست کنید، ارتش نیز باید مجاز به چنین تکلیف و حقی باشد.

ولسی دیدیم که در نتیجه تحریک افراد ضد انقلابی، عده‌ای به درون سربازخانه در مهاباد ریختند و مقداری از موجودی سلاح و مهمات و تجهیزات پادگان را غارت کردند، تا با استفاده از آن و غارت و خلع سلاح سایر پادگان‌های ژاندارمری، بقیه پادگان‌ها را نیز به سرنوشت مهاباد دچار سازند و دیدیم که به فرمانده پادگان نیز تیراندازی و او را شدیداً مجروح کردند و با توجه به اعلامیه مکرر رهبر انقلاب و همچنین اعلامیه اخیر ۲۸ اسفند که مقرر فرموده بودند هر کس به سربازخانه‌ها حمله کند، عاری از دین شناخته می‌شود و ارتش بایستی از خانه خود دفاع کند - و دولت هم چنین وظیفه‌ای را کتباً تأیید و ابلاغ نمود - ارتش نیز در پادگان‌های کردستان و حمله به سنندج، فقط به دفاع از خانه خود پرداخت. و توقعات هیأت اعزامی به کردستان و مذاکرات آقای وزیر کشور، مطلب پوشیده‌ای نیست؛ به جز آنچه در تلگراف ایشان و پاسخ ستاد کل ارتش منعکس است که از قرار در اختیار جایز می‌باشد. و متأسفانه روزنامه‌هایی که آن را منتشر کرده بودند، همچنان که در بالا گفته شد، از موضع بی‌طرفی خارج و دخل و تصرف مغرضانه کردند.

**رابطه شما در ارتش گذشته با دکتر مصدق و دیگر یاران وی چگونه بود؟**

به خاطر دارید که مرحوم دکتر مصدق علاوه بر رئیس دولت، وزیر دفاع نیز بود و انتخاب من به فرماندهی تیپ گیلان در فروردین ماه سال ۱۳۳۲، توسط ایشان انجام شد.

**دلیل جایگزین نمودن سرلشکر فرید به عنوان ریاست کل ارتش ملی ایران از سوی مهندس بازرگان چه بود؟**

چون از شروع به ثمر رسیدن انقلاب، ارتش دائماً از طرف مقامات مسئول و غیر مسئول و جهات طلب! مورد اتهام و تحقیر قرار می‌گرفت، و اینجانب ادامه وضع را منصفانه و به حق تشخیص نمی‌دادم و همچنین با توجه به سایر موضوعاتی که در استعفانامه تقدیمی به حضور امام و آقای نخست وزیر ذکر شده است، ادامه خدمت را به صلاح ارتش و خود تشخیص ندادم و استعفا کردم.

**مسئله خیانت شما به نهضت ملی و حرکت شما از رشت به سوی تهران، آن طور که در آسیای جوان نوشته بودند و سرکوب نهضت ملی و بنیاد ساواک به همراه (تیمور) بختیار چه بوده است؟**

ماشاءالله این روزها جزا میداند آنقدر متعددند که من فرصت مطالعه آن‌ها را ندارم، ولی در مورد مطلبی که می‌گویید اگر منظور این است که من با تیپ رشت به تهران حرکت کرده‌ام که مضحک است و چنانچه آمدن من به تهران برای استفاده از مرخصی یا امور اداره بوده لازم به توضیح نیست. ضمناً در تأسیس ساواک سمتی

حمایت ما برخاستند که متأسفانه به وسیله عمال سیا و ساواک «لو» رفتم.

**چرا (مدتی قبل) ناگهان (از ریاست ستاد ارتش انقلاب) استعفا کردید؟**

استعفای من دلایل زیادی داشت. شاید عمده‌ترین دلیل آن، دخالت عناصر غیر مسئول در کار ارتش و در سرنوشت ارتش بود (به علاوه) انتقادات و سرزنش‌ها و نکوهش‌های زیادی که صورت می‌گرفت و اقداماتی که علیه ارتش به عمل می‌آمد. من با تمام قدرت در کردستان ایستادگی کردم و کردستان را نجات دادم، ناگهان عده‌ای دیگر به آنجا رفتند و هدف‌های دیگری را عنوان کردند.

روزی که فروهر و اردلان به مهاباد رفتند، شاید ما مسأله‌ای نداشتم یا این که خیلی آسان می‌توانستیم به حل آن‌ها بپردازیم، اما وقتی که در حضور نمایندگان دولت و اعضای کابینه به پادگان حمله می‌شود، فرمانده پادگان را با تیر می‌زنند و پادگان را خلع سلاح می‌کنند، آن وقت نمایندگان اعزامی «کوتاه» می‌آیند یا به گونه دیگر تسلیم می‌شوند، طبیعی است که باید منتظر حوادث سندج و گنبد و ننده هم باشیم.

**آینده را چگونه می‌بینید؟**

خیلی خطرناک و خیلی پیچیده. فراموش نکنیم که حالا (فعالاً) ابرقدرت‌ها به دلایل زیادی با ما کاری ندارند، اما همیشه همین طور نخواهد بود، مملکت ما غنی‌ترین منابع زیرزمینی را در اختیار دارد، اورانیوم و نفت بلوچستان، نفت آبادان، مس کرمان یا موقعیت سوق الجیشی ایران و حساسیت مرزهای خاکی و آبی آن؛ همه این‌ها مسائلی است که نمی‌گذارد شرق و غرب ساکت بمانند. بنابراین باید برای آینده مملکت، برای حفظ استقلال مملکت، هر چه زودتر آستین‌ها را بالا بزنند، نه آن‌که لاک‌پشت‌وار، گام بردارند.

(برگرفته از مجله «امید ایران»، دوره جدید شماره ۱۳، دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸)

\*\*\*

**چرا از ریاست ستاد ارتش کنار رفتم؟**

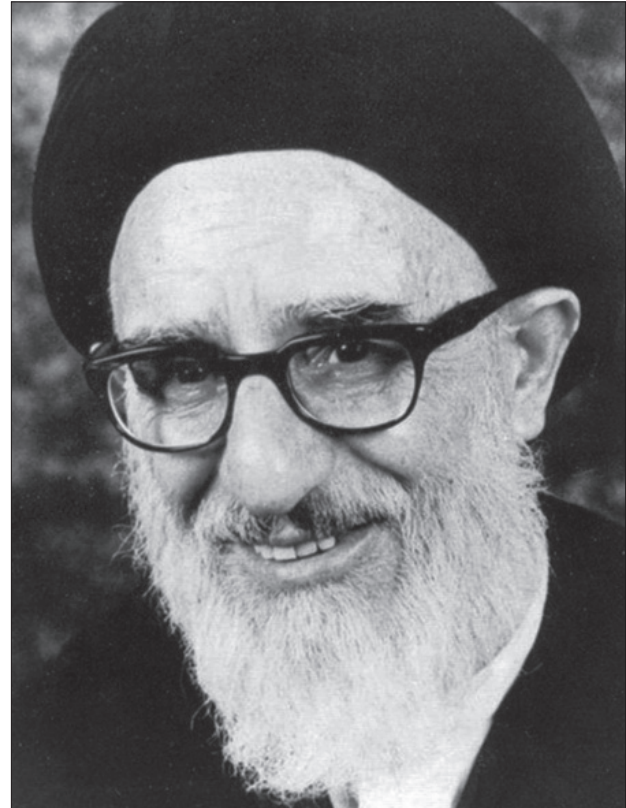
دیدار با سرلشکر قرنی

**برگزیده شدن شما به ریاست کل ارتش ملی ایران چگونه بود؟**

چون از سال ۱۳۴۱ در تماس دائم با روحانیون و مراجع تقلید بودم، که منجر به ۳ سال زندانی نیز شد (از بهمن سال ۱۳۴۲) و همچنین به دلیل آن‌که سال‌های اخیر نیز در بطن فعالیت‌ها و انقلاب بوده‌ام، به این سمت برگزیده شدم.

**ممکن است در مورد نحوه مداخله ارتش ملی ایران در حوادث و اتفاقات اخیر کردستان و نیز تماس تلفنی دکتر حاج سید جواد وزیر کشور با شما و هماهنگی وی با آقای طالقانی در مورد از بین بردن اغتشاشات کردستان توضیحاتی در اختیار ما قرار دهید؟**

آنچه محقق است (اینکه) مردم کردستان خود را از مملکت ایران جدا نمی‌خواهند و به قولی اگر دولت با حفر کانالی مرزی، بین کردستان و ایران جدایی بیفکند، مردم کردستان خود این نهر را پر می‌کنند که از پیکره ایران جدا نباشند ولی بدبختانه عوامل شناخته شده که موجودیت خود را در نامنی و بی‌ثباتی کردستان می‌دانند، به دنبال فرصت هستند تا هر زمان که مساعد



## شهید قرنی حقیقت را می گفت...

■ روایت غانله کردستان در کلام آیت الله طالقانی (ره)

از آن می گذرد، به خوبی می تواند ما را با روحیه آن مرد بزرگ آشنا کند. البته شاید درسی هم باشد برای همه آنهایی که این روزها از طالقانی دم می زنند...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الخالق الاحد والارض الصمد فاطر السموات والارضين. و معز من يشاء و مذل من يشاء بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير. اللهم صل علي محمد عبدك و رسولك المنتجب الذين ارسلته هدا للناس و علی الائمة الطاهرين و علی اصحابه و خلفائه متجبين.

در نماز جمعه دو سوره، مستحب مؤکد است: یکی سوره جمعه که (شامل) دستور صف مسلمانها، صف عبادت، صف جهاد، صف همبستگی، روابط دلها، روابط قلبها که مهم ترین مسأله است. آن مسائل ارتباطی، ارتباط معنوی در تعالیم عالیة اسلام، آن روابط، دائما باید تجدید بشود؛ در شبانه روز، در جماعت های صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء،

● بعد از پیروزی انقلاب اسلامی،  
● مخالفت گروه های ضد انقلاب  
● کردستان مانند حزب دموکرات و  
● کوموله ... کم کم به اغتشاش و  
● حمله به مراکز و پادگان های نظامی  
● تبدیل شد.

از زندگی، از توجه به امور عادی زندگی و از آلودگی تحریکات، احساسات و خودخواهی، مال پرستی، خدعه، فریب، بیرون بیاییم، در صف جماعت قرار بگیریم، تجدید حیات کنیم، با هم پیوسته بشویم، امتیازات را القا کنیم و دومرتبه برگردیم به زندگی معمولی. این از معجزات دستورات اسلامی است، نه مثل رهبانیت که فقط از زندگی کنار بکشند و همه چیز را ترک کنند. نه مثل دنیای مادی که یکسره غرق در شهوات و زندگی باشند. این یک مبارزه محرک و دائم است؛ بین زندگی و بین حق و توحید و خداپرستی و همین، منشأ هرگونه تعالی انسان است و بعد روزهای جمعه و بعد هم در آن مناسک بزرگ حج. این است که سوره جمعه در خطبه اول، دستور «مستحبی» مؤکد است برای تشکیل چنین اجتماع و اداره چنین اجتماع.

در سوره دوم سوره منافقین است، یعنی آن خطری که این اجتماع را متلاشی می کند. آن خطری که از درون

طالقانی هم به خاطر روحیات پدرا نه ای که داشت، در ابتدا از این موضع دولت موقت حمایت می کرد. اما در مقابل، حضرت امام خمینی (ره) و بسیاری از نیروهای انقلاب و حتی نیروهای ارتش، با شناختی که از گروه های ضد انقلاب داشتند، خواستار برخورد و دفع اغتشاشات بودند.

شهید سرلشکر قرنی، به عنوان اولین رئیس ستاد مشترک ارتش، به دنبال آغاز اغتشاشات و حملات نظامی عوامل ضد انقلاب کردستان، اطلاعیه ای منتشر کرد و کسانی را که به پادگان سندانج نزدیک شده بودند، عواملی فرصت طلب و ضد انقلاب معرفی و دستور مقابله با آنها را صادر کرد. این اقدام قاطع، ناراحتی دولت موقت را در پی داشت. وزیر کشور و نیز مرحوم آیت الله طالقانی هم با نوشتن نامه و تماس تلفنی با شهید قرنی از وی خواستند که دستور توقف درگیری ها را صادر کند.

اما شهید قرنی در پاسخ نوشت: «تا موقعی که از طرف رهبر انقلاب مسئولیت اداره ارتش را دارم، از انجام نظر جناب عالی و آزاد کردن افرادی که به داخل پادگان به منظور قتل و غارت هجوم برده اند معذورم، و تا زمانی که متجاوزین گمراه، شهر را به وضع آرام قبل برنگردانند، یعنی تا زمانی که رادیو و تلویزیون در دست افراد مجاهد از فرمانشاه و ساختمان های ستاد لشکر و فرودگاه، مجدداً به مسئولین معین واگذار نگردد و سرهنگ صفوی فرمانده لشکر ۲۸ کردستان خود را به ستاد نیرو در تهران معرفی ننماید، با وجود تمام ارادتی که به شخص آیت الله طالقانی و جنابعالی دارم، در مقابل خواست تعدادی اجنبی تسلیم نخواهم شد.»

این قاطعیت، مطلوب دولت موقت نبود. گروه های ضد انقلاب تبلیغات زیادی را علیه شهید قرنی به راه انداختند و خواستار برکناری او شدند و سرانجام همین مسأله هم باعث برکناری شهید قرنی شد. اما... اما مرحوم آیت الله طالقانی که خود از نزدیک ماجراهای کردستان را دنبال می کرد و حتی زمانی حامی گفت و گو و مذاکره با ضد انقلاب بود، چند ماه بعد در آخرین خطبه نماز جمعه خود، سخنان مهمی ایراد کرد که خشم و ناراحتی ضد انقلاب، منافقین و حتی برخی از دوستانش را هم در پی داشت. علت ناراحتی آن ها هم کاملاً معلوم و مشخص بود. آیت الله طالقانی در این خطبه، با قاطعیت تمام، خواستار مقابله با منافقان و گروه های ضد انقلاب شده بود و حتی به چند مورد از اشتباهات قبلی خودش هم اشاره کرده بود. شنیدن این سخنرانی بعد از سال ها که

### درآمد

«خدا رحمت کند مرحوم قرنی را، با او تماس گرفتیم و او گفت که ما دستوری نداده ایم برای حمله به مردم. این ها - ضد انقلاب - از بالا و پایین حمله می کنند به پادگان؛ ما دفاع نکنیم؟ اسلحه های مان را بدهیم به این ها؟ سربازان خود را به کشتن بدهیم؟...»  
این ها بخشی از روایت آیت الله طالقانی از عملکرد شهید قرنی در کردستان است. متن سخنان ایشان را به همراه توضیحات لازم بخوانید:

امید حسینی در نوشته اش با عنوان «از آخرین خطبه آیت الله طالقانی (ره) چه می دانیم؟» در وبلاگ آهستان که توسط سایت معتبر مرکز اسناد انقلاب اسلامی لینک داده شده است، به ماجرای کردستان از نگاه مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی (ره) می پردازد که در آخرین روزهای سال ۱۳۵۷ و نخستین روزهای سال ۱۳۵۸ در قالب هیأتی متشکل از آیت الله شهید بهشتی، هاشمی و تنی چند از اعضای دولت موقت برای کسب اطلاعات دقیق و همچنین اتخاذ تصمیمات مقتضی به کردستان سفر کرده بودند. بخش هایی از این نوشته و همچنین متن نسبتاً کاملی از سخنان مرحوم طالقانی (ره) با اندکی ویرایش تقدیم می شود:

«...ماجرای آخرین خطبه آیت الله طالقانی چه بود؟ و چرا هیچ یک از این مدعیان، یادی از آن خطبه معروف نمی کنند؟»

همان طوری که می دانیم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مخالفت گروه های ضد انقلاب کردستان مانند حزب دموکرات و کوموله و ... کم کم به اغتشاش و حمله به مراکز و پادگان های نظامی تبدیل شد. دولت موقت و نهضت آزادی در آن موقعیت، اعتقاد چندانی به برخورد نظامی با عوامل آشوب نداشتند و بیشتر طرفدار گفت و گو و مذاکره سیاسی بودند. آیت الله

می‌خواهیم انجمن‌های شهر و روستا را تشکیل بدهیم، خوب بدهید؛ کی جلوگیری کرده؟ بعد، دیگر چه می‌خواهید؟ دیگر چه می‌خواهید؟ پایگاه‌های نظامی ارتش از این‌جا برود! پاسدارهای غیر بومی از این‌جا بروند! یعنی چه؟ آخرش چی؟ آخرش هم این‌که ما هر کاری دل‌مان بخواهد به دست خودمان باشد، فقط دولت مرکزی به ما نمان بدهد، آرد بدهد، نفت بدهد و پول بدهد. آخر مسأله به این‌جا می‌انجامد دیگر؛ هیچ حق دخالت در کار ما نداشته باشید. یعنی دولت فقط جیره‌ده یا «کیسه» این‌ها باشد که به این‌ها (سرویس) بدهد. نفت را از خوزستان بیاورند به این‌ها بدهند و این‌ها هیچ تمکینی از دولت مرکزی نداشته باشند؛ این شدنی است؟ همه چیز به دست خود ما، فقط بودجه به دست دولت! - چون آن (را) هم از خودشان ندارند - از جایی دیگر به ما بودجه بدهید، ما خودمان می‌دانیم. آیا این سؤال مطرح نیست که خرج ۱۰۰۰۰، ۲۰۰۰۰، ۳۰۰۰۰ مسلح با حقوق ۳۰۰۰، ۴۰۰۰، ۵۰۰۰ تومان از کجا تأمین می‌شود، خب (این کار را) بکنید، این آقایان لولوها (منظور، سران ضد انقلاب است) همچنین سرمایه‌هایی از خودشان دارند؟ از کجا آورده‌اند؟ آیا به عهد و پیمان‌شان وابسته هستند و متعهدند؟ همان طوری که به‌شان گفتند شما حق دارید، شما پیمان دارید، افسر ایرانی، سرهنگ، سربازهای ما، (شما) افسرهای ما (را) که برای حفظ امنیت آمدند به این‌ها تأمین می‌دهید، پرچم امنیت روی ماشین‌شان می‌گذارید و بعد همین که بیرون آمدند (آن‌ها را) به گلوله می‌بندید؟...

با شما می‌شود عهد و پیمان بست؟ یک مردمی که از اول گفتند ما به جمهوری اسلامی رأی نمی‌دهیم، یعنی خودشان را عملاً از نورد و هشت درصد مسلمان‌ها و مردم ایران جدا کردند. یهودی رأی داد، زرتشتی رأی داد، مسیحی رأی داد... ولی یک عده گفتند ما رأی نمی‌دهیم. خوب رأی نمی‌دهید، پس دیگر چه می‌خواهید؟ آن ملا و آن پیشوای مذهبی‌ای که می‌گوید من رأی به جمهوریت اسلامی نمی‌دهم، یعنی چه؟ جمهوریت اسلامی غیر از این است که قوانین قرآن و قوانین الهی باید پیاده بشود؟ خب این چه جور پیشوای مذهبی است؟ ... که نمی‌خواهد قوانین الهی پیاده شود و پیشوای دین هم است. یک نمونه‌ای برای شما برای روشنگری‌تان عرض می‌کنم، نخواستم زیاد افشاگری بکنم...

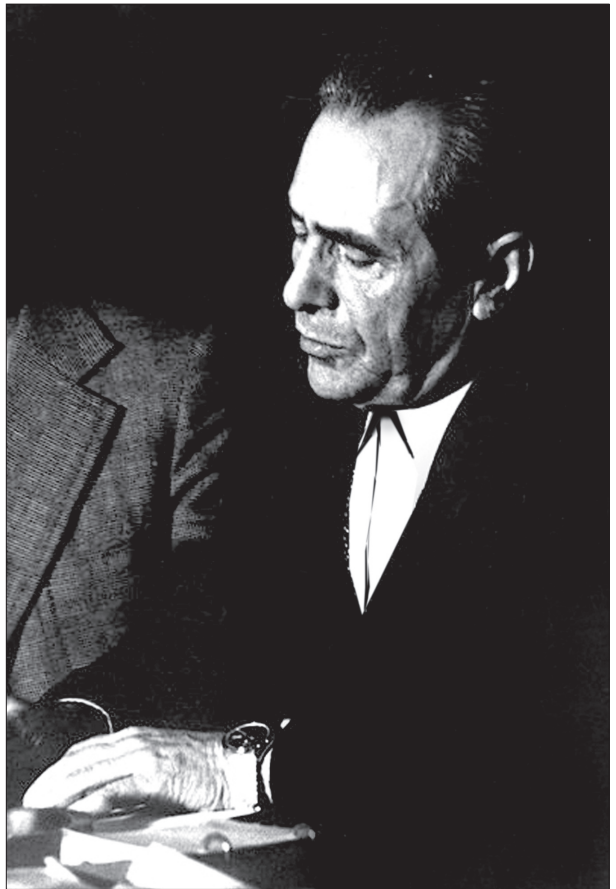
همان وقتی که در ۴ یا ۵ ماه قبل، مسأله سنندج پیش آمد و ما با دوستان‌مان رفتیم برای حل مسأله، (پرسیدیم:) چه می‌خواهید؟ چه می‌گویید؟ بعد از تحقیقات معلوم شد، یک درگیری بین کمیته شیعه و کمیته اهل سنت ایجاد کرده‌اند، بعد یک نفری به تیر مجهولی کشته شده و بعد هم یکی از همین آقایان سران، رفت تلویزیون و رادیو را گرفت و دستور داد که ژاندارمری را بگیرد... ژاندارمری را خلع سلاح کردند، رئیس ژاندارمری هم تسلیم شد... و بعد شهربانی هم تسلیم شد. بعد حمله کردند به طرف پایگاه نظامی، مرکز نظامی. (مهاجمین گفته بودند) بروید آنجا را هم بگیرید، (اما) آن‌ها از خودشان دفاع کردند. اگر آن روز مرکز نظامی ارتش سنندج سقوط کرده بود، می‌دانید چه فاجعه‌ای می‌شد؟ ما

مردم، ولی وابسته و مرتبط به جاهای دیگر هستند. چهره، چهره ایرانی، ولی روح و درون و نفسش، نفس و اندیشه و فکر و خلق امپریالیسم، صهیونیسم و دیگر قدرت‌ها (است)؛ یعنی کوبیدن مسلمان‌ها در چهره اسلام یا در چهره ایرانی و اختلاف (افکندن) در صفوف...

این گرفتاری‌هایی که امروز ما در مرکز، در شهرستان‌ها و به خصوص در کردستان برای این کشور پیش آمده، به دست کیست؟ آن ساواکی، آن دزد فراری که با سرکرده‌شان فرار کردند و آن صهیونیست، که نمی‌آید خودش را معرفی بکند (که) من چنینم، (بلکه) در چهره این احزاب، این گروه‌ها، درمی‌آید و شعارهای فریبنده می‌دهد و چنین فتنه‌هایی برمی‌انگیزد. مسأله، مسأله‌ای سطحی نیست که ما گمان بکنیم با یک خواسته‌هایی طرف هستیم. و از این جهت خواسته‌های‌شان هم گنگ است، می‌آیند تعهد می‌دهند ولی پایبند تعهدات‌شان هم نیستند، می‌گویند این است خواسته‌های ما و الا کدام دولت، کدام منشأ اثر و کدام رهبری است که با یک خواسته‌های معقول و منطقی یک گروهی مخالفت کند؟ چه بهانه‌ای

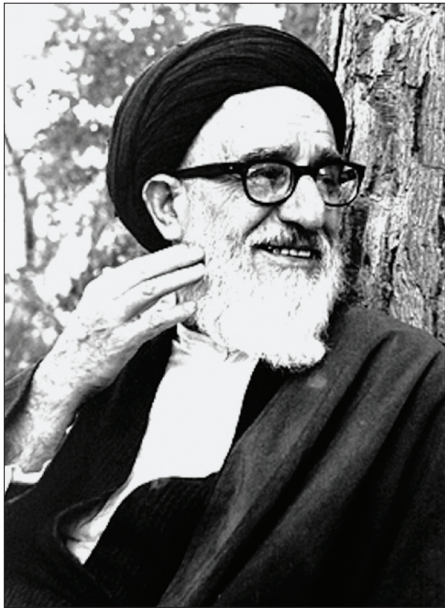
این‌ها دارند؟ چه می‌گویند؟ آیا هیچ، این مسأله تا به حال مطرح شده که این‌ها چه می‌خواهند؟ بر حسب ظاهر چند مسأله‌ای را مطرح می‌کنند و می‌گویند خواسته‌های ما این است ولی در باطن چی؟ در باطن، همان مرام‌نامه حزب دموکرات ده بیست سسی سال قبل است که در مقابل رژیم، آن مرام‌نامه را تنظیم کردند، یعنی «تجزیه»... ولی اکثر برادران کرد ما، خواهران کرد ما هم از این دسیسه زیر پرده بی‌اطلاع‌اند، بارها می‌گویند اگر شما دیوار آهنی هم در مقابل ما و دیگر برادران مسلمان ما بکشید، ما دیوار را فرومی‌ریزیم، راست هم می‌گویند ولی این‌ها نیستند، آن‌هایی که دسیسه می‌کنند این‌ها نیستند، می‌آیند اظهار می‌کنند چه می‌خواهید؟ (می‌گویند:) می‌خواهیم در سرنوشت خودمان مختار باشیم، می‌خواهیم فرهنگ کردی را تعلیم بدهیم. خوب بکنید، کی جلوگیری کرده؟

**شهید سرلشکر قرنی، به عنوان اولین رئیس ستاد مشترک ارتش، به دنبال آغاز اغتشاشات و حملات نظامی عوامل ضد انقلاب کردستان، اطلاعیه‌ای منتشر کرد و کسانی را که به پادگان سنندج نزدیک شده بودند، عواملی فرصت طلب و ضد انقلاب معرفی و دستور سرکوب آن‌ها را صادر کرد.**



نفوذ می‌کند، آن خطری که از اول اسلام بود و هر چه ما مسلمان‌ها بعد از ظهور اسلام ضربه خوردیم، به دست منافقین بوده است؛ نه به دست کفار. کفار چهره شناخته شده‌ای دارند، صف‌شان جداست ولی منافق یعنی انسان چندچهره و آن کسی که با چهره دین نفوذ می‌کند در صف مسلمان‌ها ولی این یک چهره (منافق) است؛ چهره ظاهر - اما - باطنش چهره کفر است، چهره وابستگی با بیگانگان است، چهره ضد اسلام است، که در بسیاری از آیات شریفه قرآن، چهره منافقین بیشتر ترسیم شده است؛ تا چهره کفار.

در سوره بقره، دو آیه درباره کفار است ولی وضع منافقین، اندیشه‌های این‌ها، افکار این‌ها، چندچهره بودن این‌ها، شب این‌ها، روز این‌ها، (اینکه) در اجتماعات چگونه نفوذ می‌کنند... و همچنین در سایر سوره‌های قرآن، تأکید شده که ما چهره منافق را بشناسیم. همین که در سوره منافقین می‌فرماید که «اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله» همین دو جمله؛ «إنهم ساء ماكانوا يعملون» این‌ها عهدها، پیمان‌های خودشان را سپر قرار می‌دهند، برای این‌که پشت سپر، توطئه‌ها، دسیسه‌های خودشان را پنهان کنند و هیچ پابند عهد و پیمانی نیستند و این‌ها پوششی دارند که راهی که انبیاء باز کردند و اسلام باز کرده به طرف حق، به طرف خیر، به طرف عدالت، این راه را به مردم سد کنند؛ با این‌گونه دسیسه‌ها. امروز برادرها، خواهرها، فرزندان عزیز اسلام، ما دچار چنین منافقین شرور و حیله‌گر و فریبکاری هستیم که گاه به چهره اسلام درمی‌آیند، به چهره ایرانی هستند، بسیار هم اظهار دلسوزی می‌کنند برای



متعهد و ایرانی را (جدا دانست) از یک مشت کسانی که معلوم نیست یا هست (که) از کجاها کمک به این‌ها می‌رسد، متهم می‌کنند از کشور بزرگ شمالی ما به آن‌ها کمک می‌کنند... از یک کشور اسلامی به این‌ها کمک می‌کنند، از اسرائیل می‌رسد، از طرف دزدهای فراری و عوامل رژیم سابق هر روز به این‌ها پول و اسلحه داده می‌شود، پس می‌خواهند در مقابل این دسیسه‌ها مردم ساکت بنشینند؟! ارتش دخالت نکند؟ پس چه بکند؟ پس ارتش برای چه روزی است؟ و این درگیری عاقبتی برای کردستان ندارد؛ جز خرابی، جز کشتار، جز ویرانی، جز از بین رفتن آبروی برادرها و خواهرهای کرد ما، هیچ محصولی ندارد.

۳۰ میلیون جمعیت ایران و مسلمان‌ها، تسلیم یک مشت خودخواه و وابسته به دیگران نخواهند شد. خودشان باید در ابتدا حساب این‌ها را برسند؛ نمی‌رسند...؟ ارتش دخالت نمی‌کند؟ نمی‌تواند؟ ضعف پیش می‌آید؟ همه ملت (به میدان) می‌آیند. ما هم راه می‌افتیم، امام خمینی هم راه می‌افتد. ما این انقلاب را مفت به دست نیاوردیم که بازیچه یک مشت بازیگر بین المللی باشیم. ۶۰ هزار (نفر) از بهترین جوان‌های ما کشته شدند... خیال می‌کنند به این مفتی است؟ خب تو برو کنار، بعد بلوچستان و خوزستان را فرض کن بعد دولت مرکزی بماند (با) تهران، کویر لوت و یزد و کرمان، عاقبت کار همین است دیگر، این خیانت بزرگ... (اما) اگر مطلبی، پیشنهادی انسانی معقول سراغ دارند (بیایند) پیشنهاد بدهند؛ منهای آن‌هایی که دست‌شان به خون مردم آلوده شد. و الا هر روز مبهم یک جا تحریک کردن را؛ این ملت تحمل نمی‌کند. قرآن هم تحمل نمی‌کند. قرآن می‌گوید: «قاتلوهم حتی لاتکون فتنه» هر جا فتنه شد باید بکوبید. فتنه را قرآن و دین ما تحمل نمی‌کند. اگر مسأله‌ای و مطلبی معقول و برحق است؛ که اسلام هیچ حقی را ضایع نمی‌گذارد. هیچ مرام و مسلکی به اندازه اسلام به مردم حق نداده، خب، بیایند ابراز کنند؛ این آتش افروزی برای چیست؟ تحریکات برای چیست؟ و بالاخره به دست شما ملت باید این آتش‌ها خاموش بشود و فتنه‌ها از میان برود... ■

من پیام می‌فرستند علما و سران آن‌جا؛ که به ما مثل مغول‌ها حمله می‌کنند؛ که این ارتش شما آمده و ما را می‌کوبد!

(آیا) ارتش ابتدائاً وارد شد؟ فتنه را کی ایجاد کرد؟ از کجا شروع شد؟ هیچ بررسی شده؟ این‌ها آیا به قول و عهدشان قانع هستند؟ اگر واقعاً مسائل‌شان این باشد، بسیار آسان و قابل حل است، ولی مسأله این نیست، این‌ها صدای‌شان از خودشان نیست. این‌هایی بودند که رفتند در اروپا و خارج، زیر لاک خودشان پنهان شدند، این مردم مسلمان خون دادند، حالا ساکت‌ها، به صدا درآمده‌اند. تسلیم شده‌ها انقلابی شده‌اند! وابسته‌ها دوباره آمده‌اند روی کار. این‌ها (قبلاً) کجا بودند؟ چه می‌کردند؟...

«تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فسادا...» سرای آخرت است که برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری جویی و فساد نیستند.

آیا ارتش ما علو کرده؟ آیا رهبرهای ما علو کرده‌اند در زمین؟ این‌ها که هم‌اش طرفدار مستضعفین، طرفدار بیچاره‌ها، طرفدار محرومین هستند، کی علو کرده، کی فساد در زمین می‌کند؟ و باید بدانند برادرها و خواهرهای کرد! حساب شما از آن‌ها جداست و این ننگی که دارند به پیشانی کردستان می‌زنند و این همه مجاهده‌هایی (را) که کرده‌اند کردند دارند از بین می‌برند، (البته) این‌ها یک عده محدودی هستند، باید حساب مردم کردستان، برادران و خواهران مسلمان و

### شهید قرنی در پاسخ رئیس دولت موقت نوشت: «تا موقعی که از طرف رهبر انقلاب مسئولیت اداره ارتش را دارم، از انجام نظر جناب عالی و آزاد کردن افرادی که به داخل پادگان به منظور قتل و غارت هجوم برده‌اند معذورم



مرحوم طالقانی، شهید بهشتی و هاشمی آصفی (۵۷ سنه)

هم غافل...!

تا وارد شدیم، عوامل و دور و بری‌های این‌ها داد و فریاد برداشتند که ارتشی‌ها جوان‌های ما را کشته‌اند، زن‌های ما را کشته‌اند. بمب و خمپاره بر سر ما ریخته‌اند، خب ما را ناراحت کردند که چرا باید ارتش این کار را بکند؟ چه جنگی داشته با این مردم؟ خدا رحمت کند مرحوم قرنی را، با او تماس گرفتیم و او گفت که ما دستوری نداده‌ایم برای حمله به مردم. این‌ها از بالا و پایین حمله می‌کنند به پادگان؛ ما دفاع نکنیم؟ اسلحه‌های‌مان را بدهیم به این‌ها؟ سربازان خود را به کشتن بدهیم؟ ما باز هم باور نکردیم!...

در جلسه‌ای که رفتیم در میدان عمومی، چند عدد از این چیزهایی که شبیه کله قند است جلوی ما گذاشتند که با این‌ها ما را کشته‌اند. در بیمارستان‌ها رفتیم، (دیدیم) عجب وضعی پیش آمده بود. بالاخره رفتیم پادگان برای این‌که اعتراض کنیم چرا بر سر مردم خمپاره ریخته‌اید؟ - ببینید دسیسه را، تبلیغات را - بعد هم متوجه شدیم یک عده جوان‌های سرباز متدین و متعهد ایستادگی کرده‌اند در برابر حمله آن‌ها، و از سویی دیگر هم دو سه نفر سرهنگی که خودشان بومی آن‌جا بودند، گفتند آقا، (برعکس، این‌ها هستند که) به ما حمله می‌کنند. وضع پادگان (از نظر مکانی) در یک سطح پایینی واقع شده است که از بالا و پایین شب و روز به ما حمله می‌کنند؛ (آن وقت) ما (از خودمان) دفاع نکنیم؟

من گفتم خب، (درست است که) حمله می‌کنند، (ولی شما) چرا با خمپاره به این‌ها حمله کرده‌اید؟ گفتند (این‌که) خمپاره نیست، این‌ها مشعله‌هایی - منظور گلوله منور است - است که ما به هوا پرت می‌کنیم تا اطراف را خوب ببینیم. بعد، در (یک) جعبه را باز کردند، مشعله‌ها را به هوا پرت کردند و گفتند (این‌ها) بعد از آن‌که سوختش تمام شد، اگر جایی سقوط کند، آسیبی نمی‌رساند. همین‌ها را برداشته بودند این فریبکارها، جلوی ما آورده بودند که با این خمپاره‌ها ما را کشته‌اند؛ (یعنی) از هر فرصتی (برای فریب دادن ما) استفاده کردند، آن وقت برای

# فرد نظامی معتقدی بود

■ سیمای شهید قرنی در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا صفایی  
رئیس دفتر عقیدتی سیاسی فرماندهی معظم کل قوا



■ در آمد

«میزان دلسوزی شهید قرنی نسبت به انقلاب و نظام به حدی بود که ایشان در سن ۶۵-۶۶ سالگی، شب و روز نداشت و تمام تلاشش این بود که این انقلابی که به ثمر رسیده حفظ، و رؤیاهای پریشانی که دشمنان داخلی و خارجی برای مملکت ایجاد می کنند، نقش بر آب شود.»

حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج غلامرضا صفایی، ریاست دفتر عقیدتی سیاسی فرماندهی معظم کل قوا، بیش از سه دهه است که در میان نیروهای مسلح حضوری مؤثر دارد و به همین سبب همواره می توان از نگاه زیبای ایشان در خصوص مقام شامخ شهید بهره برد.

به نظر حضرت عالی سخن گفتن درباره شهید قرنی را از کجا باید آغاز کنیم؟

بنده چون بعد از پیروزی انقلاب، در ارتش مسئولیت فرهنگی پیدا کردم، در روزهایی که شهید قرنی به عنوان رئیس ستاد از طرف آقای بازرگان، نخست وزیر دولت موقت منصوب شده بود، من هم در ستاد مشترک امروز یا ستاد کل ارتش آن روز حضور داشتم و از نزدیک آقای قرنی را می دیدم و در مجموع، دو سه خاطره از ایشان به یادم مانده است اما بقیه اطلاعاتم راجع به شهید قرنی از همان کتاب «ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی» است که معرف حضورتان هست و سرهنگ احمد نوروزی فرسنگی به تشویق بنده آن را نوشته‌اند و من هم مقدمه‌ای در ابتدای آن آورده‌ام. انگیزه تشویق آقای فرسنگی به نوشتن این کتاب در وجود بنده از این جا مایه می‌گیرد که وقتی در دوره دافوس دانشکده ستاد فرماندهی ارتش به عنوان معلم تدریس می‌کردم، عکس از شهید قرنی در راهروی دانشکده وجود داشت که وقتی چشمم به آن افتاد، یک مرتبه به دلم الهام شد که این شهید با من دارد حرف می‌زند، ولی انگار چشم‌های شهید می‌گوید من غریب و ناشناخته‌ام.

ارتش نام‌گذاری شده است. بله، به هر حال تا جایی که بنده می‌دانم، حضرت امام(ره) زودتر می‌خواستند این مناسبت را اعلام کنند اما ارتش این آمادگی را نداشت، چون آن زمان بحث انحلال ارتش مطرح بود. منافقین خلق و چریک‌های فدائی خلق آن شرایط را بعد از انقلاب به راه انداختند و می‌گفتند «ارتش سلطنتی» باید از بین برود و ارتش خلق تشکیل شود. اما حضرت امام(ره) با آن بینش الهی‌ای که داشتند در برابر این حربه ایستادند و فرمودند ارتش باید باقی بماند.

شهید قرنی در این زمینه چه کار کردند؟

ایشان خود جزو ارتش بود و می‌دانست بنده ارتش سالم است و فقط در رأس به شاه وفادارند و آن عده هم همان زمان شاه از ایران خارج شدند و عده‌ای هم که مانده بودند و در حکومت نظامی نقش داشتند یا آدم کشته بودند، دستگیر و به اعدام یا زندان‌های طویل‌مدت محاکمه شده‌اند، باقی کسانی هم که در رأس بودند بازنشسته شده یا به نوعی پاک‌سازی شده بودند. شهید قرنی هم در شرایطی رئیس ستاد ارتش شد که

● بعدها به نظرم رسید که شهید قرنی می‌خواست به‌گونه‌ای نیازی ندارم بعد از شهادت‌تم برای من کاری بکنید، چون اجرم عندالله است و من کار خودم را کرده و وظیفه و رسالت خودم را انجام داده‌ام اما خوب است امثال ما را به عنوان الگو در جامعه انقلاب اسلامی معرفی کنید

از یک طرف بحث انحلال ارتش مطرح بود و از طرف دیگر این سران، مرتباً دستگیر و پاک‌سازی می‌شدند. یعنی در آن مقطع، شهید قرنی باید ارتش را بازسازی و ارتش شاهنشاهی را به «ارتش جمهوری اسلامی» تبدیل می‌کرد.

بله و بازسازی نیروی انسانی از همه این‌ها مهم‌تر بود. یادم هست که در همین زمینه، سرهنگ حسنعلی فروزان که بعدها به درجه سرتیپی هم رسید، کمک بسیار زیادی به شهید قرنی کرد.

به یاد می‌آورم روزی در اتاق شهید قرنی بودم و داشتم با ایشان صحبت می‌کردم، به منشی‌شان گفته بودند تلفن‌ها را وصل نکنید اما ناگهان دیدم که فقط یک تلفن را وصل کردند. از صحبت‌های ایشان با گوشی فهمیدم

بعدها به نظرم رسید که شهید قرنی می‌خواست به‌گونه‌ای نیازی ندارم بعد از شهادت‌تم برای من کاری بکنید، چون اجرم عندالله است و من کار خودم را کرده و وظیفه و رسالت خودم را انجام داده‌ام اما خوب است امثال ما را به عنوان الگو در جامعه انقلاب اسلامی معرفی کنید تا جوانان بدانند که انسان در راه خدا تا کجا باید بایستد. خلاصه بنده هم سرهنگ احمد نوروزی را خواستم و به ایشان گفتم شما کار را شروع کن، بنده هم پشتیبانت هستم. بعد هم با پسر شهید قرنی یعنی مرحوم مهندس محمدرضا قرنی صحبت کردم.

این داستان به چه سالی برمی‌گردد؟

به همان حوالی تاریخ نشر کتاب برمی‌گردد. مرحوم محمدرضا قرنی دو سه بار همین جا تشریف آوردند و یادداشت‌های پدرشان را برای ما آوردند. البته مهندس محمدرضا قرنی به دلیل سرطان از دنیا رفت اما یک پسر از ایشان باقی مانده که الان احتمالاً باید دوره دبیرستان را تمام کرده باشد.

مهندس قرنی در زمان مرگ چند سال داشتند؟

ایشان میانسال بودند. اگر ممکن است خاطراتی را که از شهید قرنی دارید، برای ما تعریف کنید.

من دو خاطره از ایشان دارم که خودم ناظر یکی از آن‌ها بودم و یکی هم با یک واسطه برایم نقل شده است. خاطره‌ای که خودم ناظر آن بودم، مربوط به زمانی می‌شود که ایشان رئیس ستاد بود. یک روز با آقای قرنی کار داشتم و به اتفاقش رفتم، همان اتاقی که در حال حاضر، امیر صالحی، فرمانده کل ارتش آن‌جا کار می‌کنند. آن روز با شهید قرنی راجع به مسأله ارتش صحبت کردیم، ایشان به صورت شبانه‌روزی کار می‌کرد، از صبح زود می‌آمد و بسا وجود این که سسش زیاد بود، تا آخر شب در اداره می‌ماند. هنوز قیافه‌اش در خاطر من هست، پیرمرد بود و کت و شلوار می‌پوشید، شرایط به گونه‌ای بود که نمی‌توانست لباس نظامی بپوشد.

لا بد چون فقط چند روز از پیروزی انقلاب می‌گذشت و در خیابان برای نظامی‌ها مشکلاتی پیش می‌آمد احتیاط می‌کرد، آن روزها کمیته‌ای‌ها و پاسداران هم لباس مخصوص به تن می‌کردند که از افراد ارتش متمایزشان می‌کرد و وظیفه حراست از محلات و شهرها را بر عهده داشتند.

بله، اگر خاطراتان باشد چند هفته‌ای گذشت تا حضرت امام(ره) ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ روز ارتش اعلام کردند، در حالی که تا قبل از آن، ارتشی‌ها جرأت نمی‌کردند با لباس نظامی بیرون بیایند.

گویا به توصیه یا با مشاوره شهید قرنی آن روز به نام



تقریباً راست: مرحوم مهندس «محمد علی قرنی» شهید

که مهندس بازرگان آن سوی خط است. هیچ وقت قیافه شهید قرنی را در آن حالت فراموش نمی‌کنم، به قول معروف صورتش سرخ و رگ‌های گردنش متورم شده بود و البته فردی سال‌خورده هم بود. بنده آن روز نمی‌شنیدم که مهندس بازرگان از آن طرف خط چه می‌گوید، فقط می‌دیدم که آقای قرنی سراپا گوش بود و می‌گفت آقای مهندس، آقای نخست‌وزیر، به خدا قسم من دستور بمباران کردستان را نداده‌ام، اشتباه به عرض تان رسانده‌اند. در واقع داشت توضیح می‌داد که ضد انقلاب در صدد تجزیه کردستان از کشور ایران است و این طور توضیح می‌داد که من خواسته‌ام به آن‌ها بگویم ارتش زنده است، به همین دلیل به نیروی هوایی دستور دادم پرواز کنند و دیوار صوتی را بشکنند، نه بمبی ریخته‌ایم و نه موشکی. دوباره از آن طرف، مهندس بازرگان صحبت می‌کرد و باز هم بنده نمی‌دانستم چه می‌گفت ولی شهید قرنی لحظه به لحظه عصبانی و ناراحت‌تر می‌شد و قسم می‌خورد که: «آقای نخست‌وزیر، به شما دروغ می‌گویند، ما دستور بمباران نداده‌ایم، فقط دیوار صوتی را شکسته‌ایم تا آن‌هایی که به اسم دموکرات دست به اسلحه برده‌اند بدانند که ارتش زنده است و نمی‌توانند جمله شاه را که گفته بود اگر از ایران بروم، این‌جا ایرانستان می‌شود، عملی کنند...» در نهایت هم آقای بازرگان گوشی را قطع کرد، یا شاید هم خود شهید قرنی گوشی را بدون خداحافظی گذاشت؛ از شدت ناراحتی و این که هر چه قسم می‌خورد مهندس بازرگان قبول نمی‌کرد. چند لحظه بعد، وقتی با ایشان صحبت کردم احساس کردم که خستگی شان به آخرین درجه رسیده و به فکر استعفا هستند. نهایتاً هم متن استعفاشان را به حضرت امام (ره) نوشتند که منتشر در کتاب «ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی» آمده است. بعد هم طولی نکشید که تیمسار را در منزل مورد حمله قرار دادند و به شهادت رساندند.

**شهید قرنی به صورت شبانه‌روزی کار می‌کرد، از صبح زود می‌آمد و با وجود این که سنش زیاد بود، تا آخر شب در اداره می‌ماند. هنوز قیافه‌اش در خاطر من هست، پیرمرد بود و کت و شلوار می‌پوشید، شرایط به گونه‌ای بود که نمی‌توانست لباس نظامی بپوشد**

#### خاطره دوم چه بود؟

خاطره دوم را مرحوم تیمسار ظهیرنژاد برای بنده تعریف کرد. ایشان که ظاهراً با درجه سرهنگ دومی با بیست و خرده‌ای سال خدمت، قبل از انقلاب در ارتش شاه بازنشسته شده بودند، می‌گفت علت بازنشستگی‌ام این بوده که به مبانی دینی مقید بودم و امثال من نه تنها در ارتش شاه جای رشد نداشتیم، بلکه آن‌ها نمی‌گذاشتند همان ۳۰ سال معمول را هم خدمت کنیم، چراکه مشاوران آمریکایی در ارتش حضور داشتند و تمام کسانی را که در ارتش به درجات بالا می‌رسیدند، کنترل می‌کردند و تا متوجه می‌شدند کسی به درجه سرهنگی رسیده و بالای ۲۰ سال خدمت کرده و مذهبی و اهل

شما آذری هستید و در لشکر ارومیه خدمت کرده‌اید و اگر کسی بتواند آذربایجان غربی و کردستان را نجات دهد، آن شخص شما هستید و من می‌خواهم شما را به فرماندهی آن لشکر منصوب کنم. مرحوم ظهیرنژاد هم لبخندی می‌زند و می‌گوید تیمسار! من چند سال است که بازنشسته شده‌ام و اطلاعاتم راجع به لشکر ارومیه به روز نیست. به غیر از این هم به دلیل شرکتی که بنده در تهران دارم، تعهداتی بر دوشم است، لطفاً عذر مرا بپذیرید. شهید قرنی به ایشان می‌گوید الان کشور ایران به شما احتیاج دارد، شرکت خصوصی و تعهد دیگر چیست؟ شما سرباز این مملکت هستید، فرزند و سرباز ایرانی، در این مملکت، انقلابی شده و حالا کشور به شما احتیاج دارد. مرحوم ظهیرنژاد هم می‌پذیرد و می‌گوید چند روز به بنده فرصت بدهید تا تعهدات کاری‌ام را انجام دهم و بعد خدمت می‌رسم ولی شهید قرنی می‌گوید شرایط به گونه دیگری است، الان یک ساعت هم یک ساعت است، چند روز که هیچ، یک شب هم نمی‌توان تعلل کرد. مرحوم ظهیرنژاد هم فکری می‌کند و می‌گوید باشد، فردا در اولین فرصت می‌آیم. شهید قرنی می‌گوید نه همین الان برو. ایشان می‌گوید الان نمی‌شود، خانم منزل نیست و دخترم در منزل تنهاست، چگونه می‌توانم بروم؟ همان‌جا تیمسار قرنی به راننده‌اش زنگ می‌زند و می‌گوید به منزل ما بروید، خانم را سوار کنید، آدرس آقای ظهیرنژاد را هم بگیرید، بعد به همراه خانم به منزل ایشان بروید و از آن‌جا دخترشان را به منزل ما ببرید. شهید قرنی همان‌جا نیز برای مرحوم ظهیرنژاد، لباس مناسب فراهم و ایشان را سوار ماشین می‌کند و به فرودگاه مهرآباد می‌برد، آقای ظهیرنژاد هم با اولین پرواز به ارومیه می‌روند و کارشان را آغاز می‌کنند. دو خاطره‌ای که از ۴۳ روزی که شهید قرنی، رئیس ستاد مشترک بود - چون آن زمان، عنوان فرمانده ارتش نداشتیم - تعریف کردم، عمق دلسوزی شهید قرنی را نسبت به انقلاب نشان می‌دهد. ایشان در سن ۶۵-۶۶ سالگی، شب و روز نداشت و تمام تلاشش این بود که این انقلابی که به ثمر رسیده حفظ، و رویاهای پریشانی که دشمنان داخلی و خارجی برای

قرآن هم هست و با علما سر و کار دارد، او را بازنشسته می‌کردند. مرحوم ظهیرنژاد در زمان شاه، در لشکر ارومیه خدمت می‌کرد که بازنشسته هم شد، ایشان می‌گفت بعد از پیروزی انقلاب از دفتر شهید قرنی به او زنگ زده و گفته بودند رئیس ستاد، سرلشکر قرنی با شما کار دارد. می‌گفت از این تماس تعجب کردم، چون بعد از بازنشستگی، دفتری در تهران داشتم و در یک شرکت خصوصی مشغول به کار بودم اما چون دیدم از دفتر سرلشکر قرنی اصرار می‌کنند و می‌گویند اگر آب دست است زمین بگذار و بیا، سریعاً حرکت کردم و به آن‌جا رفتم. سرلشکر قرنی مرا در اتاقش پذیرفت و گفت جناب ظهیرنژاد، شما در لشکر ۶۴ ارومیه خدمت کرده‌اید و آن لشکر را می‌شناسید، در حال حاضر در آذربایجان غربی مشکلاتی پدید آمده، یاد من هست که نصف مردم شهر نقره، کرد و نصف دیگرش آذری بودند و گویا این‌ها برابر همدیگر ایستاده بودند و جنگ درون شهری به وجود آمده بود. در سندیج عده‌ای به نام کردها به دنبال این بودند که آذری‌ها را بیرون بریزند و به نظرم بحث شکل‌گیری «کردستان آزاد» مطرح بود.

**همان برنامه‌ای که عده‌ای از کردهای چهار کشور همسایه به دنبالش هستند و مثلاً می‌خواهند یک کشور کردنشین بزرگ را تشکیل دهند.**

قدر مسلم این بود که آمریکا و غرب به عنوان اولین هدف‌شان می‌خواستند کاری کنند که ایران - این کشور پهناور - چند تکه شود. تنها بحث خلق کرد مطرح نبود، بلکه در آذربایجان هم حزبی به نام حزب خلق مسلمان به وجود آمده بود. در خوزستان، حزب خلق عرب، در ترکمن صحرا و گنبد، حزب خلق ترکمن و در سیستان و بلوچستان، حزب خلق بلوچ به وجود آمده بود و نظرشان این بود که حالا که انقلاب اسلامی به ثمر رسیده، نباید جمهوری اسلامی مقتدری به وجود بیاید و باید تکه تکه‌اش کنند و جمعیت هر یک را مثل شیخ نشین‌های خلیج فارس به ۷۰۰ هزار نفر یا یکی دو میلیون نفر تقلیل دهند تا بتوانند به راحتی بر آن‌ها مسلط شوند. سرلشکر قرنی هم به آقای ظهیرنژاد گفته بود

معتقدی بود، دوران طاغوت را دیده بود، شناخت سیاسی، اجتماعی و نظامی خوبی داشت، مورد اعتماد حضرت امام(ره) و خیلی از بزرگان بود، پس به زعم دشمن حتماً باید حذف شود. حتی شنیده‌ام که شخص استاد مطهری، آقای قرنی را به حضرت امام(ره) معرفی کرده بودند و شهید قرنی در شورای انقلاب هم بوده است.

این مطلب را از چه کسی شنیدید؟  
یقین دارم که ایشان به همراه یک نظامی دیگر در شورای انقلاب بوده‌اند.

احتمالاً به عنوان عضو ثابت یا مشاور در شورا

● منافقین خلق و چریک‌های فدائی  
● خلق آن شرایط را بعد از انقلاب به  
● راه انداختند و می‌گفتند «ارتش  
سلطنتی» باید از بین برود و ارتش  
خلق تشکیل شود. اما حضرت  
امام(ره) با آن بینش الهی‌ای که  
داشتند در برابر این حربه ایستادند و  
فرمودند ارتش باید باقی بماند

#### حضور داشتند.

بله و چقدر خوب است که این نکته تاریخی هم فهمیده شود ولی شهید مطهری مطمئناً ایشان را می‌شناخته که به حضرت امام(ره) معرفی‌شان کرده بوده است. از این جهات، دشمن این دو نفر را به عنوان دو نماد و سمبل، که یکی سمبل مرزبان سرزمینی و دیگری را به عنوان سمبل عقیدتی انقلاب بودند، می‌شناخته که ظرف یکی دو هفته هر دو را به شهادت می‌رساند.

یکی در لباس رزم روحانی و دیگری در لباس رزم نظامی و صد البته رزم معنوی...

یکی مرزبان زمینی و مادی کشور و دیگری هم مرزبان معنوی و اسلامی.

هراس دشمن همین مسأله را به خوبی نشان می‌دهد، آن بدسگالان از یاران امام و انقلاب خیلی می‌ترسیدند. اگر چه شهید قرنی در استانه کهولت و بازنشستگی بود و سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب از ارتش شاهنشاهی اخراج شده و در واقع از تداوم اندوختن بر تجربیات نظامی خویش محروم مانده بود اما دشمن احتمال می‌داد که شهید قرنی پس از استعفا نیز هر آن ممکن است به میدان برگردد و در برابر مقاصد شوم آن‌ها بایستد.

در استعفانامه‌ای که ایشان برای حضرت امام(ره) نوشت، این سؤال مطرح بود که چرا دولت موقت باید بر شخصی با آن سوابق و بینش نظامی و دینی فشار بیاورد و او را مجبور به استعفا کند؟ کلاً به این دلیل که نیروهایی که با امام زاویه داشتند احتمال می‌دادند که جنگ بر ایران تحمیل شود، بنابراین فهمیده بودند اگر امثال این چهره‌ها در ارتش وجود داشته باشند - به قول فردوسی در شاهنامه «یکی مرد جنگی به از صد هزار» - چراکه کسی همانند شهید قرنی از نظر روحیه دادن و تجربیاتش به مثابه یک لشکر عمل می‌کرد. ■

مرحوم ظهیرنژاد یکی از این نیروها بود و می‌دانیم که شخص تیمسار ظهیرنژاد از استوانه‌های دفاع مقدس به حساب می‌آید؛ خدا رحمتش کند. دیگرانی هم مثل شهید نامجو، شهید کلاهدوز، شهید افارب پرسست حوزی حداقل در دوره‌ای مقارن پیروزی انقلاب با شهید قرنی معاشرت داشته و به هر حال از ایشان تأثیر پذیرفته‌اند. شهید فلاحی نیز در شرایطی تقریباً مشابه با مرحوم ظهیرنژاد به ارتش - آن هم ارتش انقلاب و نظام اسلامی - بازگشته و سرانجام در این راه به شهادت رسیده است.

به هر حال شهید قرنی در همان مدت کوتاه بر این چهار پنج بزرگوار که حماسه‌های بزرگی در انقلاب و دفاع مقدس خلق کردند، تأثیر گذاشت و معلم و راهبر خوبی برای‌شان شد؛ این که چگونه در منازل پر خطر بعدی در برابر دشمن ایستادگی کنند. خدمات قبل از انقلاب شهید قرنی نیز بر کسی پوشیده نیست، مثل کودتای نافرجامی که منجر به دوره اول زندانی شدن ایشان شد و همچنین فعالیت‌های ارتباطی‌شان با روحانیون بارزی مثل مرحوم آیت الله میلانی و مرحوم آیت الله طالقانی - رحمت الله علیهما - داشت، باعث شد تا برای بار دوم به زندان برود. این‌ها بر هیچ کس پوشیده نیست ولی نمی‌بینیم کتاب، مجله، فیلم مستند درخور و شایسته شهید قرنی را که تهیه شده باشد؛ البته غیر از آن کتابی که شما چند سال قبل زحمتش را کشیدید و آقای نوروزی فرسنگی نوشتند. به نظر شما چرا ایشان این قدر مهجور مانده است؟

ممکن است این مسأله در خصوص خیلی از اشخاص اتفاق افتاده باشد، مهجوریت، منحصر به ایشان نیست. ما در میان شهدای مان امثال شهید کشوری‌ها و شهید شیرودی‌ها را کم نداریم. قصور و تقصیر ماست که نتوانسته‌ایم شخصیت آن‌ها را آن گونه که هستند، بررسی و معرفی کنیم. البته هر کدام از این عزیزان در جایگاه خود هستند. شهید شیرودی به عنوان یک عنصر عملیاتی در جای خودش و شهید قرنی هم در شرایط خاص خودش باید دیده و بررسی شوند اما چون بعد از شهادت شهید قرنی بلافاصله مسأله جنگ پیش آمد و طی آن ما شهدای زیادی داشتیم، طبیعتاً به شهدای قبل از جنگ کمتر رسیده‌ایم و کار کمتری برای‌شان انجام داده‌ایم.

راجع به فضیلت مقام شهید قرنی هم صحبت فرمایید، به هر حال ایشان در کنار شهید مطهری، شهید مفتح و همچنین شهدای هفتم تیر و شهدای محراب، جزو نخستین گروه شهدای پس از شکل گیری نظام - و اصلاً خود به تنهایی اولین شهید ترور بعد از انقلاب - است و این، افتخار کمی نیست.

برداشت من این است که دشمن می‌دانست شهید مطهری به عنوان یک مرزبان عقیدتی و شهید قرنی هم به عنوان برجسته‌ترین نظامی‌ای که رؤیای پریشان شاه را آشفته کرده بود، در این انقلاب و بالطبع نظام حاصل از آن نقش دارند. شهید قرنی فرد نظامی

مملکت ایجاد می‌کنند، نقش بر آب شود. در واقع از این خاطره چنین برمی‌آید که شهید قرنی، قدر و مرتبه انقلابی را که با آن همه خون دل، تقدیم هزاران شهید، سال‌های متمادی زندان و تبعید حضرت امام(ره)، شهید قرنی، آیت الله طالقانی و دیگر یاران انقلاب به ثمر نرسیده بود، بهتر از هر کس دیگری می‌دانست و از تمام اوقات و لحظات آن، استفاده بهینه و مطلوب می‌برد. چون هم سن و سالی از ایشان گذشته بود و هم کودتای ۲۸ مرداد و ۱۵ خرداد را دیده بود و به همین سبب قدر لحظه لحظه پیروزی انقلاب و حفظ آن را می‌دانست.

بله. پسر ایشان مطالبی از پدر نقل می‌کرد که بد نیست آن را عرض کنم اگر چه احتمالاً پسرش، آن زمان خارج از کشور درس می‌خواند.

#### اوائل انقلاب؟

بله. مرحوم مهندس محمدرضا قرنی به بنده می‌گفت پدرشان - شهید قرنی - عشق وافر به اسلام، کشور و حضرت امام(ره) داشتند و به هیچ عنوان نظام سلطنتی را قبول نداشتند و امیدوار بودند که بتوانند برای نهضت کاری انجام دهند. ایشان همچنین می‌گفت وقتی پدرم به شهادت رسید، ما جز همان خانه پدری چیزی نداشتیم. به علاوه پدرم کلی قرض داشت که ما با فروش خانه، بدهی‌های ایشان را پرداخت کردیم. در حقیقت این شهید بزرگوار از مال دنیا هیچ چیز نداشت، بعد از شهادتش هم خانه را بابت بدهی فروختند که البته نظام به این مسأله رسیدگی کرد. اما می‌خواهم بگویم هر کسی که در زمان ستم‌شاهی به درجات بالای نظامی می‌رسید، صاحب مال و مکتب فراوانی می‌شد، چون امکانات بی‌حسابی در اختیارش قرار می‌گرفت، ولی شهید قرنی از مال دنیا همیشه فقط همان یک دستگاه خانه را داشت.

راستی چرا شهید قرنی تا این حد مظلوم واقع شده است؟ البته جایگاه ایشان بر کسی پوشیده نیست؛ به دلیل قاطعیتی که درباره کردستان از خودشان نشان دادند و طبق اعترافات علی‌اکبر گودرزی که در دادگاه این مسأله را صراحتاً اعلام کرد همان موضوع - قاطعیت - منجر به شهادت‌شان شد. همچنین توانایی شهید قرنی در بازسازی و تبدیل ارتش شاهنشاهی به ارتش جمهوری اسلامی قابل تقدیر است، به خصوص که نیروهای خیلی خوبی را مجدداً جذب ارتش کردند که طبق فرمایش شما



استاد آریست راست نفر دوم مرحوم مهندس قرنی در مراسم پندگذاشت پدر شهیدش

## «متقدم الشهداء» نظام جمهوری اسلامی

■ گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین سید موسی موسوی  
نماینده پیشین امام(ره) و مقام معظم رهبری در منطقه کردستان

باری، ماه‌های نزدیک به زمان پیروزی انقلاب بود و ایشان در آن سخنرانی برای اولین بار کمی از کوره در رفت، از حالت عادی بیرون آمد و خطاب به شاه گفت: «جناب شاه، بر سرنیزه می‌شود تکیه کرد ولی به روی سر نیزه نمی‌شود نشست!» آقای فلسفی جمله زیبا و جالبی را بیان کردند؛ مبنی بر این که یک حکومت نمی‌تواند در برابر مردم به اسلحه امید ببندد. به اسلحه فقط می‌توان به عنوان یک محور تکیه کرد ولی باید به گشایش باب‌ها و فضاها و محورهای دیگر هم برای تداوم حکومت بر مردم توجه کرد. نظام‌هایی که بر ارتش، سلاح و نیروی نظامی تکیه داشته‌اند، وقتی با مردم و نهضت رو به رو می‌شوند، آخرین تصمیمی که

به رهبری امام(ره) ثمر بخشید و شهید قرنی نیز به ریاست ستاد ارتش منصوب شد ولی متأسفانه ایشان پس از ۴۳ روز مجبور به کناره‌گیری شد و در سومین ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ناجوانمردانه به شهادت رسید و نخستین شهید و قربانی ترور پس از پیروزی انقلاب نام گرفت؛ شهیدی که طلایه‌دار شهادت مقامات لشکری و کشوری بود.

از دیدگاه حضرت عالی، از چه جهاتی می‌توان این مسأله را که شهید قرنی فردای پیروزی تاریخی انقلاب، به عنوان اولین رئیس ستاد کل یا فرمانده ارتش - و به نوعی بنیانگذار ارتش جمهوری اسلامی - نام گرفت، بررسی کرد؟ به خصوص که شما خودتان تقریباً از ابتدای بر سر کار آمدن نظام کماکان در منطقه کردستان بودید و همچنین کل هشت سال دفاع مقدس را در غرب کشور حضور داشتید و رشادت‌هایی را که توسط ارتش آفریده می‌شد، به چشم می‌دیدید.

من البته خودم را کمتر از این‌ها می‌دانم که درباره زندگی و شخصیت استوانه‌های نظام جمهوری اسلامی صحبت کنم اما نکاتی را در حاشیه عرض می‌کنم، چون افرادی که در متن تلاش‌های مخلصانه عزیزانی همچون شهید سپهبد محمدولی قرنی بودند، بهتر از بنده در خصوص جزئیات اخلاص و معنویت و ایثار ایشان خبر دارند. همان‌طور که مطلع هستید و اشاره کردید در آستانه پیروزی انقلاب، بر اساس روندی که آن روزها در دنیا معمول بود، حکومت‌ها می‌کوشیدند تا خودشان را با پشتوانه نیروها و سلطه نظامی حفظ کنند. در دوران نهضت، یادم هست مرحوم آیت الله فلسفی - رحمت الله علیه - در مسجد سید عزیزالله تهران، سخنرانی پرشوری داشتند که نوار آن هم در کل کشور پخش شد و اثر خوبی بر فضای کشور گذاشت. البته حضرت امام(ره) به آقای فلسفی تکلیف کرده بودند که خیلی داغ صحبت نکند تا دستگیر نشود و همچنان بتواند در صحنه بماند.



### درآمد

شهید قرنی با تجربه و سوابقی که در ارتش داشت، کمک بسیاری به انقلاب کرد. به عنوان مثال با قاطعیتی که از خود در کردستان نشان داد، روحیه افراد را در ارتش حفظ کرد و نیروها هم خود به خود برای این نظام مقدس ساخته شدند. قرنی یک فرد مکتبی قاطع و باتدبیر بود که فرماندهی ارتش را به عهده گرفت، به طوری که می‌توانم بگویم اگر حضور ایشان در ارتش نمی‌بود، معلوم نبود غائله کردستان به عنوان اولین مشکل کشور به کجا می‌انجامید...

حجت الاسلام والمسلمین سید موسی موسوی قائم مقام دبیر مجمع تقریب مذاهب اسلامی، حدود سه دهه نیز نماینده حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری در منطقه کردستان بودند و گفت و شنود شاهد یاران با ایشان (که به کوشش زینت ملابری سامان یافته) روشنگر بسیاری از مسائل در خصوص آن شهید عزیز است.

حاج آقای موسوی، می‌دانیم که حضرت امام(ره) در صحیفه نور، دست کم چهار مرتبه، از روزهای پر تب و تاب بهمن ۱۳۵۷ و کودتای مهیبی که قرار بوده در ایام قبل از ۲۲ بهمن توسط ایادی رژیم ستم‌شاهی اجرا شود و این که شهید قرنی، در قامت یک نظامی با تجربه این خطر را به معظم له یادآوری کرده بوده، یاد کرده‌اند. حتماً شما هم به یاد دارید که در آن روزها بحث کودتایی در حد و اندازه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بلکه خطرناک‌تر از آن، مطرح بود و مثلاً می‌خواستند انقلاب اسلامی را در همان شرایط پیشرفته و شوق‌انگیزی که داشت متوقف کنند، که خوشبختانه با هوشمندی حضرت امام(ره)، آن طرح ننگین به تحقق نپیوست. اندکی بعد نهضت اسلامی مردم ایران

● حضرت امام(ره) از نیروهای مستقر  
● در درون ارتش، اطمینان بالایی  
● داشتند. نوع صحبت‌های حضرت  
● امام(ره) فقط شامل آگاهی بخشی  
● به مردم نبود، بلکه ضمن این‌ها  
● مشخص بود که ایشان هم درباره  
● این که پیکره ارتش با شاه همراه و  
● موافق نیست، اطمینان خاصی دارند

می‌گیرند، این است که ارتش و نیروی نظامی را با تمام توان، وارد میدان و مردم را به شدت سرکوب کنند. همان‌طور که می‌دانید، رسم است که اسم نوعی وارد کردن ضربه مهلک و یکسره کردن کار را کودتا می‌گذارند ولی کودتا معمولاً علیه نظام حاکم صورت می‌گیرد، نه برای دفاع از همان نظامی که حاکم است. در حالی که آن کودتایی که عمال رژیم در آستانه پیروزی انقلاب می‌خواستند راه بیندازند، در واقع کودتایی علیه مردم بود. این کودتای احتمالی شبیه همان اتفاقی است که قرار بود ساعت ۴ بعد از ظهر ۲۱ بهمن به راه بیفتد و پیشاپیش حکومت نظامی هم اعلام شد، اما حضرت امام(ره) در نهایت شجاعت، آن توطئه را خنثی کردند.



بودیم. در خود لشکر کرمانشاه هم افرادی بودند که کارها را با آن‌ها هماهنگ می‌کردیم، به عنوان مثال سرهنگ سهرابی که بعدها فرمانده لشکر کرمانشاه شد، یکی از همین افراد بود. ایشان از جمله کسانی بود که با وجود داشتن درجه بالای سرهنگی، با شبکه انقلاب ارتباط داشت. این وضعیت در لشکرهای دیگر هم حاکم بود و کسانی مثل ما که با حضرت امام(ره) مرتبط بودیم، تا جایی که می‌توانستیم موارد را به اطلاع حضرت امام(ره) می‌رساندیم.

اتفاقاً همین مسأله درست بعد از پیروزی انقلاب برای حضرت امام(ره)، آن اطمینان لازم را ایجاد کرد تا در برابر موجی که منافقان و لیبرال‌ها در کشور آفریدند - مبنی بر این‌که ارتش باید منحل شود - مقاومت کنند. هر چند عناصر خائنی هم در ارتش حضور داشتند که همچنان قصد تداوم خیانت‌هایشان را داشتند و به وسیله آن خیانت‌ها می‌خواستند کل ارتش را از دست نظام درآورده و در اختیار خود بگیرند.

**و شهید قرنی هم حتی تا پای جان مقابل این‌ها ایستاد.**

شاید بتوان گفت شهید قرنی یکی از عناصری بود که به عنوان «السابقون الاولون» ارتش را به سوی اهداف حضرت امام(ره) و انقلاب آورد، شاید هم بتوان ادعا کرد با در نظر گرفتن مجموعه خصوصیات شهید قرنی، ایشان فرد بی‌نظیری در ارتش بودند. البته ما افرادی در ارتش داشتیم که از نظر فکری و سیاسی، روشن و از نظر ایمانی هم افراد مخلص بودند، اما نتوانسته بودند به درستی جایگاه‌شان را در ارتش پیدا کنند، بلکه فقط در شعاع خاصی تأثیر داشتند.

**شاید هم منتظر فرصت‌هایی مثل انقلاب بودند تا وارد حرکت‌های اصلی و اساسی شوند.**

بله و در آن شرایط واقعاً به معجزه شبیه بود که کسی مثل شهید قرنی هم مکتبی باشد و هم با علمایی مثل آیت الله العظمی میلانی و آیت الله

شده، کاملاً مشخص است که دارند یک کودتای نظامی را طراحی می‌کنند.» شهید کشوری می‌خواست مجموعه برنامه‌هایی را که کشف کرده بود به اطلاع حضرت امام(ره) در فرانسه برساند. قاعدتاً شهید قرنی هم گرچه مهره اخراج شده ارتش به حساب می‌آمد، اما در عین حال با بقیه افراد مرتبط بود و از چنین احتمالاتی باخبر می‌شد.

**بله، ایشان بعد از کودتای نافرجامی که ۱۳۳۶ می‌خواست بکند، سال‌ها بود که با ارتش ارتباط مستقیمی نداشت، یعنی در سال ۱۳۵۷ دقیقاً بیش از دو دهه بود که شهید قرنی بیرون از ارتش بود، ولی کماکان روابطش با مبارزین ادامه داشت.**

آن‌چه بنده می‌خواستم در این خصوص بگویم، این است که اگر در بیانات نورانی حضرت امام(ره) دقت شود، کاملاً مشهود است که حضرت امام(ره) از نیروهای مستقر در درون ارتش، اطمینان بالایی داشتند. نوع صحبت‌های حضرت امام(ره) فقط شامل آگاهی‌بخشی به مردم نبود، بلکه ضمن این‌ها مشخص بود که ایشان هم درباره این‌که پیکره ارتش با شاه همراه و موافق نیست، اطمینان خاصی دارند. علتش هم این بود که این نوع اطلاعات توسط افرادی همانند ما به طور مرتبط به ایشان منتقل می‌شد. لشکر ارتش کرمانشاه نیز در پادگان هوانیروز برای خودش تیپ پشتیبانی‌ای داشت که عناصر محوری آن در پادگان‌ها ما را یاری می‌کردند. مثلاً سرگرد علی پور، مسئول ضد اطلاعات تیپ پشتیبانی کرمانشاه بود و اطلاعات مربوط به ساواک ارتش را که تقریباً قسمت غرب کشور را پشتیبانی می‌کرد؛ همین شخص به ما می‌رساند. سرگرد علی پور در واقع از مخلصینی بود که در حوادث آن زمان، به میزان بسیار زیادی به ما کمک کرد. افرادی مثل کشوری و سرهنگ سعدی، که در زمان جنگ فرمانده هوانیروز کشور شد، یا شهید شیروودی و عزیزان دیگر، جزو مجموعه‌ای بودند که ما با آن‌ها در ارتباط

به یاد دارم طی یک سالی که فراری بودم، یک شب، عمال رژیم به خانه ما ریختند، اسنادی را از من گرفتند و در همین حین متوجه رد و بدل شدن اسلحه و چیزهایی شبیه به آن شدند و فهمیدند برخی از برنامه‌های پنهانی را در غرب کشور بنده هدایت می‌کنم. آن‌ها تصمیماتی جدی برایم گرفته بودند و اگر دستگیر می‌شدم، دیگر هیچ راهی وجود نداشت اما به این دلیل که به حضورم در منطقه غرب، نیازی جدی احساس می‌شد، به هیچ وجه نباید گیر می‌افتادم یا زندانی می‌شدم. به همین علت هم بیشتر از یک سال در شهرهای مختلف از جمله کرمانشاه، ملایر و دیگر شهرها فراری بودم ولی عمدتاً با لباس مبدل - مثل لباس محلی کرمانشاهی - رفت و آمد می‌کردم که البته در این مدت، اتفاقات متعددی برایم رخ داد و فقط عده خاصی از جمله شهید کشوری مکان پنهان شدنم را می‌دانستند. چون ایشان رابط مهم ما با ارتش و نیروهای نظامی کشور بود و به آقای کشوری در خصوص مشورت و برنامه‌ریزی ارتباط نیاز داشتیم. یادم است یک بار باید در کرمانشاه می‌ماندم و در آن مقطع هم باید جایی پنهان می‌شدم که ساواک، یک درصد هم احتمال ماندم را در آن‌جا ندهد، بنابراین خانه آقای آیت الله جلیلی را انتخاب کردم؛ ایشان آن زمان هنوز با نظام و شاه رابطه خصمانه نداشتند.

**یعنی هنوز در ظاهر رابطه‌شان را حفظ کرده بودند، مثل شهید کشوری که در ارتش حضور داشت.**

- **همین مسأله درست بعد از پیروزی**
- **انقلاب برای حضرت امام(ره)، آن**
- **اطمینان لازم را ایجاد کرد تا در**
- **برابر موجی که منافقان و لیبرال‌ها**
- **در کشور آفریدند - مبنی بر این‌که**
- **ارتش باید منحل شود - مقاومت**
- **کنند...**

بله و مطلب دیگر این‌که مشخص بود نظام به خاطر جایگاه اجتماعی آیت الله جلیلی در کرمانشاه، با ایشان برخورد نمی‌کند و چون با رژیم مماشات می‌کرد چهره‌ای مبارز به حساب نمی‌آمد، به طوری که در همان ایامی که در خانه ایشان پنهان بودم حتی معاون ساواک هم به ایشان تلفن می‌کرد. خلاصه بنده در خانه آیت الله جلیلی بودم که شهید کشوری با رعایت مسائل امنیتی خودش را به من رساند (زمانی که هنوز حضرت امام(ره) در فرانسه بودند) و گفت: «به هر شکلی که می‌توانید به اطلاع حضرت امام(ره) برسانید که سران ارتش، اطلاعاتی را از ما خواسته‌اند تا طرحی بریزند، این طرح بسیار مشکوک است، چون از روی مختصات طرحی که از ما خواسته

هر چند عناصر خائنی هم در ارتش حضور داشتند که همچنان قصد تداوم خیانت‌هایشان را داشتند و به وسیله آن خیانت‌ها می‌خواستند کل ارتش را از دست نظام در آورده و در اختیار خود بگیرند. و شهید قرنی هم حتی تا پای جان مقابل این‌ها ایستاد.

داشتیم، با مرحوم حاج احمد آقا - رحمت الله علیه - تماس گرفتم و گفتم کاری فوری دارم، ایشان هم محبت داشتند و به سرعت، وقت را هماهنگ کردند. بیشتر وقت‌ها حضرت امام (ره) به بنده محبت داشتند و شاید قبل از این‌که بدانند چه کار دارم، از اوضاع و احوال کردستان می‌پرسیدند. یادم است آن روز ایشان به ایوان رفته و داشتند برای چندین زوج جوان، صیغه عقد جاری می‌کردند، بنده هم در همان اتاق تاریک روبروی صندلی حضرت امام (ره) نشسته بودم. ایشان هم در همان زمانی که کارشان را انجام می‌دادند، زیر چشمی مرا هم نگاه می‌کردند. بعد از اتمام کارشان به اتاق آمدند، چراغ را روشن کردند، لبخندی زدند و روی صندلی‌شان نشستند. فضا برایم باز شد، شروع کردم خدمت حضرت امام (ره) واقیبت موضوع را عرض کردن، حضرت امام (ره) نیز لبخند زدند...

از چه چیزهایی با معظم له صحبت کردید؟  
خب، آن موقع بنی صدر فرمانده کل قوا بود ولی من نیز شروع کردم به توضیح دادن برای امام که او به چه علت از آقای صیاد ناراحت است. عرض کردم که ریشه این اختلاف نه به دلیل رعایت نکردن سلسله مراتب؛ بلکه اساساً به این خاطر

را در اختیار داشته باشند که هم باتجربه و هم از بچه‌های انقلابی باشند؛ نظیر کاری که بعداً نیز انجام گرفت و افراد سپاه به ارتش یا ارتشی‌ها به نیروی انتظامی می‌رفتند. گاهی هم برخی دارای درجات بسیار پایینی بودند که به مقام‌های بالا منصوب شدند و البته شایستگی‌های خود را نشان دادند.

**در واقع وجود شرایط انقلابی چنین اقتضا می‌کرد.**

بله، حضرت امام (ره) عنایت ویژه‌ای داشتند که فردی پیدا شود که جایگاه و شأن خوبی در سلسله مراتب ارتش دارا باشد. حتی به یاد دارم - تقریباً سال ۱۳۵۹ و بعد از پاکسازی سنندج - حضرت امام - قدس سره الشریف - شهید صیاد شیرازی را از سروانی به سرهنگی ارتقا دادند و ایشان را بعد از شهادت شهید قرنی به عنوان رئیس ستاد مشترک برای کار در ارتش و سپاه در کردستان منصوب کردند.

**حدود یک سال هم بود که شهید قرنی به شهادت رسیده بود.**

بله، یادم هست روزی وارد پادگان سنندج شدم و دیدم اوضاع مله‌ت‌ب است. به خصوص دوستان شهید صیاد شیرازی ناراحت و گرفته بودند، گفتم چه خبر است؟ گفتند از تیمسار فلاحی تلفن گرام آمده که آقای صیاد شیرازی را به دستور بنی صدر عزل کرده است؛ هم ایشان را خلع درجه کرده و هم ریاست ستاد مشترک را از او گرفته است.

**هنوز بنی صدر فرمانده کل قوا بود.**

بله. من به سرعت به دفتر بالا که دفتر شهید صیاد شیرازی آن‌جا بود، رفتم، احوال‌پرسی کردم و گفتم چه خبر است؟ دیدم دارد مطلبی می‌نویسد. گفتم چیست؟ گفت دارم مطلبی را برای تیمسار فلاحی می‌نویسم تا به ایشان تلفن گرام بزنم و بگویم که حضرت امام (ره) مرا منصوب کرده‌اند و فقط ایشان هستند که می‌توانند مرا عزل کنند و شما حق این کار را ندارید. بنده خیلی به شهید صیاد شیرازی التماس کردم و گفتم این کار را نکن.

**شهید فلاحی آن موقع چه کاره بودند؟**

ایشان فرمانده نیروی زمینی ارتش بود. گفتم بالاخره بنی صدر در حال حاضر فرمانده کل قواست و حق دارد شما را برکنار کند، اجازه بده من این کار را پیگیری کنم.

**شما آن زمان به نمایندگی حضرت امام (ره) در کردستان منصوب شده بودید؟**

بله. گفتم شما عکس العملی نشان ندهید اما ایشان در تکاپو بود و تلفن گرام را هم زد. بنی صدر هم تلفن گرام را برده بود خدمت حضرت امام (ره) و به ایشان چیزهایی گفته بود که مثلاً وقتی افسری با فرمانده‌اش این‌طور صحبت کند، نظام از هم می‌پاشد. همه ما می‌دانیم که حضرت امام به شدت بر قانون‌مندی دقت و تأکید داشتند. باری، آن وقت چون بنده به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در کردستان، اجازه بررسی موضوع را

طالقانی - رحمت الله علیهما - مرتبط باشد. ایشان تا درجه سرلشکری در ارتش ارتقا پیدا می‌کند و حتی تا معاونت ستاد لشکر و رئیس رکن دو هم پیش می‌رود، یعنی نفر دوم ارتش شاهنشاهی می‌شود. واقعاً آن همه درجات یک و دو همایونی، یک و دو رستاخیز، و غیره، درجات مهم و عناوین مختلفی بود که افراد در ارتش داشتند و ایشان هم جزو ستاره‌های درجه اول ارتش محسوب می‌شدند.

**به همین دلیل هم مترصد فرصتی مثل کودتای سال ۱۳۳۶ بودند.**

و البته با توجه به تمام آن موقعیت‌ها، هوشیاری شهید قرنی واقعاً ستودنی بوده است؛ حتی با این‌که ایشان در آن کودتا برای اولین بار دستگیر و سه سال زندانی می‌شود.

جالب این‌که با وجود این‌که عده‌ای معتقدند شهید قرنی در آن کودتا یک عنصر محوری بوده ولی با زرنگی‌ها و هوشیاری‌های خاصی که داشته، جزء حاشیه‌های آن تحرک قلمداد می‌شد. چون اگر در زمان شاه متوجه می‌شدند یک ارتشی از عناصر مؤثر کودتاست، حداقل مجازاتش اعدام بود و اکتفاء آن‌ها به همان سه سال زندان، به دلیل هوشیاری‌هایی بوده که ایشان در برنامه‌ریزی‌هایش برای کودتا داشته، چون به رغم این‌که کودتا نفرمحور بود ولی افراد نامشخص بودند و آن عناصر از محوریت ایشان به درستی اطلاع نداشتند و نمی‌دانستند که رسم مبارزه چریکی، همین شیوه و روش است.

**مستنداتی از دفاعیات خوب ایشان هم وجود دارد.**

خود آن هم نشان‌دهنده هوشیاری ایشان است که چگونه از خودشان دفاع کردند.

**کلاً آدم با مطالعه‌ای بوده و یادداشت‌هایش گویای مذهبی بودن ایشان است.**

طبیعی است؛ در ماجرای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بعد از این‌که ارتباط ایشان با روحانیت، مرحوم آیت الله العظمی میلانی و مرحوم آیت الله طالقانی مشخص می‌شود، سه سال دیگر به زندان می‌رود اما همچنان ارتباطش را با عناصر مطلع در ارتش که از قبل با آن‌ها رفت و آمد داشت، حفظ می‌کند. در پیروزی انقلاب هم جزو افرادی می‌شود که سعی می‌کند ارتباط فعالی داشته باشد و پیشنهادها و طرح‌هایش را ارائه می‌کند. حضرت امام (ره) هم به دلیل شناختی که قبلاً از تیمسار قرنی داشت و از تفکرات‌شان و روابطی که با علما و شبکه داشت، کاملاً مطلع بود و اطمینان داشت، ایشان را در ارتش و در بین کل نیروهای مسلح انتخاب می‌کنند؛ آن هم در شرایطی که عده‌ای به فکر انحلال و ویرانی ارتش بودند.

مضمون گفت و گو‌هایی که همان ابتدا در میان بعضی از اطرافیان حضرت امام (ره) در برخورد با ارتش پیش آمد، این بود که به درجه افراد کاری نداشته باشند، بلکه کسانی مسندهای مهم نظامی



نیز به محاصره درآرد بودند در شهر پایگاه‌های مهمی در ارتفاعات اطراف شهر دایر کرده بودند، اگر پادگان سنندج خود را تسلیم یا به هر طریقی سقوط می‌کرد، طبعاً فرعی‌های پادگان هم بعد از آن سقوط می‌کردند و سنندج با آن ارتفاعات و امکانات عظیمی که داشت به دست ضد انقلاب می‌افتاد و ماجراهای کردستان دست کم ۱۰ تا ۱۵ سال بعد به طول می‌انجامید.

**کلا غائله کردستان تا چه زمانی طول کشید؟**  
پاکسازی عمده کردستان تا نیمه‌های جنگ طول کشید.

**ولسی تا پایان جنگ، دغدغه و تهدید از دست رفتن شهرهای آن خطه از میهن اسلامی مان هنوز وجود داشت.**

اصلاً اگر پادگان سنندج حفظ نمی‌شد، ممکن بود معضل کردستان به گره کوری برای نظام تبدیل شود. حتی ممکن بود کردستان تجزیه شود ولی شهید قرنی قاطعانه تصمیم خود را گرفت و حتی با مخالفت‌های موجود روبرو شد ولی کوتاه نیامد، بنابراین ایشان با هماهنگی و کسب اجازه از حضرت امام(ره) هوایمایی به آن‌جا فرستاد تا با شکستن دیوار صوتی در دل ضد انقلاب رعب و وحشت ایجاد کنند. خودش هم شخصاً به کرمانشاه آمد و هماهنگی‌هایی را انجام داد.

**شما ایشان را در کرمانشاه دیدید؟**  
فکر می‌کنم آن بزرگوار را آن‌جا دیدم. ایشان به خوبی نیروهای مردمی و نظامی را با هم هماهنگ می‌کرد؛ افرادی مثل شهید کشوری و شهید شیروودی هم خلبان‌های خوب ما را به پادگان سنندج می‌بردند، هرچند که خود شهید کشوری هم در سرکوب حمله معاندین به پادگان سنندج، به صورت معجزه‌آسایی، ایثار کرد.

**شهید کشوری آن‌جا چه کار کرد؟**  
ایشان با هلی‌کوپتر کبرا می‌آمد و ضدانقلاب را می‌کوبید؛ در باران آتش گلوله دشمن وارد شد و پادگان را از خطر سقوط نجات داد؛ شهید کشوری از عوامل محوری و مؤثر آن ماجرا بودند. البته این را هم باید گفت که تیسمار شهید قرنی جدیت و هوشیاری خاصی در ماجرای کردستان نشان داد، چون ما در برخورد با این مسأله با سه نگرش روبرو بودیم که هر کدام فضای خاص خودش را داشت. یکی نگرش ضد انقلاب، آمریکا و غرب بود که ظاهراً عناصری را هم در دولت موقت و هیأت حسن نیت داشتند تا به سهم خود با تساهل و ممانعت برخورد کنند و خواسته‌هایشان برآورده شود، حتی به این قیمت که ما پادگان و موقعیت خودمان را هم از دست بدهیم. نگرش دیگر این بود که خسارت بزرگی به کردستان وارد آورد و حوادثی ایجاد کرده و باید درنگ کرد. نگرش سومی که مورد قبول بعضی از ارتشی‌ها بود، نشان دادن قاطعیت در برابر این توطئه بود.

**یعنی عناصر تندرو در بدو انقلاب خواستار**

خیلی قاطعانه برخورد کرد. یادم هست وقتی شهید کشوری از این مسأله مطلع شد که تیمسار قرنی به رغم نظر دولت، حضوراً خدمت حضرت امام - قدس سره - رسیده و گفته که می‌دانم که اگر در این غائله کوچک‌ترین مسامحه‌ای کنیم دیگر نمی‌توان کاری کرد، شهید کشوری از خوشحالی به گریه افتاد و گفت دل نگران بودم که خون‌های بی‌گناهی که در کردستان ریخته پایمال شود ولی شکر خدا جای هیچ نگرانی‌ای نیست.

**شهید کشوری در آن مقطع چه کاره بودند؟**  
در هوانیروز کرمانشاه خلبان بود اما چون قبلاً محوریت کارهای انقلابی را در منطقه برعهده داشت و کارها را از طریق ایشان با تهران هماهنگ می‌کردیم، در حقیقت در آن مقطع، فرمانده ارتش در آن خطه شهید کشوری بودند. ایشان هم از کسانی بودند که معتقد بودند باید از افرادی با درجه سرهنگ تمام و بالاتر استفاده کنیم تا روحیه‌ها تضعیف نشود. خوشبختانه شهید قرنی هم با قاطعیت خاصی که داشت در سامان دادن کلی به ارتش موفق بود و با مدیریتی که در همان مقطع کوتاه فرماندهی خود داشت، با نیروهای سپاه و کمیته همکاری کرد و ارتش را به طور جدی در جوار نیروهای مردمی قرار داد؛ کاری که باعث شد هیچ برخوردی میان این نهادها شکل نگیرد. به اضافه این که شهید قرنی تأثیر مهمی هم در بحث سنندج داشتند.

**شما دقیقاً از چه تاریخی نماینده حضرت امام(ره) در منطقه کردستان بودید؟**  
البته به این دلیل که بنده از کرمانشاه به نمایندگی برای مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب شدم، با عنوانی که گفتید کارم را تقریباً از نیمه‌های ۱۳۵۸ به بعد با حکم حضرت امام(ره) آغاز کردم، چون کار مجلس خبرگان قانون اساسی، چند ماه و تا سال ۱۳۵۹ طول کشید؛ به هر حال بعد از آن، کم کم سفرهایی به کردستان داشتیم، بعد هم مستقر شدم بنابراین در زمان حمله به پادگان سنندج در کرمانشاه بودم.

**در آن مقطع حضرت عالی با چه عنوانی در کرمانشاه بودید؟**

بنده از زمان حدود هشت - نه سال قبل از پیروزی انقلاب با عنایت حضرت امام(ره) در کرمانشاه بودم و مسائل نهضت را در منطقه به نوعی حل و فصل می‌کردم. بنابراین به دلیل سوابقی که از دیرباز در آن خطه داشتم می‌دانم و مطلعم که شهید قرنی، عامل عمده و محوری برای حفظ پادگان سنندج بود. اگر پادگان سنندج مثل پادگان مهاباد که در روزهای اولیه پیروزی انقلاب به دست ضد انقلاب افتاده بود سقوط می‌کرد، توپ، تانک و سلاح‌های بیشتری به غارت می‌رفت. در شرایطی که ضد انقلابیون تا داخل شهر پیش آمده و تمام نیروی خودشان را در سنندج متمرکز کرده بودند، باشگاه افسران را که تعدادی نیرو در آن‌جا مستقر بودند محاصره کرده و فرودگاه و پادگان را

است که با بنی صدر با روند کارهای آن‌ها - نیروهای حزب الهی - مخالف است. خلاصه، صحبت‌هایی را عرض کردم و حضرت امام(ره) نیز از سر لطف قبول کردند. منظورم این است که نکته‌ای در تدابیر حضرت امام بود که ما به مرور فهمیدیم. آن نکته این بود که ما افراد حزب الهی‌ای را که از نظر ایمان و اخلاقیات در حد همان شهید قرنی باشند در ارتش داشتیم، اما ایشان به دنبال فردی بودند که علاوه بر ایمان، تعهد و اعتقاد، از نظر رتبه و درجه نیز در حد سرلشکری و امیری باشد، چون نمی‌خواستند در روزهای اول یک سرگرد یا یک سروان فرمانده کل ارتش شود...

**که از هر نظر بتواند قاطعیت لازم را داشته باشد.**

بله. چون ضعف مدیریت، ارتش را نا به سامان می‌کرد و این تدبیری مهم از سوی حضرت امام(ره) بود؛ در واقع کسی که مراحل و شغل‌های حساس را در ارتش طی کرده بود و درایت‌های لازم را داشت، به مدیریت این نهاد کمک می‌کرد و تیمسار قرنی نیز با تجربه و سوابقی که در ارتش داشت، به ما کمک کرد. به عنوان مثال با قاطعیتی که از خود در کردستان نشان داد، روحیه افراد در ارتش حفظ شد و نیروها هم خود به خود برای نظام ساخته شدند به خصوص که اکثریت افراد جزو مردم و جامعه بودند و هنوز درباره‌شان، کار فکری مسنجمی انجام نشده بود. البته می‌توانستیم بعد از شش هفت سال از پیروزی انقلاب یک افسر یا سروان را هم به سرلشکری ارتقا دهیم و او را فرمانده ارتش کنیم ولی در روزهای اول

شاید بتوان گفت شهید قرنی یکی از عناصری بود که به عنوان «السابقون الاولون» ارتش را به سوی اهداف حضرت امام(ره) و انقلاب آورد، شاید هم بتوان ادعا کرد با در نظر گرفتن مجموعه خصوصیات شهید قرنی، ایشان فرد بی‌نظیری در ارتش بودند.

با ذهنیتی که مردم داشتند، نباید به گونه‌ای عمل می‌کردیم که ارتش منحل شود. بنابراین یک فرد مکتبی قاطع و باتدبیر، فرماندهی ارتش را به عهده گرفت، طوری که می‌توانم بگویم اگر حضور تیمسار قرنی در ارتش نمی‌بود، معلوم نبود غائله کردستان به عنوان اولین مشکل کشور به کجا می‌انجامید.

**شاید معضل کردستان اولین سنگی بود که سد راه نظام و انقلاب شد.**

بله و اگر قرار بود دولت موقت و بنی صدر درباره آن‌جا تصمیم بگیرند، کردستان وضع دیگری پیدا می‌کرد ولی تیمسار قرنی در اولین رخداد فتنه،

### برخوردهای شدید بودند؟

متأسفانه برخی نظامیانی که از قبل سامان داده شده بودند، چنین نگرشی داشتند. آقای در همان زمان گفته بود خوب است به کردستانی‌ها اعلام کنیم هر کسی طرفدار نظام است، به ارومیه بیاید تا با بقیه برخورد کنیم. افراط در این حد بود و این نگرش، واقعاً وجود داشت. نگرش دیگری که وجود داشت و شهید قرنی به آن قائل بود، این بود که در عین برخورد با فتنه کردستان، کم‌ترین خسارت، متوجه مردم شود ولی با ضد انقلاب هیچ مسامحه‌ای صورت نگیرد.

### دید حضرت امام (ره) هم این گونه بود.

بله، در واقع چون شهید قرنی، فردی ولایی بود دید حضرت امام (ره) را داشت، مثل دید ارتشی شهید و معزز، آشناسان یا سردار شهید بروجردی که در کردستان بودند. این دو واقعاً با یکدیگر مثل برادر بودند و بعد از حوادث پاوه و پاکسازی‌هایی که به مرور انجام شد، محوریت عملیات‌های ارتش و سپاه را در کردستان برعهده داشتند؛ هر چه باشد امثال شهید آشناسان ارتشی‌هایی بودند که تیمسار قرنی، سردمدارشان بود. جالب این‌که آن اتفاقی که اوایل انقلاب رخ داد، برای همه ما دردناک بود، حتی هنوز هم آثار غم و اندوه آن در وجودم باقی مانده و احساسش می‌کنم. اوایل فروردین سال ۱۳۵۸ بود که به پادگان سنندج حمله شد، شهید قرنی بلافاصله ضد انقلاب را سرکوب کرد، پادگان را نجات داد و امنیت را در پادگان برقرار کرد اما بازرگان ایشان را از فرماندهی ارتش عزل کرد.

بازرگان آن زمان چگونه توانست چنین کاری بکند؟ البته داستانی را که درباره شهید صیاد شیرازی تعریف کردید، به اندازه کافی میزان قانون‌مندی حضرت امام (ره) را نشان می‌دهد. حضرت امام (ره) ملاحظات و عنایت ویژه‌ای نسبت به دولت در روند معمولی و قانونی کشور داشتند؛ بازرگان، نخست وزیری نوپا بود، ضمن

این‌که قرار بود انتخابات و رفراندوم برگزار شود، در مجموع شرایطی حاکم بود که حضرت امام (ره) حتی الامکان نمی‌خواستند شخصاً تمام امور کشور و نظام را در دست داشته باشند.

حالا از حوادث کردستان و نقش شهید قرنی بیشتر برای‌مان تعریف کنید. شما در روزهایی که هیأتی متشکل از اعضای محترم شورای انقلاب، مرحوم آیت الله طالقانی - قدس سره الشریف - به همراه شهید بزرگوار بهشتی، آقای هاشمی و بقیه به کردستان رفتند، حضور داشتید یا در کرمانشاه بودید؟

بنده مشغول انجام وظیفه در مجلس خبرگان قانون اساسی بودم؛ البته در بین این رفت و آمدها، هنوز به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در منطقه کردستان منصوب نشده بودم.

به نظرم تقدم و تأخری در نقل تاریخ پیش آمده. مگر برگزاری مجلس خبرگان به بعد از رفراندوم مربوط نمی‌شود؟

بله، درست می‌فرمایید. رفراندوم قانون اساسی بعد از ۱۲ فروردین و خبرگان در نیمه‌های سال ۱۳۵۸ صورت گرفت.

پس آن زمان در کردستان حضور مستقیم نداشتید.

در آن مقطع زمانی، تقریباً دو نفر به صورت مقطعی نمایندگی حضرت امام (ره) را در کردستان پیدا کردند، آن هم به اندازه یک تا سه سفر به منطقه، نه این‌که به عنوان نماینده دائم حضور داشته باشند. یکی از آن‌ها حاج آقای معادی‌خواه بودند که در ابتدای پیروزی انقلاب به نمایندگی از سوی حضرت امام (ره) برای بررسی اوضاع به آن‌جا رفتند. بعد از چند ماه، جناب حجت الاسلام والمسلمین آشیخ حسین کرمانی رفتند که ایشان هم حدود شش ماه تحت عنوان نماینده حضرت امام (ره) و نه نماینده مستقر در غرب مشغول بودند تا اوضاع غرب کشور را بررسی کنند. در همان زمان که اعضای هیات حسن نیت به

در آن شرایط واقعاً به معجزه شبیه بود که کسی مثل شهید قرنی هم مکتبی باشد و هم با علمایی مثل آیت الله العظمی میلانی و آیت الله طالقانی - رحمت الله علیهما - مرتبط باشد. ایشان تا درجه سرلشکری در ارتش ارتقا پیدا می‌کند و حتی تا معاونت ستاد لشکر و رئیس رکن دو هم پیش می‌رود

آن‌جا می‌آمدند و می‌رفتند، ایشان هم در جلسات شرکت می‌کردند، گاهی هم با عزالدین حسینی و گروه‌های ضد انقلاب مذاکره و صحبت داشتند ولی در نهایت حضرت امام (ره) تصمیم گرفتند که یک نفر را در آن‌جا مستقر کنند.

در چند روزی که شورای انقلاب آن‌جا حضور داشت، چه اتفاقی افتاد؟

بنده این آقایان را در کرمانشاه زیارت کردم که داشتند از پادگان هوانیروز کرمانشاه با هلی‌کوپتر به سنندج عازم می‌شدند. به هر حال آن دوره، مقارن با زمانی بود که هنوز عراق به غیر از حمله به پادگان مهاباد و ماجرای هم که در اطراف ارومیه رخ داد، تقریباً دخالت خاصی در اوضاع کشور عزیزمان نداشت. یادم است که در ماجرای مربوط به اطراف ارومیه، شهید صیاد شیرازی و تیمسار شهید فلاحتی در عملیات مربوطه شرکت و با آن برخورد لازم را کردند و آن‌جا را پاکسازی کردند. این موارد اتفاق افتاده بود ولی هنوز فتنه‌ای به طور جدی بروز نکرده بود و بالاخره این‌که سروران عزیزمان در شورای انقلاب از طرف حضرت امام (ره) به کردستان آمدند تا مذاکره و صحبت کنند. یادم هست یک بار نوبت نطق قبل از دستور در خبرگان با بنده بود، من هم در کمیسیونی بودم که بحث شوراها و اقتصاد و روابط بین‌الملل در کمیته برقرار بود، کمیسیون تصمیم گرفت قبل از این‌که اصول مربوط به تصویب شورای شهر و استان در قانون اساسی تقسیم شود، فقط بنده سخنرانی کنم. من صحبت کردم و بعد از اتمام جلسه، مرحوم طالقانی - خداوند روحش را شاد کند - به شانهم زدند و سه مرتبه گفتند: «بارک الله!». معلوم بود که خیلی از ایده صحبت خوش‌شان آمده بود، بعد به بنده فرمودند همین شورای نیم‌بندی که در سنندج تشکیل داده‌ایم، برای‌مان سود اجتماعی و معنوی زیادی دارد. اشاره شما به تشکیل اولین شورای شهر جمهوری اسلامی است که در سنندج اتفاق افتاده بود.

بله. وقتی هیأت به کردستان آمد، بنده این را مطرح کردم که شورایی متشکل از معتمدین تشکیل شود تا بین مردم، دولت و ما ارتباط برقرار کند و اوضاع را مدیریت کند. ایشان هم بعداً در عبارتی فرمودند همین شورای نیم‌بند، خیلی سودمند بوده و برکت

شهیدان معزز ارتشی استغیاب و شیروزی





داشته اما هر چه بتوانیم آن را بیشتر قانون مند و نهادینه کنیم و مردم را هم به خدمت حکومت بگیریم، به نفع نظام خواهد بود.  
 در واقع تأکید مکرر مرحوم آیت الله طالقانی بر اساس آیه شریفه «و امرهم شورا بینهم» بود. به یاد دارم این آیه را بعد از وفات ایشان در پوسته‌های مختلف بالای تمثال مرحوم آیت الله طالقانی منقش می‌کردند. در واقع نخستین یادگار نظام مقدس جمهوری اسلامی در امر شورا و شوراداری در شهر سنندج و به همت مرحوم آیت الله طالقانی و شهید بهشتی صورت گرفت. راستی چه اتفاقات دیگری در زمان حضور شورای انقلاب در کردستان و سنندج افتاد؟  
 در جریان سنندج و زمانی که ضد انقلاب آنجا حضور داشت، مرحوم آیت الله طالقانی و آقای هاشمی با مردم و در مرحله بعد با افراد محوری صحبت کردند؛ فقط در همین حد، چون آنجا توقف زیادی نکردند و برگشتند.

**این مذاکرات به نتیجه خاصی هم منجر شد؟**  
 نتیجه داد ولی ضد انقلاب به آن وفا نکرد. قرار بود شورا انتخاب شود و آن‌ها رابط بین مردم و دولت شوند که خلافتی صورت نگیرد تا بلکه خواسته‌ها در روند قانونی خود پیگیری شود. با همه این‌ها آن‌ها با استفاده از این فرصت و این که نیروهای نظامی با این توافق آرام گرفتند، باز هم معاندین، ناجوانمردانه حمله کردند.

می‌دانیم شهید قرنی از تاریخ ششم فروردین مجبور به کناره‌گیری شدند و استعفای‌شان را تقدیم حضرت امام(ره) کردند که متنش هم موجود است؛ از رخدادهای آن روز، تا حدود ۲۷-۸ روز بعد که سوم اردیبهشت می‌شود

- شهید قرنی مترصد فرصتی مثل
- کودتای سال ۱۳۳۶ بود. و البته
- با توجه به تمام آن موقعیت‌ها،
- هوشیاری شهید قرنی واقعا ستودنی بوده است؛ حتی با این که ایشان در آن کودتا برای اولین بار دستگیر و سه سال زندانی می‌شود.

**و ایشان به شهادت می‌رسند، چه اطلاعاتی دارید؟**

شهید قرنی کنار رفت؛ چون فضایی برای ایشان موجود نبود تا بتواند در امور دخل و تصرف لازم و کافی را بکند. عملاً مقطعی به وجود آمد که گاهی در آن مدت با شهید قرنی به صورت تلفنی یا غیر حضوری مشورت می‌شد ولی در اصل، نوع دیدگاه بازرگان و دولت موقت بود که به اجرا درمی‌آمد لذا همین اتفاقات، منجر به استعفای شهید قرنی شد چون در دولت وقت تقریباً وقتی به نظرات ایشان نمی‌گذاشتند. اما این طور که شنیده‌ام شهید قرنی گاهی تحلیلی از اوضاع را شخصا یا با

اتفاق در مقطعی رخ داد که به محض آن که ارتش می‌خواست سر و سامان بگیرد، شهید قرنی کنار رفت اما اگر تیمسار قرنی در ارتش باقی می‌ماند به این دسته افراد مهلت ماندن و خرابکاری در ارتش را نمی‌داد. به این ترتیب وقتی بعداً بنی صدر روی کار آمد، این حوادث اتفاق افتاده بود و نیروهای ما افرادی مثل شهید صیاد شیرازی را برای پاکسازی ارتش منصوب می‌کنند تا عناصر غیرانقلابی را شناسایی کند.

**شهید قرنی نامش به عنوان نخستین شهید ترور بعد از انقلاب ثبت شده و این مطلب کمی نیست. ما در بین شهدای نظام‌مان و در بین شهدای سال‌های بعد از انقلاب، آیت الله دکتر بهشتی را داریم که «سید الشهداء»ی انقلاب اسلامی لقب گرفته ولی شهید قرنی «متقدم الشهداء»ست و بر همه - از نظر قدمت و زمان شهادت - پیش گرفته است. درباره فضیلت این امر صحبت کنید.**

بعضی از اندیشمندان بزرگ شیعه، نکته‌ای را راجع به مولی‌الموحدين علی(ع) مطرح می‌کنند و می‌گویند خود امیر المؤمنین بودن حضرت علی(ع) یک افتخار به حساب می‌آید، در کنار بی‌شمار افتخاراتی که مولا علی(ع) داشته است و ایشان وقتی توفیق شهادت پیدا کرد، مقدر چنین بود که به دست شقی‌ترین آدم روی زمین شهید شود.

**آن‌هم در یکی از پاک‌ترین نقاط روی زمین؛ یعنی محراب عبادت الهی.**

بله، در یکی از پاک‌ترین نقاط زمین و به دست شقی‌ترین افراد. می‌دانید اگر هم قرار باشد که در خصوص انقلاب، دشمن‌هایی را که نسبت به این نظام دشمنی کردند، یک به یک صف‌بندی کنیم، به اعتقاد من، گروه فرقان هم از نظر میزان آسیب و هم از نظر خباثت و شرارت، سردهسته دشمنان محسوب می‌شود و از نظر خباثت و

واسطه به حضرت امام(ره) منتقل می‌کرد، به عنوان مثال ایشان طرحی داشت مبنی بر این که در اسرع وقت و بدون فوت وقت در فرماندهی لشکرها تجدید نظر و افراد صالح و سالم، جایگزین افراد وقت شوند که البته با برکناری ایشان، این مسأله مورد غفلت قرار گرفت. یادم هست حادثه‌ای که در کردستان پیش آمد و طی آن ۵۲ پاسدار بین سردشت و بانه به شکل فجیعی توسط ضد انقلاب به شهادت رسیدند، به شدت به روحیه همه ما آسیب زد.

**این اتفاق چه سالی رخ داد؟**

به همان سال ۱۳۵۸ مربوط می‌شود؛ یعنی قبل از جنگ دوم سنندج و پاوه. جنگ دوم سنندج هم که در اردیبهشت ۱۳۵۹ و بعد از حوادث پاوه اتفاق افتاد.

**وقتی ناجوانمردانه تعدادی از پاسداران انقلاب را سر بریدند، شما در کرمانشاه بودید؟**

بله، آن زمان، حاج احمد متوسلین فرمانده سپاه بانه بود. ایشان در یکی از خاطراتش می‌گوید در همان شرایطی که پاسدارها گرفتار دشمن شدند، شخصی به نام ترکمان، فرمانده پادگان بانه و فردی هم به نام قهرمانی، فرمانده پادگان سردشت بودند و هر دو با ضد انقلاب مرتبط بودند. ایشان می‌گویند حتی پاسدارها به قهرمانی خبر می‌دهند که می‌خواهیم برای مرخصی در فلان روز به طرف بانه حرکت کنیم، برای ما، هم با هلی‌کوپتر و هم روی زمین، محافظ بگذارید، چون راه‌ها ناامن هستند، او هم به ظاهر قبول می‌کند، روزی هم که می‌خواهند راه بیفتند، دوباره می‌پرسند و قهرمانی هم می‌گوید مشکلی نیست، بیایید. این‌ها از آن‌جا بی‌سیم می‌زنند و خود بی‌سیم پادگان سردشت می‌گویند که تا حالا دو بار به فرمانده پادگان گفته که سربازها به دردها افتاده و کمک می‌خواهند ولی قهرمانی گفته بگذار این «اوباش» کشته شوند، این‌ها اعلی حضرت را بیرون کردند! این

قساوت در رأس هستند.

شاید بتوانیم بگوییم که حتی منافقین نیز از آنها الگو گرفتند.

اگر هم الگو نگرفته باشند، فرقان راه را برای آنها باز کرد. اما در کنار همه این‌ها، این شهادت هم افتخار بزرگی بود که نصیب تیمسار قرنی شد؛ به خصوص که ایشان، بعد از پیروزی، اولین شهید انقلاب و به قول شما «متقدم الشهداء نظام» هم بود.

ایشان، توفیق شهادت را به دست منحرف‌ترین و شقی‌ترین گروه‌هایی که در نظام ما بروز و ظهور کردند، پیدا کرد؛ همان توفیق و سعادت که نصیب شهید مطهری، حاج مهدی عراقی و شهید مفتاح هم شد.

شما با شنیدن خبر شهادت شهید قرنی چه احساسی پیدا کردید؟ به نظر تان چه لزومی داشت دشمنان انقلاب، ایشان را که یک مرد ۶۶-۶۷ ساله بود، در آستانه کھولت قرار داشت و از همه مهم‌تر این که بازنشسته و برکنار یا مجبور به استعفا شده بود، ترور کنند؟

ببینید، درباره این که چرا ایشان را به شهادت رساندند، باید بگویم متأسفانه در بدو پیروزی انقلاب، حفاظت از چهره‌های انقلابی و سرمایه‌های ما همچون شهیدان قرنی و مطهری کامل نبود و به همین علت هم خیلی ضرر کردیم. دشمن تجربه‌های گسترده‌ای از دیروز ذخیره کرده بود و آمریکا یا ایادی آن در برخورد با نظام جمهوری اسلامی از کل ذخیره‌هایشان استفاده کردند. دشمن این نکته را به خوبی می‌دانست انقلابی که تازه به ثمر رسیده و شکل گرفته، اگر برنامهریزی کند و یاران محوری حضرت امام(ره) را از بین ببرد، می‌تواند به نظام، لطمه‌ای جدی وارد کند؛ درست است که حضرت امام(ره) از ۱۵ سال قبل پاکسازی را شروع کرده بودند و اساساً از برکات نظام الهی جمهوری اسلامی هم این بود که این نهضت، یک مرتبه اتفاق نیفتاد. قبل از آن هم فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی، ذخایر خوبی برای این امر به جای گذاشته بودند ولی در عین حال باید اعتراف کرد که تعداد چهره‌های مهم و کلیدی زیاد نبود و خیلی از نیروهای مخلص بعدها در انقلاب ساخته و طراحی شدند. و دشمن به این نکته توجه داشت و ما کمتر این نکته را مد نظر قرار دادیم. یعنی اگر توجه داشتیم باید حفاظت از شخصیت‌های انقلابی را با عنایت دیگری مورد توجه قرار می‌دادیم. در حالی که آن‌ها دقیقاً این مسائل را بررسی کردند و خوب می‌دانستند که حتی اگر شهید قرنی از ارتش کناره گرفته باشد اما همین که زنده باشد - چون یک عنصر ارتشی است - از مسائل نظامی اطلاع دارد و یک مهره کلیدی برای حضرت امام(ره) و انقلاب به حساب می‌آید. بنابراین تصمیم به حذف فیزیکی ایشان گرفتند، البته باقی ترورهای آن‌ها هم در همین راستا بود.



مثل همان ترور استاد شهید مطهری که بدان اشاره کردید و ایشان از استوانه‌های فکری و اندیشه‌ای نظام بود.

شخصیت‌های دیگری همچون مقام معظم رهبری، شهید بهشتی و باقی افراد هم خصوصیات از این دست داشتند. به هر حال اگر دشمنان در اجرای طرح‌شان توفیق پیدا می‌کردند، فاجعه اتفاق می‌افتاد. دوستانی که در متن جریانات ارتش و کارهای نظام و انقلاب بودند، از شهادت شخصیت‌ها به شدت متأثر می‌شدند و اگر حضور حضرت امام(ره) و امیدبخشی‌های نظام نمی‌بود، از هم منفعل و همه ناامید می‌شدند. چون تأثیر و تأثیری که این چهره‌ها بر روحیه افراد انقلابی می‌گذاشتند، بسیار عمیق بود. شخصاً شاهد بودم تا شهید کشوری خبر شهادت تیمسار قرنی را شنید، به شدت گریه کرد و مشخص بود که به حضور ایشان امید بسیاری بسته بود.

شخصیت، جایگاه شهید قرنی و نقش ایشان را در انقلاب، نظام و ارتش جمهوری اسلامی که بعدها افتخارات عظیمی را در هشت سال دفاع مقدس و خطه کردستان رقم زد، جمع‌بندی بفرمایید.

علاوه بر مسائلی که مطرح کردم، این نکته را نباید از یاد ببریم که فضای پیروزی انقلاب و شرایطی که ارتش در آن قرار داشت، موج گسترده‌ای را در کشور به راه انداخت. زمزمه انحلال ارتش و به دنبال آن، خودباختگی‌ای که در ارتش و بین برخی نظامی‌ها به وجود آمده بود، یکی از این امواج است. یاد هست در ۲۰ بهمن ۱۳۵۷، بعضی از فرماندهان نظام به حضرت امام(ره) اعلام وفاداری کردند و اوضاع خاصی میان نیروهای نظامی ایجاد شد که مفید هم بود. در همین زمان به دلیل حساسیت موقعیت کرمانشاه خبردار شدم که فرمانده هنگ ژاندارمری کرمانشاه، فرمانده ارتش و فرمانده هوانیروز به شدت در التهاب هستند.

### آن‌ها افرادی ضد انقلاب بودند؟

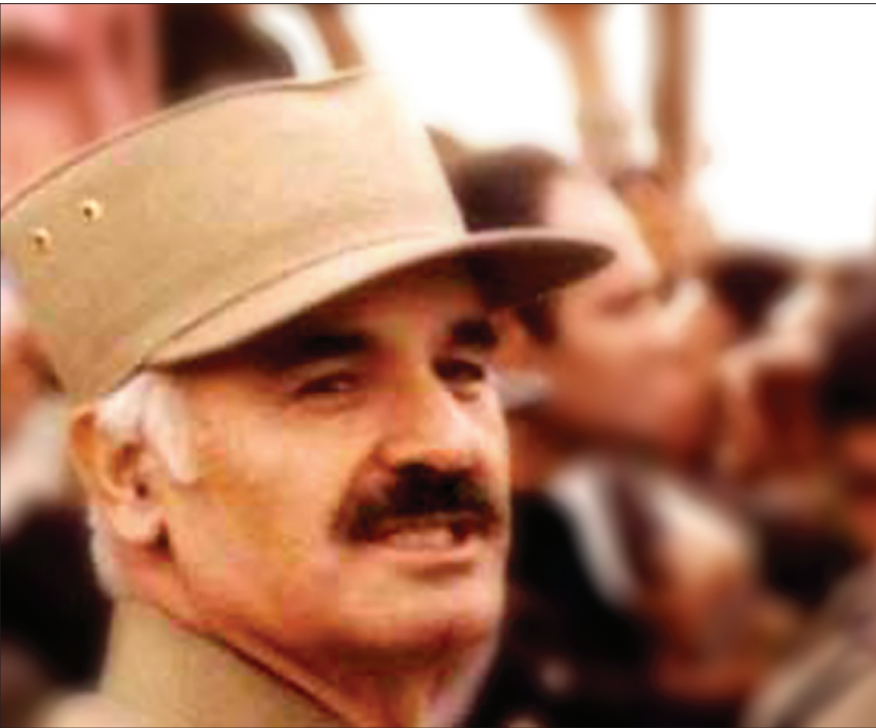
نه. احساس کردم که به دنبال این هستند که به شدت از یک جایی امان بگیرند و خود این امر کمک می‌کرد که اگر قرار شود برای‌شان دستوری از ناحیه رژیم برسد، علیه مردم خرابکاری و اقدام نکنند. این مسأله را در تیپ پشتیبانی ارتش به دوستانم یعنی شهید کشوری و سرهنگ علی‌پور - فرمانده ضد اطلاعات - در میان گذاشتم، آن‌ها هم با این که هنوز نظام ستم‌شاهی سقوط نکرده بود، با این فرماندهان، هماهنگ و آن‌ها را جمع کردند و به آن‌ها امیدواری دادند که با شما کاری نداریم، آن‌ها هم خرابکاری نکردند. فرمانده کل ژاندارمری کشور اعلام وفاداری کرده و زنگ زده بود تا با فرمانده بالادستش صحبت کند، ما آن‌جا بودیم، دیدیم که در حین صحبت، زار زار گریه می‌کند، چون خودش را باخته بود. می‌خواهم بگویم حضرت امام(ره) در آن شرایط حساس، کسی مثل شهید قرنی را به عنوان فرمانده ستاد ارتش منصوب کردند، کسی که معظم له به او اطمینان، اعتقاد و ایمان داشتند. ایشان در آن شرایط برزخی و حساس، تا اندازه‌ای یک فضای امیدوارکننده را در ارتش به وجود آوردند، بخشی از افراد ارتش در برزخ بودند و ناامیدی‌شان می‌توانست برای ما مصیبت‌بار باشد، چون در این صورت به ضد انقلاب ملحق شده و فرار می‌کردند. به علاوه این که قضایای کردستان، نوع برخورد با آن و اساساً روندی که ارتش به صورت جدی به میدان آمد نیز مهم بود. چون این مردم بودند که

● جالب این که با وجود این که عده‌ای معتقدند شهید قرنی در آن کودتا یک عنصر محوری بوده ولی با ● زرنگی‌ها و هوشیاری‌های خاصی که داشته، جزء حاشیه‌های آن تحرک ● قلمداد می‌شد. چون اگر در زمان شاه متوجه می‌شدند یک ارتشی از عناصر مؤثر کودتاست، حداقل مجازاتش اعدام بود

باید ارتشی را می‌پذیرفتند که تا دیروز به عنوان پشتوانه یک نظام ستم‌شاهی مطرح بوده و امروز، می‌خواهد به عنوان ارتش انقلاب وارد نبرد با ضد انقلاب شود.

زمزمه‌هایی هم که از سمت دوستداران انقلاب مبنی بر انحلال ارتش وجود داشت، برخاسته از همین نگرش بود.

تا مقطعی حداقل نظر عده‌ای این بود که از ارتشی‌ها در برخورد با ضد انقلاب کمک گرفته نشود. شهید قرنی به شدت مخالف این امر بود و پایه روندی را که در همان مدت کوتاه در ارتش پایه‌ریزی کرد، بر این مبنای کار گذاشته بود. ■



## شهید قرنی گفت: آقای ظهیر نژاد! همین الان باید بروید...

خاطره‌ای از تیمسار مرحوم قاسم‌علی ظهیر نژاد

### درآمد

«شهید قرنی به آقای ظهیر نژاد خیره می‌شود و می‌گوید: من به شما می‌گویم کشور الان به شما احتیاج دارد، شما می‌گویید فردا می‌آیید؟ همین الان باید بروید...»  
متن کوتاهی را که می‌خوانید، برگرفته از خبرگزاری فارس است که با همه ایجاز و اختصار نشان از موقعیت شناسی و درک لحظات حساس از سوی شهید قرنی و به جز آن، داشتن شناخت عمیق از بزرگان و نیروهای بالقوه انقلاب - همچون زنده یاد ظهیر نژاد - دارد.

زنده یاد امیر سرلشکر قاسم علی ظهیر نژاد یکی از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش بود که در سال ۱۳۰۳ در اردبیل متولد شد.  
وی سال ۱۳۳۰ برای تحصیل وارد دانشکده افسری شد اما بعدها به دلیل فعالیت‌های ضد طاغوتی در دوران ستم‌شاهی از ارتش اخراج و در سال ۱۳۵۷، پس از پیروزی انقلاب اسلامی با دعوت حضرت امام خمینی (ره) دوباره به ارتش بازگشت.  
ظهیر نژاد همزمان با آغاز ناآرامی‌های کردستان در سال ۱۳۵۸، فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه را برعهده گرفت و یک سال بعد در سال ۱۳۵۹ با درجه سرتیپی به فرماندهی ژاندارمری و نیروی زمینی ارتش مفتخر و در ۹ مهرماه ۱۳۶۰ نیز به سمت ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب شد.  
او در سال ۱۳۶۶ به درجه سرلشکری نایل و در ۶ آبان ۱۳۶۸ ریاست گروه مشاوران نظامی فرماندهی کل نیروهای مسلح را برعهده گرفت. امیر سرلشکر قاسم علی ظهیر نژاد در ۲۱ مهرماه سال ۱۳۷۸ بر اثر سکت

مغزی درگذشت و در بهشت زهرا(س)، به خاک سپرده شد.

اما ماجرای انتصاب ظهیر نژاد به فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه توسط شهید قرنی در نوع خود جالب و گویای وجهی از شخصیت و منش والای آن شهید بزرگوار محسوب می‌شود. ماجرا از این قرار است که زمانی که شهید قرنی به ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی منصوب شد، با مرحوم ظهیر نژاد تماس گرفت و او را به دفترش احضار کرد. همان طور که در ابتدای این نوشته اشاره کردیم، مرحوم ظهیر نژاد در این زمان - مقارن روزهای اول پیروزی انقلاب - به دلیل اعتقادات و مبارزات چندین ساله‌اش در همان پیش از انقلاب، مجبور به بازنشستگی در ارتش شده و در یک شرکت خصوصی کار می‌کرد و البته وضعیت اقتصادی خوبی هم داشت.

زمانی که مرحوم ظهیر نژاد به دفتر شهید قرنی رفت، شهید قرنی به او گفت: آقای ظهیر نژاد، اوضاع کردستان و غرب کشور اصلاً امن و خوب نیست و ممکن است این اوضاع به استان آذربایجان غربی هم برسد. با توجه به این که شما در ارومیه خدمت کرده‌اید، می‌خواهم شما را به فرماندهی لشکر ارومیه منصوب کنم.

ظهیر نژاد در جواب شهید قرنی گفت: من سال‌ها قبل در آن‌جا خدمت کرده‌ام و الان همه افراد عوض شده‌اند و ممکن است آن‌ها را نشناسم. در این زمان بود که شهید قرنی به مرحوم ظهیر نژاد گفت: «اسلام» و «وطن» به شما احتیاج دارد، شما فرزند اسلام و این آب و خاک هستید.

تیمسار ظهیر نژاد نیز قبول کرده و می‌گوید: فقط چند روز به من فرصت دهید تا با شرکتی که در آن مشغول به کارم، تسویه حساب کنم و تعهداتم را انجام دهم. اما شهید قرنی قبول نکرده و به وی متذکر می‌شود که:

«دقت کنید! اسلام و وطن الان به شما احتیاج دارد.»  
ظهیر نژاد پاسخ می‌دهد: باشد، من به خانه می‌روم و وسایلم را جمع می‌کنم و صبح می‌آیم.  
شهید قرنی دوباره به او خیره می‌شود و می‌گوید: من به شما می‌گویم کشور الان به شما احتیاج دارد، شما می‌گویید فردا می‌آیید؟ همین الان باید بروید. ظهیر نژاد جواب می‌دهد که دخترم در خانه تنهاست، من نمی‌توانم او را تنها بگذارم.

شهید قرنی هم راننده خود را صدا می‌کند و به او

● ● ●  
**ظهیر نژاد در جواب شهید قرنی گفت: من سال‌ها قبل در آن‌جا خدمت کرده‌ام و الان همه افراد عوض شده‌اند و ممکن است آن‌ها را نشناسم. در این زمان بود که شهید قرنی به مرحوم ظهیر نژاد گفت: «اسلام» و «وطن» به شما احتیاج دارد، شما فرزند اسلام و این آب و خاک هستید.**

می‌گوید: همین الان به خانه من می‌روید و همسرم را سوار اتومبیل می‌کنید و به خانه آقای ظهیر نژاد می‌روید و دختر ایشان را سوار می‌کنید و به خانه من می‌برید.  
سپس رو به ظهیر نژاد کرده و می‌گوید: شما هم همین الان بسا اولین پرواز به ارومیه خواهید رفت. پس از این ماجرا بود که بلافاصله سرلشکر قاسم علی ظهیر نژاد برای فرماندهی لشکر ۶۴، به ارومیه اعزام شد و بعد نیز خدمات وافری را که در دفاع مقدس شاهد بودیم از خود با یادگار گذاشت؛ روحش شاد. ■



## موافق با امام و انقلاب بود و به همین دلیل شهید شد

■ «شهید قرنی؛ روایت شهادت» در گفت و شنود  
شاهد یاران با دکتر هادی منافی

آن فضا چه چیزهایی را به یاد می‌آوردید؟ ببینید، تیمسار قرنی موافق با انقلاب و امام (ره) بود و به همین دلیل هم شهید شد، یقیناً هیچ شکی در این ماجرا نیست؛ چراکه علت دیگری برای ترور ایشان توسط دشمن نمی‌توان متصور شد. شهید قرنی، کسی بود که به هیچ وجه دنبال گماشتن محافظ و مراقب برای خودش نبود، فقط زندگی عادی خود را داشت، در خانه‌اش باز بود و به همین صورت هم ایشان را با گلوله هدف گرفتند، بالطبع کسانی هم که شهید قرنی را ترور کردند آدم‌های تروریست و قاتلی بودند. معمولاً تروریست‌ها بی‌گدار به آب نمی‌زنند، قبل از هر اقدامی، شناسایی و کسب اطلاعات می‌کنند تا بفهمند که آن فرد در چه ساعاتی رفت و آمد می‌کند و با چه

● روز سوم اردیبهشت ۱۳۵۸  
● طبق روال عادی، به بیمارستان  
● مهر رفته بودم که متوجه شدم  
تیمسار قرنی را غرقه در خون به  
بیمارستان آورده‌اند. یک تیر به  
زیر جناق و گلوله دیگری هم به  
ران پای ایشان اصابت کرده بود...

کسانی نشست و برخاست دارد. به علاوه چون اوائل انقلاب بود و ما هم تجربه لازم را نداشتیم و بزرگانمان - شاید به غیر از وجود مبارک حضرت امام (ره) - هم حفاظت کاملی به عمل نمی‌آوردیم. در همان وضعیت نیز حضرت امام (ره) شب‌ها در پشت بام محل اقامت‌شان با بچه‌های پاسدار و انقلابیون صحبت می‌کردند.

و در این میان تقدیر زیبای شهید قرنی نیز این‌گونه رقم خورد که ایشان اولین شهید در بین سران مملکت لقب بگیرد به نوعی متقدم همه

باز بوده که به تیمسار شلیک کردند، در همین حین هم عده‌ای برای کمک به داخل خانه رفته بودند تا محل زخم‌ها را پانسمان کنند و به این ترتیب نیم ساعت زمان طلایی و مهم از نظر درمانی، از دست رفته بود و از آن‌جاکه شریان اصلی آسیب دیده بود، خون زیادی از تیمسار رفته بود، ما هم خون‌سازگار با بدن ایشان را نداشتیم که به ایشان تزریق کنیم.

پس وقتی تیمسار را به بیمارستان رساندند هنوز زنده بود.

بله، اما با رنگی پریده. معلوم بود خونریزی داخلی کرده‌اند. بالاخره ایشان را به اتاق عمل بردیم ولی قبل از این‌که بتوانیم کاری برای‌شان انجام دهیم، شهید شدند. هنوز و پس از گذشت سی و سه سال، همواره اولین چیزی که از تیمسار قرنی به یاد می‌آورم، همین ماجراست، که تلخ و غم‌انگیز نیز هست. به هر حال اوایل پیروزی انقلاب بود، ما هنوز آن‌طور که باید و شاید بر اوضاع و احوال کشور مسلط نشده بودیم، و ایشان نیز اولین شهید ترور در بین سران نظام به حساب می‌آمدند. یعنی ما از این نظر نیز بی‌تجربه بودیم و در کار پیشگیری از ترور و اعمال فوریت‌های پس از حوادث احتمالی این‌چنینی هم چندان وارد نبودیم.

حتماً می‌دانید که ارتش طاغوت، شهید قرنی را بعد از سال‌ها به دلیل سوابق مبارزاتی‌اش اخراج می‌کند اما ایشان به علت ارتباطاتی که با حضرت آیت الله العظمی میلانی و آیت الله طالقانی - رحمت الله علیهما - در زندان داشت، جزو جرگه مبارزان و در نهایت در حلقه استقبال کنندگان از حضرت امام (ره) قرار می‌گیرد. چند روز بعد هم با پیروزی انقلاب اسلامی کار بزرگی را آغاز می‌کند؛ ابتدا ارتش را تحویل می‌گیرد و با اعمال پاکسازی‌های گسترده در آن، در ادامه مسئولیتش از انحلال ارتش جلوگیری می‌کند ولی بعداً به دلیل مسائل پیش آمده در کردستان و اصطکاک با دولت موقت، مجبور به کناره‌گیری می‌شود. از

### درآمد

شهید قرنی، به هیچ وجه دنبال گماشتن محافظ و مراقب برای خودش نبود و فقط زندگی عادی خود را داشت، در خانه‌اش باز بود و به همین صورت هم ایشان را با گلوله هدف گرفتند...

وزیر اسبق بهداشت که هم اکنون نیز به عنوان جراح عمومی در حال خدمت به مردم است، شاهد شهادت بسیاری از یاران انقلاب و امام بوده است. به همین مناسبت خدمت ایشان رسیدیم تا با هم آخرین لحظات حیات این جهانی شهید قرنی را مرور کنیم.

یک بار از خودتان شنیدم که در لحظات آخر حیات دنیوی شهید قرنی، بر بالین ایشان حاضر بودید و تلاش‌هایی برای نجات جان آن بزرگوار کردید که متأسفانه بی‌ثمر ماند. از آن ساعات چه چیزهایی را به یاد می‌آوردید؟

اوایل انقلاب و در واقع سال ۱۳۵۸ بود که من تازه از مشهد برگشته بودم، طبق روال عادی، به بیمارستان مهر رفتم که متوجه شدم تیمسار قرنی را غرق در خون به بیمارستان آورده‌اند. یک تیر به زیر جناق و گلوله دیگری هم به ران پای ایشان اصابت کرده بود، برای بیرون آوردن گلوله زیر جناق، تیمسار قرنی را به سرعت به اتاق عمل بردیم اما متأسفانه تیر، به شریان اصلی و آنورت ایشان برخورد کرده و گروه خون شهید قرنی هم از نوع منفی و نایاب بود. بدتر از همه این‌که از وقتی که افراد گروه فرقان که تیمسار قرنی را در خانه‌اش که حدود میدان ولی عصر (عج) و روبروی هتل کوثر فعلی قرار داشت ترور کرده بودند، زمان زیادی گذشته بود.

چگونه ایشان را معطل کرده بودند؟

تعداد دیگری از ضاربان - یعنی همدستان آن‌ها - با لباس مبدل برای تظاهر به کمک، آن‌جا رفته بودند و به جای کمک کردن، تیمسار را در محل حادثه معطل کرده بودند. آن‌طور که به ما گفته‌اند در حیاط



بود؛ مثل این که روی آن ضبط صوتی که بمب را در آن کار گذاشته بودند، نوشته بودند: هدیه‌ای از گروه فرقان.

بله، طبیعی است که دشمن هیچ وقت آرام نمی‌نشیند.

حالات و سکنات شهید قرنی را در لحظات آخر به یاد می‌آورید؟

یادم هست که شهید قرنی خیلی آرام، راحت و بدون دغدغه، خودش را در اختیار تیم پزشکی گذاشته بود ولی ما متأسفانه نتوانستیم کاری برای ایشان انجام دهیم.

قدرت تکلم هم داشت؟

بله.

آخرین کلماتی که می‌گفت چه بود؟

چیزی نمی‌گفت. منتظر بود ببیند که چه کاری می‌توانیم برایش انجام دهیم. اگر آن نیم ساعت تیمسار را بی‌جهت در منزلش نگه نمی‌داشتند و ایشان را زودتر به بیمارستان می‌آوردند، احتمال نجاتش زیاد بود.

یعنی وضع ایشان وخیم بود؟

● شهید قرنی یک نظامی خوش فکر و خوش ذات بود که به وطنش عشق می‌ورزید و فردی کاملاً انقلابی بود، هر چند که ایشان اگر انقلابی هم نمی‌بود، همان عشق به وطن باعث می‌شد تا در برابر دشمن بایستد.

عرض کردم که گروه خونی‌اش کمیاب بود. آن زمان هم وضع خون چندان خوب نبود.

البته تا حدی وضعیت انتقال خون سر و سامان داشت، سازمان انتقال خون هم داشتیم. قبل از تشکیل سازمان هم آدم‌هایی پیدا می‌شدند که خون خود را بفروشند اما آن زمان و آن روز به خصوص، گروه خونی شهید قرنی کمیاب بود. اگر فرصتی داشتیم که افراد را برای پیدا کردن خون مناسب و خون‌رسانی بسیج کنیم، اوضاع متفاوت‌تر می‌شد. به عنوان مثال توانستیم از گروه خونی آقا حدوداً ۴۰ واحد به ایشان تزریق کنیم ولی درباره شهید قرنی حتی نتوانستیم یک واحد خون داشته باشیم.

و ایشان آرام آرام به سوی ابدیت پرواز کرد.

بله. وقتی به اتاق عمل رفتیم، شکم ایشان را باز کردیم که دست کم از خونریزی

بیشتر جلوگیری کنیم، اما دیگر فرصتی دست نداد و تیمسار به شهادت رسید.

این‌گونه شد که شهید قرنی اولین شهید ترور در

سال‌های بعد از انقلاب نام گرفت و سعادت‌مند شد.

روحش شاد. ■

بین لر و کرد و ترک و تشکیل احزاب کومله و دموکرات بود که نشد، چون شهید قرنی که سبمل ایستادگی و قاطعیت در برابر آن‌ها بود، زنده بود و اجازه نمی‌داد طرح‌های شان موفق شود. حمله به طبس هم که جزو آخرین کارهای شان بود اما به لطف خدا آن هم موفق نشد. نهایتاً کودتای نوژه را طراحی کردند که آن هم شکست خورد. همان‌طور که خودشان گفتند تیر آخرشان حمله عراق به ایران بود که آن را پرتاب کردند.

جالب است که شهادت شهید قرنی سرسلسله زنجیر توطئه‌های این چنینی - ترور - علیه انقلاب، نظام و مردم بود.

صد درصد. شهید قرنی یک نظامی خوش فکر و خوش ذات بود که به وطنش عشق می‌ورزید و فردی کاملاً انقلابی بود، هر چند که ایشان اگر انقلابی هم نمی‌بود، همان عشق به وطن باعث می‌شد تا در برابر دشمن بایستد.

آقای دکتر، شما در آخرین لحظات، بر بالین بسیاری از شهدا حضور داشته‌اید و شاهد شهادت آن‌ها بوده‌اید؛ هم به دلیل سمت‌تان که در برهه‌هایی وزیر بهداشت بودید و هم به این دلیل که جراح عمومی و یک ایرانی باغیرت و انقلابی بوده و هستید. گویا بعد از ترور حضرت آیت الله خامنه‌ای در ششم تیرماه ۱۳۶۰ که خوشبختانه نافرجام ماند هم شما به بالین معظم له رفته بودید.

بله. ایشان را به بیمارستان بهارلو برده بودند. من در مجلس بودم که شهید دکتر لوسانی مرا صدا کرد و گفت باید به بیمارستان بروم و اوضاع را از نزدیک زیر نظر داشته باشم. وقتی داشتم به طرف بیمارستان بهارلو می‌رفتم، هر کسی را که فکر می‌کردم می‌تواند در این قضایا کمک کند، خبر کردم. همه در بهارلو جمع شدیم و آن‌جا حدوداً ۴۰ واحد خون دادیم. آن روز مردم زیادی آن‌جا جمع شده بودند، وقتی وضعیت حضرت آقا تثبیت شد، ایشان را در برانکار گذاشته و با یک فروند هلی‌کوپتر به بیمارستان شهید رجایی آوردیم؛ که خوشبختانه به خیر گذشت.

گویا آن مورد هم کار گروه ملحد و ضاله فرقان



## عاملین ترور سرلشگر قرنی دستگیر شدند

این عده بجرم شرکت در  
قتل اعتراف کرده‌اند

نام خمینی طی ملاقات  
با انجمن اسلامی  
کارکنان نفت گفتند

اگر من ترور شوم باید  
بدانید که نهضت ما  
قائم به شخص نیست

کارک

که حتی یک وجب از خاک کشورمان را هم از دست ندادیم، در حالی که تمام دنیا یعنی آمریکا، روسیه، اروپا و اسرائیل به عراقی‌ها کمک می‌کردند و ما شدیداً زیر تحریم و فشار بودیم.

به احتمال زیاد دشمن اطلاع داشت که چنین جنگی در خواهد گرفت. شهید قرنی نیز به عنوان یکی از نیروهای با پتانسیل بالای انقلابی، به محض شروع چنین جنگی می‌توانست با دانش نظامی‌اش، به یکی از استوانه‌های این جنگ بدل شود، کما این که در روزهای اول پیروزی انقلاب، مرحوم ظهیرنژاد به دعوت شهید قرنی به سر کار برگشت یا مثلاً همین شهید قرنی بود که شهید فلاحی را مأمور کرد تا به سمت غرب کشور برود و این خطه از کشور را از دست فتنه ضد انقلاب نجات دهد و دشمن هم با پیش‌بینی چنین شرایط مشابهی بود که شهید قرنی را به شهادت رساند.

آن‌ها می‌خواستند کسانی را که به نگه داشتن مملکت اعتقاد داشتند، خودفروخته نبودند و به صورت علمی هم کار می‌کردند، از سر راه بردارند. چراکه جنگیدن من نوعی که به عنوان تازه وارد، وارد کار نظامی شده بودم، با آدمی که سال‌ها نظامی‌گری کرده بود خیلی فرق داشت. علت تشکیل سپاه در کنار ارتش نیز برای این بود که به هر حال شرایط وقت، حساس بود و می‌بایست محتاطانه رفتار کنیم و اگر احتمالاً اتفاقی برای ارتش افتاد، سپاه را داشته باشیم. ملت می‌خواست به هر قیمتی شده با دشمن بجنگد ولی بنی صدر می‌گفت چون آن‌ها فلان قدر تانک دارند و ما نداریم، نباید بجنگیم! باید درصد تجهیزاتمان را بالا ببریم. یادم هست یکی از طراحان کودتای نوژه را گرفته بودند و بعداً وقتی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ دشمن، اولین بمب را در فرودگاه مهرآباد انداخت، این فرد در زندان گفته بود که عراق حمله کرده، یعنی از همه چیز اطلاع داشت و در بازجویی‌ها هم گفته بود که آخرین تیر ترکش ما، حمله عراق به ایران بوده است. اولین تیرشان هم که اختلاف



## گروهک‌های خواستند همه یاران اصلی انقلاب را بزنند

«ایام زندان و بررسی سیر تحول فکری شهید قرنی» در گفت و شنود

شاهد یاران با محمد مهدی عبدخدایی

### درآمد

شهید قرنی ضد حاکمیت زور بود و در طول زندگی خود دو بار می‌خواست حکومت را تغییر دهد اما نتوانسته بود. بار دوم در زندان تحت تأثیر مذهبین قرار گرفت و وقتی به مذهب، پویایی اسلام و به انقلابی بودن اسلام گرایش پیدا کرد، استحالته پیدا کرد. استاد محمد مهدی عبدخدایی، از معدود بازماندگان فدائیان اسلام، خاطرات خوبی از این شهید عزیز دارد و طی مصاحبه پیش رو از دیدگاه‌هایش در خصوص ایشان ما را آگاه می‌سازد:

سید عبدالحسین واحدی، شهید خلیل طهماسبی، شهید سید محمد واحدی و شهید مظفر ذوالقدر جزو اولین گروهی بودند که تیرباران شدند، از آن گروه، فقط چهار نفر باقی مانده بودند. هادی میرلوحی برادر نواب صفوی که حالا فوت کرده به شش سال حبس، اصغر عمری به پنج سال، احمد تهرانی برادر زن نواب صفوی به چهار سال و علی بهاری که هم اکنون زنده است و شاید نزدیک ۸۰ سالش باشد، به سه سال زندان محکوم شد.

#### شما چطور؟

بنده با آن‌ها محاکمه نشدم، بلکه ۱۰ ماه بعد دستگیر و با گروه دوم فدائیان اسلام، یعنی با حمید ذوالقدر، عبدالحی واحدی، حاج رضایی، حسن سلیمانی و محمود امیدی که همه‌شان فوت کرده‌اند و فقط بنده و فکر می‌کنم یک نفر دیگر از آن‌ها هنوز زنده مانده‌ایم، که همه ما محاکمه شدیم و به دادگاه رفتیم. سرهنگ سیف، رئیس دادگاه ما بود و من، نوه عمه ایشان بودم. سرهنگ سیف هشت نفر را به سه سال و مرا به چهار سال حبس محکوم کرد و یک نفرمان را نیز تبرئه کرد. وقتی به دادگاه تجدید نظر رفتیم، تیمسار سرتیپ والی، رئیس دادگاه نظامی بود. نمی‌دانم سفارش آیت الله بروجردی بود یا به دلیل بازتاب اعدام نواب صفوی، که ۹ نفر را تبرئه یا آزاد کردند و مرا همچنان به چهار سال زندان محکوم کردند.

#### چرا؟

برای این‌که من جزو شورایی بودم که تصمیم گرفته بودیم علاء را بزنیم، به علاوه، در آن دادگاه ابداً تقاضای عفو نکردم و از همه آن‌ها نیز کم سن و سال‌تر بودم.

من به هیچ وجه دنبال قهرمان سازی نبودم، بلکه روحیات نواب صفوی در بنده اثر گذاشته بود، به علاوه چون مرا ۱۰ ماه بعد، دستگیر کردند، تیرباران نشدم. یادم هست یک بار شاه، با عده‌ای از مأموران

سروان تمدن و سروان شلتوکی همگی عضو سازمان نظامی افسران حزب توده بودند، اگر بخوام همه‌شان را نام ببرم، خیلی وقت می‌گیرد. در حقیقت سرلشکر قرنی، سازمان نظامی حزب توده را کشف کرد و شاه توانست با متلاشی کردن آن، قدم‌های محکمی برای به حاشیه راندن و دست کم، کم‌رنگ کردن فعالیت‌های آن‌ها بردارد، به خصوص این‌که عده‌ای از رهبران حزب توده فرار کرده و تنها دکتر مرتضی یزدی و دکتر بهرامی دستگیر شده بودند. بنده در سال ۱۳۳۶ زندانی بودم و قرنی را در زندان دیدم.

#### چرا شما در زندان بودید؟

به اتهام مخالفت با پیمان نظامی ستو. اتهام اصلی‌ام، تحریک مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت، و اقدام علیه امنیت کشور بود.

#### شما حسین علاء را زده بودید؟

نه. شهید مظفر ذوالقدر این کار را کرد و البته گلوله به علاء نخورده بود. بعد از ترور نافر جام علاء، بنده، شهید نواب صفوی و شهید حاج خلیل طهماسبی فراری شدیم. پنج شب منزل آیت الله طالقانی بودیم و پس از آن، جدا شدیم. دوستان من تیرباران شدند و من هم در ۲۰ سالگی، در شهریور سال ۱۳۳۵ دستگیر و با گروه دوم فدائیان اسلام که در مجموع ۱۰ نفر می‌شدیم، محاکمه شدیم. شهید نواب صفوی، شهید

#### قرنی را به بهداری زندان آوردند،

یعنی ایشان را به زندان عمومی یا

زندان مجرد نبردند. تا آن زمان،

شناخت من از ایشان فقط به این

محدود می‌شد که تیمسار قرنی،

رئیس رکن دو ستاد ارتش است،

عکس چهره‌اش را هم در روزنامه‌ها

و مجله‌ها دیده بودم...

دوست دارید بررسی شخصیت، زندگی و فعالیت‌های شهید قرنی را از کجا شروع کنید؟

زندگی مرحوم شهید سپهبد قرنی ایستگاه‌های متعددی دارد. ایشان در دهه سی شمسی یکی از شخصیت‌های نظامی مهم کشور بود. به غیر از تیمسار قرنی، تیمسار سپهبد تیمور بختیار و تیمسار سپهبد حسین آزموده نیز مطرح بودند که آن زمان هر سه این‌ها دارای درجه سرتیپی بودند. آزموده دادستان ارتش بود، تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران، فرمانده راه آهن سراسری و فرمانده لشکر دو زرهی بود و آقای قرنی هم رئیس رکن دو ستاد ارتش بود.

#### معادل امروزی رکن دو، چه چیزی است؟

می‌توان عنوان امروزی اطلاعات ارتش را به عنوان معادل این سمت در نظر گرفت.

#### پس به نوعی مسئول اطلاعات نیروهای مسلح بودند؟

شاید سمت‌شان حتی از این عنوان هم فراتر بود.

#### به چه دلیل؟

مملکت هنوز ساواک نداشت، بلکه یک کارآگاه ماندنی داشت که کارهای مهم سیاسی رکن دو را انجام می‌داد؛ در حقیقت رکن دو کشف می‌کرد، بختیار دستگیر می‌کرد و آزموده هم محاکمه می‌کرد. بعد از ۲۸ مرداد، سازمان نظامی حزب توده ایران تعداد ۶۲۸ نفر افسر درجه‌دار داشت که شاه، بعد از ۲۸ مرداد، ۴۸ نفر از افسران درجه‌دار این حزب را تیرباران کرد.

#### چرا تیرباران شدند؟

برای این‌که حزب توده که حزب وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیست بود، تنها حزب کمونیستی ایران به حساب می‌آمد و در ارتش نفوذ کرده بود. به علاوه این حزب، یک سازمان نظامی هم تشکیل داده بود. سرهنگ مبشری، سرهنگ سیامک، سرگرد وکیلی، سروان کی‌منش، سرگرد پهلوان،



آن زمان، رکن دو، مهم‌ترین قسمت اطلاعاتی کشور بود. آقای قرنی تعریف می‌کرد که یک بار اعلام کردند جان فوستر دالس، وزیر خارجه آمریکا به ایران می‌آید، او هم مأمور حفاظت دالس شده و جایگاهش را معین کرده اما پول‌هایی که آمریکایی‌ها برای کمک به ایران می‌دادند، از بارنامه پایین نمی‌آمده، مثلاً یک بار آمریکایی‌ها پنج میلیون دلار به سپهبد زاهدی داده بودند تا حقوق اصل چهار را بپردازد ولی او همه پنج میلیون دلار را به حساب شخصی‌اش در سوئیس واریز کرده بود.

بعد از ۲۸ مرداد، دزدی‌های کلانی در کشور صورت می‌گرفت و رئیس رکن دو از همه آن‌ها باخبر بود، آقای قرنی قسم می‌خورد و می‌گفت که به سلامت ماندن کشور بسیار علاقه داشتم و دارم، خودش هم از نظر مالی، آدم سالمی بود و صادقانه در رکن دو خدمت می‌کرد. وقتی هم دزدی‌های اشرف و فاطمه پهلوی را دید، ناراحت شده و گزارش مفصلی از دزدی‌های موجود در دربار را جمع‌آوری کرده بود. شهید قرنی می‌خواستند همراه با عده‌ای از افسران ناراضی در کشور کودتا کرده و جلوی فساد را بگیرند اما او اوضاع آن‌طور که قرنی فکر می‌کند پیش نرفت. بعد هم آقای قرنی نامه استعفاش را می‌نویسد و روی میز می‌گذارد، آن‌ها هم تیمسار قرنی را دستگیر می‌کنند. در بازجویی‌ها به او می‌گویند قصد کودتا داشتی؟ او انکار می‌کند اما جرمش این اعلام می‌شود که بدون اجازه مافوق، با وزیر خارجه آمریکا ملاقات کرده است. قرنی البته در دادگاه می‌گوید با وزیر خارجه ملاقات کرده، چون شغلش حفاظت از وزیر خارجه بوده و مدرک مکتوبی هم به وزیر خارجه نداده و فقط اوضاع مملکت را نقد کرده است؛ در نهایت نه قرنی اعتراف کرد و نه دستگاه، شکنجه‌اش داد و به سه سال زندان هم محکوم شد.

**کسانی را که با شهید قرنی در ارتباط بودند، نگرفتند؟**

چرا، سرهنگ اردوبادی و آقای مطیعی را دستگیر کردند ولی من فقط از چند و چون محکومیت شهید قرنی خبردار شدم. خودش با دکتر مرتضی

هم در روزنامه‌ها و مجله‌ها دیده بودم. حتی رئیس زندان هم به قرنی احترام می‌گذاشت.

**احترام نظامی می‌گذاشتند؟**

تقریباً. مثلاً به این صورت احترام می‌گذاشتند که به ایشان یک اتاق مخصوص داده بودند و وقتی می‌خواستند وارد اتاقش شوند، از وی اجازه می‌گرفتند. در حیاط هم آزادتر از ما بود و امکانات بیشتری داشت. البته دکتر مرتضی یزدی، عضو کمیته مرکزی حزب توده را هم به عنوان بیمار به بهداری آورده بودند. من روی تختم نشسته بودم که آقای قرنی رو کرد به من و گفت شما آقای عبدخدایی هستید؟ گفتم بله.

**ایشان آن زمان چه تپیی بود؟ حدوداً چند ساله بود؟**

کت و شلوار به تن داشت و حدوداً ۶-۴۵ ساله بود. فردای آن روز گفت دلت می‌خواهد امروز عصر با هم قدم بزنیم؟ من هم چون بیش از ۲۰ روز به عنوان بیمار در بهداری مانده بودم، قبول کردم و برای قدم زدن، بیرون آمدیم. هم‌زمان صدای خواننده‌ای داشت از رادیوی زندان شنیده می‌شد. آن زمان یک رادیو در زندان می‌گذاشتند و بلندگوی همه بندها، صدا را پخش می‌کرد. وقتی ترانه پخش شد، آقای قرنی همین‌طور که قدم می‌زد، با ناراحتی از من خداحافظی کرد و رفت. ناراحت شدم، چون خودش از من دعوت کرده بود که با هم قدم بزنیم. شب، شام را خورده بودم که دوباره آمد و گفت آقای عبدخدایی، موافقی قدم بزنیم؟ القصه، دوباره داشتیم با هم قدم می‌زدیم که من گفتم تیمسار! عصر امروز، طاقت مهمان نداشتید؟ چرا منصرف شدید؟ گفت خواننده‌ای که داشت می‌خواند، تمام وجود مرا ناراحت کرد. این خواننده‌ها هر کدام تک تک برای من خوانده‌اند، یاد آن زمان افتادم و ناراحت شدم. پرسیدم چرا شما را گرفته‌اند؟ گفت داستانش طولانی است ولی به شما می‌گویم که یادت بماند. بعد هم گفت من رئیس رکن دو بودم، رکن دو وظیفه حفاظت از شخصیت‌هایی را داشت که از خارج می‌آمدند. همیشه بخش‌های اطلاعاتی کشور، حراست از شخصیت‌های خارجی را به عهده دارند و

خارجی مصاحبه‌ای کرد، سه روز بعد، اعلام کردند سرلشکر قرنی دستگیر شده است. فکر می‌کنم اواخر سال ۱۳۳۶ بود که قرنی را به زندان بردند، من هم همراه سید هادی میرلوحی، برادر نواب صفوی، اصغر عمری، علی بهاری و احمد تهرانی به زندان فرستاده شده بودم. اتفاقاً قبل از دستگیری شهید قرنی، آقایان می‌خواستند جشن ۱۵ بهمن را برگزار کنند...

**این جشن چه بود؟**

۱۵ بهمن هر سال به یاد ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ که ناصر فخرایی در دانشگاه تهران به شاه تیراندازی کرده و به هدف نخورده بود، در زندان‌ها مراسم دعاخوانی برای شاه برپا می‌کردند! صبح آن روز، سرگرد حکیم نظامی، معاون اداره زندان قصر، من و هادی میرلوحی را احضار کرد و گفت آقایان می‌دانند که کشور سلطنتی است و قانون اساسی اعلی حضرت برقرار است، بگوئید یک مجلس دعایی در بند بگذارند تا برای اعلی حضرت دعا کنیم. من سکوت کردم و از اتاق مدیر زندان بیرون آمدم. بعد هم به آقای هادی میرلوحی گفتم دعایش نمی‌کنم، گفت چرا آن‌جا نرفتید؟ گفتم دلیلی نداشتم بگویم. عصر آن روز، همه بند را برای دعا در «هشت» زندان جمع کردند و فقط من در اتاقم ماندم. پاسبان‌ها آمدند و بعد از این‌که گفتم نمی‌آیم، سرهنگ نظامی دستور داد مرا ببرند، من هم دیدم مرا به زور می‌خواهند ببرند و در مجلس دعا بنشانند مقاومت کردم، نمی‌خواستم بروم. خودم را به دل‌درد زدم، احمد تهرانی هم زیر بغلم را گرفت و گفت دلش دردم می‌کند. از وسط هشت که داشتیم رد می‌شدیم، سرهنگ نظامی رو کرد به من و

**شهید قرنی می‌خواستند همراه با عده‌ای از افسران ناراضی در کشور کودتا کرده و جلوی فساد را بگیرند ...**

گفت من هم از این دل دردها گرفته‌ام! به هر حال مرا به بهداری بردند، فردای آن روز، دکتر انگجی نامی را دیدم که پدرم از شاگردان پدرش در تبریز بود.

**شما اصالتاً تبریزی هستید؟**

بله، اصالتاً تبریزی هستم. ایشان از علاقه‌مندان پدرم و پزشک زندان بود که به زندان می‌آمد و زندانی‌ها را هفته‌ای یک بار معاینه می‌کرد. تا مرا دید، گفت می‌خواهی در بهداری بمانی؟ گفتم بله. حیاط بهداری هم جای خیلی خوبی بود، تخت داشت و غذای آن‌جا با غذای داخل زندان بسیار متفاوت بود، به علاوه آزادی‌های دیگری هم داشت. به هر حال دکتر انگجی به رئیس بهداری آن‌جا که آقایان دکتر حبیبی و انواری بودند، گفت آقای عبدخدایی را بستری کنید. مدتی بعد از این‌که مرا بستری کردند، آقای قرنی را هم به بهداری آوردند، یعنی ایشان را به زندان عمومی یا زندان مجرد نبردند. تا آن زمان، شناخت من از ایشان فقط به این محدود می‌شد که تیمسار قرنی، رئیس رکن دو ستاد ارتش است، عکس چهره‌اش را

یزدی روابط خوبی داشت و در بهداری زندان بیشتر با او می‌چرخید، اوقات باقی مانده‌اش را هم با من می‌گذراند.

**چگونه شد که شهید قرنی به جناب عالی اعتماد کرد و همه چیز را در مورد خودش به شما گفت؟**  
برای این که من تنها بازمانده مقاوم فدائیان اسلام بودم.

**پس نسبت به فدائیان اسلام سمپاتی داشت.**  
شاید سمپاتی هم داشت و از اعدام شهید نواب صفوی ناراحت بود، چون شهید قرنی در این گونه دستگیری‌ها دخالتی نداشت و نواب صفوی نیز تصادفاً دستگیر شده بود، سرهنگ معنوی، نواب صفوی را گرفت و جایزه اعلم را که ۳۰ هزار تومان بود، دریافت کرد. اعلم بعد از شبی که نواب صفوی دستگیر شد، یعنی در ۲۹ آبان سال ۱۳۳۴، وزیر کشور شد و به فرماندار نظامی و همچنین دستگیرکنندگان نواب صفوی، ۳۰ هزار تومان جایزه داد، در حالی که یک عدد تمام‌سکه طلا، در آن زمان ۶۰ تومان بود! در هر صورت من با آقای قرنی در ارتباط بودم تا وقتی که برازجان، تبعید و در آنجا به هشت سال زندان محکوم شدم، از آن زمان دیگر آقای قرنی را ندیدم، تا وقتی که حدود سال ۱۳۴۱ از برازجان برگشتم و متوجه شدم که دوباره ایشان را دستگیر کرده‌اند.

#### انگیزه‌های شهید قرنی از کودتا چه بود؟

راستش آن زمان اوضاع مبارزین چندان خوب نبود، ما - نیروهای مذهبی - شکست خورده بودیم، حزب توده متلاشی شده بود و جبهه ملی نیز آرامشش را از دست داده بود. دکتر مصدق در زندان بود و گروه فدائیان اسلام هم متلاشی شده بود. فکر می‌کنم تیمسار قرنی به طور کلی به حرکت‌های موجود امید نداشت و چاره را در کودتا می‌دید، تا بلکه بتواند از بروز دزدی‌های داخلی بیشتر جلوگیری کند. به علاوه مثل خیلی‌ها در آن زمان، معتقد بود که اگر کمونیست‌ها به ایران راه پیدا کنند، ایران هم مثل باکو و ترکمنستان به بخشی از اتحاد جماهیر شوروی تبدیل می‌شود.

**اصلاً مثل این که قبل از کودتای ۲۸ مرداد، معدودی**

**از نیروهای مردمی و دلسوز، از ترس گرفتار شدن در دام کمونیسم، چندان هم از این که بالاخره یک کودتایی رخ بدهد و خیال‌شان از آن یکی تهدید بزرگ پیش رو راحت شود ناراضی نبودند؛ به نوعی این عده می‌خواستند دفع افسد به فاسد کنند.**

جالب این که آن زمان تیمسار قرنی اساساً معتقد نبود که واقعه ۲۸ مرداد کودتاست. ایشان معتقد بود اشتباهات دکتر مصدق فقط موجب شده که نیروهایی به غیر از کمونیست‌ها روی کار بیایند، چون معتقد بود حتی اگر دکتر مصدق موفق هم می‌شد، با دخالت سازمان نظامی حزب توده از میان می‌رفت و در ایران یک خفقان پلیسی کمونیستی به وجود می‌آمد، چون هم حزب توده منسجم بود و هم سازمان نظامی‌اش. اتفاقاً خدایامرز آقای محمد خلخال‌نیا که همین دو سال قبل - ۱۳۳۸ - فوت کرد، کسی بود که در دادگاه دوم با آقای قرنی مصاحبه کرد. آقای خلخال‌نیا از ارتشی‌هایی بود که زمان سپهبد رزم آرا استخدام شده و ضمناً طلبه مدرسه کاظمیه و کرمانشاهی بود و تا این اواخر که زنده بود پیش من آمد.

#### با شهید قرنی چه رابطه‌ای داشت؟

هم‌پرونده قرنی در دادگاه بود، او را به حبس ابد محکوم کرده بودند. فکر می‌کردند که او، مغز متفکر و هدایت کننده آقای قرنی است.

#### ایشان راجع به شهید قرنی چه اطلاعاتی داشت؟

می‌گفت طی زندان دوم و بعد از سال ۱۳۴۲ که آقای قرنی مجدداً دستگیر شده بود، به تدریج رگه‌های مذهبی یعنی در ایشان بیشتر و بیشتر می‌شود. آن زمان، بحث حضور و رهبری حضرت امام(ره) بیشتر مطرح شده بود و ایشان هم با آقایان عسکراولادی، بادامچیان و بقیه بچه‌های مذهبی ارتباط‌هایی برقرار کرده و به این نتیجه رسیده بود که راه نجات در گرایش به نیروهای مذهبی است، در حالی که وقتی اولین بار زندانی شد، این اعتقادات را با این شدت و حدت نداشت؛ در واقع گروه‌های مذهبی در زندان بر شهید قرنی اثر خود را گذاشته بودند. به خصوص این که عمال رژیم، مرحوم آیت الله طالقانی(ره) را هم بعد از سال ۱۳۴۲ زندانی کرده و ایشان را به زندان شماره چهار قصر برده بودند.

#### آن زمان شما کجا بودید؟

من در زندان شماره سه قصر در بین توده‌ای‌ها بودم اما دیگر شهید قرنی را ندیدم، یعنی همان یک دوره در زندان با ایشان بودم و بعد هم به برازجان تبعید شدم.

#### تا زمان شهادتش؟

بله. به نظرم می‌آید یکی از علل شهادت تیمسار قرنی - که بعد از عزل یا استعفای ایشان از ریاست ستاد رخ داد - کینه‌ای بود که چپ‌ها از جریان کشف سازمان نظامی افسران حزب توده از تیمسار قرنی به دل گرفته

بودند. البته بنده این نظر خود را صددرصد درست نمی‌دانم ولی - ماجرا از این قرار بود که مرحوم شهید قرنی بعد از ۲۸ مرداد، ضربه سختی به حزب توده وارد کرده و مانع پیروزی تفکر سوسیالیسم در ایران شده بود. سوسیالیست‌ها در ایران به چهار دسته تقسیم شده بودند؛ سوسیالیست‌های انقلابی، سوسیالیست‌های دموکراتیک، ناسیونال سوسیالیست‌ها و سوسیالیست‌های خداپرست. رهبری سوسیالیست‌های انقلابی را حزب توده برعهده داشت، حزب ایران، رهبری سوسیالیست‌های دموکرات را برعهده داشت و دکتر هامونی هم رهبر ناسیونال سوسیالیست‌ها بود. داریوش فروهر، میرعبدالباقی و پورعظیم‌ها نیز در حزب پان ایرانیسم و حزب ملت ایران بودند. میرعبدالباقی با فروهر هم‌زندانی بود.

عرض می‌کردم که گروه چهارم، سوسیالیست‌های خداپرست بودند که محمد نخشب و شاید مهندس بازرگان و مرحوم دکتر شریعتی در مقطعی از ایشان متأثر شده بودند، ابراهیم یزدی و معین فر هم جزو سوسیالیست‌های خداپرست بودند.

سوسیالیست‌های انقلابی از شهید قرنی ضربه سهمگینی خورده بودند و دقیقاً زمانی که قرنی مذهبی شده بود، مذهبی‌های سوسیالیست نسبت به ایشان درباره اقتصاد ایران، بدبین بودند. وقتی مرحوم اصغر پوراستاد پیشنهاد کرد قرنی، رئیس ستاد ارتش شود، حضرت امام (ره) هم ایشان را به عنوان اولین رئیس

- آن زمان تیمسار قرنی اساساً معتقد نبود که واقعه ۲۸ مرداد کودتاست.
- ایشان معتقد بود اشتباهات دکتر مصدق فقط موجب شده که نیروهایی به غیر از کمونیست‌ها روی کار بیایند، چون معتقد بود حتی اگر دکتر مصدق موفق هم می‌شد، با دخالت سازمان نظامی حزب توده از میان می‌رفت

این ستاد معرفی کردند اما از آنجا که قرنی سرلشکر بود، اخلاقی از نوع انضباط و دقت نظامی داشت، به برخورد قاطعانه معتقد بود و می‌گفت تا یک بستر برای رشد افرادی چون عزه‌الدین حسینی فراهم نشود چنین جریان‌اتی رشد نمی‌کنند و باید جلوی گسترش این بستر را گرفت. اما برخلاف شهید قرنی، کسانی چون عزت الله سبحانی، داریوش فروهر و شاید آقای صباغیان و برخی دیگر به دنبال تسامح و تساهل بودند و می‌خواستند به نوعی با اوضاع کنار بیایند، درحالی که همان طور که عرض کردم، روحیه قرنی ارتشی‌مآبانه و از جنس قاطعیت بود ولی آن‌ها طرفدار مذاکره بودند. من نمی‌خواهم ایراد بگیرم و بگویم که کدام‌شان درست فکر می‌کرد و کدام یک، غلط، فقط این را می‌گویم که این دو دسته، با همدیگر تا حدودی تضاد فکری داشتند.

**ولی آیت الله طالقانی بیش از همه با کسانی که**



شکر شهید نواب صفوی احطانی پس از شهادت.

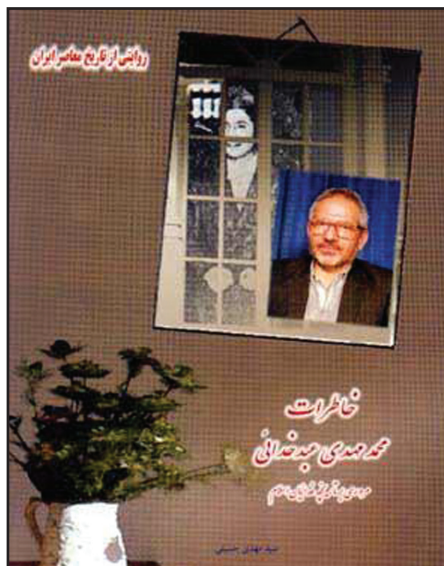


ببریم. می‌دانید که شورای انقلاب در ابتدا، بانک‌ها و کارخانجات را ملی می‌کند، این مسأله نشان می‌دهد که شورای اولیه انقلاب که مهندس بازرگان در آن بودند از محمد نجیب تأثیر پذیرفته بود. بعدها می‌بینیم که استاد مطهری را هم همین‌ها ترور می‌کنند، ولی به راستی چرا همان‌هایی که اول، شهید قرنی را به شهادت رساندند، در گام دوم نیز استاد مطهری را شهید کردند؟ برای این‌که

شهید مطهری شدیداً مخالف سوسیالیزم کردن کشور و تنها شخصیتی بود که توانست در اصول فلسفه، مسأله سوسیالیزم را به گوشه تاریخ بیندازد. چون مرحوم استاد شهید مطهری یک تئوریسین ایدئولوگ بود؛ شخصیتی که مطالب را به خوبی می‌فهمید و امام (ره) هم در باره‌اش می‌گویند که همه نوشته‌هایش مفید است. گروه‌ها قصد داشتند همه بال‌های انقلاب را بزنند.

**سیر شخصیتی شهید قرنی را از زمان شروع مبارزاتش تا زمانی که به عنوان اولین قربانی ترور بعد از انقلاب در بین نخبگان جامعه شهید شد چگونه می‌بینید؟**

شهید قرنی ضد حاکمیت زور بود و در طول زندگی خود دو بار می‌خواست حکومت را تغییر دهد اما نتوانسته بود. بار دوم در زندان تحت تأثیر مذهبیبون قرار گرفت و وقتی به مذهب، پویایی اسلام و به انقلابی بودن اسلام گرایش پیدا کرد، استحاله پیدا کرد. اساساً یکی از خصوصیات اسلام این است که در انسان‌ها استحاله ایجاد می‌کند، مثل وقتی که مولوی، شاعر بزرگ با شمس تبریزی برخورد می‌کند و تمام احوالاتش به گونه دیگری رقم می‌خورد. نسبت شهید قرنی با حر - به عنوان نخستین شهید عاشورا - این گونه است که جزو اولین افرادی است



که به کمیته استقبال از امام (ره) می‌آید و نظامیان را سازماندهی می‌کند و چون سن و سالی از ایشان گذشته بوده، نقش مهمی ایفا می‌کند و به عنوان اولین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی و اولین رئیس ارتش امام خمینی منصوب می‌شود لذا در صف اول شهادت و ما را به یاد حر می‌اندازد.

**جایگاه شهید قرنی را در بین شهدا کجا می‌بینید؟**

جایگاه شهید قرنی را عالی می‌دانم، او از همه چیز خود گذشت. حرکات ابتدایی ایشان، ضد ظلم و ضد فساد بود و اگر می‌ماند، ممکن بود بیشتر رشد کند، به درجات بالاتری برسد و بزرگ‌تر از آنی که دیدیم بشود.

**در جنگ؟**

نه، فقط در میدان دفاع مقدس بلکه غیر از آن. به نظر من شهید قرنی اگر در زمان ستم‌شاهی، نمی‌خواست علیه ظلم و فساد کودتا کند، شرایط همه جوره برایش مهیا بود، از نظر دنیوی خیلی ترقی می‌کرد و به شاه نزدیک می‌شد اما فضای خلاف و قاچاق، آزارش می‌داد و البته ابتدا بیشتر از کارهای انقلابی به انجام کودتا فکر می‌کرد. در حالی که فرق کودتا با انقلاب در این است که معمولاً کودتا با زور سرنیزه نظامیان می‌آید ولی انقلاب بر روی دوش مردم پیروز می‌شود؛ همان طور که حضرت امام (ره) بر دوش مردم جلو آمدند و موفق شدند. شهید قرنی در ابتدا فکر می‌کرد با زور سرنیزه نظامیان می‌تواند اصلاحاتی صورت دهد، بعد که دید نمی‌تواند کشور را اصلاح کند، معلوم شد که جریانات جاسوسی زودتر اذعان قدرت را تشویش می‌کنند و حتی خارجی‌ها مثل جان فوستر دالس، شاه را رها نمی‌کنند. وقتی برایش معلوم شد کودتا چه فرجامی دارد، به طرف مذهبیبون رفت و نقش اساسی خود را ایفا کرد. لذا ما حتی در اوایل انقلاب هم نمی‌بینیم که شهید قرنی مستقیماً در تظاهرات حضور داشته باشد، اما به علت اعتمادی که انقلابیون در زندان به ایشان پیدا کرده بودند و تخصص و تعهدی که به آن معتقد بودند و در شهید قرنی به خوبی وجود داشت، ایشان را به عنوان رئیس ستاد منصوب کردند. شهید قرنی، هر چه بیشتر از حیات طیبه‌اش می‌گذشت بیشتر به یک نظامی مخلص تبدیل می‌شد؛ نظامی‌ای که تعقل بیشتری پیدا کرده و اختلافش روز به روز با حاکمیت ظلم بیشتر می‌گشت. ■

**مشی انقلابی مذهبی داشتند، خوب بود. دقیقاً.**

**با وجود این تحلیل، یعنی می‌فرمایید که بخش زخم‌خورده حزب توده در به شهادت رساندن شهید قرنی دخالت داشتند؟**

آن‌ها در تحریک قتل دخالت داشتند اما در عمل، ممکن است دخالتی نداشته باشند. در آن روزها چپی‌ها خیلی مرموزانه عمل می‌کردند، وقتی می‌گویم چپ، گروه فرکان هم شامل آن‌ها می‌شود، چون آن‌ها از سوسیالیست‌های خداپرست متأثر بودند و در حقیقت سوسیالیسم را در خصوص اقتصاد، قبول داشتند. اگر نوشته‌های دکتر شریعتی را بخوانید، متوجه می‌شوید که نگاهش به تاریخ، سوسیالیستی است. می‌دانیم که بنیانگذار سوسیالیسم در کل قرن بیستم کارل مارکس است. کارل مارکس یک نگاه به تاریخ و یک نگاه هم به فلسفه دارد. نگاهش به تاریخ از فلسفه فکری‌اش سرچشمه می‌گیرد اما در فلسفه فکری‌اش، مذهب را قبول ندارد و می‌گوید مذهب، تریاک جامعه یا همان تز و آنتی تز و سنتز است، در مسأله تاریخ هم همین را قبول دارد، نگاهش به تاریخ این گونه است که در هر جامعه‌ای، ضد آن جامعه پرورش می‌یابد، درست مثل هر ماده‌ای که

**از آن‌جا که قرنی سرلشکر بود، اخلاقی از نوع انضباط و دقت نظامی داشت، به برخورد قاطعانه معتقد بود و می‌گفت تا یک بستر برای رشد افرادی چون عزالدین حسینی فراهم نشود چنین جریاناتی رشد نمی‌کنند و باید جلوی گسترش این بستر را گرفت**

ضد آن وجود دارد. شریعتی هم وقتی تشیع علوی و تشیع صفوری را می‌نویسد، می‌گوید که در زمان صفویه، ضد شیعه هم تربیت شده، و محمود افغان را مثال می‌آورد و این نگاه، دقیقاً از تاریخ مارکسیسم و سوسیالیسم الهام گرفته شده است. مرحوم شهید مطهری با این نگاه به تاریخ مخالف بود. به همین دلیل وقتی شریعتی می‌خواست در حسینیه ارشاد سخنرانی کند، از حسینیه قهر کرد و دیگر به آن‌جا نرفت. استاد مطهری فلسفه خوانده بود و مسأله فلسفی تاریخ را تفسیر می‌کرد ولی مرحوم شریعتی، مثل استاد مطهری فلسفه نخوانده بود، بلکه جامعه‌شناس تاریخ بود، فلسفه غرب و شرق را نمی‌دانست و به تاریخ، نگاه فلسفی نداشت. مرحوم دکتر شریعتی در عین حال که فلسفه مارکس را در خصوص خداشناسی قبول نداشت - چون نزد سارتر درس خوانده بود و سارتر یک اگزیستانسیالیست بود که به اصالت وجود اعتقاد داشت - به تاریخ، سوسیالیستی نگاه می‌کرد و گروه فرکان هم در بخش‌هایی متأثر از این نگاه بود.

**فضایی که چپ‌ها ایجاد کرده بودند، شامل چه چیزهایی بود؟**

آن فضا می‌گفت اگر بخواهیم گردن فرمانداران و حاکمان را بشکنیم، باید مالکیت شخصی را از بین



## در همه زمینه‌های می‌توانست به نظام کمک کند

«اولین فرمانده ارتش، در کلام اولین فرمانده سپاه» در گفت و شنود ■  
شاهد یاران با دکنتر جواد منصوری

### درآمد

«شهادت سپهبد قرنی، شوک و ضربه بزرگی به جامعه انقلابی ما بود، به خصوص که اولین اتفاقی بود که همه ما را به نوعی غافلگیر کرد. اما در عین حال حسن این ترور این بود که همه را هوشیار و آماده کرد، چرا که چنین حوادث، اقدامات و برنامه‌هایی باز هم ممکن بود به وجود بیاید. بنابراین ما تدارکات لازم را برای مقابله با این تهدیدها شروع کردیم.»

در گفت و شنود شاهد یاران با دکنتر جواد منصوری از مبارزین قدیمی و اولین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که سوابقی هم در وزارت امور خارجه دارند، کوشیده‌ایم نگاه ایشان را نسبت به زندگی، اقدامات و شخصیت شهید قرنی جویا شویم. این مصاحبه به کوشش علی عبد سامان یافته است.

آقای دکتر، برای ما از اولین دفاعاتی که اسم شهید قرنی را شنیدید، صحبت کنید و از حال و هوای آن روزگار بگویید

وقتی در سال‌های دهه پنجاه، زندان بودم، به همراه برخی از دوستان زندانی، قرار بود مطالعاتی پیرامون تاریخ معاصر انجام دهیم که در این مطالعات، با نام آقای قرنی آشنا شدم، آن هم به واسطه کودتایی که قرار بود انجام دهد. البته بنده قبلاً چندان اطلاعی از این مسأله نداشتیم و در حقیقت از آن زمان بود که با نام و تا حدودی افکار این شخصیت آشنا شدم، البته ایشان را ندیدم و طبیعتاً تا زمان انقلاب هم فرصت مطالعه بیشتری برای مطالعه در این زمینه نداشتیم. تا آن‌که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دولت موقت ایشان را به عنوان اولین رئیس ستاد ارتش معرفی کرد و یادم هست در آن دوره این را مکرراً می‌شنیدیم که شهید قرنی بعد از آزادی از زندان اول، گرایش مذهبی بیشتری پیدا کرده و با مرحوم آیت الله طالقانی هم ارتباطاتی داشته است. ظاهراً به خاطر همین مسائل هم بوده که باعث شده تا مهندس بازرگان بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب ایشان را به عنوان رئیس ستاد ارتش معرفی کند.

وقتی بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی قضیه کردستان به وجود آمد، طبیعی بود که ارتش، وظیفه خودش می‌دانست تا برای جلوگیری از ناآرامی در کشور و پیشگیری از گسترش جریانی که قطعاً به تجزیه کشور می‌انجامید، اقداماتی جدی بکند. چون به غیر از کردستان، معاندین و افراد ضد انقلاب در استان‌های آذربایجان و بلوچستان هم متمایل به تجزیه بودند. شهید قرنی معتقد بود که باید در کردستان بسیار قاطعانه عمل کنیم و مانع گسترش این قضایا شویم. ایشان می‌گفت باید به جریان‌های دیگر کاملاً نشان دهیم که جمهوری اسلامی با این مسأله قاطعانه برخورد می‌کند؛ به همین دلیل در هفته‌های اول، مانورها و اقدامات بسیار شگفت‌انگیزی علیه جریان تجزیه طلبی صورت گرفت و بازتاب‌ها و بحث‌های گوناگونی را به دنبال داشت.

کمی بیشتر درباره این بازتاب‌ها و بحث‌ها صحبت

می‌کنید؟

بحث‌ها از جمله شامل این بود که آیا شدت عملی که آقای قرنی از خودش نشان داده، اقدامی خودسرانه بوده یا با هماهنگی دولت صورت گرفته است؟ کار به جایی رسید که دولت، برای نشان دادن عدم توافقش با شدت عمل و قاطعیت اعمال شده توسط آقای قرنی، کمی موضع‌گیری کرد اما چون آن موضع‌گیری‌ها به نظرش کافی نبود، لذا ترجیح داد که ایشان را از مقامش برکنار کند.

به چه علت آن موضع‌گیری‌ها از نظرشان کافی نبود و به نتیجه رسیدند که باید سپهبد قرنی را کنار بگذارند؟

البته اعضای دولت موقت به روش‌های دیگری معتقد بودند و تصور می‌کردند که در مقابله با ضد انقلاب، لازم نیست که حتماً این قاطعیت را در عمل هم نشان داد، بنابراین آقای قرنی را از ریاست ستاد ارتش برکنار کردند. برکناری ایشان در این مقطع برای همه نیروهای انقلابی خیلی سؤال‌برانگیز و معنادار بود، به خصوص که بچه‌های انقلاب می‌دیدند گروه‌های خارجی دنبال تجزیه ایران هستند و به این ترتیب به نوعی راحت‌تر می‌توانستند کار تجزیه را پیگیری کنند. این سؤال نیز همواره مطرح بود که چرا دولت موقت ایران هیچ‌گاه جواب صریحی در این باره ارائه نکرد؟ در نهایت هم با قاطعیتی که شهید قرنی در کردستان نشان داد، اعضای دولت موقت فکر می‌کردند که ممکن است یک شورش خونین برپا شود و برای جلوگیری از چنین اتفاقی ایشان را برکنار کردند ولی اتفاقاً همین مسأله باعث شد که درگیری‌ها در کردستان طولانی شود و تلفات و شهدای زیادی داشته باشیم؛ هرچند که شکر خدا ما بالاخره موفق شدیم و آتش تجزیه طلبی برای همیشه خاموش شد.

در واقع دشمن و ضد انقلاب با آن حرکت دولت موقت، جری‌تر شدند و بی‌تجربگی و خامی این دولت، باعث شد معضلی که می‌توانست طی چند روز با مدیریت و فرماندهی شهید قرنی خاتمه و فیصله پیدا کند، طولانی شود و حتی تا دهه ۶۰ هم طول بکشد. به علاوه این اتفاق پایه‌ای شد تا عراق راحت‌تر به ما ضربه بزند. اساساً داستان برکناری ایشان برای غربی‌ها نیز اهمیت بسیار زیادی داشت، چون شهید قرنی یکی از امرای قدیمی ارتش بود و آن‌ها نگران بودند که مبادا اسرار و ارتباطاتی که قبلاً با ارتش ایران و فعالیت‌های داخلی ایران داشته‌اند، به تدریج توسط ایشان

● مکرراً می‌شنیدیم که شهید قرنی  
● بعد از آزادی از زندان اول، گرایش  
● مذهبی بیشتری پیدا کرده و با آیت  
● الله طالقانی هم ارتباطاتی داشته  
● است. ظاهراً به خاطر همین مسائل  
● هم بوده که باعث شده تا مهندس  
● بازرگان بلافاصله بعد از پیروزی  
● انقلاب ایشان را به عنوان رئیس  
● ستاد ارتش معرفی کند

افشا شود.

پس به نوعی این قضایا را در شهادت ایشان دخیل می‌دانید.

قطعاً تأثیر نبوده است. مطمئناً یکی از دلایل برکناری شهید قرنی از ارتش و بعد هم آن ترور کاملاً مشکوکی که به شهادت ایشان منجر شد، نگرانی غرب از افشای رابطه و دخالتش در فعالیت‌های داخل ایران بوده است.

موضع حضرت امام(ره) در مورد استعفا و برکناری شهید قرنی چه بود؟

تا جایی که من می‌دانم، شهید قرنی استعفا نداد، برکنار شد. به نظر می‌رسد که ایشان از طرف دولت موقت مجبور به استعفا شدند، چون متن استعفای شان وجود دارد.

شاید دولت عمداً مسأله برکناری را مطرح کرد، چون حضرت امام(ره) در طول چند ماه اول پس از انقلاب، علی‌رغم این‌که از دولت موقت ناراضی و ناراحت بودند، ترجیح می‌دادند که دولت سرپا بماند تا کارهای مملکت جاری باشد و ساختاری که باید و شاید، شکل بگیرد تا دولت بتواند به گره‌های کار کشور پی ببرد. لذا امام(ره) تمایل نداشتند ایجاد خطر کنند. می‌خواستند انتخابات ریاست جمهوری انجام شود، دولت رسمی شکل بگیرد و دولت اصلی تشکیل و تحکیم یابد.

شما از چه تاریخی رسماً به عنوان اولین فرمانده سپاه، تعیین و مشغول به کار شدید؟

ببینید، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی فکر تشکیل نهادی که حافظ انقلاب باشد، در بین نیروهای انقلابی شکل گرفت، به همین منظور تعدادی از نیروها به صورت خودجوش این کار را شروع کردند. اما نیروهای انقلابی و دل‌سوخته به طور رسمی در فروردین ۱۳۵۸ برای حفظ نظام و انقلاب دور هم جمع شدند و این شکل رسمی را به وجود آوردند و سرانجام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با یک سند تشکیلاتی تشکیل شد و از قضا در بدو تأسیس مورد تهدید ضد انقلاب قرار گرفت، به همین دلیل بعد از این ماجرا در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۱۳ شورایی طراحی و شهید بهشتی، به دبیری این شورا انتخاب شدند.

و شما رسماً نخستین فرمانده سپاه معرفی شدید. قبل از

آن هم - حتی از بهمن ۱۳۵۷ - سپاه فعالیت می کرد، منتها آن روزها رسماً موجودیتش اعلام شد.

افراد این گروه تقریباً با اهداف مشترک و مقدس به طور پراکنده کار می کردند و در ادامه، عزم جدی نسبت به تمرکز یافتن تدریجی آن، در این تاریخ رسماً مورد تصویب امام(ره)، شورای انقلاب و دولت قرار گرفت اما قبلاً - با آن که فعالیت‌هایش شروع شده بود - هنوز دارای بستری شناخته نشده بود.

دوست داریم بدانیم وقتی تیمسار قرنی به شهادت رسیدند، آن چند مجموعه‌ای که تحت عنوان سپاه فعالیت می کردند و بعداً به مجموعه واحدی به نام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» پیوستند، آیا با ارتش هم رابطه‌ای داشتند یا نه؛ به خصوص در دوره فرماندهی شهید قرنی به عنوان نخستین فرمانده ارتش جمهوری اسلامی.

نه، ما بیشتر در این مقطع کارهای امنیتی و انتظامی را انجام می دادیم، ارتش هم وظیفه خنثی کردن فعالیت‌های ضد انقلاب در داخل کشور را داشت. ارتباط ارتش و سپاه در این حد و اندازه بود که مثلاً اگر سلاح لازم داشتیم، به وسیله بعضی افراد کشور مثل دولت یا شورای انقلاب آن را تهیه می کردیم. البته این نیازها کمتر ایجاد می شد، چون خیلی از سلاح‌های ضد انقلاب را مردم به ما می دادند، اگر نیازی هم پیدا می شد، کمیته انقلاب، این نیاز را برطرف می کرد. اما دشمن در آستانه استقرار سپاه، تیمسار قرنی را شهید کرد تا به ما ضربه‌ای زده باشد و بگوید که: «شما نمی توانید کشور را اداره کنید، یعنی ما نمی گذاریم شما کشور را اداره کنید».

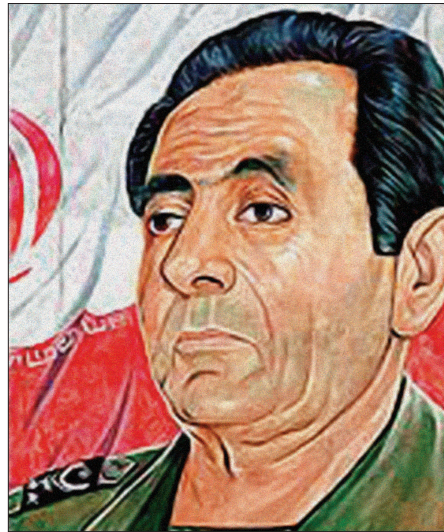
در واقع این اقدام ناجوانمردانه پیام غیر مستقیمی برای شما و بقیه نیروهای شورای عالی سپاه دربر داشت.

بله ولی به طور کلی پیام برای کل نظام بود که ما بدانیم آن‌ها قادرند اجازه استقرار را به ما ندهند، لذا چند روز بعد هم استاد مطهری را شهید کردند. البته ما این پیام را در شورای انقلاب این گونه برداشت کردیم که برای توسعه سپاه و مقابله با سختی‌ها باید مصمم تر باشیم.

آقای دکتر، بعد از شهادت تیمسار قرنی چه فضایی در جامعه به وجود آمد؛ البته با توجه به این موضوع که در فاصله بسیار کوتاهی یعنی حول و حوش ۸ روز بعد نیز ترور شهید مطهری، یعنی یکی از مهم ترین ترورهای بعد از انقلاب، صورت می گیرد.

شهادت سپهبد قرنی، شوک و ضربه بزرگی به جامعه انقلابی ما بود، به خصوص که اولین اتفاقی بود که همه ما را به نوعی غافلگیر کرد. اما در عین حال حُسن این ترور این بود که همه را هوشیار و آماده کرد، چراکه چنین حوادث، اقدامات و برنامه‌هایی باز هم ممکن بود به وجود بیاید. بنابراین ما تدارکات لازم را برای مقابله با این تهدیدها شروع کردیم؛ به عنوان مثال برای مقامات محافظ گذاشتیم و مراقبت از عوامل را به تدریج بیشتر و بیشتر کردیم که اگر این کار را انجام نمی دادیم، گروهک‌ها از همان سال اول روی کار آمدن نظام

- وقتی بلافاصله بعد از پیروزی
- انقلاب اسلامی قضیه کردستان به
- وجود آمد، طبیعی بود که ارتش،
- وظیفه خودش می دانست تا برای
- جلوگیری از ناآرامی در کشور و
- پیشگیری از گسترش جریانی که
- قطعاً به تجزیه کشور می انجامید،
- اقداماتی جدی بکند



۱۳۵۸ - ضربات بسیار هولناک تری به ما می زدند.

به هر حال گروه ضاله فرقان کاری کرد که در توصیفش بنا به همان قول معروف می گویند: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد...»

گروه فرقان به عنوان یک گروه معارض، ترورها را آغاز و با این کار همه دستگاه‌ها و فضای کشور را امنیتی کرد ولی در هر صورت ما نیز آمادگی پیدا کردیم تا از امکان و شخصیت‌ها حفاظت کنیم و برای برخورد با گروه‌های مسلح از همان زمان تجربه بیندازیم. به این ترتیب ما از ۱۲ اردیبهشت رسماً کار حفاظت را شروع کردیم ولی در آن مقطع، امکانات و تجربیات مان بسیار محدود بود. حتی در بسیاری از موارد، واقعا نمی خواستیم افرادی را که خیلی آزاد و راحت رفت و آمد می کردند، محدود کنیم ولی اقدامات گروه‌های تروریستی باعث شد تا بسیاری از افراد و شخصیت‌های ما مجبور شوند حتی در درازمدت هم ارتباطشان را با مردم قطع کنند.

راجع به چهل و سه روزی که شهید قرنی رئیس ستاد ارتش بود، چه اطلاعاتی دارید؟ آن زمان فضای ارتش در حال پاکسازی و حتی بازسازی بود. به علاوه، ضد انقلاب، شب‌ها در کوچه‌ها، پاسداران کمیته‌ها، افراد عادی، نیروهای حزب الهی و مکتبی را مورد اصابت گلوله قرار می داد و کلا وظایف خیلی سختی برعهده همه شما بود؛ حفاظت از امام(ره)، رادیو و تلویزیون و....

خوشبختانه شهید قرنی با اختیاراتی که از حضرت امام(ره) گرفت، توانست از متلاشی شدن ارتش جلوگیری کند. بعد هم به همه افراد مکتبی و انقلابی در ارتش اعلام کرد که با خیال راحت خدمتشان را بکنند. البته ایشان در آن فضای انقلابی به طور صد درصد نمی توانست از همه تحریکاتی که ایس طرف و آن طرف صورت می گرفت جلوگیری کند. در همین فضا و با وجود زمزمه‌هایی که در خصوص انحلال ارتش به گوش می رسید، می بینیم که ایشان دقیقاً در آخرین روزهای عمر خویش کار جالبی می کند و داستان ۲۹ فروردین پیش می آید.

منظورتان اعلام این روز به عنوان روز ارتش است؟

بله، علی‌رغم این که آن روزها شهید قرنی برکنار شده بود ولی با پشتیبانی بعضی از دوستانش توانست مقدمات ۲۹ فروردین را فراهم کند.

با بچه‌های سپاه این کار را کرد؟

نه، با نیروهایی که دوست و آشنا بودند.

و اولین بار روز ارتش را اعلام کردند؟

بله، آن‌ها برای این که فضای جدیدی را به وجود بیاورند، تصمیم گرفتند یک روز را به عنوان روز ارتش اعلام کنند، چون انقلاب پیروز شده و ارتش به اسلام و مردم پیوسته بود و قاطبه مردم نیز می خواستند از ارتش حمایت کنند. بنابراین شهید قرنی و دوستانش ۲۹ فروردین را به عنوان یک نماد انتخاب کردند، اتفاقاً شهید قرنی قبل از این تاریخ، برکنار شده بود اما این برنامه اجرا شد و هنوز هم می بینیم که هر ساله مراسم روز ارتش، باشکوه و قدرت بیشتری برگزار می شود.

با برنامه‌هایی شامل رژه و مانورهای زمینی و هوایی...

بله، ارتش با مردم پیمان بسته و تعهد کرده بود که از کشور، نظام جمهوری اسلامی و مردم دفاع می کند. مردم هم متقابلاً این شعار را سر می دادند که «ارتش فدای ملت، ملت فدای ارتش» و طبعاً این جمله از آغاز روی کار آمدن نظام مقدس جمهوری اسلامی منشأ سر و سامان دادن به ارتش قرار گرفته است.

آقای دکتر، تیمسار قرنی توسط گروه فرقان به عنوان اولین شهید ترور بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و برگزاری فریاد جمهوری اسلامی به شهادت می رسد. البته درست است که ما از روز ۲۳ بهمن تا سوم اردیبهشت ترورهای کور، تصادفی و اتفاقی افراد عادی انقلابی را شاهد بودیم، اما آن ترورها، فقط آدم‌های عادی را به شهادت می رساندند - که آن‌ها نیز در جای خود شهیدان عزیزی برای ما محسوب می شوند - ولی آقای قرنی یک آدم بزرگ، سعادتمند و پرافتخار بود که مظلومانه ترور شد، آن هم قبل از استاد مطهری، شهید مفتح و تعدادی دیگر از عزیزان مثل حاج مهدی عراقی و دیگر شهدایی که منافقان آنان را به شهادت رساندند. به نظر شما گروه ضاله و منحط فرقان، در آن دوران، چگونه می تواند به اهدافی مشترک با استکبار جهانی و عقاید ضد انقلاب ارتباط پیدا کند و به این نتیجه برسد که باید شهید قرنی را حذف کند و به شهادت برساند؟

اولاً از روی کارهایی شهید قرنی در کردستان انجام داده، ثانیاً آن‌ها در این مقطع احساس می کنند که شهید قرنی، دارد ارتش را سر و سامان می دهد و بالطبع این روند با اهداف پلید آن‌ها مغایرت داشت.

جایگاه شهید قرنی را در بین شهدای انقلاب و نظام چگونه می بینید؟

شهید سپهبد محمدولی قرنی به خاطر شخصیت، کارنامه، خدمات و البته فوز عظمای شهادت که بدان دست یافت، در نظام مقدس جمهوری اسلامی مقام بالایی دارد.

اگر خاطرتان باشد، شرایط صدر انقلاب، از همان ابتدای پیروزی نشان می داد که وقوع جنگ با عراق یا هر کشور دست نشانده دیگری تا حد زیادی غیر قابل گریز است - با توجه به شرایط نوبا بودن این نظام مقدس و این که می خواستیم انقلاب را به دلیل اهداف عالی اسلامی صادر کنیم - به نظرتان اگر شهید قرنی زنده می ماند، با توجه به سوابق درخشانی که ایشان در این زمینه داشت، آیا می توانست در دفاع مقدس نقش بارزی ایفا کند؟

طبعاً این شهید بزرگوار در همه زمینه‌ها می توانستند کمک‌های بزرگی بکنند. شکی نیست که چونان استاد شهید مطهری در قالب عقیدتی؛ از شهید قرنی نیز در قالب نظامی کمک‌های شایانی برمی آمد. به خصوص که ایشان نشان دادند که تبحری همچون دیگر یاران حضرت امام(ره) مانند شهید بهشتی، شهید باهنر و شهید عراقی دارند. ■



## به سان مالک اشتر علی (ع) بود

شهید قرنی و نیروهای مبارز مذهبی در گفت و شنود  
شاهد یاران با دکتر اسدالله بادامچیان

### دوآمد

بعد از انقلاب که همه وابستگان رژیم حذف شدند، نام سرلشکر قرنی به عنوان انسانی علاقه‌مند به مبارزه و یک چهره شاخص ارتشی که مخالف رژیم و نیز فردی مذهبی بود - اما کمتر به کانون مبارزه می‌آمد - مطرح شد و تنها کسی بود که به عنوان چهره مذهبی، لایق و زمانه‌ی کشیده، می‌توانست در رأس ارتش خدمت کند.

دکتر اسدالله بادامچیان از مبارزان قدیمی است که سابقه عضویت و قائمی مقام حزب مؤتلفه و همچنین چند دوره نمایندگی مجلس را در کارنامه دارد. ایشان در این مصاحبه که به کوشش زهرا عبد سامان یافته، از رابطه شهید قرنی و نیروهای مبارز مذهبی برای ما گفته است:

**آقای دکتر، اولین بار اسم شهید قرنی را کجا و به چه مناسبتی شنیدید؟**

اولین دفعاتی که ما اسم شهید قرنی را شنیدیم، به سال ۱۳۴۲ مربوط می‌شود، چون یکی از کسانی که طی آن سال‌ها در رابطه با مسائل ارتش، شخصیت بسیار مطرحی به حساب می‌آمد، آقای قرنی بود.

**آن موقع نام ایشان به چه عنوان مطرح شده بود؟ به عنوان یکی از عناصر مؤثری که در ارتش شاه هستند و مبارزه می‌کنند مطرح بود.**

**با چه پیش زمینه‌هایی به اسم ایشان رسیده بودید؟** این بحث برای امثال بنده که از نوجوانی در میدان سیاست و مبارزه بودیم، طبیعی بود. همانند دیگر دوستان این مسائل برایم موضوعی عادی بود چراکه در نهضت ملی شدن نفت، با این که کوچک و کم‌سن و سال و ۱۰ ساله بودم، خیلی چیزها را یادم است. شما متولد چه سالی هستید؟

۱۳۲۰. آن موقع در پامنار و سرچشمه یعنی در محل این حوادث حضور داشتیم. به علاوه خانواده‌ام به طور کلی خانواده مبارزی به حساب می‌آیند؛ پدر مادری‌ام، شهید مرحوم حاج شیخ احمد امانی جزو مبارزان مشهور بود. دایی‌هایم شهید حاج صادق امانی، حاج هاشم امانی، حاج هادی امانی و مرحوم سعید امانی جزو عناصر مؤثر و مبارز جامعه بودند، بنابراین ما کلاً و جمعاً در بطن مسائل سیاسی و مبارزات

جدی به خود گرفت، ارتش هم تأثیر ویژه‌ای بر این موضوع گذاشت.

**منظورتان زمانی است که دعوت عمومی حضرت امام (ره) به مبارزه و فراخوان معظّم له علیه رژیم به گوش ارتشی‌ها هم رسید و آن‌ها که دل با مردم و مذهب داشتند، به صورت آشکار و پنهان با حضرت امام (ره) همگام شدند؟**

ظهور حضرت امام (ره) به عنوان یک مرجع و یک رهبر، تحولی عظیم بود، چون تا پیش از آن، هیچ کس، رهبری انقلاب را بر عهده نداشت. روحانیت و مراجع، مردم را به حضور دعوت می‌کردند اما این طور نبود که رهبری در دست‌شان باشد.

**یعنی خودشان وسط میدان نبودند؟**

چرا. جلودار و میدان‌دار هم بودند اما مدیریت و رهبری، نکته ویژه دیگری است که وجود نداشت. مثلاً در زمان قاجارها، مرحوم آیت الله العظمی میرزای شیرازی، فتوای تباکو را صادر کردند، بقیه هم اطاعت کردند.

**اما حضرت امام (ره) همه چیزهای مربوط به مبارزه را خود در دست داشتند.**

حضرت امام (ره) به عنوان یک رهبر وارد صحنه شدند و تحول عظیمی در رهبری پدید آوردند. یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی این است که رهبر، باید یک مرجع تقلید نایب امام زمانی باشد که حکمش واجب الاطاعة است، یعنی حکم اسلام را می‌گوید و بحث شخص، مطرح نیست. آن فرد، رهبر و پیشوا نیست، چون این حرف‌ها مطرح نبود که به تقلید از فرهنگ جهانی که امثال هیتلر را «پیشوا» می‌نامید، عمل کند. مثلاً دیدیم که داریوش فروهر و پان ایرانیست‌ها اسم خودشان را پیشوا گذاشتند، دیگران نام خود را لیدر گذاشتند یا رهبر ملی شدن صنعت نفت، آقای مصدق بود ولی در انقلاب اسلامی، کسی در رأس بود که برای خدا حرف می‌زند، از طرف خدای تبارک و تعالی مأمور بود و مسئولیت فقاقت و مرجعیت داشت، نه آن که هوس قدرت داشته باشد و تحلیل سیاسی‌اش، او را به آن‌جا رسانده باشد. لذا وقتی همه به زیر پرچم حضرت امام (ره) به عنوان مرجع تقلید رفتند، اطاعت، برای همه از جمله سربازها و ارتشیان هم الزامی شد و این تحول عظیمی بود که حضرت

بودیم. در جریان سی‌ام تیر، در جبهه ملی بودیم و در مبارزات مان برای مصدق، به تبعیت از مرحوم آیت الله کاشانی، شعار می‌دادیم: «با خون خود نوشتیم یا مرگ یا مصدق» اما وقتی مشخص شد که ایشان مذهبی و به قول حضرت امام (ره) اسلامی نیستند و اصولاً با مرحوم آیت الله کاشانی اختلاف دارند، از مصدق روبرگردانیم.

**در متن همین ماجراها بود که از شهید قرنی شناخت پیدا کردید؟**

همان طور که گفتم اسم شهید قرنی در بحث‌های سیاسی آن زمان در زمینه این که چه افسرانی در ارتش ناراضی هستند، قرار می‌گرفت. بعد از جریان کودتای ۲۸ مرداد، مسأله افسران حزب توده پررنگ‌تر شد، حتی دروغ‌های بسیار زیادی درباره سرهنگ سیامک می‌گفتند؛ مبنی بر این که مقاومت و مبارزه کرده است - در این باره که دیگر بحث تساوی درجات بالا و پایین را مطرح نکنند - و او هم زیر بار نرفته بود. از این طرف هم در ارتش توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها حضور داشتند و خلاصه از این قبیل مسائل فراوان بود.

**و شهید قرنی برای شما به عنوان یک آدم نظامی مذهبی مطرح بود؟**

البته آن موقع ایشان به عنوان یک آدم بسیار مذهبی مطرح نبود، بلکه یک مسلمان ملی به حساب می‌آمد اما کم کم با مسائلی که بروز کرد، عکس العمل ایشان هم شدید شد و چون شاه از او ناراضی بود، برکنارش کرد. به هر حال آشنایی من با شهید قرنی از درگیر شدن مان با این موضوعات شروع شد و وقتی مبارزات حضرت امام (ره) از سال ۱۳۴۱ شکل

**اولین دفعاتی که ما اسم شهید قرنی را شنیدیم، به سال ۱۳۴۲ مربوط می‌شود، یکی از کسانی که طی آن سال‌ها در رابطه با مسائل ارتش، شخصیت بسیار مطرحی به حساب می‌آمد، ایشان بود. آن موقع نامش به عنوان یکی از عناصر مؤثری که در ارتش شاه هستند و مبارزه می‌کنند مطرح بود.**

امام (ره) ایجاد کردند.

جدای از همه این‌ها بحث شجاعت حضرت امام هم زبانزد همگان و مثال زدنی بود.

آن که جای خود دارد ولی ایشان برای ارتشبد و سهپید، برای کاسب و کشاورز و کارگر هم مرجع تقلید بودند، اصلاً رهبری ایشان رهبری مردمی دینی بود و وقتی وجود مبارک یک رهبری مردمی دینی در عرصه پیدا شد، همه توده‌های مردم در صحنه حضور پیدا کردند، همه تکلیف شرعی پیدا کردند. به این ترتیب اوضاع رژیم خراب و حتی خنده‌دار شد. یادم هست در ۲۴-۲۳ سالگی در نوروز سال ۱۳۴۴ در قزل قلعه شاه، که شکنجه‌گاه رژیم به حساب می‌آمد، زندانی بودم. هر ماه یک گروه سرباز به زندان می‌آوردند، یک بار وقتی یک گروه جدید آمد و دو سه روز گذشت، شخصی به آن‌جا آمد و گفت شماها را برای چی گرفته‌اند؟ گفتیم برای این که آدم‌های دینداری هستیم. او گفت ولی به ما گفته‌اند شما توده‌ای و کمونیست هستید. گفتیم مگر نمی‌بینید همه ما دعا و مفاتیح می‌خوانیم؟ گفت پس برای چه شما را گرفتند؟ گفتیم برای این که مقلد آقای خمینی هستیم. گفت خب من هم مقلد آقای خمینی هستم. و این، اوج ناتوانی تبلیغاتی رژیم و دروغ‌پردازی‌هایش را نشان می‌داد...

او سرباز بود؟

بله، یک سرباز از روستاهای اطراف همدان بود. می‌گفت من مقلد آقای خمینی هستم، ما روز ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ خیردار شده بودیم که در تهران اتفاقات ۱۵ خرداد راه افتاده است، عالم روستای مان ما را جمع کرده بود تا برای یاری دادن به آقای خمینی به تهران برویم ولی گفتند چرا زودتر نیامدید، کار از کار گذشته و تمام شده است. بنده با شنیدن این حرف‌ها به آن سرباز گفتم ما هم مقلدین و رفیق‌های آقای خمینی هستیم. سلول حاج آقا مصطفی، پسر برومند



امام خمینی نیز آن‌جا بود، آقای آیت الله محی الدین انواری نماینده امام خمینی هم بودند. آن سرباز گفت من مراقبم، تا وقتی که پاسی از شب می‌گذرد، نقشه‌ها و حرف‌های تان را به هم منتقل کنید. بنابراین می‌خواهم بگویم وقتی اسم امام خمینی (ره)

می‌خواهم بگویم وقتی اسم امام خمینی (ره) آمد همه تأثیر پذیرفتند، این نام بزرگ طبعاً بر ارتش نیز اثرگذار بود، چون کسانی مثل آقای قرنی که زمینه مذهبی داشتند هم مبارزات‌شان را بیشتر کردند. اساساً به همین علت بود که رخدادهای مبارزاتی در ارتش شروع شد و به این نقطه رسیدند که نظامیان تکلیف شرعی‌شان چیست و چه کار باید بکنند؟ طبعاً در ارتش نمی‌توانستند تظاهرات کنند، چون محاکمه صحرائی و اعدام را به دنبال داشت. اما این‌ها هم می‌توانستند راه‌خودشان را بروند و رفتند، مثلاً در روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ که روز عاشورا بود، سربازها باید در پادگان می‌ماندند.

آمد همه تأثیر پذیرفتند، این نام بزرگ طبعاً بر ارتش نیز اثرگذار بود، چون کسانی مثل آقای قرنی که زمینه مذهبی داشتند هم مبارزات‌شان را بیشتر کردند. اساساً به همین علت بود که رخدادهای مبارزاتی در ارتش شروع شد و به این نقطه رسیدند که نظامیان تکلیف شرعی‌شان چیست و چه کار باید بکنند؟ طبعاً در ارتش نمی‌توانستند تظاهرات کنند، چون محاکمه صحرائی و اعدام را به دنبال داشت. اما این‌ها هم می‌توانستند راه‌خودشان را بروند و رفتند، مثلاً در روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ که روز عاشورا بود، سربازها باید در پادگان می‌ماندند.

آن‌جا بود که می‌گفتند «یا مرگ یا خمینی»؟ نه، این شعار مال جای دیگری بود، آن‌جا می‌گفتیم «خمینی خدا نگهدار تو، بمیرد دشمن جبار تو» ارتشی‌ها هم همین شعار را می‌دادند. از این‌جا به بعد این گروه با حاج محمود، پسر آیت الله العظمی مرعشی نجفی ارتباط برقرار کردند، انصافاً ایشان روحانی خدمی است. کتابخانه‌شان هم یکی از ذخایر علمی مهم محسوب می‌شود، غیر از اخلاص و همت آن بزرگمرد مرجعیت تشیع، بحث لیاقت و دلسوزی پسر بزرگوارشان هم در میان بوده که امروز این کتابخانه به عنوان پنجاه و چندمین کتابخانه دنیا شناخته می‌شود. ایشان و آسید محمدعلی میلانی، پسر مرحوم آیت الله العظمی میلانی به همدیگر نزدیک می‌شوند. سید مرتضی جزایری، پسر آقای جزایری نیز در مسجد بازار در اواسط کوچه آرامنه، پیش‌نماز بود و با آیت الله هادی میلانی قوم و خویش بودند. آقای جزایری دو پسر داشت و یک روحانی خوشفکر، قوی، فاضل، فهمیده و مسلط بود و ما به اتفاق با تیم مرحوم آیت الله شهید مطهری و شهید بهشتی با هم کار می‌کردیم.

قبل از پیروزی انقلاب...

بله، آقای مستوفی که در مجله وزین مکتب اسلام هم مقاله داشت، در تحقیقات مذهبی سال ۱۳۴۲-۱۳۴۱ در این باره در مجله مکتب تشیع که فصل‌نامه بود، مقاله‌ای دارد. مرحوم آسید مرتضی آن زمان یک آدم قوی چنین تپیی بود. من از طریق آسید مرتضی جزایری با تیم آسید محمود مرعشی و آسید محمدعلی و آقای خیاباشی که با آقای قرنی همراه و دوست بودند، مرتبط و متوجه این نکته شدم که آن‌ها

دارند ترتیب یک کودتا را می‌دهند.

این کودتا غیر از آن کودتایی بود که شهید قرنی سال ۱۳۳۶ انجام داده و دستگیر شده بود؟ این کودتا، حرکتی اسلامی بود که می‌خواست جهت دیگری از مبارزه را طی کند. گویا کودتای اول شهید قرنی و یارانش فقط در زمینه اصلاحات بود ولی این‌جا می‌خواستید براندازی کنید.

البته آن‌ها می‌خواستند کودتا کنند و بنده جزو گروه آن‌ها نبودم، بلکه فقط با آن‌ها آشنا و مرتبط بودم. به این ترتیب در آغاز سال ۱۳۴۳ آسید مرتضی و چند تن از دوستان مؤتلفه دیگر، گرفتار و دستگیر شدند.

بر اثر اقدام به همان کودتا؟

نه فقط، بلکه دستگیری‌شان به چند دلیل گوناگون بود. آقای سیدمرتضی بعد از آن کودتا دستگیر شد و برایش پرونده تشکیل دادند. در آغاز سال ۱۳۴۳ آقای مرتضی به همراه آقایان علی فتوگرافی، محمد دلیلی دیدار، سید محسن امیرحسینی و غضنفر یمینی شریف - اخوی عباس یمینی شریف شاعر معروف که البته با هم کاملاً متفاوت بودند - گرفتار شدند. ساواک در گیر و دار این قضایا توانست مدرکی علیه آن‌ها به دست بیاورد و من را تحت تعقیب قرار داد؛ بنابراین به نام هم جرم بودن با سید اسدالله آیت اللهی، به آن‌ها فشار آورد، آن‌ها هم گفتند مرا نمی‌شناسند - اگر آن پرونده موجود باشد نام بنده به اسم سید اسدالله آیت اللهی ثبت شده است - در آن‌جا این بچه‌ها چیزی را لو ندادند ولی آقای امیرحسینی - خدا رحمتش کند - همسر بسیار شجاع و مبارزی داشت که وقتی به دیدارش رفته بود، در کاغذ شکلاتی که به بچه‌اش داده بود، نوشته بود که به فلانی بگویند لو رفته‌ای. آن وقت ما هم فراری شدیم.

خبر لو رفتن به شما رسید؟

بله، وقتی این دوستان دستگیر می‌شدند، من می‌بایست سریعاً فرار می‌کردم. ظاهراً افرادی را که می‌گرفتند، به دلیل ارتباطات گسترده‌ای بود که از جاهای مختلف داشتند. در هر صورت من فرار کردم و با برادرم حاج اکبر آقا به مشهد رفتم، روزها در میان درخت‌های طریقه راه می‌رفتیم، شب‌ها هم اتافی در مسافرخانه می‌گرفتیم و آن‌جا می‌خواندیم، که خاطرات خاص خودش را دارد و جایش این‌جا نیست. باری، بعد از این که مطمئن می‌شدم کسی مرا تعقیب نمی‌کند، به تهران برگشتم، پیام امیرحسینی را گرفتم و وقتی پیگیری کردم، متوجه شدم با این‌که آن‌ها شکنجه می‌شدند، مرا لو نداده بودند. آقا مرتضی جزایری را نیز اذیت کرده بودند ولی آدم مقاومی بود و کسی را لو نداده بود. شنیده بودم که ایشان از اولین کسانی بود که به زندان قصر رفته بود. بعد از ۲۸ مرداد، همه باید نزدیک غروب، در حیاط جمع می‌شدند و مراسم بالا بردن پرچم را انجام می‌دادند؛ باید مثل پادگان‌ها صبحگاه و شامگاه شعار می‌دادند: «شاهنشاه ما زنده باد» اما چون این‌ها نرفته بودند، کتک خورده بودند و اوضاع بدتر شده بود. آن زمان، زندانی‌ها لباس مخصوص نداشتند و ایشان را با عبا و عمامه در زندان کشیده بودند، بعدش اوضاع وخیم‌تر شده و شورش اتفاق افتاده بود. آن‌ها صبح‌ها بلند می‌شدند

کارها انجام شود، تغییرات خوبی اتفاق خواهد افتاد. وقتی بنده در سال ۱۳۴۴ از زندان شاه آزاد شدم و خدمت آقای میلانی رفتم، از ایشان اجازه خواستم که چون قبلاً نتوانسته‌ایم به مقصودمان برسیم ادامه مبارزاتمان را علیه شاه پی بگیریم، معظم له نیز حکم مهدور الدم بودن حسن‌علی منصور نخست‌وزیر وقت را صادر کردند.

**که متعاقبش ماجرای ترور منصور و اقدامات انقلابی آن چهار شهید معروف مؤتلفه به وقوع پیوست.** بده. یادم است همان روزی که خدمت آقای میلانی بودم، گزارش زندان را به طور بسیار پنهانی به ایشان ارائه کردم و در گوش‌شان گفتم خانه شما دیوار دارد، دیوارها هم موش دارند، موش‌ها هم که گوش دارند! اجازه بدهید که در گوش شما حرف بزنم.

**به ایشان چه گفتید؟** اتفاقات زندان را برای‌شان تعریف کردم و گفتم که این آقایان آن‌جا گفته‌اند که چه کسی حکم شاه و منصور را داده است. اصلاً لو داده بودند که حکم صادره از سوی آقای میلانی است، در حالی که می‌توانستند بگویند کار خود ماست و خودمان خواستیم. در واقع می‌خواستند کارشان به حکم مرجع تقلیدی که حکم شرعی دارد مستند باشد. اصل ماجرا همین بود، نه این‌که یک گروه مبارز خداخواهی که اعضایش مثل حاج صادق امانی در راه رضای خدای تبارک و تعالی فعالیت می‌کردند و از هر حیث انسان‌های ویژه‌ای بودند منظور بدی داشتند، حاج صادق امانی کسی است که شهید رجایی در خاطرات دوران ریاست جمهوری‌اش می‌گوید من و شهید صادق اسلامی از شاگردان حاج صادق امانی هستیم، یعنی ایشان شخصیتی «رجایی‌پرور» و «اسلامی‌پرور» است. حاج صادق واقعاً انسان ممتازی بود و کاری خلاف نظر شرع انجام نمی‌داد. آقای میلانی با همان حالت خاصی که صحبت می‌کردند، از بنده پرسیدند آخر آن‌جا هم جای راست گفتن است؟! گفتم حضرت آیت الله، وقتی ساواکی‌ها سال ۱۳۴۳ بنده را شکنجه می‌دادند، روز اول خیلی اذیتم کردند و حتی بعد از ظهرش گفتند می‌خواهیم بکشیمت. آقای میلانی خندیدند و گفتند درست است...

**گروه شما می‌خواست به جز منصور، شاه را هم ترور کند؟**

در واقع ما می‌خواستیم هر دو را اعدام انقلابی کنیم که از نظر حقوق بین‌المللی کاملاً مجاز است. اگر یک تبعه و کسی که کشورش اشغال شده، یک اشغالگر و ظالم را بکشد، ایرادی ندارد چون کسی که به مال و جان و ناموس افراد تعرض کند، باید کشته شود،

● اساساً به علت حضور چشمگیر  
● امام در میدان بود که رخدادهای  
● مبارزاتی در ارتش شروع شد و به  
● این نقطه رسیدند که نظامیان تکلیف  
● شرعی‌شان چیست و چه کار باید  
● بکنند؟ طبعاً در ارتش نمی‌توانستند  
● تظاهرات کنند، چون محاکمه  
● صحرائی و اعدام را به دنبال داشت.

قرل قلعه، پادگان دوران محمدشاه قاجار بود و از دو طرف خرابی داشت و با یک دیوار بلند یخچالی خشتی در وسط آن، جایی مثل پادگان ساخته بودند. آن زمان تهران و دیگر شهرها در کنار خود چنین دیوارهایی داشتند. مثلاً یک طرف خیابان هفده شهریور - شهباز قبلی - از میدان خراسان به بعد، یخچال بود، یعنی چال‌های عمیقی بود که دیوارهای بسیار بلند گاهی به ارتفاع هفت - هشت و گاهی هم ۱۰ متر داشت و با این دیوارهای خشتی بالا می‌رفت. وقتی در زمستان، آب در چال‌ها می‌ریختند، یخ می‌زد و آن دیوارهای بلند، مانع از تبخیر یخ‌ها می‌شد. به این ترتیب می‌توانستند در تابستان از این یخ‌ها بکنند و بفروشند.

**و آن زندان را با این شیوه یخچالی ساخته بودند؟**

البته این فقط در اصطلاح است، منظور از دیوار یخچالی این است که یک دیوار چینه‌ای بلند به ارتفاع هفت هشت متر در محوطه درست می‌کردند که در وسط آن، دیوار تبخیر ناپذیری قرار داشت و روبروی آن، دو سه اتاق، حیاط عمومی و یک ردیف بود که حدود ۲۲ زندان انفرادی را در یک سالن دالان مانند، با یک طاق ضربی در خود جای داده بود، حدوداً ۳-۲۲ زندان انفرادی دیگر هم در آن طرف قرار داشت.

**وقتی آسید مرتضی و تعدادی از یارانش در زندان قرل قلعه اسیر بودند، شهید قرنی کجا زندانی شده بود؟**

ایشان در زندان ارتش بود. **در نهایت آیا ساواک و دیگر عوامل رژیم توانستند رابطه بین شهید قرنی و آسید مرتضی را کشف کنند؟**

هیچ وقت رابطه بین این تیم و مؤتلفه را نتوانستند کشف کنند، چون آن‌ها می‌خواستند رابطه مرا بفهمند و با توجه به اسمم که «آیت اللهی» ثبت شده بود، نتوانستند مرا پیدا کنند، بنابراین این رابطه از جایی برای ساواک به کل قطع شد. **شهید قرنی با خود آسید مرتضی و آیت الله العظمی میلانی مرتبط بود؟**

آن‌ها یک گروه بودند؛ آقای خبازباشی، شهید قرنی و یکی دو افسر دیگر که این یکی دو نفر لو نرفته بودند و همچنین آسید محمود مرعشی و آسید محمدعلی میلانی که مجموعاً درصداً انجام یک کودتا بودند.

**درواقع شهید قرنی، مسئول شاخه نظامی این تیم و پیشکسوت افراد بود؟**

شهید قرنی اصلاً کارگردان نظامی و مدیر این کار بود، بقیه هم به دنبال ایشان پیش می‌رفتند. آقای میلانی هم چندین بار در این رابطه پیغام دادند که اگر این



نماز جماعت می‌خواندند و اولین گروهی بودند که مراسم بعد از شامگاه را به هم زدند. بعداً چون دیدند کسی توجهی نمی‌کند ایشان را آزاد کردند. بنده که در سال ۱۳۴۴ به زندان قصر رفتم، با دوستان مؤتلفه نماز جماعت راه انداختیم و مرحوم آقای ربانی شیرازی را در صف نخست برای نماز جماعت دعوت کردیم. یک بار هم آقای ربانی شیرازی به آقای فروهر که برای نماز نمی‌آمد، گفت شما که می‌خواهید لیبر و پیشوا شوید، وقتی همه نماز می‌خوانند، چرا با آن‌ها همراه نمی‌شوید؟ فروهر قبول کرد و گفت باشد می‌آیم، یک سجاده به او هدیه دادند و او هم در آن‌جا نماز می‌خواند. القصه، به دلایلی مشابه با ما و همان طور که نتوانستند مدرک درخور توجهی در آن پرونده به دست آورند، آقای قرنی را که گیر افتاده بود نیز فقط محاکمه کردند و ایشان را به جرم اقدام علیه امنیت داخلی کشور و تحریک مردم در درگیری‌ها به سه سال حبس تعدیلی محکوم کردند.

**آقای قرنی جزو افسرادی بود که به همراه آسید مرتضی جزایری دستگیر شده بودند؟**

آن‌ها در زندان بودند که آقای قرنی دستگیر شد و همه با هم به زندان ساواک رفتند. یکی از زندان‌های آن زمان شاه، زندان شهربانی و آگاهی زمان رضاخانی بود و بخشی از دستگیری‌ها توسط آگاهی صورت می‌گرفت و ضد اطلاعات شهربانی به حساب می‌آمد، کارگردان اصلی این کار، نیک‌طبع بود اما چریک‌های ضد خلق، ماشینش را منفجر کردند و مرد.

**زندان دوم کجا بود؟** دومی، زندان قرل قلعه بود، ساواک بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آن‌جا را راه انداخته بود؛ قلعه‌ای به نام



خودش را دارد. اگر کسی بخواهد کودتا کند، باید تشکیلات ویژه‌ای داشته باشد، چون کودتا در عین مقطعی بودنش، موضوعی جداگانه از شبکه تشکیلاتی احزاب و تشکل‌های سیاسی به حساب می‌آید، عامل کودتا یک سازمان نظامی مخفی است و به یک بسیج ویژه نیاز دارد.

**شهید قرنی ارتباطش را همچنان از بعد پانزده خرداد تا ۱۳۵۷ با مبارزان مذهبی حفظ کرد و به همین دلیل بود که اولین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی شد؛ چیزی از آن سوابق به یاد دارید؟**

ارتباط‌مان بیشتر در حد سلام و علیک بود، تا صحبت پیرامون تحلیل اوضاع سیاسی و مبارزاتی. به هر حال شبکه مخفی مبارزه در ارتش در سال ۱۳۵۷ و توسط عزیزانی مثل سرهنگ کتبی و کسانی که با شهید حسن آیت مرتب بودند، یعنی شهید کلاهدوز و شهید اقارب پرست شکل گرفت.

**شهید قرنی هم جزو آن حلقه بود؟**

نه. ایشان با شبکه شهید صیاد شیرازی و محسن رضایی که در گروه منصورون بودند، ارتباط نداشت. با ما هم که کارهای محرمانه سیاسی داشتیم نبود، بنابراین در میدان اصلی مبارزه نبود که مثلاً گروهی راه بیندازد و درگیر شود.

**بیشتر مشاوره می‌داد؟**

بحث مشاوره هم مطرح نبود. مثلاً گاهی ضمن احوالپرسی، کمک‌هایی می‌کرد تا با دیگر آدم‌های سیاسی ارتباط بیشتری پیدا کنیم.

**اما کماکان ارتباطش را با آدم‌های مذهبی مبارز حفظ کرده بود.**

روحیه ضد استبدادی‌اش، این آمادگی را برای ایشان ایجاد کرده بود که هر کجا لازم است، انجام وظیفه کند. در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ می‌بینیم که درباره آقای قرنی به عنوان یک افسر شایسته صحبت خاصی مطرح نمی‌شود. آن زمان، امرای ارتش معمولاً احترام و ابهت زیادی داشتند و رژیم، معمولاً وجهه و شأن این امرا را نمی‌شکند. شهید قرنی هم با این‌که مجبور به کناره‌گیری از ارتش شده بود ولی به هر حال جزو این امرا محسوب می‌شد. بعد از انقلاب که همه وابستگان رژیم حذف شدند، نام سرلشکر قرنی به عنوان انسانی علاقه‌مند به مبارزه و یک چهره شاخص ارتشی که مخالف رژیم و نیز فردی مذهبی بود - اما کمتر به کانون مبارزه می‌آمد - مطرح شد و تنها کسی بود که به عنوان چهره مذهبی، لایق و زندانی کشیده، می‌توانست در رأس ارتش خدمت کند.

**ما از جناب حاج آقا محمد مهدی عبدخدایی شنیده‌ایم که دوره‌ای که علائق مذهبی شهید قرنی پررنگ‌تر می‌شود، بعد از کودتای اول و نافرجام**

یک طرف اگر می‌توانستیم منصور و شاه را بکشیم، اوضاع مملکت به هم می‌ریخت و آقای قرنی هم کودتا می‌کرد و گرنه از طریق قیام، کارهای مبارزاتی و تشکیلاتی را به پیش می‌بردیم و در نتیجه باز هم شاه از سلطنت ساقط و حکومت، اسلامی می‌شد. در حالی که پس از آن اتفاقاتی که گفتم و دستگیری‌ها، مؤتلفه مستاصل شد و به بن‌بست رسید، به خصوص که شهید قرنی هم لو رفته بود و باید دوباره سه سال به زندان می‌رفت و دیگر نمی‌شد کاری کرد و حضرت آیت الله میلانی (ره) به مجموع این علل بود که در این مقطع اجازه اعدام انقلابی شاه را ندادند.

**اصلاً شما از ابتدا شهید قرنی را چگونه شناخته بودید؟**

وقتی که سال ۱۳۴۳ به زندان قزل قلعه رفته بودم. شهید قرنی تا سال ۱۳۴۵ زندانی بودند.

**گفتید شهید قرنی سه سال دوم محکومیتش را در همان جایی گذراند که شما هم زندانی بودید؟**

بله و من از بیرون زندان نیز به ملاقات ایشان می‌رفتم. ما با رفقای زیادی در زندان بودیم مثل آقایان عسگر اولادی، آقای انواری، شهید حاج مهدی عراقی. حتی دایی‌ام حاج هاشم امانی هم در زندان بودند.

**در آن ملاقات‌ها چه می‌گذشت؟**

با هم احوالپرسی می‌کردیم و به شوخی به ایشان می‌گفتم که «تیمسار، شیر هنوز شیر است»، شهید قرنی می‌خندیدند.

ایشان آن زمان ۵۰ سالگی را رد کرده بودند. راستی صحبت‌های خاصی درباره مبارزات رد و بدل نمی‌شد؟ گذشته از آن، چون شما سابقه مبارزاتی داشتید، چگونه بود که مأموران این دیدار را قذغن نمی‌کردند؟

نه. برای دیدن دایی‌ام که می‌رفتم، ایشان را هم می‌دیدم. فقط در یک مقطع، با توجه به سابقه و عدم لو رفتن من مصلحت نبود به دیدن آقای انواری نیز بروم.

**کلاً چند بار شهید قرنی را در زندان ملاقات کردید؟**

دو سه بار. ایشان به شکلی که در نظر داشت نمی‌توانست مبارزه کند، چون کودتا یک سازمان ویژه نیاز دارد، بحث حزب نیست و دوران خاص

ایشان، اعدام انقلابی است و همه آن را قبول دارند. پس یک اعدام انقلابی داریم مثل مرحوم عباس آقای تبریزی که اتابک امین السلطان را به ذرک فرستاد. او به تکلیف حکم شرعی به میدان نرفته، بلکه به تکلیف اعدام انقلابی رفته است. حکم شرعی می‌گوید اگر کار کسی به جایی رسیده باشد که شرع اسلام حکم می‌کند طرف مهدور الدم است و باید اعدام شود، به حکم مجتهد جامع شرایط نیاز است. زمانی که حکومت در اختیار اسلام نیست، در زمان حکومت اسلام هم به حکم قاضی مازون یا قاضی مجتهد منصوب ولایت، نیاز داریم. بنابراین در دوران ما هر کسی نمی‌تواند هر کاری که می‌خواهد انجام دهد. در زمان ستم‌شاهی، آیت الله العظمی میلانی حکم داده بودند تا این حکم شرعی اجرا شود و اجرای آن، غیر از مسأله اعدام انقلابی، ترور و مسائلی از این دست به حساب می‌آید و چند مقدمه دارد: اول این‌که قاضی مجتهد جامع شرایط حکم بدهد که آن شخص، مهدور الدم است و آقای میلانی این حکم را داده بودند. مسأله دوم این است که اعدام بشود یا نه

- **دوستان در زندان بودند که آقای**
- **قرنی دستگیر شد و همه با هم**
- **به زندان ساواک رفتند. یکی از**
- **زندانی‌های آن زمان شاه، زندان**
- **شهربانی و آگاهی زمان رضاخان**
- **بود و بخشی از دستگیری‌ها توسط**
- **آگاهی صورت می‌گرفت و ضد**
- **اطلاعات شهربانی به حساب می‌آمد**

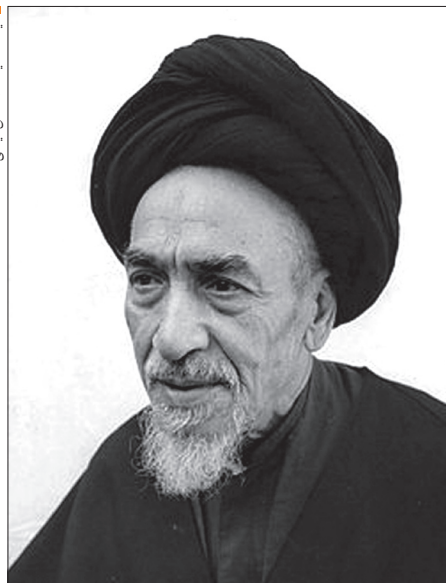
کما این‌که وقتی قاضی، حکم اعدام کسی را می‌دهد به ظاهر کار تمام می‌شود، اما دیوان عالی کشور و رئیس قوه قضائیه هم باید إذن اجرا بدهند و گرنه نمی‌توان حکم را اجرا کرد. نکته مهم این جاست که در مهدورالدم بودن، به غیر از حکم شرعی باید إذن هم می‌گرفتیم که در مورد شاه و منصور إذن را داده بودند. چون به شاه امکان دسترسی نبود، زدن منصور مطرح شد. پس از آن، من گزارش دادم که برای ترور شاه، إذن بگیریم اما ایشان فرمودند الان مصلحت نیست. گفتم چرا؟ گفت قبلاً تشکیلات داشتیم، امیدی هم بود که اگر شاه برود، تشکیلات بر سر کار می‌آید و حکومت، اسلامی می‌شود اما اگر هم اکنون شاه برود، بلافاصله، یک مهره جدید و ناشناخته بر سر حکومت خواهد آمد که او برای مردم شناخته شده نیست و تا بخواهد شناخته شود، به مردم و مملکت آسیب‌های زیادی وارد می‌شود، لذا این کار در حال حاضر به مصلحت نیست.

**مبارزات شهید قرنی به چه شکل ادامه یافت؟**

یکی از امیدهایی که همواره درباره‌اش صحبت می‌شد، شهید قرنی بود. آقای میلانی خیلی به ایشان و نیز به ثمر رسیدن کودتا امیدوار بودند.

**در واقع در دهه ۴۰ و پس از ماجراهای ۱۵ خرداد، قرار شد که هم‌زمان با اقدامات گروه شما، شهید قرنی نیز کودتای دوم خود را عملی کند؟**

بله، چون امیدهای زیادی به برنامه‌های‌مان داشتیم. از



آیت‌الله سید محمدعلی قرنی

۱۳۵۸. مرحوم سید احمد خمینی و جمعی از بزرگان در مراسم بزرگداشت شهید قرن.



تقلیدی‌شان را از حزب بعث عراق گرفته بودند. اگر کسی بخواهد شهید قرن را روانشناسی کند، بد نیست به نوشته‌های موجود از جمله کتاب سرهنگ احمد نوروزی فرسنگی «ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرن» نگاه کند، تحلیل‌های شهید قرنی که در قالب یادداشت‌های شخصی ایشان در کتاب آقای فرسنگی آمده، درست همانند کتاب خسی در میقات جلال آل احمد است که وقتی به مکه می‌رود، به نظر می‌رسد برای انجام اعمال حج نرفته، بلکه به آنجا می‌رود تا یک تحول روان‌شناسانه اجتماعی و جامعه‌شناسانه در او ایجاد شود و برگردد.

#### و با گنج دیگری هم برمی‌گردد.

آل احمد وقتی در هواپیما می‌نشیند و وارد جده می‌شود، زن سیاه پوست جوانی که روپوش نشسته، به عنوان یک فروشنده دوره گرد، توجهش را جلب می‌کند و آرام آرام وارد مراسم می‌شود در حالی که شاید تا آن زمان، نماز هم نمی‌خوانده است. کتاب را که بخوانید، متوجه می‌شوید وقتی آل احمد به صحرائ عرفات می‌رسد، می‌گوید عجب هوای عجیبی! نسیم صبحگاهی نامعلومی می‌وزد، بلند می‌شود و نماز می‌خواند، معرفت الهی ناگهان، او را جذب می‌کند... جلال به این جا که می‌رسد، انگار با آن نسیم سحرگازی از محرومیت رها می‌شود، لذا می‌گوید وقتی در نماز به «السلام علیک ایها النبی» رسیدم، گریختم. گریختن از قدیم یک معنا دارد، یعنی از همه گریختم و چیز دیگری پیدا کردم. اگر کسی از نظر روانشناسی به این مطلب بپردازد و به حالات او از زمانی که سوار هواپیما شده تا وقتی از آن پیاده می‌شود دقت کند، نکات زیادی را می‌فهمد. به عنوان مثال چرا آن خانم سیاه پوست، توجه او را جلب می‌کند؟ به نسیم صبحگاهی و حسرت رفتن که می‌رسد، می‌گوید از همه این‌ها گریختم. و از این جا به بعد که نوشته‌های‌شان را نگاه می‌کنید، می‌بینید «خسی در میقات» آغاز می‌شود. اگر کسی - البته نه از این روانشناس‌های تقلیدی غرب - نوشته‌های مرحوم شهید قرنی را هم بتواند روانشناسی کند و کنه آن‌ها را بفهمد، سیر تحولات ایشان را از قبل تا بعد از زندان می‌یابد و می‌تواند به شما نشان دهد که حالات شهید قرنی در درون زندان چگونه است و زندان، چه تحولی در ایشان ایجاد می‌کند، قدم به قدم، پله به پله بالا می‌رود و روزهای آخر کارش، در رژه‌ها هم شرکت نمی‌کند، حتی هم‌فرهایی که رژه می‌روند با شهید قرنی مرتبط نبوده‌اند.

ایشان در کنار حضرت امام (ره) نیز بوده‌اند، خاطرات امام از حضور ایشان چهار تا شش مرتبه در صحیفه نور و کوثر ذکر و گفته شده است. جناب سرهنگ شریف النسب هم در مصاحبه با ما

#### ایشان و درست زمانی است که در زندان با بچه‌های مذهبی بیشتر اخت می‌شود.

طبعاً شهید قرنی تا قبل از زندان به عنوان یک ارتشی دستش برای ملاقات‌های گوناگون - از جمله با مبارزین مذهبی - باز نبوده اما کارهایش به شدت با نوشته‌های شهید آیت الله مطهری منطبق بود. کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» و «حجاب» آقای مطهری تاثیر بسیار زیادی بر ایشان داشته، به طوری که شیفته شهید مطهری شده بود. علتش هم روشن است: یک سرباز ملی با غرور ملی و مذهبی، می‌بیند که یک روحانی به زیباترین وجهی بحث ایران و اسلام و روابط متقابل‌شان را توجیه می‌کند. اما این امکان را نداشته که با شهید مطهری ارتباطی نزدیک داشته باشد؛ چون هر دو تحت نظر بودند. مرحوم آیت الله شهید مطهری، محور مهم انقلاب به حساب می‌آمد، به همین دلیل هم ما در بازجویی‌ها متعهد بودیم به هر نحوی که شده از شهید مطهری و شهید بهشتی اطلاعاتی بروز ندهیم. بنابراین پرونده‌هایی که در ساواک از شهید مطهری و شهید بهشتی باقی مانده، شاید فقط شامل یک هزارم اطلاعات واقعی درباره آن‌هاست. ما محرم اسرار هر دو بودیم مرحوم آقای بازرگان هم به شهید مطهری خیلی علاقه‌مند بود. او شهید مطهری را یک آخوند روشنفکر اما سنتی می‌دانست که البته بخش سنتی عقاید ایشان را قبول نداشت.

#### اما فرمودید که شهید قرنی، شهید مطهری را در ادلی درجه قبول داشت.

ایشان با این دید مثبت با آثار استاد مطهری روبرو شد و آن‌ها را با همه وجودش دریافت. شهید قرنی با دیدگاه آقای بازرگان نسبت به شهید مطهری و همزمان با این اتفاق، با دیدگاه آقای عسگرآولادی هم روبرو می‌شود که آن دید باز را نسبت به شهید مطهری دارد، یعنی منهای روشنفکر مآبی، به ایشان ارادت هم داشته است. همچنین با علمای دیگری هم ملاقات می‌کند و هر کدام، چهره جدیدی از شهید مطهری را برایش ترسیم می‌کنند. حتی ساواک هم اعتراف می‌کند که نمی‌توان قرنی را کنترل کرد چون با همه قدم می‌زند و صحبت می‌کند. لذا دوران زندان برای شهید قرنی، مملو از سازندگی است و با سلاقی مختلف دینی و مبارزاتی از مطهری و بازرگان و سحابی گرفته تا آدم‌های روشنفکری که دین‌شان بر پایه اصول روشنفکری غرب‌گرایانه است، تا دیدگاه‌های مربوط به اسلام چپ زده، اسلام سوسیالیستی، اسلام آمریکایی، غربی، اروپایی، عقاید و هابی‌ها و دیگر دیدگاه‌ها آشنا می‌شود. از سوی دیگر، با سیاسیون هم ملاقات می‌کند و مبارزان مختلف را همچون گروه‌های سازمان منافقین و دیگر گروه‌های داغ چریکی می‌شناسد و به عنوان یک افسر نظامی تشکیلاتی که می‌خواهد کودتا کند، تجربیات زیادی کسب می‌کند. به همین دلیل است که معتقدم زندان، دوره آمادگی ویژه‌ای برای شهید قرنی به حساب می‌آید، هرچند که نوع تحلیل‌ها متفاوت است.

#### البته آن زمان، نفاق مجاهدین خلق هنوز آشکار نشده بود.

تیم چپ آن زمان، آدم‌های کمونیستی بودند که شبکه

در همین ویژه نامه از این ارتباط سخن گفته‌اند. به، اساساً بعد از ارتباط با حضرت امام (ره)، ایشان مُراد شهید قرنی می‌شود و شهید، مراد واقعی خویش را می‌یابد.

#### شهید قرنی در مدرسه رفاه و علوی به صورت شبانه‌روزی حضور داشته است.

البته نه به صورت شبانه‌روزی ولی حضور داشتند. ایشان از سال ۱۳۵۷ به بعد با حضرت امام (ره) ارتباط ویژه‌ای پیدا می‌کنند. شاه که فرار کرد، معلوم بود همه آن‌ها آنجا جمع هستند ولی امام (ره) آدمی مثل شهیدان صیاد شیرازی و دکتر حسن آیت نبودند که شبکه داشته باشند، چون دور بودند. این‌ها هم جزو شبکه‌های مبارزاتی ارتش بودند که واقعا با حضرت امام (ره) همکاری کردند. ما نیز در گروه مؤتلفه با آن‌ها ارتباط غیر مستقیم داشتیم، چون نمی‌خواستیم

یک گروه بودند؛ آقای خبازباشی، شهید قرنی و یکی دو افسر دیگر که این یکی دو نفر لو نرفته بودند و همچنین اسید محمود مرعشی و اسید محمدعلی میلانی که مجموعاً در صدد انجام یک کودتا بودند. آن‌ها شرح این کودتا را به حضرت امام (ره) هم گزارش داده بودند

به طور مستقیم با آن‌ها کار کنیم. مگر شهید آیت، نظامی بود؟

نه، ولی مرتبط بود. من هم نظامی نبودم؛ حتی سربازی هم نرفته بودم. شاه، من را برای سربازی قبول نکرد، در شهربانی به من گفتند لایق خدمت مقدس زیر پرچم شاهنشاهی نیستی، بنابراین با ۲۰۰ تومان معاف شدم.

شهید قرنی بر اساس همان بینش‌ها و توانایی‌های خوبی که داشت، اولین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی و بنیانگذار آن شد؛ چون با قدرت و شجاعت از انحلال ارتش پیشگیری کرد.

البته ارتش فقط در اختیار ایشان نبود که به تنهایی مانع از انحلالش شود.

## ولی به پشتوانه حضرت امام(ره) با قاطعیت کار می‌کرد.

بله، اما در واقع ارتش دست حضرت امام(ره)، آیت‌الله خامنه‌ای، آقای آیت و کسانی بود که بر این نیروی مهم نظامی مؤثر بودند. واقعیت این است که خود حضرت امام(ره)، ارتش را بهتر از همه می‌شناخت، ارتش هم با ایشان همراه شد. اگر ارتش مقابله نمی‌کرد، رژیم به این سادگی‌ها برچیده نمی‌شد، ارتش ما ارتش لایقی بود. قدرت نظامی غیر از ارزش‌هاست، از همین رو هم هست که قدرت را سرکوب کرد و موفق شد. این یکی از کمک‌های الهی بود که همان انگلستانی که ما را تحقیر می‌کرد، نتوانست رژیم را حفظ کند و ارتشی که در ایران بود اعلام بی‌طرفی کرد و این، از نشانه‌های یک ارتش مقتدر است. حضرت امام(ره) قدر و ارزش این اقتدار را می‌دانست و به همین دلیل هم بود که ژنرال هایزر از همان اولین شعارهای ما که می‌گفت «گل در برابر گلوله» عصبانی شد. ما شعار می‌دادیم «برادر ارتشی، چرا برادرکشی؟» از آن طرف، هایزر و سازمان منافقین شعارهایی با این مضمون می‌ساختند که «می‌کشیم آن‌که برادر کشت» ملت هم خیال می‌کردند شعار داغ و خوبی است ولی ما در برابر رواج این نوع شعارها و عقاید ایستادیم و خوشبختانه نتیجه هم گرفتیم.

## شما می‌خواستید بیشتر اسلام رحمانی را ترویج، و از تندروی پیشگیری کنید.

ژنرال هایزر در خاطراتش می‌نویسد ما با یک گروه بسیار پیچیده روبرو هستیم که با پیچیده‌ترین جنگ‌های ضد روانی کار می‌کند. صراحتاً اعتراف می‌کند که ما برای تظاهر می‌خواستیم درگیری ایجاد کنیم تا سربازها مردم را بکشند و از سوی دیگر ما هم مردم سرکوب کنیم اما سیاست «گل در مقابل گلوله»

- در واقع شهید قرنی، مسئول شاخه
- نظامی این تیم و اصلاً کارگردان و
- مدیر این کار بود، بقیه هم به دنبال ایشان پیش می‌رفتند. آقای میلانی هم پیغام دادند که اگر این کارها انجام شود، تغییرات خوبی اتفاق خواهد افتاد.

ما را خلع سلاح کرد. اگر جریان مذاکره سران رژیم و فرار شاه را بخوانید، می‌بینید که می‌گویند ملت چرا این طور رفتار می‌کنند؟ ما می‌کشیم، آن‌ها گل می‌دهند!

یادم هست برای معلمان تاریخ در مدارس و دبیرستان‌ها، یک دوره در دانشگاه آزاد گذاشته بودیم و بنده، تاریخ انقلاب درس می‌دادم. به آن‌ها گفتم هر کدام زیباترین خاطره‌تان را بنویسید. خانم معلمی نوشته بود زیباترین خاطره‌ام این است که وقتی خانه‌مان در میدان ونک بود، صبح اول وقت که می‌خواستیم برای راهپیمایی بیرون برویم، گل قشنگی در باغچه شکفته بود، پسر گل را چید و با خودش آورد. به میدان ونک که رسیدیم، نظامی‌ها صف کشیده بودند و تا ما خواستیم حرکت کنیم، تفنگ‌های‌شان را به سمت ما



گرفتند، افسری هم با بلندگوی دستی گفت خواهان و برادران! من مأوموم که بزیم، اگر از جای‌تان حرکت کنید، ما شلیک می‌کنیم، خواهش‌مندیم حرکت نکنید، ما را هم مجبور به خشونت نکنید. در همین گیر و دار متوجه شدم بچه‌ام به سمت آن افسر رفت، سلام کرد و با همان زبان کودکی‌اش به او گفت برادر ارتشی، چرا برادرکشی؟ گل را به افسر داد، افسر هم گل را گرفت، او را بوسید و گفت تفنگ‌های‌تان را پایین بیاورید تا برویم. می‌خواهم بگویم توطئه ژنرال هایزر با یک شعار و یک حرکت صحیح بر هم می‌ریزد و یک بچه کوچک با یک شاخه گل از خونریزی جلوگیری می‌کند.

## و بعد هم منجر به پیروزی سریع تر انقلاب می‌شود.

دومین کاری که ما درباره ارتش انجام دادیم، این بود که آقای گرافستی را به اقامتگاه حضرت امام(ره) در خدمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای آوردیم که در این‌باره طراحی کند. اولین طرح ما شامل یک کلاه سربازی بود که با گل پر شده بود؛ این طرح جزو زیباترین طرح‌ها انتخاب شد، دو دستگاه تانک دیگر هم طراحی کرد که داشتند به هم گل پرتاب می‌کردند. کمونیست‌ها می‌گفتند ارتش باید منحل شود اما حضرت امام(ره) در برابر این حرف‌ها ایستاد و گفتند ارتش توحیدی با حفظ سلسله مراتب می‌خواهیم. طبیعی بود که شهید قرنی بهترین و لایق‌ترین گزینه آن روز بود و خیلی با علاقه کار و خدمت کرد، ارتش را سامان داد، همه هم قبولش داشتند. چهره‌ای موجه، باصلابت، افسری رشید، شجاع و تحصیل‌کرده آمریکا بود و زندان، ایشان را از آن حالت غرور نظامی زمان شاه، خارج و به یک سرباز افسر امام زمانی تبدیل کرده بود. یک دنیا شایستگی نظامی، قدرت، اقتدار و تواضع داشت. ایشان همان مالک اشتر علی(ع) بود، چون از حالت قبلی درآمده بود و همه به ایشان علاقه‌مند شده بودند اما متأسفانه دولت موقت با

شهید قرنی لجاجت کرد و گرنه ایشان اجازه نمی‌داد آن اتفاقات در کردستان رخ دهد.

شهید قرنی خصوصیتی داشت که در امر نائل شدن به فیض شهادت بر خیلی از بزرگان نظام ما پیش قدم شد و مثلاً پیش از استاد مطهری به فوز عظمای شهادت رسید. در این باره هم صحبت بفرمایید.

آن‌چه به صورت تحلیلی پس از کنفرانس گوادولوپ که سران شش کشور صنعتی دنیا در آن حضور داشتند منتشر شد، این بود که کار شاه در ایران تمام است و باید به فکر نفر بعدی باشند. گفتند سرکوب نظامی کنید و اگر نشد، شورای سلطنتی تشکیل شود. اگر نشد، یک مهره جدید بیاورید. اگر نشد، رها کنید تا انقلاب به پیروزی برسد؛ مسلماً روحانیان نمی‌توانند حکومت را اداره کنند، بنابراین اوضاع به هم ریخته می‌شود و وقتی اوضاع نابه سامان شد، ارتش کودتا کند. بعد که هیچ کدام از این کارها را نتوانستند انجام دهند و انقلاب بر اوضاع، مسلط شد، اقدام به سلسله ترورهایی که می‌دانیم کردند.

## و شهید قرنی در رأس ترورها بود.

دشمنان این مرز و بوم کارهای‌شان را در سه بخش پیش بردند؛ یک بخش از کارشان، نظامی بود و شهید قرنی در رأس آن قرار داشت. بخش دیگر کارشان، زدن چهره‌های شاخص سلسله جلیله روحانیت امثال آقای مطهری بود که حتماً برای‌تان جالب است؛ چون با شهادت شهید مطهری، شهیدان بهشتی، مفتاح، محلاتی، باهنر و آقای خامنه‌ای در مراحل بعدی بودند. شهید عراقی هم در بخش سیاسی بود، وقتی شهید قرنی را ترور کردند، تصور ما این نبود که سلسله ترورها شروع شده است، حتی نمی‌دانستیم آن فهرست تا چه اندازه صحیح یا غلط است.

## ولی از آن فهرست اطلاع داشتید.

بله، ولی فقط یک فهرست اجمالی بود. در آن گیر و دار فکر می‌کردیم که شاید کار چریک‌های فدائی خلق است، حتی به گروه فرقان فکر هم نمی‌کردیم، چون شهادت شهید قرنی اولین ترور در نوع خود بود.

## به نوعی حوادث کردستان ربط داشت.

بله.

## بعد هم که استاد مطهری، هاشمی، عراقی و حاج طرخانی را ترور کردند.

وقتی مرحوم مطهری را شهید کردند، حواس‌مان جمع شد و فهمیدیم که ادامه همان خط است. شهید عراقی را که صبح زود ترور کردند، به همه‌مان ثابت و قطعی شد که داستان ترورها جدی‌تر شده، بنابراین همان روز غروب به منزل آیت‌الله خامنه‌ای رفتیم، ایشان فرمودند حفاظت شخصیت‌ها باید اعمال شود و ماشین ضد گلوله به خیلی‌ها دادند. به همین علت می‌توان گفت طرح آمریکا، بسیار دقیق بود و می‌خواستند عناصر مؤثر انقلاب را حذف کنند و چهره‌ای برای خدمت کردن باقی نماند؛ امثال قرنی، عراقی، محلاتی، مفتاح، باهنر و آیت‌الله خامنه‌ای نباشند، که البته مرور همه این‌ها در کنار یکدیگر، جایگاه شهید قرنی را هم در بین شهدا به ما نشان می‌دهد. یادش به خیر و روحش شاد. ■



## اولین ستاره و چراغ راه...

«شهید قرنی و حوادث کردستان» در گفت و شنود شاهد یاران  
با امیر سرتیپ بازنشسته سیاوش جوادیان، از یاران شهید

یک نظامی در مورد شهید قرنی  
داشتید؟

تا حدی. ولی مسائل، کمی احتیاج  
به توضیح دارد؛ وقتی ما در  
بلندی‌های جولان بودیم، درجه  
بنده سرگردی بود. بعد از انقلاب

در تهران سفارت رژیم صهیونیستی را اشغال کردند،  
پرچم اسرائیل را آتش زدند و به جای آن، پرچم  
فلسطین را نصب کردند. ما این اخبار را می‌شنیدیم  
و چون داخل خاک منطقه اشغالی اسرائیل بودیم،  
تلفن‌ها و ارتباطات مان را در اسرائیل قطع کردند.  
درواقع از زمانی که بختیار روی کار آمد، به کسی  
اجازه خروج نمی‌دادند. چندین بار به سفارت ایران  
در سوریه مراجعه کردیم اما آن‌جا هم تعطیل بود و  
کسی پاسخ مان را نمی‌داد.

چه مأموریتی در بلندی‌های جولان داشتید؟

ما جزو نیروهای صلح سازمان ملل بودیم. ایران  
به سازمان ملل تعهد کرده بود تا دو گردان بفرستد  
که یکی از این دو گردان در بلندی‌های جولان از  
مرز لبنان تا قنطره مستقر شده بود. این منطقه، ۶۰  
کیلومتر مسیر را در بر می‌گرفت و ما هم در آن‌جا  
حضور داشتیم. گردان دیگر نیز که از لشکر مشهد  
آمده بود، در جنوب لبنان مستقر بود؛ قرار بود مثلاً  
اگر تجاوزی از طرف سوریه یا اسرائیل به هر یک از  
این دو کشور همسایه می‌شد، ما ناظر باشیم و آن را  
به سازمان ملل گزارش بدهیم. به هر حال ما هشتم  
آبان به سوریه و به بلندی‌های جولان رفتیم اما بعد از  
پیروزی انقلاب انگار فراموش شده بودیم!

چطور مگر؟

ما و نیروهای مان در منطقه اشغالی خاک اسرائیل  
مانده بودیم و هیچ نهادی هم جوابگوی مان نبود. تا

تیمسار قرنی با رژیم ضدیت داشتند

و زندانی شده بودند. مدتی هم

رئیس اداره دو ستاد ارتش بودند،

یعنی رئیس رکن دو و در واقع

رئیس اطلاعات ارتش بودند. بدیهی

است ایشان خواه ناخواه و با توجه به

مأموریت کاری اداره رکن دو نسبت

به بطن قضایا و مسائلی که در نظام

و رژیم پیش می‌آمد، آگاهی داشت

### درآمد

شهید قرنی اگر آن حرکت درست و جانانه را در  
کردستان انجام نمی‌داد، شاید مسائل دیگری آن‌جا  
رخ می‌داد، چرا که حفظ پادگان‌ها مسأله مهمی به  
حساب می‌آمد. این پادگان‌ها بعدها می‌توانستند برای  
هر حرکت ضد انقلاب، مکان‌ها و در واقع پایگاه‌های  
مناسبی باشند...

بی‌تردید شناخت کارهای بزرگ این شهید عزیز و از  
همه مهم‌تر علت اصلی شهادت ایشان، بدون شناخت  
مسأله کردستان ممکن نخواهد بود. گفت و شنودی که  
پیش رو دارید، توسط علی عبد با امیر سرتیپ بازنشسته  
سیاوش جوادیان از یاران شهید قرنی انجام شده و طی  
آن، می‌کوشیم به این موضوع مهم بپردازیم.

از اولین روزهایی بفرمایید که با شهید قرنی آشنا  
شدید.

من از اولین روزهای انقلاب با نام شهید قرنی آشنایی  
پیدا کردم. یادم است آن زمان از یکی از گردان‌های  
لشکر ۲۸ سنجاب برای نیروهای صلح سازمان ملل  
مأموریت داشتم و درست در روزهایی که انقلاب در  
ایران داشت به پیروزی می‌رسید، ما در بلندی‌های  
«جولان» یعنی در منطقه جداسازی مرز سوریه از  
اسرائیل بودیم. بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب هم  
که می‌دانید شهید قرنی، رئیس ستاد کل ارتش ایران  
شدند.

قبل از پیروزی انقلاب ایشان را می‌شناختید؟

نه، فقط اسم‌شان را شنیده بودم.

نام‌شان را به چه مناسبتی شنیده بودید؟

به خاطر این که تیمسار قرنی با رژیم ضدیت داشتند  
و زندانی شده بودند. مدتی هم رئیس اداره دو ستاد  
ارتش بودند، یعنی رئیس رکن دو و در واقع رئیس  
اطلاعات ارتش بودند. بدیهی است تیمسار قرنی  
خواه ناخواه و با توجه به مأموریت کاری اداره رکن  
دو نسبت به بطن قضایا و مسائلی که در نظام و رژیم  
پیش می‌آمد، آگاهی داشتند و نهایتاً در سال ۱۳۳۲  
که ایشان با مصدق همراه شدند، از کار برکنار و  
زندانی‌شان کردند. شنیده بودم که بعد از زندان هم  
زندگی خاص خودشان را داشتند ولی ارتباط خود را  
با مراجع و همچنین حضرت امام (رحمت الله علیه)  
قطع نکردند.

یعنی این اطلاعاتی را که می‌فرمایید، در زمان  
ستم‌شاهی و قبل از پیروزی انقلاب، به عنوان

این که ۱۸ اسفندماه ۱۳۵۷ به سفارت مراجعه کردیم  
و به سرپرست یکی از دفترها که آنجا کار می‌کرد،  
گفتیم مقرر گردان ما در بخش اشغالی اسرائیل است،  
باید از قنطره و دروازه‌های آن‌جا عبور کنیم تا بتوانیم  
وارد خاک اسرائیل شویم. همچنین گفتیم که در این  
میان هم هر روز برای ما مشکلاتی به وجود می‌آید  
و خلاصه این‌که ادامه حضور ما در این‌جا درست  
نیست. آن آقا گفت ما چه کار باید بکنیم؟ گفتیم با  
ستاد ارتش یا با وزارت امور خارجه خودمان تماس  
بگیرید تا ما این مسائل را بازگو کنیم و برای ما  
فکری بکنند. آن‌ها رضایت دادند تا با وزیر امور  
خارجه دولت موقت، آقای کریم سنجابی، تماس  
بگیریم. خلاصه زنگ زدیم و توانستیم با ایشان  
صحبت کنیم و بگویم که یک ماه از پیروزی انقلاب  
می‌گذرد و ما داخل محدوده اشغالی اسرائیل هستیم  
اما با توجه به این‌که هر روز پرچم اسرائیل در ایران  
آتش زده می‌شود و پرچم فلسطین روی سفارت‌شان  
در تهران برافراشته شده، اسرائیلی‌ها محدودیت‌های  
زیادی برای ما درست کرده‌اند، ایشان خیلی ناراحت  
شد و گفت یک ساعت دیگر زنگ بزنید تا بگویم  
چه کار باید بکنید. یک ساعت بعد که زنگ زدیم،  
آقای سنجابی تلفن تیمسار شهید قرنی را به ما داد و  
گفت با ایشان تماس بگیریم. این‌جا بود که من برای  
اولین بار تلفنی با شهید قرنی صحبت کردم.

این اتفاق دقیقاً ۲۶ روز بعد از پیروزی انقلاب  
افتاده و شهید قرنی هم دقیقاً از ۲۳ بهمن به  
ریاست ستاد ارتش منصوب شده بودند.

بله. به هر حال وضعیت گردان و استقرارمان را در  
بخش اشغالی اسرائیل برای‌شان تشریح کردم اما  
ایشان با توجه به وضعیت انقلابی آن روزهای و  
شرایط خاص ارتش، نمی‌دانست که چنین گردانی  
در داخل خاک اسرائیل مستقر است و گفت فردا  
زنگ بزنید تا بگویم که چه کار باید بکنید. خلاصه ما  
آن شب در سوریه و دمشق ماندیم و به محل استقرار  
گردان نرفتیم، فردا صبح مجدداً با شهید قرنی تماس  
گرفتیم و ایشان گفتند من با نیروی هوایی و نیروی  
زمینی هماهنگ کرده‌ام، شماره شهید فلاحی را هم به



ندارند، مجبوریم فردا صبح پرواز کنیم.  
**چرا در فرودگاه مهرآباد نمی‌نشستند؟**

چون ما جمعی لشکر ۲۸ سنندج بودیم. به هر حال روز ۲۴ اسفند از دمشق راه افتادیم، چون هواپیماهای بوئینگ ۷۰۷ به دلیل بزرگی نمی‌توانستند روی باند فرودگاه سنندج بنشینند، در نتیجه یکی از آن‌ها به کرمانشاه رفت و بعد، از سنندج چند دستگاه اتوبوس فرستادند تا هم‌قطاران و همراهان ما را به وسیله این اتوبوس‌ها به شهر ببرند ولی هواپیماهای سی ۱۳۰ می‌توانستند

در سنندج بنشینند و مستقیماً آن‌جا فرود آمدند، به علاوه اینکه بارهایی را هم مثل تفنگ و تجهیزات ابتدایی در سی ۱۳۰ها گذاشته بودیم که خوشبختانه آن‌ها در فرودگاه سنندج به زمین نشستند، باری، یکی از هواپیماهای ۷۰۷ هم که در کرمانشاه نشسته بود و به دومی که من هم در آن بودم، گفتند که به فرودگاه مهرآباد تهران بروند. ما هم از روزی که از ایران رفته بودیم، یعنی از آبان سال ۱۳۵۷ تا آن تاریخ که داشتیم برگشتیم، هیچ پولی در بساط نداشتیم و دست‌مان خالی بود.

#### سنندج از قدیم فرودگاه داشت؟

بله، البته فرودگاه سنندج را در حال حاضر توسعه داده‌اند و هواپیماهای بزرگ هم می‌توانند آن‌جا به زمین بنشینند. داشتیم عرض می‌کردم که ۱۲۷ نفر با من در هواپیمای دوم بودند. بنابراین مجدداً از دفتر فرودگاه با دفتر شهید قرنی تماس گرفتیم اما موفق نشدیم با خودشان صحبت کنیم، شماره تلفن آن‌جا را از دوستان گرفتند و یادداشت کردند، کمی بعد، شهید فلاحی زنگ زد و گفت وضع تان چطور است؟ گفتیم ما این‌جا ۱۲۷ نفر هستیم؛ بدون پول و وسیله. یا برای ما ماشین بفرستید که ما را به سنندج ببرند یا پولی بدهید که به این افراد بدهیم تا خودشان بتوانند بروند. دوباره تماس گرفتند و گفتند برای تان آسایشگاهی در نظر گرفته‌ایم، بروید آن‌جا تا روز شنبه به سنندج بروید. بچه‌ها قبول نکردند در تهران بمانند و گفتند خودمان به سنندج می‌رویم، شما بعداً کرایه راه‌مان را بدهید؛ که چنین نیز شد. اما خانواده من در تهران بودند و به همین دلیل به خانه رفتم و برای شنبه بعد از ظهر ۲۷ اسفند بلیت گرفتم تا همراه با خانواده‌ام به سنندج بروم.

همان روز در سنندج اتفاقی افتاد که روند آن تا ماه‌ها ادامه داشت. گروه‌های معاند و ضد انقلاب قبلاً در این شهر جلساتی تشکیل داده بودند.

#### ماجرا چه بود؟

ماجرا از این قرار بود که در دیوان‌دوره، از یکی دو روز قبل، یعنی حدود ۲۵ و ۲۶ اسفند، این جلسات را تشکیل داده بودند. آقای به نام مفتی زاده، رهبری گروه‌های سنی مذهب را در کردستان برعهده داشت.

ما دادند و گفتند آماده باشید و هر وقت که سازمان ملل خواست شما را تعویض کند، به ما اطلاع دهید تا ۲۴ ساعت بعد برای تان هواپیما بفرستیم شما را به ایران بیاورد.

#### قرار بود شما را با گروه دیگری تعویض کنند؟

بله، سازمان ملل توانست یک گروهان تقویت شده فنلاندی را ظرف ۴۸ ساعت با گردان ما تعویض کند. چون می‌خواستند ما را روز ۲۲ اسفند به دفتر شهید قرنی تلفن زدیم و با جناب سرهنگ فروزان صحبت کردیم و گفتیم که روز بیست و دوم آماده‌ایم تا هواپیما بیاید و ما را به ایران ببرد.

#### آن زمان سمت سرهنگ حسنعلی فروزان چه بود؟

سرهنگ فروزان آن موقع در دفتر شهید قرنی کار می‌کرد و احتمالاً رئیس دفتر یا مشاور شهید بود. خلاصه صحبت کردیم و برنامه ایشان این بود که روز ۲۲ اسفند هواپیمایی از تهران بفرستند تا ما را برگرداند. برنامه آن روز این بود که چهار هواپیما که دو واحد آن‌ها ۷۰۷ و دو واحد دیگر، سی - ۱۳۰ بودند، ما را از فرودگاه دمشق سوریه به تهران بیاورند اما انگار شهید محمد منتظری اجازه نداده بودند که این هواپیماها از فرودگاه مهرآباد پرواز

● شهید قرنی را نهایتاً در سال ۱۳۳۲ که ایشان با مصدق همراه شدند، از کار برکنار و زندانی‌شان کردند. شنبه بودم که بعد از زندان هم ولی ارتباط خود را با مراجع و همچنین حضرت امام (رحمت الله علیه) قطع نکردند

کنند. ما هم چون از سازمان ملل بیرون آمده و تعویض شده بودیم، نه جایی برای ماندن داشتیم و نه غذایی برای خوردن. یعنی با ۴۰۰ نفر آدم در فرودگاه دمشق سرگردان بودیم.

#### و شما مسئول همه آن ۴۰۰ نفر بودید؟

بله و بنده به ستاد نظامی سازمان ملل در دمشق رفتم و با یک سرلشکر اتریشی که فرمانده این ستاد بود، صحبت و ماجرا را برایش تعریف کردم. گفتم که ما ۴۰۰ نفر ایرانی، در حال حاضر در این فرودگاه هستیم و جا و غذا هم نداریم، معلوم هم نیست امشب هواپیما بیاید یا نه. خلاصه ایشان با سازمان ملل تماس گرفت و وضعیت ما را تشریح کرد، به سازمان گفت که شما هزینه‌های مربوط به این چهارصد نفر را بپردازید، ما بعداً از ایران می‌گیریم. برای ما آن‌جا یک هتل اجاره کردند که بیش از ۳۰۰ نفرمان را جا می‌داد، مدیر همان هتل هم مسئول تهیه غذای ما شد. عصر روز ۲۳ اسفند، دو هواپیمای ۷۰۷ و دو هواپیمای سی ۱۳۰ آمدند اما گفتند چون باید به فرودگاه سنندج و کرمانشاه برویم و آن‌جا هم وسایل روشنایی برای فرود شبانه‌گهی هواپیماها

کمیته‌ای هم آن‌جا بود که تحت نظر حجت الاسلام صفدری، نماینده حضرت امام (ره) در کردستان و سنندج اداره می‌شد و لشکر ۲۸ سنندج نیز با ایشان هماهنگ بود. گروه مفتی‌زاده از آقای صفدری درخواست کرده بود که به آن‌ها مهمات بدهد تا بتوانند از خود و مقرهای‌شان حفاظت کنند، ایشان هم می‌گوید این کارها لزوم و مناسبتی ندارد، چون این‌جا لشکر و شهربانی و ژاندارمری دارد و نیازی نیست که شما جداگانه مهمات داشته باشید. اما روز ۲۷ اسفند از صبح تا بعد از ظهر درگیری‌هایی به پا می‌شد؛ گویا قبلاً بین خودشان هماهنگ کرده بودند که پادگان سنندج را اشغال کنند. گروه‌های دیگر از جمله کومله و دموکرات را هم که استحضار دارید، یکم اسفندماه، پادگان مه‌باد را با همین ترفند اشغال کردند و تمام تجهیزات‌شان را در اختیار گرفتند، همه این‌ها در حالی اتفاق افتاد که لشکر ۲۸ پادگان سنندج، تجهیزات، مهمات، وسایل و امکانات بسیار زیادی داشت.

#### یعنی شهر مه‌باد در تصرف ضد انقلاب بود؟

عملاً بله و پادگان مه‌باد نیز متعلق به لشکر ۶۴ ارومیه بود.

#### شما در سنندج چه سمتی داشتید؟

سرگرد و بالطبع فرمانده گردان بودم. من عصر روز ۲۷ اسفند وارد پادگان سنندج شدم. پادگان را محاصره کرده بودند، حتی قسمت کوچکی از پادگان در قسمت جنوب شرقی را هم که واحد امداد ژاندارمری در آن مستقر بود، تصرف کرده بودند. سرهنگ ماشاءالله صفری، فرمانده لشکر را هم که در باشگاه افسران بود، به همراه دو سرگرد دیگر به نام‌های «مسعودی» و «سامی مقام» گرفته بودند، که هر دو بعداً شهید شدند.

گویا بسیاری از امرای ارتش به گونه‌ای با انقلاب میانه‌ای نداشتند و به ارتش در نظام جدید نیامده بودند.

اصلاً همه افراد این دسته‌ای را که فرمودید بازنشسته و از کار برکنار کرده بودند.

به همین خاطر بود که مجبور بودند از سرهنگ‌ها به عنوان فرمانده لشکر استفاده کنند؟

بله، کمیته‌ای در همین ستاد بود که سرهنگ‌های انقلابی و مذهبی و آن‌هایی را که سوابق خوبی

هوایمای ما از پایگاه چهارم هوایی همدان، دیوار صوتی را شکست و ضد انقلاب حساب کار، دستش آمد و اولتیماتوم و تهدید شهید قرنی کارساز شد، به طوری که تا عصر آن روز، هر دو سرگرد گروگان گرفته شده را آزاد کردند اما نهایتاً درخواست کردند که هیأتی از شورای انقلاب از تهران بیاید تا با آنها مذاکره کنند.

**اگر سرگردها آزاد شدند، پس چه کسی سرهنگ سامی مقام را به شهادت رساند؟**

ضد انقلاب ایشان را به شهادت رساند اما نه آن زمان بلکه به این صورت که دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۹ برنامه‌ای پیش آمد که ایشان را مجدداً اسیر کردند و مظلومانه به شهادتش رساندند. سرهنگ صفری را هم حدود ۳۰ ساعت بعد از زمانی که او را گرفته بودند، رها کردند. بعد هم کم کم پادگان سنندج را رها کردند و رفتند، به خصوص که این پادگان هم از جان و دل مقاومت می‌کرد و اجازه نمی‌داد معاندین جلو بیایند. آن‌ها وقتی دیدند که اگر بیشتر از این آن‌جا بمانند، تلفات می‌دهند سر و کارشان با کل ارتش و نظام است، فرار را برقرار

● **فردا صبح مجدداً با شهید قرنی تماس گرفتیم و ایشان گفتند من با نیروی هوایی و نیروی زمینی هماهنگ کرده‌ام، شماره شهید فلاحی را هم به ما دادند و گفتند آماده باشید و هر وقت که سازمان ملل خواست شما را تعویض کند، به ما اطلاع دهید**

ترجیح دادند. در پادگان مهاباد هم که نسبتاً از پادگان سنندج کوچک‌تر است، چند نفر بومی فریب خورده با گروهک‌های ضد انقلاب همراه شده و آن غائله را به وجود آورده بودند.

**مهاباد کی آزاد شد؟**

در اردیبهشت ماه سال بعد آزاد شد. آن‌جا هم به من مأموریت دادند به پادگان اشغال شده بروم. من هم گردان را از سه جهت روانه کردم و ضد انقلاب به سرعت از پادگان بیرون رفت.

**پادگان ژاندارمری هم خود به خود آزاد شد؟**

تعداد معاندین تقریباً کم بود و از ارتفاعات اطراف پادگان به ما تیراندازی می‌کردند، دو سرباز هم آن‌جا شهید شدند اما ما تمام منطقه را تا سیم خاردار، اشغال و سنگربندی کردیم.

**پادگان ژاندارمری سنندج هم آزاد شد؟**

بخش کوچکی از ژاندارمری که در شهر بود، اشغال شده بود. در واقع آن‌ها شهربانی را اشغال کرده بودند.

**آن‌ها را یکی یکی پس گرفتید؟**

در واقع آن روز از تهران فقط به ما گفتند شما پادگان سنندج را حفظ کنید، تا این‌که روز دوم فروردین، شورای انقلاب به سرپرستی مرحوم آیت الله طالقانی به سنندج آمدند.

**آن زمان ضد انقلاب امکاناتی نداشت که هلی کوپتر شما را هدف بگیرد؟**

نه، هنوز در آن حد تجربه نداشتند و مجهز نبودند. فردا که به آن‌جا رفتیم، چند فروند هلی کوپتر دیگر و چندین داوطلب از لشکر ۸۱ کرمانشاه همراه ما به پادگان سنندج آمدند. همچنین آن شب که فرمانده لشکر را گروگان گرفتند و پادگان را محاصره کردند، معاون لشکر، سرهنگ سلطان الحق به علاوه تعدادی از انقلابیون پادگان از جمله آقای نجف‌پور و سرهنگ محمد جوادی پشت بلندگوی پادگان اعلام می‌کنند که حسب الامر حضرت امام(ره) باید تا آخرین قطره خون و فشنگ مقاومت کنیم و پادگان را نگه داریم. همان زمان شهید قرنی هم به

پادگان زنگ می‌زند و به سلطان الحق می‌گوید یک نفر را تعیین کنید تا با رؤسای گروهک‌های معاند و ضد انقلاب از جمله عبدالرحمان قاسم‌لو، رئیس حزب دموکرات و صدیق کمانگر، رئیس حزب کومله صحبت کند و به آن‌ها این پیام مرا بدهد که اگر از محاصره پادگان دست نکشید، فرمانده لشکر را آزاد نکنید و ایشان به تهران نیاید و خودش را معرفی نکند، ما نیز فردا ساعت چهار صبح مقرتان را بمباران می‌کنیم. صلابتی که شهید قرنی از خود نشان داد، بسیار مهم بود، به هر حال شهید قرنی در اطلاعات و رکن دو کار کرده بود، تجربه داشت و می‌فهمید که هدف نهایی آن‌ها، جدا کردن بخشی از خاک کشور است و صحبت از خودمختاری، فقط حرف‌های ظاهری و ریاکارانه است. خلاصه، سرگرد عباس علیجانی از لشکر تعیین می‌شود و به مقر کومله و دموکرات می‌رود و به رؤسای این گروهک‌ها پیغام شهید قرنی را ابلاغ می‌کند که اگر فرمانده لشکر را آزاد نکنید و محاصره را نشکنید، مقرتان را بمباران می‌کنیم و ساعت چهار صبح با هوایمما دیوار صوتی سنندج را می‌شکنیم. یادم هست فردای آن روز،



داشتند، برای فرماندهی لشکر، تیپ و دیگر مسئولیت‌های عمده و سنگین تأیید می‌کرد. سرهنگ صفری هم خودش اهل سنندج بود، استاندار هم همین‌طور.

**استاندار چه کسی بود؟**

آقای ابراهیم یونسی که سوابقی در حزب توده داشت، استاندار کردستان شده بود.

**ایشان همان نویسنده معروفی بود که که اخیراً فوت کرد؟**

بله. ایشان استاندار بود، سرهنگ صفری هم سنی مذهب و اهل سنندج بود و انسانی بسیار خوب، مؤمن و انقلابی محسوب می‌شد. گروه کومله فرمانده لشکر و دو سرگرد دیگری را که در دفترش بودند، گروگان گرفته و پادگان را هم محاصره کرده بودند، به طوری که آن روز بنده نتوانستم به پادگان بروم، چون مرتباً تیراندازی می‌شد و ما هم باید از خیابان داخل شهر به سمت پادگان می‌رفتیم.

**آن روز کسی هم شهید شد؟**

بله، ۱۶ نفر از درجه‌داران و سربازان انقلابی پادگان در آن روز شهید شدند. احتمالاً مردم غیرنظامی هم در این میان شهید شدند، چون همه از پادگان دفاع می‌کردند. افراد ضد انقلاب همین که توانستند قسمت کوچکی از جنوب شرقی پادگان ژاندارمری را اشغال کنند، فرمانده لشکر را با یک سرگرد دیگر گروگان گرفتند و کل پادگان را محاصره و به آن تیراندازی کردند، مرتباً هم از رادیو و تلویزیون پیام می‌دادند. پیامی هم از فرمانده لشکر ضبط کرده بودند که می‌گفت به خاطر جلوگیری از خونریزی و برادرکشی به نیروهای مستقر در پادگان دستور می‌دهم مقاومت و تیراندازی نکنند، اما این پیام واقعی نبود و در حقیقت از قول ایشان چنین حرف‌هایی می‌زدند.

**یعنی مرکز صدا و سیما سنندج تحت کنترل ضد انقلاب بود؟**

بله، کسی را پشت دستگاه فرستاده بودند تا این صحبت‌ها را به اطلاع پادگانی‌ها برساند. در هر صورت، من، شبانه وسیله‌ای به دست آوردم، به هوا نیروز کرمانشاه رفتیم و فردا صبح با یک فروند هلی کوپتر وارد پادگان شدم تا گردان خودم را سرپرستی کنم و وضعیت آن‌جا را بسنجم.

به شورا رفتند، آن‌ها کاری کردند که همان معبود افراد انقلابی، یکی یکی استعفا دهند و اکثریت ضد انقلاب از نیروهای علی البدل و ذخیره خودشان استفاده کنند و به یکباره تمام اعضای شورای انقلاب را افراد ضد انقلاب تشکیل دادند!

گفتید که پنج سال بعد از ماجراهای اسفند ۱۳۵۷ و فروردین ۱۳۵۸، برای مقابله با ضد انقلاب، اشرار و بعد هم حضور در عرصه جنگ تحمیلی و دفاع مقدس در کردستان حضور داشتید. تعریف کنید در این مدت چگونه به این دیدگاه رسیدید که شهید قرنی شناختی عمیق از اوضاع داشته و با هوش و ذکاوتش بجا تصمیم گرفته و با ایستادن مقابل دولت موقت توانسته از میهن دفاع کند؟

شورای انقلاب بعد از آمدن به کردستان و مذاکره با رهبران گروهک‌ها، توافق کرد که یک هیأت حسن نیت از طرف دولت موقت تعیین شود و با سران گروهک‌ها مذاکره کند. داریوش فروهر نیز به سرپرستی گروه حسن نیت تعیین شد، چند نفر از کردهای صاحب مقام و صاحب نام کردستان مثل صادق وزیری و برادرشان هم عضو گروه حسن نیت بودند، گاهی هم غنی بلوریان به آن‌ها می‌پیوست. سران گروه‌های ضد انقلاب بعد از دو سه ماه که با هم جلسه داشتند، به این نتیجه رسیدند که ۱۶ ماده برای خودمختاری اعلام کنند. از جزئیات این ۱۶ ماده، یکی این بود که در مدارس ابتدایی کردستان، فقط زبان کردی تدریس شود، دیگر این که در عین این که کردها می‌توانند پول محلی داشته باشند، پول ایران هم در منطقه همچنان باارزش باشد. ماده دیگرشان این بود که کل نیروهای نظامی مستقر در شهرهای استان کردستان باید به مرز بروند، مثلاً نیروهای لشکر ۲۸، پادگان سقز، مهاباد و ارومیه می‌بایست به مرز بروند و در عوض، نیروهای انتظامی بومی در منطقه باشند. یعنی خودشان افراد را استخدام، سازماندهی و فرماندهی کنند و این امکان در اختیار دولت مرکزی نباشد. باقی موارد هم در ضمیمه با دولت مرکزی تعیین شده بود و فقط سیاست خارجی و اقتصاد ملی در اختیار دولت مرکزی قرار داشت.

**این‌ها جزو خواب‌هایی بود که برای خودشان دیده بودند.**

از طرف دیگر دولت‌های مخالف و نظام استکبار جهانی هم بی‌کار نبودند و به آن‌ها پول و اسلحه می‌دادند. وضع طوری شده بود که گروهک‌های ضد انقلاب در سنندج در اسفندماه ۱۳۵۸ یعنی تقریباً یک سال بعد از پیروزی انقلاب، ۱۵ هزار نفر نیروی مسلح داشتند که به انواع و اقسام سلاح‌های روسی از طریق عراق یا خود روسیه مجهز شده بودند، در ضمن اسرائیل و آمریکا هم پشتیبان‌شان بودند. بنده با چشم خود دیدم که این ۱۵ هزار نفر در سنندج رژه رفتند و انواع و اقسام بی‌سیم، وسایل مخابراتی، وسایل ضد تانک آر.پی.جی. ۷ به علاوه یک نوع سلاح ضد تانک روسی را به همراه داشتند. از آن طرف هم در پایتخت، گروه ضاله و منحط فرقان، شهید قرنی را به دلیل شدت عملی که در سنندج



مطرح کنید. آن‌ها هم همین کار را در دولت کردند و آقای قرنی را برکنار کردند اما شهید قرنی با صلابتی که به خرج داد، به همه فهماند که به کینه مطلب پی برده است و می‌داند با چه کسانی روبروست؛ چون خود بنده بعد از آن اتفاقات، همچنان پنج سال دیگر در کردستان بودم و از نزدیک تمام ماجرای کردستان را مشاهده می‌کردم و روز به روز بیشتر به درایت و صلابت آن شهید عزیز که دیگر در میان ما نبود پی می‌بردم.

متأسفانه آقایانی که از سوی دولت موقت آمده بودند، نه مدیریت سیاسی داشتند و نه تجربه کار دولتی و نظامی. آن‌ها فکر می‌کردند که باید به این آشوب طلبان آزادی داده شود، در حالی که آزادی هم حدی دارد. آن‌جا با سرگروه‌ها از جمله شیخ عزالدین حسینی، قاسم‌لو، بلوریان و صدیق کمانگر صحبت و توافق کردند که یک هیأت حسن نیت درست کنند، درباره مسائل کردها صحبت کنند و خلاصه‌ای از شرح ماقع را نیز به هیأت دولت ببرند. در قدم اول، انتخاباتی در کردستان به راه انداختند که شورای شهر درست کنند اما گروهک‌ها از شش هفت ماه قبل از انقلاب و زمانی که حاکمیت مرکزی ضعیف شده بود، شروع به عضوگیری، آموزش دادن و تجهیز خود کرده بودند. عراق هم بی‌کار ننشسته بود، مرتباً به آن‌ها اسلحه می‌داد و در سطح استان کردستان یعنی در بانه، سردشت و مریوان تجهیزشان می‌کرد. درست یک ماه قبل از پیروزی انقلاب که بختیار سر کار آمد، شاه رفت و پاسگاه‌های ژاندارمری یکی یکی خالی می‌شدند، گروهک‌ها یک حاکمیت نسبی در دهات تشکیل داده بودند. به علاوه، وقتی در همین رفت و آمدها برخی از مردم، سلاح‌هایشان را به پادگان‌های ارتش تحویل می‌دادند، ژاندارم‌ها در پادگان‌ها تقریباً بدون اسلحه مانده بودند اما معاندین اسلحه دست‌شان بود و به مناطق مرزی رفت و آمد داشتند.

بنابراین وقتی که شورای شهر سنندج تشکیل شد، آن‌ها سازمان منسجم‌تری نسبت به بقیه هواداران انقلاب داشتند و صاحب اکثریت نسبی در شورای شهر بودند. وقتی هم چند نفر از هواداران انقلاب

## چه کسانی با ایشان بودند؟

شهید بهشتی، آقای هاشمی و از دولت هم احمد صدر حاج سید جوادی وزیر کشور به داخل پادگان آمدند و سه روز هم در سنندج ماندند. اعضای گروهک‌ها به آقای طالقانی گفتند که ارتش به ما تیراندازی کرده و ما کشته و مجروح داده‌ایم. گردان ما - ارتش - در منطقه ژاندارمری مستقر شده بود و مرحوم طالقانی با تعدادی از آن‌ها که شهر را شلوغ کرده بودند، پوکه را به دست گرفتند و همراه صدر حاج سید جوادی و چند نفر دیگر از اعضای گروهک کومله و دموکرات به پادگان آمدند. آقای طالقانی به گردان ما آمدند و گفتند شما به شهر تیراندازی کرده‌اید؟ من گفتم بله. ایشان دوباره گفتند آقای مدعی است خمپاره‌ای که شما شلیک کرده‌اید، به طبقه پایین خانه‌شان اصابت کرده و خواهرش مجروح شده، شما چه جوابی دارید؟ گفتم ما نظیر همین گلوله را شلیک کرده‌ایم، اجازه می‌دهید یک گلوله از همین نوعی که نشان دادید شلیک کنم؟ گفتند شلیک کنید. در واقع گلوله‌ای که دست ایشان بود، بخش انتهایی گلوله منور بود و ما هم یک گلوله منور در خمپاره انداز انداختیم، بعد گلوله بالا رفت، همه جا را روشن کرد و آرام آرام همراه با چتری که در انتهای گلوله قرار داشت پایین آمد و سپس خاموش شد. آقای طالقانی برگشتند و به آن جوان گفتند خجالت بکش، این که کسی را نمی‌کشد، کسی را زخمی نمی‌کند. من هم گفتم به دلیل این که آن‌ها از ارتفاعات به ما تیراندازی می‌کردند، با کمک این

- شهید قرنی هم به پادگان زنگ می‌زند و می‌گوید یک نفر را تعیین کنید تا با رؤسای گروهک‌های معاند و ضد صحبت کند و به آن‌ها این پیام مرا بدهد که اگر از محاصره پادگان دست نکشید، ما نیز فردا ساعت چهار صبح مقرتان را بمباران می‌کنیم

منورها اطراف پادگان را روشن می‌کردیم تا کم‌تر به تیراندازی احتیاج پیدا کنیم و درگیری‌های شدیدتری پیش نیاید. همین کار ما نیز باعث می‌شد که آن‌ها سعی کنند تا در دید نباشند. آقای طالقانی حرف ما را قبول کردند و آن فرد دروغگو هم رفت پی کارش...

## بعد چه شد؟

وقتی شهید قرنی هواپیما فرستاد و دیوار صوتی شکسته شد، آقای صدر حاج سید جوادی به ایشان در تهران اعتراض کرد که آقا، چرا این دستور را داده و مردم را ترسانده و دلهره ایجاد کرده‌اید، نظام را نیز بدنام کرده‌اید. شهید قرنی هم برای ایشان نوشته بود که مادام که من فرمانده ارتش هستم و در مورد امنیت کل کشور مسئولیت دارم، می‌دانم چگونه با مسائلی که با امنیت ملی و حاکمیت کشور مربوط می‌شود، برخورد کنم. شما هم بحث‌های تان را در دولت

تابعیت محض حضرت امام(ره) قرار دارند و دقیقاً منویات ایشان را پیاده می‌کنند. البته آن زمان آیت الله طالقانی به عنوان نفر دوم انقلاب و جاهد خاصی در بین همه نیروها و جناح‌ها داشت و اساساً وقتی ایشان صحبت می‌کرد، هیچ کسی اعتراض نمی‌کرد اما متأسفانه کمی به شهید بهشتی اعتراض می‌کردند. جمعیت، ناگهان همه می‌کرد، به طوری که معلوم بود آن صدا، صدای معترضان است. البته بد و بیراه نمی‌گفتند اما نمی‌گذاشتند به راحتی صحبت کند. آقای هاشمی هم در تلویزیون و رادیوی سنج صحیح کرد. بعد هم با سران گروه‌ها توافقاتی انجام و قرار شد که هیأت حسن نیت وارد میدان شود. کمی بعد، حتی نخست وزیر و رئیس جمهور وقت هم کوتاه آمدند و می‌گفتند با ۱۶ ماده از بندهای مربوط به برنامه خودمختاری کردستان هماهنگ هستند.

و این موضع‌گیری‌های مهندس بازرگان و بنی صدر با چیزی که شهید قرنی از ابتدا گفته بود و جانش را بر سر آن گذاشته بود تضاد داشت.

بسیاری از اقدامات علیه مشی و مرام این شهید جانباخته بود. مثلاً یک نفر کرد که کارمند آموزش و پرورش کردستان بود، وقتی متوجه شد که رئیس جمهور وقت با چندین ماده از طرح خودمختاری موافق است، با خودش می‌گفت همین روزهاست که خودمختاری به مرحله اجرا برسد، چه خوب است من هم جایگاهی در این خودمختاری پیدا کنم. سپس همین آدم بلافاصله می‌رفت و از همان نمایشگاه‌های اسلحه که در تمام شهرها تشکیل داده بودند، سلاح یا سلاح‌هایی خریداری می‌کرد.

در واقع برخی سعی می‌کردند از این نمذ برای خودشان کلاهی درست کنند. خیلی‌ها به آن بازارهای اسلحه می‌رفتند و یک قبضه سلاح با قیمت خیلی ارزان می‌خریدند، مثلاً بهای یک قبضه کلاشینکف آن زمان فقط ۵۰۰ تومان بود. شما نمی‌توانستید کنترل‌شان کنید؟ نه. دولت موقت به ما اجازه دخالت نداده بود. در آن زمان، با پولی در حد ۵۰۰ تا هزار تومان

تابعیت محض حضرت امام(ره) قرار دارند و دقیقاً منویات ایشان را پیاده می‌کنند.

البته آن زمان آیت الله طالقانی به عنوان نفر دوم انقلاب و جاهد خاصی در بین همه نیروها و جناح‌ها داشت و اساساً وقتی ایشان صحبت می‌کرد، هیچ کسی اعتراض نمی‌کرد اما متأسفانه کمی به شهید بهشتی اعتراض می‌کردند. جمعیت، ناگهان همه می‌کرد، به طوری که معلوم بود آن صدا، صدای معترضان است. البته بد و بیراه نمی‌گفتند اما نمی‌گذاشتند به راحتی صحبت کند. آقای هاشمی هم در تلویزیون و رادیوی سنج صحیح کرد. بعد هم با سران گروه‌ها توافقاتی انجام و قرار شد که هیأت حسن نیت وارد میدان شود. کمی بعد، حتی نخست وزیر و رئیس جمهور وقت هم کوتاه آمدند و می‌گفتند با ۱۶ ماده از بندهای مربوط به برنامه خودمختاری کردستان هماهنگ هستند.

و این موضع‌گیری‌های مهندس بازرگان و بنی صدر با چیزی که شهید قرنی از ابتدا گفته بود و جانش را بر سر آن گذاشته بود تضاد داشت.

بسیاری از اقدامات علیه مشی و مرام این شهید جانباخته بود. مثلاً یک نفر کرد که کارمند آموزش و پرورش کردستان بود، وقتی متوجه شد که رئیس جمهور وقت با چندین ماده از طرح خودمختاری موافق است، با خودش می‌گفت همین روزهاست که خودمختاری به مرحله اجرا برسد، چه خوب است من هم جایگاهی در این خودمختاری پیدا کنم. سپس همین آدم بلافاصله می‌رفت و از همان نمایشگاه‌های اسلحه که در تمام شهرها تشکیل داده بودند، سلاح یا سلاح‌هایی خریداری می‌کرد.

در واقع برخی سعی می‌کردند از این نمذ برای خودشان کلاهی درست کنند.

خیلی‌ها به آن بازارهای اسلحه می‌رفتند و یک قبضه سلاح با قیمت خیلی ارزان می‌خریدند، مثلاً بهای یک قبضه کلاشینکف آن زمان فقط ۵۰۰ تومان بود. شما نمی‌توانستید کنترل‌شان کنید؟ نه. دولت موقت به ما اجازه دخالت نداده بود. در آن زمان، با پولی در حد ۵۰۰ تا هزار تومان

از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم امروز برگزار می‌شود

## مراسم سالگرد شهادت سپهبد قره‌نی در مسجد اعظم قم

قم- بمناسبت سالگرد شهادت مجاهد شهید تیمسار سپهبد قرنی از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم این اعلامیه انتشار یافت.

مجاهد شهید مرحوم تیمسار ولی‌الله قره‌نی از مردانی بود که ایمان، تقوی و شهادت اسلامی خود را در راه به نمر رساندن انقلاب شکوهمند ملت ما صادقانه بکار گرفت و حتی جان شیرین خود را در راه استقلال کشور و اجرای فرمان امام امت و مبارزه با عناصر مزدور بیگانه مخصوصاً امپریالیسم غرب بسز کردگی آمریکا نثار کرد خاطره شهادت پرشکوه او که نمونه‌ای از پیامبری راستین و انقلابی مجاهدی بزرگ بود سرمشقی است برای همه رزمندگان بخصوص نیروهای مسلح نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی ایران، بمناسبت سالگرد این مجاهد شهید عصر روز سشنبه دوم اردیبهشت ماه از ساعت چهار تا شش بعدازظهر مجلس یادبودی در مسجد اعظم قم منعقد است شرکت عموم طبقات مخصوصاً طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم ادا دینی است به انقلاب با عظمت ملت ایران و تسلی خاطر است برای همه بازماندگان و دوستان آن مرحوم.

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

نشان داده و ضد انقلاب را را تهدید کرده و حرف خوردا قاطعانه به کرسی نشانده بود به شهادت رساند.

و شما بعدها متوجه شدید که ایشان با چه افراد پلیدی رو در رو بوده است.

بله. ببینید، این که ۱۵ هزار نفر در یک سال، به اقسام و وسایل و امکانات مختلف مجهز شوند و آموزش ببینند، به تنهایی از عهده این گروه‌ها بر نمی‌آید؛ بلکه حمایت‌ها و گسیل سلاح‌های خارجی بود که به آن‌ها کمک می‌کرد. تصور کنید که آن‌ها از پادگان مهاباد فقط تفنگ برده بودند اما به جای آن تفنگ‌ها، داشتند با کلاشینکف و تیربارهای دوشکا رژه می‌رفتند!

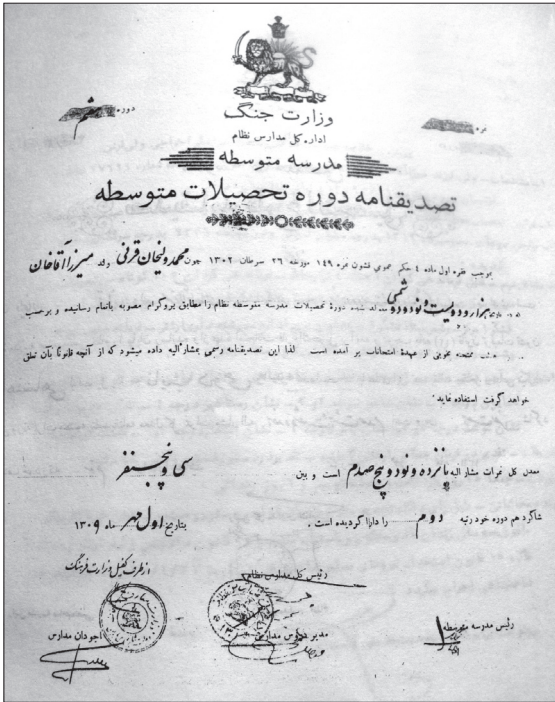
اوضاع ما به قدری ناامن بود که از شهریور سال ۱۳۵۸ یک گروهان در فرودگاه مستقر کردیم، یک گروهان نیز کنار ساختمان نیمه کاره مرکزی رادیو و تلویزیون قرار داده بودیم تا از مجموعه رادیو و تلویزیون و فرودگاه سنج صحیح کنیم و اتفاقات فروردین و اسفند ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ دیگر تکرار نشود. ما هر کسی را که به صدا و سیما می‌آمد، کنترل می‌کردیم. در فرودگاه هم همه کارها دست خودمان بود و برج مراقبت هواپیما را تحت نظر داشتیم. اگر کسی می‌خواست اسلحه‌ای به فرودگاه بیاورد، از ورودش ممانعت به عمل می‌آوردیم. البته دولت موقت و ارتش به ما دستور داده بودند که درگیری ایجاد نکنیم و فقط پادگان را حفظ کنیم.

وقتی اعضای شورای انقلاب به سنج آمدند، چه اقداماتی انجام دادند و چه صحبت‌هایی کردند؟

آن زمان استاد شهید مطهری دو بار در میدان جهاد حالا که آن موقع میدان اقبال نام داشت صحبت کرد، که مردم زیادی آمده بودند. یک بار هم شهید دکتر بهشتی در میدان انقلاب و جهاد سخنرانی داشتند، هر چند که همین گروه‌ها آمدند و علیه آقای بهشتی شعار دادند و از همان وقت هم مشخص بود که آن‌ها مخالف کسانی هستند که در خط انقلاب و

مراسم یادبود شهید سالگرد شهادت شهید قرنی





آن روز به سقز، بانه و سردشت بروند. روز ۳۱ فروردین، گروهک‌ها تمام مدارس و کارمندان را تعطیل کردند، به ورودی سنندج آمدند تا از رفتن این دو گردان جلوگیری کنند، می‌گفتند ارتش حق ندارد به شهر بیاید، باید برگردد. ارتشی‌ها یا باید درگیر می‌شدند یا باید تصمیم به برگشت می‌گرفتند. در نهایت به فرودگاه رفتند تا در پایگاه مذاکره کنند و آن‌ها گردان‌ها را از فرودگاه برگرداندند.

یادش به خیر، سروان متولی که بعداً در کردستان شهید شد، مسئول یک گروهان بود و می‌گفت پد انقلابیون اجازه نمی‌دهند ارتشی‌ها به پادگان بروند و حتی ارتشی‌هایی را که می‌خواستند به مرخصی بروند، پیاده می‌کردند و آن‌ها را گروگان می‌بردند. تمام محورهای کردستان را اشغال کرده بودند، و زمانی که دو گردان در فرودگاه بودند، می‌آمدند، اطراف سیم خاردار فرودگاه تبلیغ می‌کردند که آی سربازها، بی‌خود نشینید، با ما بیایید که چنین می‌کنیم و چنان

می‌کنیم؛ وعده‌های زشت و پلیدی می‌دادند، خیلی از سربازها هم کرد نبودند و از جاهای مختلف کشور آمده بودند. طی همین وعده‌ها و تبلیغ‌ها حدود ۱۶ نفر از سربازهای دو گردان فراری شدند و رفتند، که البته جنازه بعضی از آن‌ها را بعداً در گوشه و کنار شهر پیدا کردیم، بقیه این تعداد هم به خانه‌هایشان برگشتند. تا اینکه نهایتاً در ۲۳ اردیبهشت این دو گردان تصمیم گرفتند از شرق سنندج به طرف سقز بروند.

اتفاقاً جاده کناری سنندج، خاکی بود و گردان‌ها وسایل سنگینی مثل کانکس و کانتینر همراه داشتند. آن روز بارندگی شدیدی جریان داشت؛ به طوری که جاده خاکی، به اصطلاح «گل و شل» بود و کانکس‌ها و کانتینرها در گل‌ها ماندند. ما پیش از این با معاندین، توافق کرده بودیم که ستون نفرات ارتش رد شود و کسی با آن‌ها کاری نداشته باشد اما آن‌ها بر خلاف تعهدشان در ۴۰-۳۰ نقطه مختلف، کمین گذاشتند و وقتی ستون ما آمد، شروع به تیراندازی کردند، مسئولان گردان و سربازها هم مجبور به مقابله شدند. فرمانده تیپ سنندج، شهید سرهنگ نصرت‌زاد بود، خدا رحمتش کند، او نیز مثل شهید قرنی انسان بسیار شجاعی بود. شهید نصرت‌زاد از وقتی که هنوز این مسائل در کردستان پیش نیامده بود، هر روز یک گردان را بدون تجهیزات و با شلوار نظامی و زیرپیراهنی در حالت ورزش‌های دسته جمعی با خود به شهر می‌برد و می‌گرداند.

#### چرا چنین کاری می‌کرد؟

برای این که نگویند ارتشی‌ها با اسلحه آمده‌اند، به علاوه، ورزش هم می‌کردند. گاهی هم - همان طور بدون اسلحه - تا عمق یک خیابان می‌رفتند و تمام مقرها را با دست خالی به هم می‌ریختند. برای همین هم افراد ضد انقلاب نسبت به ایشان کینه داشتند - هر چند که جرأت نمی‌کردند آن‌جا کاری انجام

در کردستان سازماندهی شده بودند و در جاهای مختلف، مقر داشتند. در تمام شهرها نیز به طور علنی فعالیت می‌کردند. این‌ها نام‌هایی مثل کومله، دموکرات، خبات، رزگاری و زحمتکشان داشتند؛ خبات متعلق به جلال حسینی، برادر شیخ عزالدین حسینی بود که بیشتر اعضایش در بانه مستقر بودند، اساساً مجاهدین خلق (منافقین)، فدائیان اکثریت و اقلیت، کارگران و خیلی احزاب دیگر نیز تا دیدند، کردستان جای مساعد و مناسبی برای فعالیت است به آن‌جا رفتند. حتی از شمال و جنوب، خوزستان، شیراز و فارس به آن‌جا آمده بودند.

**اگر شهید قرنی آن جسارت و شجاعت و قاطعیت را از خود نشان نمی‌داد، با این شرایطی که شما بیان می‌فرمایید، چه اتفاقی برای کردستان می‌افتاد؟**

ببینید، پادگان سنندج، پادگان بسیار مهمی است. دست کم ۶۰ قبضه توپ ۱۰۵، ۱۳۰ و ۱۵۵ میلیمتری در آن‌جا وجود داشت که همین‌ها به تنهایی می‌توانست یک شهر را نابود کند. حدود پنج شش هزار نفر آدم مسلح هم به این پادگان رفت و آمد داشتند که هر کدام، اسلحه سازمانی خود را حمل می‌کردند. به علاوه، ارتش، سلاح‌های ضد تانک، سلاح‌های هوایی، بیست سی میلیمتری،

**سرگرد عباس علیجانی از لشکر تعیین می‌شود و به مقر کومله و دموکرات می‌رود و به رؤسای این گروهک‌ها پیغام شهید قرنی را ابلاغ می‌کند که اگر فرمانده لشکر را آزاد نکنید و محاصره را نشکنید، مقرتان را بمباران می‌کنیم و ساعت چهار صبح با هواپیما دیوار صوتی سنندج را می‌شکنیم. فردای آن روز، هواپیمای ما از پایگاه چهارم هوایی همدان، دیوار صوتی را شکست و ضد انقلاب حساب کار، دستش آمد و تهدید شهید قرنی کارساز شد، به طوری که تا عصر آن روز، هر دو سرگرد گروگان گرفته شده را آزاد کردند**

توپ‌های ضد هوایی و امکانات دیگری نیز داشت که اگر پادگان، سقوط می‌کرد، همه این‌ها را تصاحب می‌کردند. البته هلی‌کوپتر و هواپیماها پایین‌تر از یک سطح مشخصی نمی‌توانستند پرواز کنند.

در فروردین سال ۱۳۵۹ دو گردان از تهران به کرمانشاه آمدند تا از آن‌جا به سنندج بیایند. قرار بود یکی از آن‌ها به بانه برود و جایش را با یک گردان دیگر را عوض کند و دیگری هم به سردشت برود و همین کار را با گردان دیگری بکند. یکی از این گردان‌ها متعلق به لشکر ۲۱ و دیگری متعلق به هوابرد بود که از کرمانشاه وارد سنندج شده بودند و قرار بود یک شب در پادگان سنندج بمانند و فردای

دهند - و سرانجام وقتی روز ۳۱ فروردین، شهر به دست‌شان افتاد و در ارتفاعی بودند که بر منطقه تسلط داشتند، سرهنگ نصرت‌زاد را شهید کردند و جنازه‌اش را در شهر گرداندند. معاندین ماشین شهید سامی مقام را هم که آن زمان، معاون گردان من بود و برای کمک به آقای نصرت‌زاد رفته بود، با آرپی. جی ۷ زده بودند و وقتی زخمی شد، ایشان را اسیر کردند و به دولت‌تو بردند. وقتی شهید سامی مقام در ماه مبارک رمضان سال بعد با سرهنگ کامرانی - مسئول زندان دموکرات‌ها - دعوا کرد ناجوانمردانه در کوه اعدامش کردند و جنازه مطهرش را در دره انداختند. بنابراین سنندج از ۱۳۵۹/۱/۳۱ تا روز ۱۳۵۹/۲/۲۳ به طور کامل در اختیار ضد انقلاب بود، هر روز هم دور پادگان تیراندازی می‌کردند. حتی محورهایی که به سنندج ختم می‌شد هم در اختیار ضد انقلاب بود و تنها راه ارتباطی ما هواپیماهایی بود که از تهران در فرودگاه سنندج فرود می‌آمدند و هلی‌کوپترهایی که از کرمانشاه به پادگان سنندج می‌آمد. می‌خواهم بگویم که شهید قرنی با دید باز و بصیرت بالای خود همه این اتفاقات را پیش‌بینی می‌کرد. حالا تصور کنید که اگر ایشان این تیزبینی را نمی‌داشت و آن‌طور ایستادگی نمی‌کرد، همین فجایع با چه شدت و حدتی رخ می‌داد و اصلاً آیا می‌شد آن‌جا را نجات داد...؟

**راستی در بیست و دوم اردیبهشت، سنندج آزاد شد؟**

سردار رحیم صفوی، روز ۲۲ اردیبهشت نیروهایی را که حدوداً ۹۰ نفر می‌شدند، از همدان، قم و اصفهان با خود آورده بود و آن‌ها با همراهی شهید صیاد شیرازی، محور همدان به سنندج را پاکسازی کردند. یادم است که سردار صفوی، شهید صیاد شیرازی و من در باشگاه فرهنگیان سنندج یک جلسه گذاشتیم و با هم هماهنگ کردیم که چگونه وارد سنندج شویم و ضد انقلاب را بیرون کنیم. قرار شد که بنده به طور

در واقع شهید قرنی توضیح داده بود که این حرکت‌ها، کارهای یک گروه متخاصم است که در حال انجام است.

دقیقاً؛ ایشان معتقد بود و اعلام کرد که این کارها برنامه گروهی است که خصمانه اقدام می‌کند و جدایی طلب است. جدایی طلبان می‌خواستند از ماکو در استان آذربایجان غربی تا دهلران موسیان در استان ایلام را استانی خودمختار و مستقل اعلام کنند، چون آن جاها نفت دارد - مثلاً نفت شهر یا دهلران موسیان نفت دارد - و آن‌ها می‌خواستند درآمد ناشی از نفت را برای اهداف پلیدشان هزینه کنند.

شما از نخستین ماه پیروزی انقلاب در قلب کردستان در مقابل دشمن و ضد انقلاب قرار داشتید و هشت سال هم در دفاع مقدس حضور داشتید و شاهد شهید شدن بسیاری از انقلابیون بودید ولی شهید قرنی که شما در بدو انقلاب تحت امر ایشان بودید، نخستین شهید شاخص ما در بین مقامات کشوری و لشکری در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران است. جایگاه ایشان را در بین شهدای بعد از انقلاب که ایشان افتخار داشت اولین ستاره و چراغ راه باشد، چگونه می‌بینید؟

شهید قرنی یک انسان فرهیخته؛ قلباً همراه با انقلاب و تابع ولایت فقیهه و رهبری حضرت امام (ره) بود. محاسبه‌های اولیه‌اش هم بجا بود، چون مسائلی که در ارتش جریان دارد، از نوع مسائل مرتبط با امنیت ملی و تمامیت ارضی و تشخیص دشمن اعم از داخلی و خارجی است و بالطبع تجربه بسیار زیادی می‌خواهد، چون همه افراد به سادگی نمی‌توانند دشمن را شناسایی کنند اما شهید قرنی جسارت و دیگر خصوصیات لازم را داشت و همان زمان تصمیم‌ساز بود. ایشان بحمدالله می‌توانست به نفع منافع ملی و دینی و انقلابی تصمیم بگیرد، به خصوص در نهاد و سازمانی مثل ارتش که شاید در اوایل رو به روی انقلاب بود، اما ناگهان همراه انقلاب شد...

یا حداقل اعلام بی‌طرفی کرد؛ البته بخش اعظم آن همواره با مردم و امام بودند ولی آن اعلام بی‌طرفی در صبح ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ بر پیروزی نهایی بسیار مؤثر بود.

بله. سران ارتش اعلام بی‌طرفی کردند اما بدنه ارتش با مردم بودند. به عنوان مثال بنده خودم جزو

گرفت؟ این‌گونه بود که آمریکا در دنیا ذلیل شد و باید هم تلافی می‌کرد، به همین دلیل هم از عراق پشتیبانی کرد. البته همیشه بعضی از سران کشور عراق با ما دشمنی داشتند و صدام را علیه ما علم کردند. دشمنان از سال ۱۳۵۸ و با روی کار آمدن نظام مقدس جمهوری اسلامی می‌خواستند ایران را به چند کشور تقسیم کنند؛ آذربایجان، خوزستان، سیستان و بلوچستان. فقط چند شهر مثل اصفهان و تهران باقی می‌ماند، حتی در مناطقی از جنوب مثل استان هرمزگان و بوشهر هم نغمه‌هایی برای جدایی شنیده می‌شد، اما این کارها را چه کسی و چگونه

**وقتی هواپیما دیوار صوتی را شکست، حاج سید جوادی به تیمسار در تهران اعتراض کرد که چرا مردم را ترسانده و دلهره ایجاد کرده‌اید، نظام را نیز بدنام کرده‌اید. شهید قرنی هم برایش نوشته بود که مادام که من فرمانده ارتش و مسئول امنیت کل کشور هستم، می‌دانم چگونه با مسائل برخورد کنم**

انجام می‌داد؟ وهابی‌هایی که از طرف عربستان مجهز می‌شدند، عراقی‌هایی که در مرزهای غربی مجهز می‌شدند یا مسائل نژادی‌ای که در بعضی استان‌ها مطرح بود. این‌ها همه در کشورهای خارجی سرخ داشت و توسط آن‌ها هدایت می‌شد، شهید قرنی این مسائل را می‌دید و تدابیر عاقلانه‌ای هم به خرج داد اما ایشان را برکنار کردند.

**از ماجرای برکناری شهید قرنی چه چیزهایی می‌دانید؟**

از درگیری ایشان با احمد صدر حاج سید جوادی، وزیر کشور دولت موقت خبر دارم.

**چه اختلافی با هم داشتند؟**

حاج سید جوادی می‌گفت چرا دیوار صوتی را شکستید؟ چرا مردم را ترساندید و تهدید کردید؟ ایشان هم گفته بود من مسئول حفظ تمامیت ارضی و امنیت کشور هستم، شما اگر بحث داری به هیأت دولت برو. حاج سید جوادی به ایشان نامه نوشته و اعتراض کرده بود. شهید قرنی هم به حضرت امام (ره) نامه‌ای نوشته و خدمت معظم له - نقل

به مضمون - گفته بود که: «بر حسب مأموریت و وظیفه‌ای که دارد، باید آن کار را می‌کرده، چون معاندین، فرمانده لشکر را گروگان گرفته و به پادگان حمله کرده بودند، امنیت ملی را از بین برده و تمام ژاندارمری‌ها و شهربانی‌ها را تصرف کرده بودند؛ این‌ها کار گروهی نیست که فقط بخوانند خودمختاری را در برنامه داشته باشد و این‌ها برنامه‌ها و اهداف شومی در سر دارند.»

مستقیم از محور مرکز صدا و سیمای سندج وارد شهر شوم و تا میدان جهاد پیش بروم، شهید صباد هم با لشکر ۲۱ و تیپ هوابرد نیروهای خود را روی ارتفاعات آبی در و جنوب پادگان «هلیبرد» کند و هم‌زمان آقای رحیم صفوی هم از شرق وارد سندج شود و بعد تمام این نیروها در شهر به یکدیگر ملحق شوند؛ با این شیوه بود که روز ۱۳۵۹/۲/۲۳ سندج آزاد شد. روز به روز که می‌گذشت، بیشتر متوجه ارزش کارهای شهید قرنی می‌شدیم؛ اگر آن زمان، دولت موقت هوشیاری به خرج می‌داد و به حرف شهید قرنی گوش می‌داد، اگر متوجه عقبه آن اقدامات می‌شد، ما کمتر ضرر می‌دادیم. از ابتدا هم معلوم بود که دنباله این معاندین به کشورهای خارجی وصل است، بنده خودم اسمشان را گذاشته بودم «طلایه‌داران استکبار». آن‌ها در شرایطی در سال ۱۳۵۹، آن شلوغی‌ها و تنش‌ها را ایجاد و ارتش کشورمان را در کردستان درگیر کردند؛ که جنگ عراق هم علیه ما می‌خواست شروع شود.

**شما خبر داشتید که جنگ می‌شود؟**

نه، خبر نداشتیم ولی بعداً متوجه شدیم که چنین برنامه‌هایی دارند، چون همه محورها در کنترل و اختیار ضد انقلاب بود و ما هم باید همه ارتشی‌ها را در آن نقاط قرار می‌دادیم. یادم است وقتی جنگ شروع شد، دست کم از ۲۹ تیپ فعال در نیروی زمینی ارتش، ۱۴ تیپ از آن‌ها در کردستان گرفتار بودند؛ این یعنی نصف همه دارایی‌ها و امکانات ارتش. نکته مهم این‌که این یگان‌های مستقر در دیگر نقاط کشور، خودشان هرچه توان و امکانات - شامل تجهیزات، امکانات و نفر - داشتند، در اختیار یگان‌هایی می‌گذاشتند که به کردستان می‌فرستادند، تا این عزیزان بیایند و کاری انجام دهند و جلوی پیشروی و دست اندازی معاندین را بگیرند. مثلاً یادم است یک گردان متعلق به لشکر تیپ ۸۴ به پاوه آمد و شهید نقدی که فرمانده گردان دیگری به نام ۱۳۲ بود، می‌گفت ما هر چه داشته‌ایم به این گردان داده‌ایم تا بتواند مأموریتش را به نحو احسن انجام دهد. به همین سبب وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، مدتی آن تیپ کلاً خالی بود و نمی‌توانست بجنگد. یعنی با آن تساهل‌ها، ارتش چنین وضعیتی داشت که موقتاً باید یک تیپ خود را فدا می‌کرد تا تیپ دیگر موفق شود و بدین ترتیب زمینه برای توطئه بزرگ دشمن فراهم شد، در حالی که اگر همه امکانات ارتش به کردستان منتقل نمی‌شد، صدام چگونه جرأت می‌کرد، حمله کند؟ آن زمان، فقط دو گردان از لشکر ۹۲ خوزستان به پیرانشهر آمده بودند و دوستان، این دو گردان را هم تجهیز کرده بودند تا با ضد انقلاب دربیفتند.

**در واقع خوزستان خالی بود.**

البته خالی خالی هم نبود، گردان‌های دیگری آن‌جا حضور داشتند ولی تضعیف شده بودند؛ اما شهید قرنی همه این مسائل را می‌دید. حضرت امام (ره) و دیگر نیروهای انقلابی، ابهت آمریکا را در دنیا شکستند. مگر می‌شد کسی سفارت آمریکا را اشغال کند؟ مگر می‌شد جاسوسان سفارت را گروگان





### خالی بوده؛ نظر تان در این باره چیست؟

بله، با توجه به وضعیتی که ارتش داشت و کل سران ارتش باید کنار می‌رفتند و ما نیز بیش از هزار سرتیپ داشتیم؛ اما حدود پانصد و اندی سرلشکر کنار رفتند و فقط افراد انگشت شماری باقی ماندند؛ کسانی مثل شهید فلاحی که سرهنگ بود.

گویا ایشان هم آن اواخر دوران ستم‌شاهی به دلیل فعالیت‌های انقلابی پنج سال بیکار بوده است.

شهید فلاحی اهل طالقان و از بستگان مرحوم آیت الله طالقانی بود و ارتباط بسیار تنگاتنگی با مرحوم طالقانی داشت. حتی وقتی آیت الله طالقانی قبل از انقلاب از زندان بیرون می‌آید، سرهنگ به استقبالش می‌رود اما ایشان به سرهنگ می‌گویند سر کار نرو که ایشان هم ترک خدمت می‌کند.

### آقای ظهیرنژاد چطور؟

آقای ظهیرنژاد را در سال ۱۳۳۲ بازنشسته‌اش می‌کنند، چون جزو مبارزین بوده است. شهید قرنی مرحوم ظهیرنژاد را می‌شناخته و با ایشان به طور مداوم تماس داشته است. بعد از این که شهید قرنی رئیس ستاد ارتش می‌شود، به ایشان زنگ می‌زند و دعوتش می‌کند که به دفتر آقای قرنی برود، از همان‌جا هم به او می‌گوید سوار هویما شوید، به ارومیه بروید و فرمانده لشکر آن‌جا باشید. شهید قرنی ارزش تمام لحظه‌ها را می‌دانست و انسان‌های برتر و ممتاز را با توجه به وضعیت‌شان و مخالفت‌هایی که با نظام سابق داشتند و ایشان از طریق جلساتی که قبل از انقلاب در خفا تشکیل می‌دادند آن‌ها را می‌شناخت، انتخاب کرد و در مسندهای مناسب قرار داد. به نظر من این انتصاب‌ها و تصمیم‌های شهید قرنی کار بزرگی بود.

بله، چون شهید فلاحی و مرحوم تیمسار ظهیرنژاد، هر دو جزو استوانه‌های جنگ بودند که بعد از شهادت شهید قرنی خود را به خوبی نشان دادند. بله، وقتی که شهید فلاحی شهید شد، مرحوم ظهیرنژاد، به ریاست ستاد و شهید صیاد هم که آن زمان سرگرد بود، به فرماندهی نیروی زمینی انتخاب شدند که البته بعدها درجه سرهنگی به آقای صیاد شیرازی دادند. روح همه این عزیزان - به ویژه شهید عزیزمان سپهبد قرنی - شاد؛ و راه‌شان پررهو باد. ■

اسرائیلی‌ها چنین وحشتی از انقلاب داشتند، بنابراین همه بسیج شدند تا به نوعی این انقلاب را تضعیف کنند. شهید قرنی این توطئه و دسیسه را تشخیص می‌دهد و با شجاعت تمام تصمیم می‌گیرد تا با هواپیما دیوار صوتی سندج را بشکند. به هر حال ایشان یک انسان ممتاز، فرهیخته، فهیم و شخصیتی برجسته بود که قلباً به انقلاب اعتقاد داشت و ارتباطات خوبی با مراجع برقرار می‌کرد. همچنین ایشان یک فرد مذهبی و نظامی بود که رژیم سابق نمی‌توانست

تحملش کند، بنابراین او را به زندان انداخت و از کار پرکنارش کرد. خدا رحمتش کند، شهید قرنی واقعا مایه افتخار ارتش و جزو شهدای ممتاز ارتش است.

در طول سه دهه‌ای که شما در ارتش حضور داشتید، جایگاه شهید قرنی را در این نهاد چگونه می‌بینید؟ چگونه از ایشان یاد می‌شود؟

واقعا همگان به ایشان احترام می‌گذارند. به نظر من اگر شهید قرنی مسئولیتش ادامه پیدا می‌کرد، شاید می‌توانست اقدامات بهتر و مؤثرتری انجام دهد و از خیلی حوادث و مسائل نیز جلوگیری می‌شد. بعد از ایشان در کردستان خیلی شهید دادیم و شاید بیشترین شهدای مان در هوانیروز بودند، هر چند که تقریباً نصف شهدای کادر اعم از افسر و درجه‌دار نیروی زمینی کردستان هم به شهادت رسیدند. کلاً ۴۸ هزار نفر از نیروهای ارتش، در هشت سال دفاع مقدس شهید شدند که حدود ۸۰ درصد از آن‌ها سرباز بودند و نیمی از آن ۲۰ درصد در کردستان به شهادت رسیدند، شهیدانی مثل نصرت‌زاد، سامی مقام، متولی، پارسا، عبادت، فراشاهی و اشرف نیز از فرماندهان شهید بودند که یاد همه این عزیزان گرامی باد.

همه این بزرگواران همچون خود شهید قرنی امیدهای آینده نظام کشور بودند.

واقعا همین شهید نصرت‌زاد یکی از افسران شجاع، مدیر، خدایی، خدوم و ولایی ما بود اما در کردستان مظلومانه توسط ضد انقلاب شهید شد.

شما خاطره حضوری هم از شهید قرنی در ذهن دارید؟

نه متأسفانه، اما یادم است که هر وقت تلفنی با ایشان صحبت می‌کردم، حتی در صدای‌شان هم قاطعیت موج می‌زد. شهید قرنی انسانی بسیار خوب و مهربان و در عین حال قاطع و مدبر بودند.

نکته بسیار مهم این است که وقتی انقلابیون و حضرت امام، در آن اوائل پیروزی انقلاب، از شهید قرنی برای ریاست ستاد ارتش استفاده می‌کنند، متأسفانه به دلیل وجود شرایط انقلابی، نیروهای زیادی وجود نداشته که شهید قرنی بتواند از آن‌ها استفاده کند و از این نظر دست ایشان

خانواده‌ای بودم که مادرم مقنعه سر می‌کرد و محجبه بود، همه ارتش مسلمان بودند و خوشبختانه چنین ارتشی را به دست آقای قرنی دادند. نکته جالب اعتمادی بود که حضرت امام (ره) به ایشان کردند؛ در حالی که کم‌تر کسی در آن شرایط می‌توانست چنین تشخیصی بدهد و این قدر اعتماد کند.

البته شهید قرنی سال‌ها با مبارزین مذهبی همراه و در مواردی هم‌رزم بودند. ایشان حتی با مرحوم حضرت آیت الله العظمی میلانی - قدس سره الشریف - ارتباط خیلی نزدیک و تنگاتنگی داشتند و گفته می‌شود یکی از دلایل زندانی شدن دوباره شهید قرنی، همین ارتباط بود.

و نکته مهم این بود که حضرت امام (ره) این شخصیت را باور داشتند و شناخت و اعتماد زیادی نسبت به شهید قرنی داشتند که ایشان را به عنوان فرمانده ارتش یا - با نام آن زمان این سمت - «رئیس ستاد کل ارتش ملی» انتخاب کردند. شهید قرنی هم واقعا در این مسئولیت، جسارت، اعتقاد و دانش به خرج داد و به اعتماد حضرت امام (ره) پاسخ داد. این شهید عزیز اگر آن حرکت را در کردستان انجام نمی‌داد، شاید مسائل دیگری آن‌جا رخ می‌داد، چراکه حفظ پادگان‌ها مسأله مهمی به حساب می‌آمد. این پادگان‌ها بعدها می‌توانستند برای هر حرکت ضد انقلاب، مکان‌ها و در واقع پایگاه‌های مناسبی باشند ولی وقتی ما به لطف درایت و شجاعت شهید قرنی آن پادگان‌ها را حفظ کردیم، به مرور زمینه‌ای برای

- شهید قرنی با صلابتی که به خرج داد، به همه فهماند که به کنه مطلب پی برده و می‌داند با چه کسانی روبروست؛ چون خود بنده بعد از آن اتفاقات، همچنان پنج سال دیگر در کردستان بودم و از نزدیک تمام ماجرای کردستان را مشاهده می‌کردم و روز به روز بیشتر به درایت و صلابت او پی می‌بردم

کارهای بعدی شد و همه این‌ها از برکات تصمیم مهم شهید قرنی بود. واقع بینی و تشخیص عمق و ادامه توطئه‌ها و دسیسه‌های استکبار جهانی، مسأله‌ای بود که نهایتاً ریشه آن به کشورهای خارجی و دشمنان ایران اسلامی می‌رسید. شما فکر می‌کنید کشورهای اطراف ایران، موافق انقلاب بودند؟ خیر، اکثریت‌شان اساساً نمی‌خواستند انقلاب اسلامی شکل بگیرد.

بنده زمانی که در بلندی‌های جولان بودم، روزنامه اورشلیم پُست - صهیونیست‌ها به بیت المقدس، پایتخت رژیم صهیونیستی، اورشلیم می‌گویند - را که یک روزنامه سیاسی و پرتیراژ بود و به انگلیسی، فرانسه و هندی هم چاپ می‌شد، می‌گرفتم و می‌خواندیم. در یکی از شماره‌های آن نوشته بود: «زلزله‌ای در ایران به وقوع پیوسته که پس‌لرزه‌های آن تا شمال آفریقا را می‌لرزاند!» حالا ۳۳ سال از آن تاریخ گذشته ولی هنوز هم این اتفاق دارد می‌افتد.

## شهید قرنی باعث ناکامی دشمنان و تفرقه افکنان شد

بررسی نقش تاریخی شهید قرنی در ارتش، در گفت و شنود شاهد یاران با امیر سرتیپ دوم بازنشسته علی صادقی گویا



آن روز حضرت امام(ره) فرمودند حکومت نظامی معنا ندارد، همه مردم باید به خیابانها بریزند. مردم نیز چنین کردند، به حکومت نظامی پاتک زدند و همین پاتک باعث شد که آنها نتوانند کاری کنند. در واقع میخواستند ساعت چهار عصر کودتا کنند.

البته این را میگویند ولی هنوز معلوم نیست که این حرف چه قدر صحت داشته است، چون این موضوع هیچ وقت مستند نشد.

**ولی احتمالش وجود داشت.**

خب، حکومت در اختیار خودشان بود، ارتش، شهربانی و ژاندارمری هم با آنها بود، در این صورت کودتا معنا ندارد، کودتا مخصوص زمانی است که بخواهند حکومت را از عده دیگری بگیرند ولی آن زمان، آنها داشتند حکومت می کردند و مردم هم مخالف آن حکومت بودند.

چند روزی بود که در خیابانها درگیریهای شدیدی شکل گرفته بود. تعدادی نیروی نظامی مورد اصابت گلوله کسانی قرار گرفته بودند که در اطراف و به خصوص روی پشت بامها، اسلحه به دست داشتند و بی هدف تیراندازی می کردند، جو این طور بود که برخی هم بی حساب - مثلاً هوایی - شلیک می کردند

**در ۲۸ مرداد هم حکومت می کردند ولی کودتا انجام شد.**

در ۲۸ مرداد، دولت در اختیار مصدق بود و آمریکا علیه مصدق کودتا کرد ولی در این مورد، میخواستند علیه مردم کودتا کنند، چند ماه متوالی هم با مردم درگیر بودند اما خوشبختانه برای آنها موفقیتی حاصل نشد. در بحث خط کشی افراد ارتش هم باید گفت بچهها بین ارتش و حکومت، بین مردم و حکومت، مردم را انتخاب می کنند. چرا؟ به دلیل این که افراد ارتش، بچههای مردم هستند نه بچههای شاه! با همه اینها اگر انتخاب بین اقلیت و اکثریت باشد، ارتش در اختیار حکومت است ولی وقتی

مردم و نهضت روزی خوشی نداشت، از روی ناپختگی و نادانی تلویزیون را خاموش کرد. فضا با این کار او، عصبی و تحریک شد و بعد هم دعوا و جنگ شروع شد. از طرف

دیگر هم چندان بد نشد؛ یک نفر در اسلحه خانه را باز کرد، مردم وارد انبار شدند و سلاحها را بردند!

**دقیقاً چه روزی این اتفاق افتاد؟**

این اتفاق ۲۰ بهمن افتاد که دقیقاً جمعه شب بود. قرار بود آن شب، فیلم ورود امام (ره) را از تلویزیون نشان دهند که همان شب دعوا شد و تا صبح در آن منطقه تیراندازی در گرفت. البته بنده در صحنه نبودم ولی ماجرای آن را مفصلاً شنیدم. به هر حال در این فاصله تعدادی از نظامیان، سربازها و درجه دارها مجروح و بعضیها هم کشته شده بودند. احتمالاً در میان مجروحان و کشتهها، افراد غیر نظامی هم بوده اند؛ اگر در آن دو سه روز به بهشت زهرا(س) می رفتیم، در غسلخانه، اجساد تعداد زیادی از نیروهای نظامی و غیر نظامی را که کشته شده بودند می دیدیم - هنوز هم گاهی این صحنهها را در تلویزیون و عکسها هم نشان می دهند - تا این که روز شنبه در یادگان ما اعلام کردند که از ساعت چهار بعد از ظهر حکومت نظامی است، در حالی که تا پیش از آن، فقط بعد از ساعت ۹ شب حکومت نظامی شروع می شد.

**شما در آن زمان جزو نیروهای مردمی بودید؟**

به صورت آشکارا هنوز نه. من در یادگان افسریه و در واقع در یکی از یگانهای توپخانه خدمت می کردم و در همان لشکر گارد بودم ولی از قبل، آرام آرام مشخص شده بود که ما جزو نیروهای طرفدار انقلاب هستیم. البته تعدادی هم در این میان موضع شان را مشخص نکرده بودند اما تعدادی هم علناً می گفتند که طرفدار شاه هستند. شاید هم ظاهراً چنین حرفهایی می زدند، چون فکر نمی کردند انقلاب پیروز شود. ما هم فکر نمی کردیم انقلاب پیروز شود تا مثلاً موضع مان را شفاف تر و آشکار تر بیان کنیم. اوضاع طوری بود که هر کسی سعی می کرد اگر کارشکنی و مقاومتی هم می کند، گرفتار مقررات و دادگاه نظامی نشود. فکر می کردیم ممکن است قضیه چند سال طول بکشد، یا مثلاً ورق برگردد و دوباره جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اتفاق بیفتد.

### درآمد

ارتش در بدو پیروزی انقلاب به مدیری نیاز داشت که بتواند آن نهاد را به خوبی و هماهنگی با شرایط انقلابی اداره کند، بنابراین انقلابیون نمی توانستند این وظیفه را برعهده امرای قدیمی تر بگذارند و باید این مسئولیت را به کسی محول می کردند که نمی بایست به شاه و عوامل و عناصر خارجی وابسته باشد و ضمناً از همه نظر فردی انقلابی باشد و مورد تأیید باشد و شهید قرنی چنین کسی بود...

امیر سرتیپ دوم بازنشسته علی صادقی گویا از پی سالهای متمادی که از نخستین روزهای بازسازی ارتش برای انقلاب و نظام می گذرد، از شهید قرنی یاد می کند و مخاطراتی که ایشان با آنها دست و پنجه نرم می کرد...

**تیمسار، آخرین سمت تان چه بود؟**

معاون پژوهش تحقیقات نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی بودم.

**از چه زمانی با شهید قرنی آشنا شدید؟**

از روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. یادم است چند روزی می گذشت که در خیابانها درگیریهای شدیدی شکل گرفته بود. تعدادی از نیروهای نظامی مورد اصابت گلوله مردمانی قرار گرفته بودند که در اطراف و به خصوص روی پشت بامها، اسلحه به دست داشتند و بی هدف تیراندازی می کردند، جو آن زمان این گونه بود که برخی هم حساب نشده تیراندازی می کردند؛ مثلاً تیر هوایی. در این میان گروهکها هم شیطنت کرده بودند و از این که نبرد در آن روزها مسلحانه شده بود، خوشحالی می کردند. به خصوص که تعدادی اسلحه هم از انبار یادگانهای آموزشی در اختیار مردم قرار گرفته بود. بنابراین گروهکها فعال شدند و می توانستند وانمود کنند که شلوغ کاریها به اراده آنها نیست. حتی یادم هست وقتی می خواستند فیلم ورود حضرت امام(ره) را در تلویزیون به یگان آموزشی نشان دهند، یکی از افرادی که چندان با



یگان‌ها خالی می‌شدند ما هم بهانه می‌آوردیم که آمارمان پایین است، زیر ۵۰ درصدیم و نمی‌توانیم به مأموریت برویم. می‌خواستیم کارشکنی کنیم، که آن روز همین اتفاق هم افتاد. با این کار دو مسأله رخ می‌داد؛ از یک طرف گردان‌ها خالی می‌شد، از طرف دیگر به گردان‌ها اعلام آمادگی می‌کردیم که نیروهای مورد تأییدی را که برای انقلاب کارآمد هستند نگاه داشته‌ایم. من هم با لباس شخصی به آن‌جا رفتم ولی کارت شناسایی‌ام را در کف پایم در جورابم گذاشتم، گفتم شاید در خیابان دستگیرم کنند که تو ارتشی و گارد هستی، من هم تا بیایم و ثابت کنم دچار مشکل شده و از کار اصلی خودم بازمی‌مانم. آن زمان، گرفتار این‌طور حرف‌ها هم بودیم و باید هم احتیاط می‌کردیم. مردم از ترس نیروهای نظامی خیابان‌ها را با کیسه‌های شنی بسته بودند و امکان راه رفت و آمد نبود، همه جا سنگربندی شده بود. حساب کنید من در این شرایط با پیکان خودم از میدان افسریه به طرف میدان بهارستان حرکت کردم، مدرسه رفاه هم در خیابان ایران بود و از خیابان نیروی هوایی، راه به آنجا

نزدیک بود اما چون راه بسته بود، آرام آرام و خیابان به خیابان، رفتم و نزدیک ظهر یا یک ساعت مانده به ظهر، به آن‌جا رسیدم. دم در به شدت شلوغ بود، هر کسی به هر بهانه‌ای می‌خواست داخل برود. در آن جمعیت توی گوش کسی که در را باز می‌کرد، بدون این‌که بغل دستی‌ام بشنود، گفتم من افسر گارد هستم، پیام مهمی دارم که می‌خواهم به حضرت امام(ره) یا یکی از یاران نزدیک‌شان برسانم. نگهبان گفت به من بگو، من پیغام را به ایشان می‌دهم. من گفتم نه و به این بهانه داخل رفتم. مرا به یک نفر معرفی کردند که داشت در حیاط، کار و آن‌جا را مدیریت میدانی می‌کرد؛ مثل ناظمی که بر حیاط مدرسه نظارت می‌کند. او آقای ناطق نوری بود و من ایشان را می‌شناختم، ولی خودم را به شناختن زدم.

**در هیأت‌های مذهبی ایشان را دیده بودید؟**

بله، اما گفتم به شما نمی‌توانم بگویم، باید به یکی دیگر از یاران حضرت امام(ره) بگویم. یک آقای مسن و روحانی را نشان دادند که گویا آیت الله ربانی شیرازی بود. در این فاصله، ظهر و وقت ناهار شد. زیرزمین مدرسه را برای ناهارخوری درست کرده بودند، کسانی که آن‌جا فعالیت می‌کردند، ناهار خورده و نفرات آخر باقی مانده بودند، آقای ربانی هم آن‌جا بودند، متوجه شدم اگر الان حرف‌هایم را به ایشان نگویم، فرصت از دست می‌رود. رفتم سمت آقای ربانی شیرازی و به ایشان گفتم افسر فلان لشکر هستم، وقتی دیدم متوجه حرف‌های نظامی نمی‌شود، مرا به تیمسار قرنی که مسئول امور نظامی است، معرفی کردند. در شمال حیاط مدرسه یک ساختمان دو یا سه طبقه‌ای بود که شهید قرنی در

قضیه ملی شد، ارتش به میل و اختیار ملت حرکت می‌کند، نه حکومت. این قانونی است که معمولاً در همه دنیا رعایت می‌شود.

در هر صورت صبح روز ۲۲ بهمن، فرمانده گردان به من گفتم به مدرسه رفاه، جایی که حضرت امام(ره) مستقر است برو و اگر توانستی با خود ایشان و یاران امام(ره) صحبت کن، با هر کسی صحبت نکن، اول صد درصد مطمئن شو که جاسوسی آن‌جا نیست. احتیاطاً فکر می‌کردیم ممکن است آن‌جا تحت نفوذ عناصر رژیم باشد و ساواکی‌ها به آن‌جا نفوذ کرده باشند و قضیه ارتش لو برود.

**در واقع شما به صرف این که ارتشی بودید باید تمام جوانب را در نظر می‌گرفتید.**

بله، چون اگر یکی از مردم می‌گفت مرگ بر شاه، فقط بازداشتش می‌کردند، او را کلانتری می‌بردند یا کنکش می‌زدند و بعد هم آزادش می‌کردند ولی اگر یک ارتشی این کار را می‌کرد، حکمش اعدام و تیرباران بود و عوامل و عناصر رژیم با هیچ کس شوخی نداشتند.

**اسم فرمانده گردان‌تان چه بود؟**

سرگرد فاتح‌منش، که فرمانده گردان توپخانه بود.

**آقای فاتح‌منش انقلابی بود؟**

موضعش را آشکار نکرده بود اما همه ته دل‌شان مخالف شاه بودند؛ فقط این را به کسی بروز نمی‌دادند. او هم آن‌جا زندگی می‌کرد، کار کردن در ارتش، شغل او بود.

**شما با لباس فرم به مدرسه رفاه رفتید؟**

ایشان به من گفت که از طرف گردان ۳۴۷ نزد حضرت امام(ره) بروم. سرگرد دژکام هم از گردان

**در ۲۸ مرداد، دولت در اختیار مصدق بود و آمریکا علیه مصدق کودتا کرد ولی در سال ۵۷ رژیم می‌خواست علیه مردم کودتا کند، آن‌ها چند ماه متوالی هم با مردم درگیر بودند اما خوشبختانه برای رژیم موفقیتی حاصل نشد.**

۳۲۷ عین همین حرف را به من زد. هر دو گفتند برو و بگو که دو گردان آمادگی دارند تا خودشان را در اختیار انقلاب قرار دهند. هر جایی را که می‌خواهید و مد نظر دارید، ما را بفروستید تا امنیت آن‌جا را برقرار کنیم. البته آن‌ها برای نیروهای گردان از تصمیم‌شان صحبتی نکرده بودند اما با خودشان فکر کرده و برای خودشان پیش‌بینی کرده بودند که یا مخالفان را قانع و با خودشان همراه کنند یا از صحنه خارج‌شان کنند، به خصوص که همه گردان یک‌دست و مرتب نبود. خلاصه، این دو فرمانده گردان با هم هماهنگ شدند و تصمیم گرفتند که حالا که درصد زیادی از این گردان‌ها طرفدار انقلاب هستند، حرکتی صورت دهند. این را هم باید بگویم که در ماه‌های آخر و به خصوص روزهای آخر، همه ما تلاش می‌کردیم سربازان بروند تا یگان‌ها خالی بشوند، چون وقتی

خالی شده و همه رفته بودند، همان تعدادی که مانده بودند، ملحفه‌ای برداشتند و با قلم و جوهر، روی پارچه، همبستگی پادگان را اعلان کردند و آن را به یک تیر آویزان کردند که مردم بدانند و به پادگان حمله و آن را غارت نکنند.

### آن پادگان کجا واقع شده بود؟

در پادگان افسریه، یگان‌های نیروی زمینی مستقر هستند ولی آن زمان همه پادگان در اختیار نیروی زمینی و لشکر گارد بود؛ توپخانه لشکری، تیپ دو لشکر، سه گردان و تانک‌ها و وسائل زیادی آن‌جا بود که خدای ناکرده اگر غارت می‌شد، ضربه زیادی به یگان و نظام در حال شکل‌گیری جمهوری اسلامی وارد می‌شد. این‌ها جزو اموال مردم بود، متعلق به شاه نبود که اجازه دهیم نابود شوند. این‌ها را اطلاع دادیم اما هنوز رادیو خبرش را پخش نکرده بود. آن روز در جلسه‌ای نیز دوستان یکی یکی آمدند صحبت کردند و تبمسار قرنی را دیدیم ولی با ایشان در ستاد مشترک ارتش کار خاصی نداشتیم. تنها نگرانی‌مان - که به ایشان نیز منتقل کردیم - این بود که کسی به پادگان دستبرد نزند و آن را غارت نکند. خیلی برای مملکت خطرناک بود که پادگان ارتش، توسط افراد ناشناخته، محاصره و اشغال شود یا به تانک‌ها و خودروها آسیبی وارد گردد. چون هر چیزی شرایط خاصی برای نگهداری و استفاده دارد، مثل کامپیوتر که اگر یک آدم ناوارد با آن کار کند، در عرض چند ثانیه از بین می‌رود.

به هر حال این‌ها جزو بیت المال بود و باید به ارتش جمهوری اسلامی تحویل داده می‌شد.

بله و حتی وقتی می‌دیدیم مملکت از ارتش کمک می‌خواهد، بیشتر به نگهداری و مراقبت از اموال ارتش ترغیب می‌شدیم. البته در آن زمان متأسفانه برخی به مسائلی همانند این دامن می‌زدند که ارتش متعلق به یک شخص بوده و باید آن را آتش بزیم.

**رابطه‌تان با شهید قرنی چگونه شکل گرفت و ادامه پیدا کرد؟**

البته بنده فقط یک سروان بودم و در مسیر خدمت به ایشان قرار نداشتم. همان یک جلسه بود که به صورت تصادفی با ایشان روبرو شدم.

بعدها که ایشان شروع به پاکسازی ارتش کردند، چطور؟ خوب، پادگان‌ها تخلیه شده بود و طبق همان روایی که فرمودید، باید سربازها را به محل خدمت‌شان برمی‌گرداندند.

ارتش در بدو پیروزی انقلاب به مدیری نیاز داشت که بتواند آن نهاد را به خوبی و هماهنگ با شرایط انقلابی اداره کند، بنابراین انقلابیون نمی‌توانستند این وظیفه را برعهده امرای قدیمی‌تر بگذارند و باید این مسئولیت را به کسی محول می‌کردند که نمی‌بایست به شاه و عوامل و عناصر خارجی وابسته باشد و ضمناً از همه نظر فردی انقلابی باشد و مورد تأیید باشد و شهید قرنی چنین کسی بود. البته در مدتی که ایشان، آن‌جا را مدیریت می‌کرد یارانی داشت که نیروهای انقلابی نیز به این‌ها کمک می‌کردند.

**یاران شهید قرنی چه کسانی بودند؟**

سرهنگ فروزان، سرپرست اداره‌شان بود. در کنار ایشان هم سرهنگ شریف‌النسب، سرهنگ دو

سلیمی، سرهنگ دو شهید نامجو، سرهنگ دو کتبی، سروان شهید اقارب پرست و سروان شهید کلاهدوز قرار داشتند - این‌ها درجه‌های آن وقت این عزیزان است - من برای برقرار کردن ارتباط لشکر خودمان با نیروهای انقلابی معمولاً به آن‌جا می‌رفتم؛ یادم هست سروان علی شهبازی و ستوان نجفی را نیز آن‌جا می‌دیدم که هر کدام بعداً در ارتش در رده‌های بالا خدمت کردند.

**پس در واقع همه امرای ارشد ارتش، رفته بودند. بله ولی البته مقاماتی هم هنوز برای تصمیم‌گیری درباره ارتش بودند و بعدها هم عهده‌دار مسئولیت‌ها و شغل‌های بالایی شدند.**

**شهید قرنی برای پاکسازی چه کارهایی انجام داد و چه تصمیماتی اتخاذ کرد؟**

به نظر من اگر فقط بخواهیم شهید قرنی را در بحث پاکسازی تعریف کنیم، خدمات ایشان را نادیده گرفته و کارهایش را کوچک کرده‌ایم. همین که ایشان قبول مسئولیت کرد و مدیریت ارتش را به عهده گرفت کار مهمی انجام داد، چراکه بسیاری از فرماندهان ارتش در آن زمان یا فرار کرده یا دستگیر، یا مخفی شده یا خانه نشین شده بودند و جرأت نداشتند خودشان را نشان بدهند. یگان‌ها هم به مدیران و مسئولانی نیاز داشتند که به طور مداوم با حضرت امام (ره) در تماس باشند و مورد حمایت معظم له قرار داشته باشند؛ آن هم در زمانی که بسیاری از روزنامه‌ها می‌نوشتند ارتش باید منحل شود و گروهک‌ها می‌گفتند «ارتش خلق» باید تشکیل شود.

**در حقیقت به جای آن‌که بنا را بازسازی کنند، می‌خواستند کل بنا را کلاً خراب کنند و بنای دوباره‌ای بسازند؛ یعنی یک ارتش دلخواه بسازند.**

نه، در واقع می‌خواستند بازوی مسلح نظام را از بین ببرند. حتی نمی‌توان گفت می‌خواستند یک ارتش دلخواه بسازند، چون چنین کاری، در یک یا دو روز انجام نمی‌شود، چون عصر جدید است و ما در هزار سال قبل زندگی نمی‌کرده و نمی‌کنیم که فراخوان بدهیم و مردم هم شمشیر و اسلحه خود را از خانه‌هایشان بردارند و مشغول جنگ شوند. اوضاع فرق کرده، افراد برای کار با یک اسلحه باید ماه‌ها و سال‌ها آموزش ببینند تا بتوانند از آن استفاده کنند. آن‌ها قصد شیطنت داشتند. البته این را هم باید گفت که معدودی از افسران انقلابی نیز می‌گفتند ارتش، باید ارتشی انقلابی و مردمی باشد اما خود به کار بردن لفظ «ارتش مردمی» یا «ارتش خلق» غلط است، چون مگر افرادی غیر از مردم در ارتش خدمت می‌کنند؟ یا کسی که می‌گوید ضد خلقی، فرض محالی را به زبان می‌آورد، چون هیچ کس نمی‌تواند ضد خلقی باشد. ضد خلقی یعنی ضد خودش، همه افراد بشر خلقند، هیچ کس - به جز خدا - خالق نیست.

**منظورتان این است که به ارتش تهمت می‌زدند؟ به عقیده من، همه این‌ها شعارها و حرف‌های عوام فریبانه‌ای بود که برای ماهی گرفتن از آب گل آلود مطرح می‌شد، وگرنه هیچ‌کس نباید تا این اندازه در**

برابر حضرت امام (ره) می‌ایستاد، ارتشی‌ها خون دل خوردند تا این ارتش شکل گرفت و در غیر این صورت سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. ما روزهای سختی را گذرانیدیم، گاهی از زیردستان‌مان توهین می‌شنیدیم، گاهی به آن‌ها التماس می‌کردیم، در حالی که قبلاً به همان‌ها دستور می‌دادیم!

**چرا این چنین شده بود؟**

خب، شرایط انقلابی حاکم بود و برخی بهانه می‌گرفتند که یک کادر ارتشی بدون رتبه بندی و بدون مافوق و مادون می‌خواهیم، می‌گفتند همه با هم برابریم و باید با همراهی هم برگ درختان را از داخل پادگان جمع کنیم، اگر شما نیاید ما هم کار نمی‌کنیم. وضع بهداشت خوب نبود و به اصطلاح، کثافت، تمام پادگان ما را برداشته بود اما کسی اهمیت نمی‌داد. وابستگان گروهک‌ها حتی به این نوع مسائل دامن می‌زدند که هر کسی باید به نوبت در آشپزخانه آشپزی کند، به نوبت در برجک‌ها پاسداری دهد، چرا فقط سربازها باید این کارها را انجام دهند؟ اگر بخواهیم درباره چند و چون و علل آن صحبت کنیم، بحث طولانی می‌شود. اما نکته این جاست که اگر این ارتش منهدم می‌شد، کار مملکت تمام بود. بعد از قضیه کردستان، وضعیت کشور ناامن شد، آن‌قدر که در باقی شهرهای کشور هم خلق‌سازی شد، خلق ترک، خلق لر، خلق بلوچ، خلق فارس، خلق عرب و....

**در بحث خط‌کشی افراد ارتش در زمان وقوع انقلاب اسلامی باید گفت بچه‌ها بین ارتش و حکومت، بین مردم و حکومت، مردم را انتخاب می‌کنند. چرا؟ به دلیل این‌که افراد ارتش، بچه‌های مردم هستند نه بچه‌های شاه!**

باید تحقیق کنیم و به راستی ببینیم این ماندگاری از کجاریشه گرفت که در نهایت ارتش سر جای خودش باقی ماند. واقعاً اشخاصی مثل شهید قرنی به گردن تاریخ این کشور حق دارند.

**در کنار همه تجهیزات، دارا بودن و به کار بستن تاکتیک و دانش نظامی نیز همواره اهمیت بسیار زیادی داشته است.**

واقعاً معلوم نیست اگر زمان آن ارتش منحل می‌شد، چه اتفاقاتی برای مردم و کشور رخ می‌داد. رفتار حکیمانه حضرت امام (ره) سبب شد که برای مملکت تصمیمات درستی گرفته شود و کشور، نجات پیدا کند. کسانی که شهید قرنی را یاری کردند، افرادی وارسته و پاکباز مثل خودش بودند و جان‌شان را هم در این راه فدا کردند. شهید قرنی، اولین شهید ترور است، بعد از ایشان، آقای مطهری شهید می‌شود؛ دشمن بسیار حساب شده عمل کرد، آن‌ها به اندازه خودشان عقل و شعور داشتند و درست عمل کردند. گروهک‌ها در اولین اقدام ننگین تروریستی خود کسی را ترور کردند که پیش از آن، عزلش کرده

■ مراسم تشییع پیکر پاک شهید قرنی



بودند.

### راستی چرا با وجود کناره گیری شهید قرنی گروهکها اصرار داشتند ایشان را به شهادت برسانند؟

علتش این بود که شهید قرنی قاطعانه برخورد کرده و اجازه نداده بود ارتش منحل شود یا مثلاً کردستان از دست برود، اگر ایشان نبود آن جنگ، بی حریف باقی می ماند و آن ها هم پیش می آمدند و به راحتی به اهداف شان می رسیدند. شهید قرنی باعث ناکامی دشمنان و تفرقه افکنان شد.

### می ترسیدند دوباره شهید قرنی روی کار بیاید؟

نه فقط به این دلیل، بلکه آن ها نسبت به شهید قرنی کینه داشتند، چون ایشان سبب ناکامی آن ها شده بود. چند سال بعد هم که منافقین در عملیات مرصاد شکست خوردند و متوجه شدند که عامل درجه یک چه کسی است، وقتی به زعم خودشان متهم ردیف اول را پیدا کردند و فهمیدند صیاد شیرازی مغز متفکر ماجرا بوده، ناجوانمردانه ایشان را ترور کردند و به شهادت رساندند.

### بله و عجیب این که حدود یک دهه بعد از عملیات مرصاد، آقای صیاد شیرازی را به شهادت رساندند.

بله وقتی فهمیدند کسی که باعث شده در عملیات مرصاد، ضربه بخورند، صیاد شیرازی است و توان ترور او را پیدا کردند، حذفش کردند. بحث اتفاقات مربوط به ارتش در اوایل پیروزی انقلاب هم همین طور بود، بعد از انقلاب هم با این که از ماجرای کردستان چند روز بیشتر نگذشته بود، ولی اگر شهید قرنی طی آن چند روز اول محکم نایستاده و مقاومت نکرده بود، کار کردستان تمام شده بود. تمام پادگان های سنندج، سفر، مریوان، بانه و سردشت غارت اشغال می شد؛ اگر این اتفاق می افتاد، چه کسی می توانست آن جا برود و اوضاع را سر و سامان دهد؟ چقدر

- اگر انتخاب بین اقلیت و اکثریت باشد، ارتش در اختیار حکومت است ولی وقتی قضیه ملی شد، ارتش به میل و اختیار ملت حرکت می کند، نه حکومت.
- این قانونی است که معمولاً در همه دنیا رعایت می شود.

باید هزینه می کردیم؟ با بحران های دیگری که در توالی این مجرا و تلاقی با داستان کردستان اتفاق می افتاد باید چه می کردیم؟ این مدیران وارسته نظام در لحظات بحران و سرنوشت ساز، نقش بسیار مهمی داشتند. در آن شرایط سنگ روی سنگ بند نبود، کسی حرف کسی را گوش نمی کرد، اما ایشان درست عمل کرد و کردستان و مردم این استان، نجات پیدا کردند و بالاخره یکپارچگی کشور حفظ شد. آن روز اگر دشمنان این مملکت و این نظام و انقلاب اگر می خواستند لیست اسامی دشمنان خود را تهیه کنند، باید اسم تیمسار قرنی را به عنوان اولین نفر می نوشتند. البته قبل از آن باید اسم حضرت امام (ره) را بنویسند ولی خوشبختانه چون

دست داد. وقتی نیروی زمینی ارتش می خواست مقابل می کرد، تمام فضای این پادگان در محاصره بود و از همه طرف به پادگان تیراندازی می شد. تازه اگر هم ارتش می خواست جوابی بدهد و مقابله بکند، شلیک های ناخواسته به بعضی خانه های مردم بی گناه نیز اصابت می داد، چون پادگان ها معمولاً در وسط شهر بودند و از برخی خانه ها به پادگان تیراندازی می شد. گروهک ها با وقوف بر همین حس انسان دوستانه و مردمی ارتش، زن و بچه های افراد را در خانه ها گذاشته و این خانه ها را خالی نکرده بودند. آن ها به زعم خود خیلی خوب می دانستند که ارتش چنین نقطه ضعفی دارد و به طرف زن و بچه مردم تیراندازی نمی کند. ارتش در میدان تیر و در تیررس گلوله های دشمن قرار داشت ولی نمی توانست به آن ها که تیراندازی می کردند، شلیک کند، پس آن عزیزان ارتشی مجبور شدند در عین بی دفاعی جان شان را در طبق اخلاص بگذارند. این ها مطالبی است که هنوز بعد از ۳۰ سال گفته نشده و هر چه زمان سپری شود، از آن دورتر می شویم و حتی بسیاری از این موارد، فراموش می شوند. واقعا فرزندان این کشور، جان شان را به خاطر ایران و اسلام فدا کردند؛ آن قدر که فقط شما نام تعداد اندکی از شهدا را بر روی در و دیوار شهر، بزرگراه ها و خیابان ها می بینید. اگر بخوایم نام ببریم، بیشتر از ۵۰ یا ۱۰۰ اسم نمی شود - که همه هم در نوع خود برای ما عزیزند - اما فقط همین ها نیستند، خیلی از افراد گمنام مانده اند، در حالی که حدیث، جایگاه و ثواب از خودگذشتگی شان در درگاه الهی محفوظ است.

البته در این میان، خود شهید قرنی هم تا حد زیادی گمنام مانده است.

اگر گمنام مانده به این دلیل است که ایشان در گرماگرم نخستین ماه های بعد از پیروزی انقلاب شهید شد و وقتی که کشور گرفتار جنگ شد، تعداد شهدای جنگ تحمیلی خیلی بیشتر از شهدای

به حضرت امام (ره) دسترسی نداشتند، آقای قرنی را به عنوان نفر بعدی در نظر گرفتند و ایشان را ترور کردند. بنده خدا آقای قرنی داشت در حیاط خانه اش قدم می زد که شهیدش کردند و گریختند. البته ایشان به سعادت رسید چون وقتی انسان در راه حق شهید شود، جاودانه می شود. چند سال بیشتر و کمترش فرق زیادی نمی کند، مهم این است که آدم ها در دیار ابدی خوشبخت و سعادت مند شوند. این دنیا فانی است و دار امتحان. این ها جزو مردانی بودند که امتحان شان را به خوبی پشت سر گذاشتند، در تاریخ کشور تاثیر گذار بودند و سربلند از این دنیا به دیار باقی رفتند.

ایران، کشوری اسلامی است که فرزندان بیش از ۱۴ قرن از این دو اسم پرافتخار - اسلام و ایران - که به زیبایی در هم تنیده شده دفاع کرده اند. در نخستین سال های بعد از پیروزی انقلاب نیز دیدیم که فرزندان غیور این کشور که لحظه به لحظه داشتند از این نظام و سرزمین مقدس دفاع می کردند به جنگ تحمیلی و هشت سال دفاع مقدس رسیدند. اما خوشا به حال شهید قرنی که جزو اولین نفراتی بود که عروج کرد و بر همه شهدای دفاع مقدس و شهدای مظلوم ترورها پیش گرفت. البته اگر شهید قرنی هم نمی بود، آن پاکسازی ها در ارتش انجام می شد، این خیلی مهم نیست، بلکه مهم، رفتار مدیریتی و نظامی خوبی است که ایشان در آن زمان، برای حفظ یکپارچگی کشور انجام داد و اثر گذار بود، در غیر این صورت پادگان ها محاصره و غارت می شدند. این را از آن روی می گویم که اتفاقاتی همانند آن، در جاهای خیلی کوچک تر رخ می داد و بعضاً هیچ کس نمی توانست کاری بکند....

اگر در این مورد مصداق یا مصداق هایی را به خاطر دارید بیان بفرمایید.

مثلاً یک بار، پادگان مهاباد به دلیل یک مورد خیانت عوامل داخلی، مورد غارت قرار گرفت و از این مساله به شدت آسیب دید و نفرات زیادی را از

طوری عمل کنیم که ضمن این‌ها سازندگی هم در کشور بشود. البته در این نکته شکی نیست که ابتدا باید امنیت ایجاد شود و بعد سازندگی صورت بگیرد ولی همگان دیدند که رفتارهای آن‌ها اشتباه بود.

یکی از هم‌زمان ما که در کردستان خدمت کرده بود، می‌گفت به چشم خودش دیده که معاندین سر چهار پنج جوان را بریده و آن‌ها را به شهادت رسانده بودند. آن زمان بچه‌های دانشگاهی که از دانشگاه محل تحصیل برای مرخصی به شهرشان می‌آمدند، برای جهادسازندگی هم کار می‌کردند؛ دهات، برق و جاده نداشتند و آن‌ها برای انجام این نوع سازندگی‌ها کارها می‌کردند. هم‌زمان می‌گفت این جوان‌های دانشجو مسلح نبودند و حتی چاقو یا ناخن‌گیر هم در جیب‌شان نبود، فقط آمده بودند آن‌جا که آبادانی را به روستاها هم ببرند ولی معاندین چون می‌دانستند که اگر آن‌ها موفق شوند، ممکن است مردم این‌ها را قبول نکنند بنابراین آن‌ها را مظلومانه به شهادت می‌رساندند.

البته نمی‌دانم امروز وقتی ما درباره فعالیت گروه‌های ضد انقلاب در کردستان صحبت می‌کنیم، جوان‌ترها و آن‌هایی که اطلاعات‌شان راجع به آن سال‌ها زیاد نیست، آن شرایط را چگونه تصور می‌کنند...

**منظورشان ترکیب و بافت جمعیتی و تشکیلاتی گروه‌ها و افراد ضد انقلاب است؟**

● **صبح روز ۲۲ بهمن، فرمانده گردان به من گفت به مدرسه رفاه، جایی که حضرت امام(ره) مستقر است برو و اگر توانستی با خود ایشان و یاران امام(ره) صحبت کن، با هر کسی صحبت نکن، اول صد درصد مطمئن شو که جاسوسی آن‌جا نیست...**

دقیقاً. آن‌ها هم شامل افراد بومی و هم شامل دسته‌های غیر بومی بودند و اشخاص معاند - که البته بیشتر دربرگیرنده کادرهای گروه‌ها بودند - از شهرهای دیگر هم به کردستان آمده بودند. از طرفی در مقابل این معاندین، تعدادی بومی انقلابی به نام «پیش‌مرگان کرد مسلمان» نیز بودند که با آن‌ها می‌جنگیدند، این عزیزان، از هر نظر مردمانی انقلابی بودند و به خوبی می‌فهمیدند که کردستان، بخشی از ایران است و اصلاً هیچ شهر و روستایی، متعلق به اشخاص به خصوصی نیست. اگر هم قطعه زمین یا ملک خاصی متعلق به شخص یا اشخاصی باشد، این مالکیت فقط از نظر حقوقی به طور خاص و انحصاری در ید اوست و حقوق و منافع ناشی از آن به مالک یا مالکینش تعلق می‌گیرد و گر نه هر قطعه از تمامی املاک خصوصی و دولتی جزوی از تمامیت ارضی کشور عزیزمان ایران است و کسی حق معامله جزئی یا کلی آن‌ها را با اتباع یا دول خارجی ندارد و در عین حال به طور عام، این سرزمین به همه ملت ایران تعلق دارد و کسی نمی‌تواند ادعای خودمختاری یا منضم کردن بخش یا بخش‌هایی از این سرزمین

خیلی‌های‌شان هم جانباز هستند، بعضی هنوز زنده هستند و به طور گمنام بین مردم زندگی می‌کنند. جملگی این عزیزان اتفاقاً آدم‌های بی‌ادعا، متقی، ساده و بی‌آلایشی هستند و اگر ظاهرشان را نگاه کنید، باورتان نمی‌شود که این افراد روزی اسلحه به دست داشته و آن جانفشانی‌ها را کرده‌اند.

**جالب است شهید قرنی هم مثل همین بزرگان که فرمودید الان دارند ساده و بی‌آلایش زندگی می‌کنند، زمانی که از ارتش کنار رفت، آن ۸-۲۷ روز آخری را که هنوز در قید حیات دنیوی بود، همچنان در خانه نشسته بود و داشت کار می‌کرد. شاید هم منتظر بود از ایشان دعوت کنند تا در جاهای دیگری به نظام خدمت کند.**

البته روحیات ایشان به گونه‌ای بود که چندان منتظر دعوت نمی‌ماند، می‌گفت حتماً باید وظیفه‌ام را انجام بدهم. در زمان رژیم ستم‌شاهی نیز که یک نظامی عالی رتبه بود و به هر حال مجبور بود با حکومت شاه همکاری کند؛ زمانی که پی برد وظیفه دارد از حکومت جدا شود بی‌درنگ جدا شد و وقتی هم این کار را انجام داد، تاوان کارش را پس داد و سال‌ها زندانی شد. زمانی هم که دید وظیفه دارد به انقلاب و امام(ره) پیوندد پیوست و باز هم سختی کشید و زندانی شد اما مسئولیتی را که شرعاً بر به عهده خویش می‌دید، با نهایت دقت، پایداری و فداکاری به پایان رساند. در طی مدتی هم که با پیروزی انقلاب وظیفه داشت از توان ارتش استفاده کند و اجازه ندهد کشور قطعه قطعه و تجزیه شود، بدون ذره‌ای تردید این کار را کرد و در نهایت جان گرامی خود را نیز پای قاطعیت و یقینی که نسبت به اسلام، انقلاب، مردم و میهن داشت گذاشت. ایشان در همه حال، وظیفه‌اش را انجام داد.

چندی پیش، داشتم کتاب «کارنامه دولت موقت» را می‌خواندم که در دهه ۶۰ منتشر شده و برخی اعضای دولت موقت و نهضت آزادی در این کتاب به چند سؤال پاسخ داده بودند. اتفاقاً یکی از ایرادهایی که پرسشگران به دولت موقت گرفته بودند، این بود که شما در کردستان قاطعانه عمل نکردید و اجازه ندادید شهید قرنی به درستی و با شیوه‌های حرفه‌ای - نظامی - خودش عمل کند. آن‌ها جواب‌شان این بود که ما اعتقاد نداشتیم - و لازم هم نمی‌دیدیم - که ارتش حتماً انسجام پیدا کند.

به طور کلی می‌خواهم بگویم جو، طوری بود که می‌گفتند ارتش را فقط باید از دست ندهیم ولی در عین حال اجازه هم ندهیم به این زودی‌ها منسجم شود؛ البته نگرانی‌هایی هم داشتند و می‌گفتند ما فکر می‌کردیم اگر برخورد نظامی کنیم، سبب می‌شود که همیشه به ارتش متکی باشیم. اگر هم ارتش منسجم می‌شود، در این صورت ممکن است خودش برای ما خطر ساز شود. می‌گفتند که ما خواستیم

مظلوم ترور بود و طبعاً به این عزیزان نیز می‌بایست پرداخته می‌شد. ولی خوشبختانه هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد که افراد تأثیرگذاری مثل شهید قرنی چگونگی زندگی کرده‌اند، در حالی که هم‌طرازهای آن‌ها به خوشی و راحتی زندگی می‌کردند. شهید قرنی، یک آدم ریشه‌دار، درست، پاک و مذهبی بود و یک عمر، خودش را ساخت. خدا هم چنین مرگی را به ایشان عطا کرد و با این شیوه، برایش آبروی دنیا و آخرت را خرید. الان خیلی از آدم‌های هم‌طراز شهید قرنی زندگی و بعد هم فوت کردند و خدا به همه کسانی که با ایشان بودند، عزت داده است، همین که شما در یک جلسه از بنده می‌خواهید از ایشان خاطره تعریف کنم برایم باعث عزت و سعادت است، چون کمتر کسی علاقه‌مند است قصه زندگی یک آدم معمولی را بگوید و بشنود اما معلوم است که خدا به ایشان چنان عزتی عطا کرده که داستان زندگی و شرح و شناختش برای همه مردم اهمیت دارد و دوست دارند درباره تمام آن روزها، دقیقه‌ها و ثانیه‌ها بدانند و هرچند که نمی‌توانیم حق مطلب را ادا کنیم اما تأثیرگذاری این روایات، بسیار مهم است.

در حالی که وضعیت انقلاب و نظام نوپای ما در آن زمان به گونه‌ای بود که اگر مدیری مثل شهید قرنی را نمی‌توانستیم پیدا کنیم، چاره‌ای نداشتیم جز این که به یک مدیر ضعیف قناعت کنیم و چنین آدمی را در رأس ارتش قرار دهیم و خدای ناکرده اگر آن زمان، آدم ضعیفی در رأس ارتش قرار می‌گرفت، خیلی چیزها به باد می‌رفت و در آن فضای خاص و حساس نمی‌توانستیم اوضاع را جمع و جور کنیم ولی ایشان رفتار خوبی داشت و اگر درباره ماندگاری خطه کردستان در کشورمان بخواهیم صحبت کنیم باید بگوییم که تیمسار قرنی بیشترین سهم را در حفظ این استان ایفا کرد، بعد از ایشان هم باقی استوانه‌هایی که در پادگان‌ها ماندند و از کشور دفاع کردند، ایران اسلامی را نجات دادند. امثال شهید اقارب سرپرست که در پادگان سنج‌مانندند یا همین جناب کتیبه که مدتی فرمانده بود، شهید ادیبان که در پادگان سقز ماند، یا مرحوم مداحی که در پادگان مریوان حضور داشت، همه برای ماندگاری کشور فداکاری کردند. بسیاری از آن‌ها شهید شدند،



خانواده شهید قرنی

که در اسفند سال ۱۳۶۴ وقتی همراه با جمعی از نیروهای نظام و انقلاب داشت با هوایما بر فراز اهواز سفر می کرد، نیروهای دشمن بعضی با خلبان این هوایما تماس گرفتند و گفتند یا باید هوایمای تان را در بغداد بنشانید یا هم اکنون که در تیررس ما هستید، هوایما را منفجر می کنیم. وقتی خلبان و نیروهای هوایمای مسافربری بعد از مشورت می گویند که ما آماده شهادت هستیم، آقای محلاتی می گوید بنده هم همین نظر را داشتم ولی می خواستم نظر شما را هم بشنوم. سرانجام نیز همگی به شهادت می رسند. شرح این گفت و گوها بعداً در جعبه سیاه پیدا شد؛ البته خلبان هم قبل از شهادت با پایگاه خود در تماس بوده گزارش لحظه به لحظه را ارائه می کرده...

به هر حال حرف من این است که میزان اثرگذاری این اتفاقات بسیار مهم است. ما مراجع زیادی در طول تاریخ داشته ایم، مثلاً آیت الله مرعشی نجفی (ره) با وجود مقام علمی بالایی که داشتند و همزمان و هم طراز با حضرت امام (ره) بودند، ولی به اندازه حضرت امام (ره) تأثیرگذار نبودند. منظورم این است که آدم هایی اثرگذارند که تاریخ را می سازند. شهید قرنی هم با انجام وظیفه و استفاده از قدرت ارتش و لزوم حفظ این نهاد، به حفظ یکپارچگی کشور و نجات کردستان کمک کرد که اگر این اتفاق نمی افتاد، با سقوط کردستان، شهرهای دیگر هم سقوط می کردند. این حرف، عجیب و غریب و شاعر نیست. اگر روزنامه های ۶۵ سال قبل را

رهبری را صددرصد قبول دارد، چون خدای ناکرده اگر قبول نداشت، این همه شهید نمی داد. ببینید، وقتی یک نظامی دولت یا حکومتش را قبول نداشته باشد یا کمتر قبولش داشته باشد، هر کاری که انجام دهد فقط دادگاه پسند است. ولی در نظام مقدس ما به این حد محدود نمی شود و گاهی که شما شاید نباید از نظر قانونی بیشتر از وظیفه خود کار کنید ولی وقتی از جان و دل مایه می گذارید،

نه فقط به خاطر انجام وظیفه، که به سبب ایمان و اعتقادی است که به آن مجموعه دارید. ما شاهد بودیم که چندین فرمانده و نیروهای لشکری در ارتش این گونه و با این میزان عمق اعتقادی شهید شدند؛ واقعا کدام ارتشی در دنیا می تواند چنین فداکاری هایی را رقم بزند؟

به نظر می رسد نکته مهم در رفتار شهید قرنی این بوده که ایشان در عرصه کاری با وجود نهایت ایثار و جانفشانی، کارهایش هیچ حساب و کتاب دنیوی و مادی نداشته و فقط آن چه را که در آن مقطع از دستش برمی آمده انجام داده. مثلاً به این فکر نمی کرده که روزی اسیر ترور، کینه ورزی یا

کینه خواهی بدخواهان خواهد شد و سرانجام نیز با آن وضع ددمشانه او را در برابر خانواده اش به شهادت می رسانند. شهید قرنی برای نیل به هدف مقدسش، حتی در برابر دولت موقت هم ایستاده بود.

ببینید، بنده این مسأله را حتی فراتر از این ها می بینم. شهید قرنی در آن روزگار تصمیم گرفت به

عنوان یکی از فرزندان ایران و اسلام، مسئولیتش را انجام دهد و به هر صورتی که شده، یکپارچگی ارتش، نظام و کشور را حفظ کند. ایشان فردی حسابگر نبود با خودش محاسبه و تحلیل دنیایی نمی کرد، بلکه یک آدم پاک نهاد و وظیفه شناس بود که آن تصمیمات را گرفت و چون می دید که آن همه سرباز در میدان جنگ با ضدانقلاب دارند شهید می شوند، می گفت چه باک که من هم در این راه به شهادت برسم.

با وجود آن شرایط، حتی شاید اگر گروه فرقان هم ایشان را به شهادت نمی رساند، احتمال داشت که دیگر نیروهای ضد انقلاب از همان کردستان یا هر نقطه دیگری مأمور به ترور ایشان می شدند. بنده با توجه به قاطعیت، پاکبازی و جانباختگی شهید قرنی، به یاد آیت الله شهید محلاتی می اقم



را به خاک بیگانه مطرح کند. اصلاً بر اساس همین منطق بود که ما در غرب ایران با دشمن جنگیدیم اما اگر دقت کنید، می بینید که محل شهادت شهدای شرق کشور عزیزمان ایران، بیش از هزار کیلومتر با روستاها و خانه ها و شهرهای خودشان فاصله داشته، یعنی درست است که خانه خود آن ها به خطر نیفتاده بود ولی وقتی می دیدند جایی از خانه عموم ملت عزیزمان یعنی ایران به خطر افتاده، می رفتند و دفاع می کردند. کلاً این ارزش ها بوده که به ماندگاری ملت و کشور ما منجر شده است.

نکته جالب این است که شهید قرنی غیر از این که پیش گام شهدای ترور محسوب می شود، پیش قراول شهدای ارجمندی که در میان امرای عزیز ارتش جمهوری اسلامی به این فوز عظمی نائل شدند هم هست اما به این زمینه خیلی کم پرداخته شده است؛ در این باره هم صحبت کنید. این مسأله هم به مقوله اثرگذاری شخصیت ایشان برمی گردد، چون همان طور که متذکر شدید در آن رده اولین نفری بوده که به شهادت رسیده است حالا شاید قبل از ایشان مثلاً سربازان یا درجه دارانی داشتیم که برای حفظ یادگان سندی شهید شدند ولی اولین شهید در بین مشاغل امیری و فرماندهی،

- آن زمان اگر یکی از مردم می گفت
- مرگ بر شاه، فقط بازداشتش
- می کردند، او را کلاتر می بردند
- یا کتکش می زدند و بعد هم آزادش
- می کردند ولی اگر یک ارتشی این کار
- را می کرد، حکمش اعدام و تیرباران
- بود و عوامل و عناصر رژیم با هیچ
- کس شوخی نداشتند

قطعاً شهید قرنی است. وقتی آدم فقط کمی جست و جو می کند، می بیند که هیچ ارتشی در دنیا آن قدر که ارتش جمهوری اسلامی ایران در رده های بالا و امرای خود شهید داده، کشته و شهید نداشته است.

ریشه چنین مسأله ای که در نوع خود افتخارآمیز هم محسوب می شود چیست؟

یقیناً به دلیل وجود ارتشی است که کاملاً در اختیار نظام بوده و حکومت جمهوری اسلامی و امام و



نگاه کنید، می بینید که همین آذربایجان در آن غائله معروف، از ایران جدا و برای مدتی به جمهوری آذربایجان تبدیل شده بود، رئیس جمهور، دولت و کابینه برای خودش درست کرده و یک کشور شده بود و برای خودش فرمانده کل قوا داشت. الان وقتی اسم غائله آذربایجان را می آوریم، ممکن است عده ای فکر کنند منظورمان، مردم آذربایجان است اما آن غائله به مردم ربطی ندارند. عده ای با زور مسلح شدند و شروع به غصب کردند؛ همین الان اگر شما در جاده ای با ماشین بروید و فرد مسلحی بگوید همه پایین بیایند، چه کار می کنید؟ مجبورید پایین بروید و جان تان را نجات بدهید، او هم شاید ماشین و دیگر دارایی های تان را با خودش ببرد. به همین دلیل هم ما باید حساب مردم یک منطقه را از افرادی که می خواهند به نام مردم آشوب کنند،

شلیک شده، شاهد مثال آورده بودند، بعداً مشخص شد که پوکه گلوله منور بوده و آن را شلیک کرده بودند که مواضع ضد انقلاب روشن شود و به این صورت، ارتش تبرئه شده بود. خوشبختانه وقتی آن اتفاق افتاد، کردستان حفظ شد و به حضرت آیت الله طالقانی، شهید بهشتی و باقی اعضای شورای انقلاب نیز ثابت شد که کار ارتش فقط دفاع بوده است.

بله. در آن شرایط جوی بدی در جامعه علیه ارتش حاکم بود به طوری که حتی بعضی‌ها می‌ترسیدند به این مأموریت بروند؛ مبادا بعداً به آن‌ها بگویند چرا علیه مردم وارد عمل شدید و این خیلی دردناک بود، چون همه ما عرق وطن‌دوستی و حفظ انقلاب و

● ارتش در بدو پیروزی انقلاب  
● به مدیری نیاز داشت که بتواند  
● آن نهاد را به خوبی و هماهنگ  
● با شرایط انقلاب اداره کند و  
● انقلابیون نمی‌توانستند این وظیفه  
● را برعهده امرای قدیمی‌تر بگذارند  
● و باید مسئولیت را به کسی محول  
● می‌کردند از همه نظر انقلابی و مورد  
● تأیید باشد و شهید قرنی چنین بود

کشور را داشتیم.

اما شهید قرنی همه چیز را می‌دید و خیلی هم خوب و راحت پای کار ایستاد.

بله و باید با دقت به میزان تأثیرگذاری ایشان توجه کرد، اگر شهید قرنی و ارتش را از روزهای اول پیروزی انقلاب حذف کنیم، سناریو بسیار بد و تلخی از آب درمی‌آید. بعضاً وقتی تیمسار قرنی از ارتش رفت و بعدی‌ها آمدند، تا مدت‌ها همانند ایشان اثرگذار نبودند، بعضی‌ها هم که از آن طرف رفتند.

اشاره‌تان به ناصر فرید است که متمایل به ملی‌گراها بود و بعد از شهید قرنی آمد؟ چون بعدها مرحوم تیمسار شادمهر تا حدی توانست کارها را سر و سامان دهد.

بله، چون قاطعیت لازم را نداشتند، نمی‌خواستند خودشان را به آب و آتش بزنند. بعضی‌ها به شغل‌شان نگاه فرصتی دارند تا نگاه تکلیفی، ولی ایشان در تمام دوران زندگی‌اش نگاه تکلیفی داشت؛ که این موضوع مهمی است.

به نظرم مهم‌ترین و به یادماندنی‌ترین ویژگی شهید قرنی که همچون نقطه‌ای درخشان بر تارک کارنامه او جلوه‌گر بوده و خواهد بود واکنش سریعی است که در برابر هجمه همه جانبه و فراگیر دشمن از خود نشان داد، به طوری که امروز ما وجود، بقای ارتش و همچنین استان کردستان را در نظام مقدس و کشور جمهوری اسلامی، تا حد بسیار زیادی مدیون آن شهید بزرگوار هستیم. همان طور که گفتیم حتی اگر آقای قرنی به فیض شهادت هم نمی‌رسید و به مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت باز هم می‌شد برای ماندگاری یاد، نام و خدمات ایشان به همین نکات اشاره کرد. ■

چشم دیدن ارتش را نداشتند و از اعتماد کردن به این نهاد می‌ترسیدند. حتی دولت موقت هم همین نظر را داشتند که نمی‌شود برای ارتش کاری کرد، عملاً می‌خواستند ارتش را خالی کنند و به همین دلیل هم گفتند تمام سربازان فراری بیایند و کارت پایان خدمت‌شان را بگیرند.

یادم است که متولدين سال ۱۳۳۷ را کلاً معاف کردند و خدمت بقیه افراد را هم به یک سال تقلیل دادند.

بله، می‌گویند احمد مدنی این کار را کرد ولی مدنی مگر می‌توانست به تنهایی این کار را انجام دهد؟ مدنی می‌توانست پیشنهاددهنده باشد ولی همه با هم تصمیم می‌گیرند و دولت موقت به اتفاق همدیگر قبول کرده بود که پادگان‌ها فعلاً خالی شود و اوضاع را همین طور نگاه داریم تا بعد. اگر بحران کردستان پیش نمی‌آمد، فکر کنم تا پایان سال ۱۳۵۹ ارتش منحل می‌شد، چون این‌ها می‌گفتند ارتش را برای چه منظوری می‌خواهیم؟ شاید هم اصلاً به سال ۱۳۵۹ نمی‌رسید و زودتر منحل می‌شد. کردستان با تمام مصیبت‌هایش، این حسن را هم داشت که مسئولان را متوجه خیلی چیزها کرد. موضوعاتی مثل این که ملت ایران و تمام ملت‌های جهان باید یک‌دست، متحد و طرفدار عدالت باشند، در برابر ظلم بایستند و گول توطئه‌های ضد انقلاب را هم نخورند. میانگین آدم‌های خوب و با فرهنگ در کشور ما زیاد است، البته این به معنای خوبی مطلق نیست و آدم‌های بد هم در میان ما رخنه می‌کنند که این قانون در همه جای دنیا برقرار است، ولی ما معتقدیم آمار آدم‌های خوب در ایران بیشتر است، به دلیل این که همیشه ما در طول تاریخ خداپرست بوده‌ایم، نه تجاوزگر.

همان‌طور که شهید قرنی هم ثابت کرد ارتش در کردستان هیچ کوتاهی‌ای نکرده است و حتی وقتی معاندین گلوله‌ای را که به عنوان پوکه خمپاره



جدا کنیم. اگر ۶۵ سال پیش، ایرانیان کوتاه آمده بودند، همان موقع آذربایجان و کردستان از ایران جدا می‌شد و در حال حاضر ما باید از زنجان به بعد را بسا ویزا و گذرنامه رفت و آمد می‌کردیم. بنابراین اگر یک بحران به درستی مدیریت نشود، قطعه‌ای از کشور به سادگی جدا می‌شود. وقتی یک کشور هزاران سال دوام آورده و گذشتگان از آن دفاع کرده‌اند، ما و آیندگان هم باید از آن دفاع کنیم؛ حالا هر کسی در هر سمتی که می‌خواهد باشد. همین مسأله، یک نعمت و سعادت محسوب می‌شود که بعضی از اشخاص در مسیر کارهای خوب و خیر قرار می‌گیرند و شهید قرنی آن قدر پاک‌نهاد بود که در چنین مسیر تاریخی زیبایی قرار گرفت، اما چرا این اتفاق افتاده؟ به این دلیل که ریشه‌های ایشان ریشه‌های خوب و درستی بوده و پیشینیان ایشان همگی درست عمل کرده بودند.

جالب این که یادداشت‌هایی که از شهید قرنی بر جای مانده نیز شامل بخشی از معارف اسلامی و توصیه‌های مذهبی، دینی و اخلاقی است.

بله این درست است. ولی این را هم باید در نظر گرفت که خیلی از آدم‌ها متدین و قابل احترام هستند اما جرأت و شجاعت لازم را ندارند. این که یک نفر بتواند هم نظامی خوبی باشد، هم یک آدم مذهبی خوب، هم از نظر اخلاقی با مردم، با معرفت و جوانمرد باشد و هم قاطع، انقلابی، باعرضه، کاردار و دانشمند باشد، خود به خود حاصل نمی‌شود یا خود فرد نمی‌تواند در خودش این خصوصیات را به وجود بیاورد بلکه خدا باید این‌ها را به انسان عنایت کند. البته انسان برای به وجود آوردن این شرایط عالی و والا در وجود خویش، باید زحمت و ریاضت بکشد، از خودگذشتگی کند، جایی که لازم است درس بخواند، جایی که لازم است بدنش را ورزیده کند و به سختی‌ها عادت دهد. باید وظایف دینی‌اش را به درستی انجام دهد و برای این که بتواند واجبات را انجام دهد باید از ته دل زحمت بکشد. آدم‌ها برای این که پیش هم‌طرازهای‌شان، نام نیکی داشته باشند باید خیلی خوب باشند. ارزش کمی نیست که یک نفر در میان هم‌طرازانش خوشنام باشد، چون نمی‌توان یک‌شبه خوشنام شد؛ و شهید قرنی در بین همه ارتشیان عزیز ما چنین جایگاهی داشته و دارد.

شهید قرنی یک عمر ثروتی جمع کرده بود که آن را در ۴۳ روز و با بازسازی و گذاشتن سنگ بنای ارتش جمهوری اسلامی، هزینه کرد و البته جانش، با ارزش‌ترین سرمایه‌اش بسود و او در این راه از نثار آن هم دریغ نکرد.

به نظرم اثرگذاری تیمسار قرنی از فدا کردن جانش مهم‌تر بوده است، چون حتی اگر شهید هم نشده بود باز هم قرنی برای همه همچنان بزرگ بود، در حالی که خیلی از آدم‌ها ممکن است شهید شوند ولی تا این اندازه بر کشور و کسانی که راه‌شان را ادامه می‌دهند، تأثیر نداشته باشند. اما شهید قرنی چه زنده می‌ماند و به مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت و چه شهید می‌شد - که شد - بر اطرافیانش همین قدر اثر می‌گذاشت، به خصوص که او در روزهایی تأثیرگذار بود که برخی

## جانفش فدای ماندگاری کردستان شد

■ شهید قرنی و روایت شکل گیری ارتش جمهوری اسلامی در گفت و شنود  
شاهد یاران با سرهنگ سید محمدعلی شریف النسب، از یاران شهید



### درآمد

چند روز بود که هیچ کدام نخواستیم، قیافه‌های همه خسته بود و بارش بلند و لباس شخصی در برابر تیمسار قرنی قرار گرفته بودیم، بعد از این که کار معرفی ما - از جمله شهیدان نامجو، اقارب پرست و کلاهدوز - تمام شد، شهید قرنی از یکایک ما پرسید نماز می‌خوانید؟ همان‌جا بود که مهرشان بر قلب ما مستولی شد. با خودمان می‌گفتیم خدا را شکر که اولین رئیس ستاد ارتش اسلامی وقتی می‌خواهد همکاران خود را بشناسد از نمازشان می‌پرسد...

این، قصه آشنایی با سرهنگ سید محمدعلی شریف النسب، یکی از یاران نزدیک شهید قرنی با ایشان است. روایت شکل گیری ارتش جمهوری اسلامی توسط این شهید قرنی را در گفت و گو (که به کوشش زهرا عبد سامان یافته) با این هم‌رزم شهید بخوانید:

چگونه با تیمسار قرنی آشنا شدید و چه زمینه‌هایی در این آشنایی نقش داشت؟

آشنایی ما با تیمسار قرنی چند روز به پیروزی انقلاب در اقامتگاه موقت حضرت امام (ره) و در مدرسه رفاه و علوی بود، که البته زمینه‌های این ارتباط احتیاج به توضیح دارد.

بسنده، حدوداً دو سال قبل از انقلاب، در شیراز در دانشکده پیاده، جنگ‌های پارتیزانی تدریس می‌کردم که شهید یوسف کلاهدوز ساعت ۱۱ شب تلفن کرد و گفت می‌خواهد مرا ببیند. به خانه ما آمد و بعد از احوال‌پرسی گفت چه می‌کنی و اوضاع و احوال مملکتی را چطور می‌بینی؟ فهمیدم موضوع مهمی در پیش است. گفتم من در اطلاعات خدمت می‌کردم و بیش از شما خبر دارم و می‌دانم نهضت بزرگی در پیش است اما کی به سرانجام می‌رسد، خدا می‌داند. گفت باید چه کار کنیم؟ گفتم ما باید آماده باشیم و سعی کنیم در محیط کارمان از نظر تلاش و شخصیت، نمونه باشیم و در بین نظامیان دوستان خوبی پیدا کنیم که فدای انقلاب به کارمان بیایند. شهید کلاهدوز گفت شما تا امروز چه کرده‌ای؟ به عنوان مثال گفتم وقتی وارد یکی از کلاس‌هایم شدم و بسم الله گفتم، از سرگرد حسنی سعدی که شاگرد ممتاز و دوسال از من ارشدتر بود

می‌آمد، در پوشش دیدارهای خانوادگی و دوستانه، برای آنان جلسه می‌گذاشتیم. من خیلی نگران بودم، چون می‌دانستم که اطلاعات چقدر قوی است. آن زمان نظامیان در میان دو پوسته اطلاعاتی گیر کرده بودند، یکی فشار ساواک که برای همه مردم یکسان بود، یکی هم ضد اطلاعات ارتش، که ممکن بود فرد کناری‌تان، از مأموران آنان باشد!

داشتید رخدادهای ارتش را در فاصله دو سال قبل از انقلاب تعریف می‌کردید.

بله، داشتیم می‌گفتم ارتباط تشکیلاتی ما گسترش یافته بود اما یک سال به پیروزی انقلاب با شهید اقارب پرست مراد ما آن چنان زیاد شد که به صورت هفتگی درآمده بود. قرار شد زبان فرانسه و عربی هم بخوانیم و از نظر مطالعات اجتماعی و تخصصی در سطح ممتازی باشیم، که حتی اگر اتفاقی افتاد و همه ما را دستگیر کردند، نگویند این‌ها آدم‌های بی‌کاره‌ای بوده‌اند. به علاوه با این کار، دست کم حرمت راه و هدفمان حفظ می‌شد.

تا سه سال قبل از پیروزی انقلاب شهیدان کلاهدوز و اقارب پرست در مرکز زرهی شیراز استاد بودند، من هم در مرکز پیاده، و هر سه در دو پادگان مختلف خدمت می‌کردیم. آن زمان یکی از دوستان شهید

درخواست کردم کلاس را اداره کند. ایشان با اصرار من پذیرفت و جلسه خیلی خوب اداره شد. در کلاس بعدی، از سرگرد علی اصغرلو که از افسران برجسته نیروهای ویژه بود کمک گرفتم. سعی می‌کردم به وسیله دانشجویان نخبه به کلاس روح بدهم و با این روش توانسته بودم با دانشجویانی که دو تا پنج سال از من جلوتر بودند رابطه بسیار دوستانه‌ای پیدا کنم. شهید کلاهدوز گفت این کارها خیلی خوب است ولی کافی نیست، باید بیشتر تلاش کنیم. کمی که گذشت، گفت یادت می‌آید سرهنگ نامجو، عصرهای جمعه ما را خانه سرهنگ تیمور رحیم‌فر دعوت می‌کرد؟ گفتم بله. ایشان گفت ما آن ارتباطات را ادامه داده و شاگردان (شهید) نامجو را بسیج کرده‌ایم که اگر فردا روزی انقلاب شد، نیروهای خوبی برای اداره ارتش در اختیار داشته باشیم.

سرگرد حسنی سعدی در سال‌های حساس جنگ فرمانده نیروی زمینی بود و سرگرد علی اصغرلو در اوایل دفاع مقدس در کردستان به اسارت درآمد و هنگام فرار از زندان دولتو به شهادت رسید.

از ارتباط شهید نامجو با خودتان کمی بیشتر صحبت کنید.

سال ۱۳۴۲ شهید نامجو در درجه ستوان یکمی، استاد نقشه خوانی و نقشه برداری بود. کلاس‌های تئوریک ما در دانشکده افسری و گاهی هم کلاس‌های عملی‌مان در مناطق خارج از شهر تشکیل می‌شد. یادم هست آن زمان وقتی شمال امیرآباد می‌رفتیم، منطقه پر از تپه ماهور بود. ما را از ماشین‌های ارتشی پیاده می‌کردند و با ابزارهای مهندسی نقشه‌برداری می‌کردیم. ایشان، از هر نظر نمونه بود. ما طی دو سه جلسه به شخصیت انسانی و اخلاقی‌شان پی بردیم، خارج از کلاس با هم ارتباط برقرار کردیم و وی نیز ما را به جلسات خصوصی اخلاقی و عقیدتی دعوت کرد.

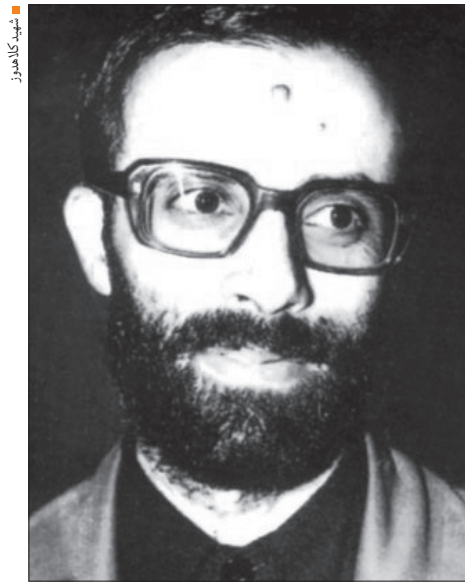
ارتباط شهید نامجو با تشکیلات انقلابی و شهید کلاهدوز در ارتش چگونه بود؟

شهید کلاهدوز و اقارب پرست، دو سال بعد از من یعنی سال ۱۳۴۴ وارد دانشکده افسری شدند. اتفاقاً من در سال سوم دانشجویی فرمانده‌شان بودم و آن دو نفر را با هم آشنا کردم. آقای نامجو، به من مأموریت داد تا آنان را هم با خودم به این کلاس‌ها بیاورم. ما در کلاس‌های خارج از دانشکده، به اتفاق هم شرکت می‌کردیم، البته افراد دیگری هم بودند. به هر حال کلاهدوز در آن شب به من گفت ارتباط‌ها را باید گسترش دهیم. ما ارتباطات را توسعه دادیم و دوستان خوبی در ارتش و ژاندارمری پیدا کردیم و در فرصت‌هایی که پیش

● آشنایی بنده با تیمسار شهید قرنی،  
● چند روز مانده به پیروزی انقلاب  
● اسلامی در اقامتگاه موقت حضرت  
● امام در مدرسه رفاه و علوی اتفاق  
● افتاد.

یوسف کلاهدوز به نام سروان صدقیانی که مسئول کارگزینی لشکر گارد بود، به او می‌گویم می‌خواهی به گارد بیاورم؟ یوسف می‌گوید اجازه بده بررسی کنم. به شهید نامجو می‌گویم صدقیانی می‌خواهد مرا به گارد ببرد؛ نظرتان چیست؟ ایشان هم می‌گویند برو، ما در همه جا به نیروهایی مثل شما نیاز داریم. یوسف با اکراه قبول می‌کند. به این ترتیب ما در گارد هم نیرو داشتیم و اقارب پرست، رابط من با او شده بود. باری، شهریور ۱۳۵۷ شد و من و اقارب پرست به اتفاق، به دانشکده فرماندهی ستاد در تهران راه یافتیم. ما روزانه با یکدیگر در ارتباط بودیم و برای شناسایی و جذب نیروهای مومن و متعهد به انقلاب وقت می‌گذاشتیم. دانشکده فرماندهی ستاد، مرکز تجمع استادان و افسران نخبه ارتش بود.

قبل از این که تیمسار قرنی در بین انقلابیون ارتش



شهید کلاهدوز

## و مردم شناخته شود، چه ذهنیتی نسبت به ایشان داشتید؟

ما با ایشان خیلی کم آشنا بودیم و او را به عنوان افسری مبارز و زندان رفته و درعین حال مسلمانی فرهیخته و مردم دوست می شناختیم اما ارتباط نزدیک با ایشان نداشتیم.

این را هم می دانستیم که با علما در ارتباط است. البته دارندگان درجات بالا و قدیمی های ارتش درباره ایشان اطلاعات بیشتری داشتند ولی برای ما جوانان بیشتر به یک اسطوره شباهت داشت. چند روز مانده به پیروزی انقلاب، ما شهید قرنی را در اقامتگاه موقت حضرت امام (ره) یعنی مدرسه علوی و رفاه دیدیم. البته نمی دانستیم می خواهد چه کند. یعنی آن قدر مدرسه علوی پر از ازدحام بود که نتوانستیم با هم ارتباطی برقرار کنیم و با برنامه های یکدیگر آشنا شویم.

از مهرماه ۱۳۵۷ به بعد، چندین گروه سیاسی مبارز در ارتش به شکل مخفی و زیرزمینی از حرکت انقلابی حضرت امام حمایت می کردند و به دنبال پیام ها و رهنمودهای ایشان در صدد ایجاد وحدت بودند. روز عاشورا نمایندگان دو گروه انقلابی، از بین آنهایی که یک عده شان در درجات بالا و قدیمی تر و دسته دیگر در درجات پایین و جوان تر بودند، در منزل سرهنگ فروزان در خیابان بهبودی جلسه ای تشکیل دادند. حرف ما جوان ترها به سرهنگ فروزان این بود که وقتی شما می گوئید باید خون بدهیم و می خواهید پانصد نفر از نظامیان وفادار به انقلاب را مسلحانه در میدان انقلاب و ادار به تظاهرات کنید تا نشان دهید که ارتش با مردم است و رژیم شاه هم بداند که دیگر نمی تواند به نیروهای مسلح تکیه کند، فکر خوبی است اما ممکن است پیروزی انقلاب سال ها عقب بیفتد و برنامه کودتای آمریکایی ژنرال هایزر عملی شود.

سرهنگ فروزان گفت شما چه می کنید؟ گفتیم هسته های مقاومت در پادگان ها تشکیل شده و دوستان ما قادر خواهند بود هر نوع اقدامی را علیه انقلاب خنثی کنند. برای حل این مشکل قرار گذاشته بودیم موضوع اختلاف نظر خود را به شکلی به رهبر معظم انقلاب (ره) منعکس کنیم و برای این کار آیت الله موسوی اردبیلی را دعوت کرده بودیم و ایشان در همان جلسه حضور داشتند.

روز عاشورا ۱۳۵۷ در تاریخ انقلاب و در آن ماه های آخر روز مهمی بود، چون روزی بود که حجت بر بسیاری از مردم، تمام و تردید خیلی ها در باره همراهی ارتش با انقلاب به یقین تبدیل شد. از آن روز به بعد بود که موج سنگین نهضت شتاب بیشتری گرفت.

بله. در آن روز اتفاق عجیبی در ارتش رخ داد و آن تیراندازی در ناهارخوری گارد بود؛ توسط دو نفر نظامی انقلابی که یکی درجه دار و دیگری سرباز بود. البته در میان افسرانی که آن جا حضور داشتند، انسان های خوبی هم بودند و دل شان با انقلاب بود، مانند شهید یوسف کلاهدوز که قرار بود به جلسه ما بیاید و در این حادثه حضور داشت.

از آن جاکه جلسه برای حضور نمایندگان پادگان ها مهم بود، صبر کردیم تا آقای کلاهدوز نیز بیاید اما تلفن های دوستان را هم جواب نداد و ما بدون حضور ایشان کار را شروع کردیم. آقای موسوی اردبیلی نظرات هر دو

برای این کار افراد شاخص گروه یعنی آقایان فروزان، سلیمی، نامجو، کلاهدوز و نجفی احضار و شبانه به مدرسه علوی آمدند.

## این افسران با شهید قرنی چه ارتباطی داشتند؟

هنوز هیچ ارتباطی با تیمسار قرنی در میان نبود. طرح انسجام ارتش، تهیه و به حاج احمد آقای خمینی (ره) داده شد و گفتیم سلام ما را به حضرت امام (ره) برسائید و بگوئید که انقلاب، بیش از هر چیز دیگری به ارتش نیاز دارد. واقعیت هم همین بود، ما کلاتری و ژاندارمری و نیروی انتظامی نیز نداشتیم، همه مراکز انتظامی و امنیتی فرو ریخته بود. به عبارت بهتر، ارتش داشت به انقلاب می پیوست و باید جمع و جور می شد. حضرت امام (ره) بعد از دیدن طرح فرمودند نماینده من آقای آیت الله ربانی شیرازی است و ما هم با ایشان جلساتی ترتیب دادیم. ایشان هم نتیجه جلسات ما را به عرض حضرت امام (ره) می رساندند و به ما پاسخ لازم را می دادند. پس از این بود که در ۲۱ بهمن ماه، موضوع «همبستگی ارتش با مردم» اعلام شد و یک روز بعد، انقلاب به پیروزی رسید.

## راستی ارتش، صبح ۲۲ بهمن بود که اعلام بی طرفی کرد یا روز بیست و یکم؟

ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن، بی طرفی ارتش که در حکم همبستگی با مردم، نهضت و امام بود از رادیو پخش شد. آقای موسوی اردبیلی روز ۲۲ بهمن ما را دیدند و پرسیدند: «شما چرا این جا هستید؟ باید می رفتید خدمت تیمسار قرنی...» ولی ما در آن دو سه روز هرگاه سراغ تیمسار قرنی را می گرفتیم، می گفتند جلسه دارند، و می دیدیم کسانی که ستاد مشورتی ایشان را تشکیل داده اند - فردی به نام سرهنگ توکلی و دوستانش - با انقلاب بیگانه و از توانمندی و آگاهی لازم بی بهره اند.

## یعنی اینان حتی مذهبی هم نبودند؟

در آن موقع همه خود را انقلابی و مذهبی معرفی می کردند اما دستور این بود که ما فقط با تیمسار قرنی همکاری کنیم و کاری به آن ها نداشته باشیم، خوشبختانه طرح مان را به حضرت امام (ره) داده بودیم و از پشتیبانی کامل برخوردار بودیم.

تیمسار قرنی آدم بزرگی بوده که دو دهه قبل از انقلاب، رئیس رکن دو ارتش شاهنشاهی بوده است. هم مذهبی بوده و هم انقلابی. شما در آن زمان چه کسی را به عنوان الگوی خود انتخاب کرده بودید؟

در مدیریت و سازماندهی استادان نامجو را به عنوان الگو انتخاب کرده بودیم اما از نظر فکری بیشتر تحت تأثیر سرگرد محمدرضا رحیمی بودیم. او انسانی دانشمند و قرآن شناس و زندان رفته بود که با روحانیت و سران انقلاب آشنایی نزدیک داشت. بعد از این که آقای موسوی اردبیلی ما را به شهید قرنی ارجاع دادند هنوز نمی دانستیم که ایشان رئیس ستاد ارتش شده است. گفتند تیمسار قرنی می خواهد حرکت کند، خودتان را به ایشان معرفی کنید.

مثل مهندس بازرگان که به عنوان نخست وزیر انتخاب و این تصمیم به مردم اعلام شده بود، با این تفاوت که شهید قرنی گویا از مدتی قبل از پیروزی انقلاب به سمت ریاست ارتش منصوب شده بود ولی این تصمیم علنی نشده بود.

بله. آقای موسوی اردبیلی برای شهید قرنی یادداشتی

گروه را شنیدند و گفتند به ما فرصت دهید تا به نتیجه برسیم. دو سه روز بعد گفتند با طرح توسعه هسته های مقاومت در نیروهای مسلح موافقت گردیده و از آن موقع این طرح به طرح "ضد کودتا" مشهور شد. آن روزها ژنرال هایزر چندین سفر برای طراحی کودتا به ایران آمده بود و با دولت و ارتش تماس هایی برقرار کرده بود.

## شما مستقیماً با حضرت آیت الله موسوی اردبیلی مرتبط بودید؟

بله. علاوه بر ایشان شهیدان عزیزمان اقارب پرست، نامجو و کلاهدوز هم با بسیاری از شاخه ها و شخصیت های انقلاب در ارتباط بودند.

## ارتباط شما با آیت الله موسوی اردبیلی به کجا انجامید؟

چند روزی مانده به پیروزی انقلاب من و شهید اقارب

- ما با ایشان خیلی کم آشنا بودیم و او را به عنوان افسری مبارز و زندان رفته و درعین حال مسلمانی فرهیخته و مردم دوست می شناختیم اما ارتباط نزدیک با ایشان نداشتیم.
- این را هم می دانستیم که با علما در ارتباط است.

پرست به اقامتگاه حضرت امام (ره) فرا خوانده شدیم و خود را به سرگرد محمدرضا رحیمی معرفی کردیم. آن زمان، نظامیان به نشانه وفاداری به مردم، نهضت و امام، اسلحه یا قطعات حساسی را که از تانک یا هلی کوپتر باز کرده بودند، می آوردند و تحویل می دادند. من و شهید اقارب پرست به جمع و جور کردن آن ها کمک می کردیم. ما به آقای رحیمی گفتیم باید کاری اساسی انجام دهیم. گفت کار اساسی چیست؟ گفتیم انقلاب ارتش می خواهد، فردا هرج و مرج می شود. پایه های ارتش شاه فرو ریخته است، ما باید افسران مورد اعتماد را به کار بگیریم و ارتش انقلاب را سازماندهی کنیم.

## در آن روزهای بحرانی در ارتش و پادگان‌ها امنیت برقرار نبود. حتی اتفاق افتاده بود که یک فرمانده در مراسم صبحگاه به رگبار بسته می‌شد. سرباز یا افسر و درجه‌دار معتقد زیر بار آن‌ها نمی‌رفتند، سلاح‌ها هم از کار افتاده و سوزن توپ‌ها و مسلسل‌ها جدا شده بود.

ارتش اسلامی وقتی می‌خواهد همکاران خود را بشناسد از نمازشان می‌پرسد. بعد از آن، ایشان گفت من دنبال فرصتی هستم تا این گروه را کنار بگذارم. ما هم نامه آیت الله موسوی اردبیلی را به تیمسار قرنی دادیم اما از محتوای آن خبر نداشتیم، بعد از معارفه، در محل مستشاران آمریکایی مستقر شدیم و با پادگان‌ها ارتباط سریع و مستقیم پیدا کردیم.

فرمانده پادگان در عرض ۳۰ ثانیه در دسترس مان بود و این مسأله خیلی اهمیت داشت. شهید قرنی گفت بهتر است دیگران موضوع همکاری ما و شما را نفهمند، فقط شما یک نفر با من در ارتباط باش. چند روزی به همین ترتیب عمل کردیم. خبرنگاران خارجی و داخلی برای مصاحبه با تیمسار می‌آمدند. یکی از آن‌ها که خبرنگار مشهوری از کشور آمریکا بود با سرهنگ توکلی هم مصاحبه کرد.

### سرهنگ توکلی و یارانش از چه گروهی بودند؟

آنان از افسران روشنفکر و مبارز بودند، بعضی‌هایشان هم سابقه زندانی داشتند، اتفاقاً یکی از آن‌ها نیز افسری بسیار خوب و مذهبی و از استادان قدیمی دانشکده مخابرات ارتش بود.

### آنها می‌خواستند سمت و سوی ارتش را به سلیقه خودشان شکل دهند؟

تقریباً. و اغلب با فرهنگ انقلاب بیگانه و به دنبال شغل و مقام و نام و نشان بودند. آن روز همان طور که اطراف آن‌ها می‌چرخیدم، دیدم آن خبرنگار آمریکایی با سرهنگ توکلی که آدمی خوش‌برخورد و خوش‌بین بود، مصاحبه می‌کند. کمی دور بودم و نمی‌فهمیدم چه می‌گویند؟

سرهنگ توکلی در زمان خود از افسرهای شاخص و شناخته شده ارتش بود و وقتی یک عده جوان مسلح در همان هفته اول انقلاب از دیوار سفارت آمریکا بالا رفتند، او وارد عمل شد و با هشدار و نصیحت آنان را پراکنده کرد.

### این ماجرا مربوط به قبل از اشغال لانه جاسوسی در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ بود؟ منظور تان این است که آن زمان، یک اشغال نافرجام داشتیم؟

بله و کمتر کسی از این جریان خبر دارد. ماجرا از این قرار بود که مجاهدین خلق - منافقین - آن‌جا را محاصره کرده بودند. سرهنگ توکلی نیز بلافاصله خودش را آن‌جا رساند و با بلندگویی با آن‌ها صحبت کرد؛ گفت چه کار می‌کنید؟ انقلاب مسئول دارد؛ هر حرکتی که می‌کنیم باید همسو با انقلاب باشد، دست از این کار بکشید. آن‌ها هم قبول کردند و ایشان با چهره موفقی برگشت. از حق نگذریم، این اقدام او با هر انگیزه‌ای که انجام شده باشد مفید و به موقع بود. البته زیاد اتفاق

همراهش نگران و مضطرب بودند و کسی را که بتواند مشکل آنان را حل کند نمی‌شناختند. به دوستان خود گفتم برای لشکر سنندج فرمانده می‌خواهند و سرگرد کتیبه هم در حال حاضر آن‌جاست. دوستان گفتند ایشان بهترین گزینه است. سرگرد کتیبه از افراد گروه ما بود. متن فرمان در یک خط نوشته و بدین شرح صادر شد: «سرکار سرگرد مهدی کتیبه، جناب عالی از این لحظه فرمانده لشکر سنندج هستید. با این شماره تلفن، ستاد ارتش تماس حاصل فرمایید. امضاء، سرلشکر قرنی.» حکم را نزد تیمسار قرنی بردم، تیمسار هم حکم را امضا کردند و از رادیو قرائت شد.

### جالب است که شما در آن شرایط، مجبور شده بودید حکم و شماره تلفن مربوط به آن را از رادیو قرائت کنید؛ به این می‌گویند شرایط صددرصد انقلابی...

درست است. باری، سرگرد کتیبه نیز به سرعت تماس گرفت و این اتفاق به ظاهر ساده چند امتیاز به همراه داشت. اول این که همه دانستند ستاد مشترک فعال شده است. دوم این که تیمسار به کارآمدی گروه ما ایمان پیدا کردند و خیلی خوشحال شدند. آقای کتیبه با آیت الله صفدری، نماینده حضرت امام (ره) در سنندج ارتباط تنگاتنگی برقرار کرد و با همکاری ایشان امنیت را حاکم کرد. پیام‌های بعدی‌ای که از سنندج به تیمسار رسید، ایشان را به ما خوش‌بین‌تر کرد و به من گفت شما که هستی؟ گفتم سرگرد شریف‌النسب. گفت با کی کار می‌کنی؟ گفتم جزو گروهی هستم که مأمور شده‌ایم به شما کمک کنیم. تیمسار گفت من از کار این اشخاص که با عنوان مشاور به این‌جا آمده‌اند راضی نیستم. به دوستان‌تان بگویید در فرصتی نزد من بیایند. به محض آن‌که آن عده - مشاوران - برای ناهار رفتند، من گروه خودمان یعنی سرهنگ فروزان و دیگران را خبر کردم. تیمسار گفت خودتان را معرفی کنید. آقایان نامجو، رحیمی، اقارب پرست، کلاهدوز و بقیه صحبت کردند.

چند روز بود که هیچ کدام نخوابیده بودیم، قیافه‌های همه خسته بود و با ریش بلند و لباس شخصی در برابر تیمسار قرار گرفته بودیم، بعد از این که کار معرفی تمام شد، شهید قرنی از یکایک ما پرسید نماز می‌خوانید؟ همان‌جا بود که مهرشان بر قلب ما مستولی شد. با خودمان می‌گفتم خدا را شکر که اولین رئیس ستاد

نوشت، آن را در پاکت گذاشت و چسباند و به سرهنگ فروزان داد. او از استادان نمونه دانشکده فرمانده ستاد بود، دوره‌هایی را هم خارج از کشور گذرانده بود و به عنوان یک نظامی متدین و فرماندهی مدبر و قدرتمند شناخته شده بود. در هر صورت به سختی راه‌ها را گشودیم و وارد ستاد مشترک در چهارراه قصر شدیم. همان ترکیب سازمانی دو سه روز قبل در اقامتگاه حضرت امام (ره) آن‌جا هم در اطراف تیمسار قرنی فعال بودند. سرهنگ توکلی در رأس این گروه بود. آن زمان تیمسار سرلشکر سلیمی که هنوز سرگرد بود، تا باردیگر آن‌ها - سرهنگ توکلی و دوستانش - را دید گفت خدا حافظ! من رفتم، ما با این‌ها نمی‌توانیم کار کنیم. من به آنان گفتم ما آمده‌ایم که این‌ها بروند، ما نامه و حکم داریم، باید بمانیم. در این زمان حاج اکبر پوراستاد، از مبارزان قدیمی و یاران انقلاب و دوست قدیمی محمدرضا رحیمی، سرپرست افراد مسلح و نیروهای انقلابی محافظ ستاد مشترک بود. آن روزها هر لحظه ممکن بود به ستاد حمله شود، چون گروه‌های مسلح مخالف، می‌خواستند ارتش منحل شود. ستاد مشترک هم یک نقطه کلیدی بود. دیدم سرهنگ توکلی دنبال یک نفر می‌گردد تا اعلامیه‌ای را به رادیو و تلویزیون برساند، معلوم شد توکلی خود را همه کاره ستاد مشترک معرفی کرده و به چند نفر از اعضای گروه خودشان هم شغل‌هایی حساس داده است. سرگرد رحیمی به من گفت: «نگران نباش، آقای مهندس مهدی چمران، رابط ما با صدا و سیماست. به ایشان گفته‌ایم که تا ما تأیید نکرده‌ایم، از انتشار هرگونه مطلبی درباره ارتش خودداری کنید.» آن‌ها هم هر چه منتظر ماندند تا رادیو و تلویزیون، اعلامیه را پخش کند، اتفاقی نیفتاد!

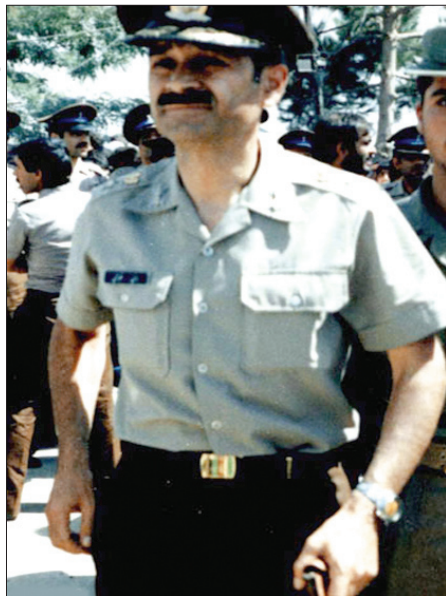
### فکر می‌کنم ۲۱ بهمن بود که می‌گفتند احتمال وقوع کودتا وجود دارد و حضرت امام (ره) هم گفتند همه به خیابان‌ها بیایند. وقتی حضرت امام (ره) این تصمیم را گرفتند، آیا با شهید قرنی مشورتی هم کردند؟

من چیزی در این باره نمی‌دانم، اما تیمسار محمدرضا رحیمی می‌گوید که من - یعنی خودش - در اقامتگاه موقت، از طریق آقای ناطق نوری به عرض حضرت امام (ره) رساندم که کودتا در شرف وقوع است.

سران ارتش و آمریکایی‌ها در خاطراتشان نوشته‌اند با ارتشی که از فرماندهش اطاعت نمی‌کند، چه می‌توان کرد؟ در آن روزهای بحرانی در ارتش و پادگان‌ها امنیت برقرار نبود. حتی اتفاق افتاده بود که یک فرمانده در مراسم صبحگاه به رگبار بسته می‌شد. سرباز یا افسر و درجه‌دار معتقد زیر بار آن‌ها نمی‌رفتند، سلاح‌ها هم از کار افتاده و سوزن توپ‌ها و مسلسل‌ها جدا شده بود. در چنین شرایطی کودتا چه مفهومی می‌توانست داشته باشد؟ پیروزی انقلاب در انتظار آخرین شلیک هوشمندانه حضرت امام بود و با آن پیام تاریخی، تیر دقیقاً به هدف اصابت کرد.

### از ماجرای سقوط پادگان‌ها بگویید.

از دحام زیادی در اتاق تیمسار قرنی بود، همزمان سه چهار تلفن داشت زنگ می‌خورد. نظم و کنترلی وجود نداشت. من توانسته بودم از این فرصت استفاده کرده و به دفتر ایشان نفوذ کنم که از سنندج خبر دادند اگر در یکی دو ساعت آینده، فرمانده لشکر تعیین نکنید، پادگان سقوط می‌کند و شهر به دست دموکرات و کومله می‌افتد. آن زمان سنندج در مقابل ضد انقلاب و گروهک‌های وابسته، دژ نیرومندی به حساب می‌آمد. آقای قرنی و تیم



می کردند که تیمسار فلاحی با هر قدمی که برمی داشت، احساسات افراد را تهییج می کرد، و بارها شنیده بودند که کلام مشهور حضرت امام حسین (ع) «ان الحیاه عقیده و جهاد»، ورد زبان ایشان بوده است. تیمسار فلاحی به پادگان‌های مرکزی، یکی پس از دیگری، سرکشی می کرد و می گفت که هر چه سریع تر باید به کردستان نیرو بفرستیم، هر لحظه نیروهای دموکرات و کومله افزون تر می شوند. در آن موقع پانزده گروه مشهور از نیروهای مخالف، کردستان را ناامن کرده بودند و بیم آن می رفت که پادگان‌ها یکی پس از دیگری سقوط کنند.

#### پانزده گروه شناخته شده مسلح و غیر قانونی؟!!

بله، می توانید حدس بزنید که مسئولیت رئیس ستاد و فرماندهی نیروی زمینی در این شرایط، تا چه حد سخت و پیچیده است.

به این ترتیب در حقیقت در ارتش، اولین فرماندهان سال‌های بعد جنگ تحمیلی عراق بر ایران و دفاع مقدس هشت ساله، حلقه اصلی یاران مؤمن و معتقد شهید قرنی بودند، ارتشی که شهیدان فلاحی و نامجو زبانزد همه یاران آن هستند، شهید کلاهدوز هم که بعداً به سپاه منتقل شد.

شهید نامجو، آقایان محمدرضا رحیمی و فروزان همه از فرهیختگان و افسران نام‌آور ارتش بودند. حضور سرهنگ فروزان گروه‌های انقلابی ارتش را عملیاتی کرد و از فردای پیروزی انقلاب که ما در جست و جوی فرمانده بودیم، با صفی طولانی از افسران و درجه‌داران فداکار و داوطلب روبرو شدیم. آنان اغلب از گروه خودمان و شاگردان و دوستان شهید نامجو و سرهنگ فروزان بودند.

فرماندهان، مشکلات زیادی داشتند، چون گروه‌های مخالف سیاسی حاضر در پادگان‌ها، فعال بودند و می‌خواستند ارتش را به قبضه خود درآورند. آنان در برابر فرمانده می‌ایستادند و او را هو می‌کردند، گاهی نیروهای انقلابی کم‌تجربه خودمان هم کمی به آن طرف تمایل پیدا کرده بودند و هرج و مرج بیشتر شده بود. حرف اصلی ضد انقلاب هم این بود که ما ارتش نمی‌خواهیم یا می‌گفتند فرمانده نمی‌خواهیم، می‌خواهیم شورایی عمل کنیم. در حالی که نمی‌شد ارتش را به شکل شورایی اداره کرد، چون اولین اصل یک نظام، «وحدت

فرو ریخته بود، نظامیان انقلابی برای تضعیف حکومت شاه، تلاش‌هایی کرده بودند، حکومت نظامی باعث شده بود که ارتش از مأموریت‌های اصلی خودش که آموزش و نگهداری بود باز بماند. سلاح‌های حساس پراکنده و بی‌کار مانده بود و تعمیر و نگهداری می‌خواست. تانک‌ها که به خیابان‌ها می‌آمدند و برمی‌گشتند، فرسوده شده بودند و کسی نمی‌رسید آن‌ها را سرویس کند، خودروها هم همین وضعیت را داشتند. گروهک‌ها هم در ارتش رخنه کرده و اسب خود را می‌تازاندند. این‌ها بخشی از مشکلاتی بود که تیمسار قرنی و فرماندهان با آن‌ها روبرو بودند.

#### به علاوه انقلابیون هم جوان و کم تجربه بودند.

بله، در نهایت هم ارتش اعلام همبستگی یا بی‌طرفی کرده بود و فرماندهان قدیم رفته بودند. ارتش انقلاب، فرماندهی باتدبیر شجاع و متعهد لازم داشت و این خصوصیات در تیمسار قرنی جمع بود. خوشبختانه گروه سرهنگ فروزان خیلی می‌توانست کمک ایشان کند، تیمسار هم توانایی‌های آنان را درک کرده بود و به صداقت آنان ایمان داشت. روزهای اول، نیروهای انقلابی عهده‌دار حراست از پادگان شدند و با این اقدام اجازه ندادند اخلاص‌گران قدرت را به دست بگیرند و پادگان‌ها را غارت کنند. بعد هم شهید اقارب پرست، مسئول تحقیق شد و فرماندهان را به کمک نیروهای انقلابی تعیین می‌کرد. این جریانات در حالی در ارتش اتفاق می‌افتاد که نیروهای سه‌گانه هنوز سر و سامانی نیافته بودند، بلکه هسته‌های مقاومت داشتند این نهادها را حفظ می‌کردند.

بد نیست برای این که موقعیت آن زمان را بهتر متوجه شوید، یکی دو نمونه برای تان تعریف می‌کنم. یادم هست نیروی زمینی فرمانده نداشت، در صورتی که این نیرو اساس و پایه ارتش به حساب می‌آید و بقیه نیروها باید پشتیبانش باشند اما تا وقتی نیروی زمینی نباشد کاری از پیش نمی‌رود. نیروی زمینی ما در آن برهه زمانی بلا تکلیف و سردرگم بود. گروه فرهیختگان و مشاورین نظامی، سه چهار نفر را پیشنهاد دادند. آن‌ها گفتند یکی دو روز به ما فرصت دهید. بعد از چند روز گفتند جمع و جور کردن این نیرو در توان ما نیست. وقتی مستأصل شدیم، سرهنگ فروزان، تیمسار شهید فلاحی را که عهده‌دار معاونت مرکز پیاده در شیراز بود، پیشنهاد کرد و گفت ایشان اگر این سمت را بپذیرد بهترین گزینه خواهد بود.

#### تیمسار فلاحی هم مثل این که از طرف شاه، پنج سالی بود که خانه نشین شده بود.

تیمسار فلاحی از آن‌هایی نبود که پشت میز بنشیند و دستور بدهد. فردای روزی که برایش حکم صادر کردند، در پادگان‌های مرکز و از جمله لشکر یک و دو گارد حضور داشت. به نظامیان می‌گفت کردستان، گنبد کاووس و بلوچستان در خطر است، بچنید، حالا وقت تلاش و کوشش، وقت عمل به تعهدات است. حتی یادم هست یکی از هم‌زمان برجسته و فداکارمان به نام سرتیپ رحیم رحمانی می‌گفت در آن موقع من که سرگرد بودم، وقتی چشمان گریان تیمسار فلاحی را دیدم، به ایشان گفتم ما همه تحت امرتان هستیم. من به عنوان فرمانده گردان و همه نفراتم، و لشکر یک و دو گارد، در خدمت شما آمده جانشانی هستیم. خلاصه، نظیر این دوستان‌مان برای ما تعریف

می‌افتاد که یک عده، جایی را محاصره کنند. یادم هست یک بار ساعت ۱۲ شب گفتند که رادیو و تلویزیون محاصره شده است. قطب زاده پیامی داده و گفته بود که ما این‌جا محاصره شده‌ایم، به دامن برسید! مردم شتابان به کمک می‌رفتند و تیراندازی در جریان بود.

#### چه کسانی رادیو و تلویزیون را محاصره کرده بودند؟

ظاهراً ماجرا توسط شخص قطب‌زاده، طراحی شده بود و هدف از آن، بزرگ‌نمایی و کسب شهرت بود.

#### داشتید از مصاحبه سرهنگ توکلی می‌گفتید.

در هر حال سرهنگ توکلی در این مصاحبه به آمریکایی‌ها گفته بود نگران نباشید، من حافظ منافع شما هستم.

#### توکلی با چه سمتی مصاحبه کرده بود؟

ایشان با زرنگی خاصی به گرداننده و همه کاره شهید قرنی تبدیل شده بود و خود را، رئیس «شورای انقلاب ارتش» می‌دانست. حتی می‌خواست تیمسار قرنی را تحت فشار قرار دهد که بایستی مرا جانشین خود و فرمانده نیروی زمینی معرفی کنید.

#### یعنی نفر دوم ارتش؟

ما خبر نداریم که ایشان چه فکری در سر داشت اما وقتی این خبر به بیرون درز کرد، ناگهان تمام کسانی که با او کار می‌کردند، دیدند آن‌ها را هم بدنام کرده

- شهید قرنی خصوصیات و
- امتیازات بزرگی داشت. شاید
- بالاترین امتیاز تیمسار قرنی سعه
- صدر و مدیریت بحران او بود،
- یعنی هر کسی در آن سن و سال
- بود، جرأت قبول چنین مسئولیت
- سنگین و پیچیده‌ای را نداشت.

است؛ آمریکا رودرروی ما قرار داشت و تا دو روز قبل می‌خواست کودتا کند.

آخرین روزی که گروه توکلی با ترس و شرمندگی به ستاد آمده بودند، سرهنگ فروزان با عصبانیت به آنان می‌گوید خجالت نمی‌کشید؟ برخیزید و به دنبال کارتان بروید. به این ترتیب بود که دیگر گروه توکلی برای همیشه ستاد ارتش را ترک گفتند، تیمسار قرنی از این بابت خوشحال بود، چراکه اغلب‌شان توان کاری نداشتند و ارگان و مقام خاصی نیز آنان را تأیید و پشتیبانی نمی‌کرد. بدین ترتیب سرهنگ فروزان که از چندی پیش شورایی از نخبگان ارتش تشکیل داده بود تا کارها جامع‌تر و با برنامه و منظم پیش برود، دیگر مانعی در پیش نداشت و این بود که گروه او آشکارا در کنار رئیس ستاد آغاز به کار کرد.

#### از آن‌جا که جمهوری اسلامی، نظام نوپایی بود و هنوز کارها آن‌طور که باید و شاید راه نیفتاده بود، شهید قرنی با چه مشکلاتی روبرو بود؟

شهید قرنی خصوصیات و امتیازات بزرگی داشت. شاید بالاترین امتیاز تیمسار قرنی سعه صدر و مدیریت بحران او بود، یعنی هر کسی در آن سن و سال بود، جرأت قبول چنین مسئولیت سنگین و پیچیده‌ای را نداشت. ایشان در آن زمان در آستانه ۷۰ سالگی بود. از طرفی تمام پایه‌های ارتش در طول سه، چهار ماه قبل از انقلاب



شهید اقارب پرست

فرماندهی» است و فرمانده است که باید تصمیم بگیرد. آن‌ها مخالفت می‌کردند و می‌گفتند اگر قرار شود ارتش به کردستان یا جای دیگری نیرو بفرستد، ما باید تأیید کنیم. از یک طرف سربازهای مؤمن و معتقد به فرمان حضرت امام(ره) قبل از پیروزی، محل خدمت خود را ترک کرده بودند - البته کلیه افسراد این گروه قرار بود روز ۱۴ یا ۱۵ فروردین ماه خودشان را به ارتش که حالا «ارتش جمهوری اسلامی» بود معرفی کنند - در نتیجه سربازهایی که مانده بودند، می‌گفتند اگر ما هم نرویم، ضد انقلاب به حساب می‌آییم. بنابراین این‌ها هم رفته بودند.

**پس شما در آن مقطع - فاصله پیروزی انقلاب تا بازگشت ارتشی‌های همراه با انقلاب به سرکارهای شان - برای حراست از پادگان‌ها چه می‌کردید؟**

در سرمای زمستان آن سال، شب‌ها با فرمانده پادگان‌ها در ارتباط بودیم، آن‌ها می‌گفتند سرباز نداریم، خودمان اسلحه به دوش گرفته‌ایم و نگرانی می‌دهیم، تا به زاغه مهمات و نقاط حساس پادگان خدشه‌ای وارد نشود. درواقع با پاسداری افسران و درجه‌داران ارشد بود که سنگرها حفظ می‌شد. به یاد دارم نزدیک پایان سال بود. یک روز، شهید قرنی با عصبانیت به دفترش آمد و گفت دریادار احمد مدنی - وزیر وقت دفاع - بچگی کرده و مدت سربازی را یک سال اعلام کرده است! وقتی سربازی یک سال اعلام شد، ما برای تأمین حداقل نیرو با مشکل مواجه بودیم. پادگان‌ها از نیرویی که باید پشت تیربار و سلاح‌های سنگین می‌نشست، خالی شد و صدای بقیه هم بلند بود که تکلیف ما را روشن کنید، چون ۲۰ روز یا یک ماه دیگر با پایان خدمت‌مان مرخص می‌شویم. فعالیت گروه‌های سیاسی نیز آرامش پادگان‌ها را برهم ریخته بود، آن‌ها هر روز شعار جدیدی می‌دادند. مثلاً می‌گفتند از سرگرد به بالا باید اعدام شوند!

**واقعاً شرایط عجیبی بوده...**

واقعاً. مشکلاتی که آن روز، ارتش و شهید قرنی با آن مواجه بودند، بسیار زیاد بود و تیمسار قرنی همه را با سعه صدر تحمل کرد و برای حل و فصل آن‌ها تا جایی که می‌توانست از روحانیت کمک می‌گرفت. گروه‌ها، مشکلات و چالش‌های بزرگ را هم به عرض مبارک حضرت امام(ره) می‌رساند.

سرانجام ارتباط و اعتمادی که بین حضرت امام(ره) و شهید قرنی برقرار بود، ارتش را سرپا نگاه داشت و اجازه نداد این نهاد از پا درآید. توصیه حضرت امام(ره) به مردم همواره این بود که ارتش، متعلق به ملت و یک نهاد اسلامی است. احترام آن واجب است و اگر کسی ارتش را تضعیف کند، ضد انقلاب است. با همه این‌ها ما در مقابل خود، دشمنان قسم خورده‌ای داشتیم که دست به دست هم داده بودند و انحلال و نابودی ارتش را می‌خواستند.

**ارتباط شهید قرنی با حضرت امام(ره) چگونه بود؟**  
قرائن نشان می‌داد که تیمسار قرنی با مقامات روحانی و به خصوص حضرت امام(ره) از سال‌ها پیش رابطه نزدیک داشته است. او یک نظامی صادق و وفادار به انقلاب بود و در آن زمان بهترین کسی بود که می‌توانست برای تصدی ستاد ارتش انتخاب شود.  
**شهید قرنی ۴۳ روز رئیس ستاد ارتش بودند. شما در آن ایام، چه رابطه کاری‌ای با ایشان داشتید؟**

همه ما جزو گروه همکار و کمک کننده ایشان بودیم اما من رابط بین شهید قرنی و کمیته انقلاب ارتش بودم؛ چون شهرها، کلانتری و شهربانی نداشت و کمیته‌ها بر همه جا حاکم شده بودند، خود به خود این اسم بر روی این نهاد نظامی آمد. نیروهای انقلابی شماره تلفن‌های ما را داشتند و مشکلات و چالش‌هایی را که با آن روبرو می‌شدند مطرح می‌کردند. ما هم تا زمانی که پادگان‌ها صاحب فرمانده و متولی شدند، به آن‌ها کمک و راهنمایی می‌کردیم.

**کمیته‌های انقلاب ارتش تا چه مدت ادامه کار دادند؟**

کمیته‌ها تا زمانی ادامه داشتند که فرماندهی شکل گرفت. مدتی که گذشت، خبردار شدیم نیروهای انقلابی، علی‌رغم توصیه‌ها، آرام آرام به سمت تداخل در کار فرمانده کشیده می‌شوند. سرهنگ فرزوان گفت مأموریت ما خاتمه یافته و باید همه به محل‌های خدمت‌مان برگردیم. خود من مأمور شدم که اداره روابط عمومی ستاد مشترک را، که اداره بسیار مهمی بود، برای عقیدتی و سیاسی سازماندهی کنم. باری، مقدماتش را فراهم کردم و زمانی که حضرت حجت الاسلام والمسلمین صفایی از سفر حج برگشتند رئیس این اداره شدند. من هم برای مدتی معاون‌شان بودم و پس از آن راهی جبهه‌های نبرد شدم. سرهنگ فرزوان نیز بعد از مدتی فرمانده ژاندارمری کل کشور شد و بقیه دوستان‌مان نیز هر یک عهده‌دار یکی از مسئولیت‌های کلیدی در ارتش شدند.

از جمله شهید نامجو فرمانده دانشکده افسری و پس از آن وزیر دفاع، آقای سلیمی رئیس دفتر حضرت آیت الله خامنه‌ای و پس از آن وزیر دفاع، آقای رحیمی معاون عقیدتی سیاسی و پس از آن جانشین وزیر دفاع، شهید کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شهید اقارب پرست رئیس دانشکده افسری و جانشین فرمانده لشکر خوزستان، آقایان نجفی و دادبین فرمانده نیروی زمینی شدند. اصولاً بسیاری از فرماندهان لشکرها و تیپ‌ها در دوران دفاع مقدس از همین گروه بودند که تعداد زیادی از ایشان نیز به فیض بزرگ شهادت نائل آمدند.



شهید نامجو

**این مسئولیت‌ها را بیشتر بعد از شهادت تیمسار قرنی بر عهده گرفتند؟**

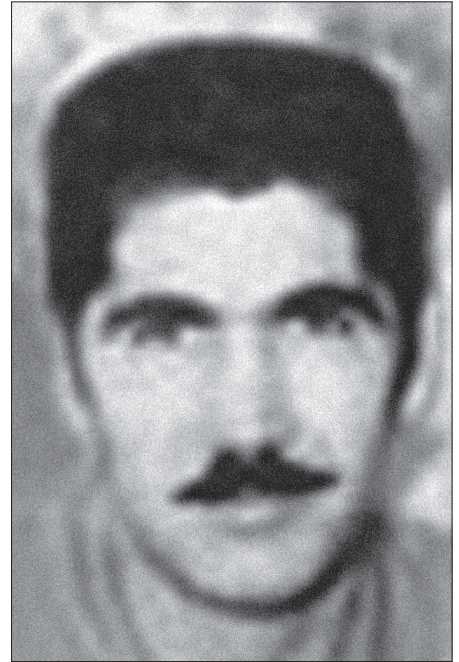
بله. تیمسار فلاحی از همان روزهای اول و به خصوص بعد از شهادت تیمسار قرنی، پادگان‌های مرکز را آماده کرد و خودش هم به کردستان رفت و بارها در پاوه و میروان و سنندج جانش به خطر افتاد. در مهرماه ۱۳۵۸ در سردشت، خودروی‌شان را به گلوله آرپی‌جی هفت بستند و به یک آهن پاره تبدیل شد، خودشان نیز کمی آسیب دیدند ولی به خیر گذشت. روزهای پایانی سال ۱۳۵۹ نیز تیمسار فلاحی در پشت سد کرخه همراه با دو نفر محافظش غرق شد که تا شهادت چند گامی بیشتر فاصله نداشت. یکی از محافظین وی در این ماجرا به شهادت رسید و سه روز بعد پیکر وی در ساحل رودخانه و مسافتی دورتر از سد یافته شد.

**از رابطه خود با شهید قرنی بگویید. شما را خود ایشان به عنوان رابط با گروه آقای فرزوان انتخاب کرد؟**

**واقعاً مشکلاتی که آن روز، ارتش و شهید قرنی با آن مواجه بودند، بسیار زیاد بود و تیمسار قرنی همه را با سعه صدر تحمل کرد و برای حل و فصل آن‌ها تا جایی که می‌توانست از روحانیت کمک می‌گرفت.**

وقتی روز ۲۲ بهمن بنده مانع برگشتن دوستان‌مان از ستاد مشترک شدم، با هم تصمیم گرفتیم تا کمی صبر کنیم و ببینیم چه می‌توان کرد، بعد هم من به صورت خودجوش، در دفتر تیمسار قرنی و در گروه سرهنگ توکلی نفوذ کرده و ابتکار عمل را دست گرفتم و همین مسأله به ماندگاری گروه ما در ستاد مشترک منجر شد.  
**از روش کاری شهید قرنی بگویید و این‌که با زیردستانش چگونه برخورد می‌کرد؟**

شهید قرنی، یک شخصیت نظامی فوق‌العاده صمیمی، بااخلاص، باهوش و چهره شناس بود و خیلی راحت ما را به سمت خودش جذب کرد. تا چهره کسی را می‌دید، پی به شخصیت طرف می‌برد. به علاوه سعه صدر عجیب و غریبی داشت. به دفترش هم که می‌رفتیم، مثل این بود که به دیدن پدر بزرگ‌مان رفته‌ایم. البته دو بار اسارت در زندان، ایشان را خیلی خسته و فرسوده کرده بود. موهایش سفید متمایل به خاکستری و قیافه‌اش جذاب و جدی بود. یک بار در آخرین روزهای تصدی شهید قرنی بر ستاد ارتش، به دفتر ایشان رفتیم، به سرهنگ فرزوان گفت کجا بودید که ناگهان همه‌تان با هم یکجا جمع شده‌اید؟ آقای فرزوان گفت آمده‌ایم عید را تبریک گفته و عیدی‌مان را بگیریم. شهید قرنی دسته چک خود را درآورد که از حساب شخصی‌اش به ما عیدی بدهد. سرهنگ فرزوان گفت عیدی ما چیز دیگری است. شهید قرنی پرسید چیست؟ فرزوان گفت این فرمانده قرارگاه درخور شأن شما نیست، آمده‌ایم دستور تعویض ایشان را از شما بگیریم. تیمسار عصبانی شد و گفت من اگر هم زهر است می‌خواهم از دست ایشان بخورم؛ دلیل اشاره ایشان به «خوردن» این بود که



قرارگاه‌ها علاوه بر اداره امور انتظامی و پاسداری بر طبع و توزیع غذا نیز نظارت داشته و دارند.

**شهید قرنی چه اصراری داشتند که ایشان همچنان بر سر کار باشند؟**

علت این مسأله بعدها معلوم شد. به هر حال تا دیدم شهید قرنی عصبانی شده، گفتم آقایان، ایشان، رئیس ستاد ارتش هستند و خودشان هم باید فرمانده قرارگاه را انتخاب کند، حتماً صلاح و مصلحتی در کار است. دوستان هم با این حرف من کوتاه آمدند. البته بعد از شهادت شهید قرنی پشیمان شدیم که چرا تیمسار را در تنگنا قرار داده بودیم. اما آقای فروزان می‌خواست همه برنامه‌ها طبق اصول اسلامی پیش برود و می‌گفت کسی باید در این شغل باشد، که از هر نظر تأیید شده باشد.

**منظورتان این است که شهید قرنی درست می‌گفتند و آن شخص کارش را درست انجام می‌داد؟**

بله، کارش را خوب انجام می‌داد. بعدها به این نتیجه رسیدیم که افسران رده بالای ارتش پیش از انقلاب به وسیله این شخص در مجامعی مثل کلوپ‌های ورزشی و استخر شنا جمع می‌شدند و او از آن‌ها اطلاعات می‌گرفته و به تیمسار قرنی می‌داده است. درست مثل سرهنگ فروزان که توانایی جمع کردن نظامیان انقلابی و مذهبی را داشت، او هم می‌توانست افسرانی را که پست‌های کلیدی داشتند در جلسات دوستانه‌ای دور خود جمع کند و از آن‌ها اطلاعات بگیرد و چون تیمسار قرنی، شم اطلاعاتی خوبی داشته و همیشه دنبال اطلاعات بوده، این موضوع عادی به نظر می‌رسید.

**راستی شهید قرنی منصوب به دولت موقت بود یا منصوب حضرت امام(ره)؟**

فکر می‌کنم شهید قرنی بیش از آن‌که نزدیک به دولت موقت و آقای مهندس بازرگان باشند، مورد توجه و گزینه حضرت امام(ره) بودند.

البته شهید قرنی با اغلب اعضای شورای انقلاب و دولت موقت آشنا بودند و یک نظامی مردمی و انقلابی مؤمن به حساب می‌آمدند. همه را می‌شناختند. تقریباً یک سوم وقت تیمسار قرنی به ملاقات با علمای اعلام یا سران انقلاب می‌گذشت. یادم هست نمایندگان یک

گروه سیاسی به ملاقات ایشان آمدند و گفتند چاپخانه ارتش را در اختیار ما قرار دهید. تیمسار قرنی هم با آن‌ها دوست بودند، ناگزیر ظاهراً موافقت کردند. اما فردای آن روز که آن‌ها مراجعه کردند، سرهنگ فروزان با آنان محکم برخورد کرد و راه‌شان نداد. نقش آقای فروزان در آن روزها در حراست از کیان ارتش بسیار حساس و ستودنی بود.

**شهید قرنی عضو شورای انقلاب بود یا فقط در جلسات حضور پیدا می‌کرد؟**

ما - نظامیان انقلابی - در شورای انقلاب دو عضو داشتیم؛ یکی سرتیپ علی اصغر مسعودی بود و دیگری هم سرلشکر محمدولی قرنی، که البته از سرتیپ علی اصغر مسعودی هیچ اطلاعاتی نداریم. اعضای شورای انقلاب برای این دو نظامی قدیمی و برجسته، احترام فراوانی قائل بودند و حضور آنان در جلسات شورا حتمی بود.

**داشتید از اخلاق و رفتار کاری این شهید بزرگوار می‌گفتید.**

شهید قرنی فوق العاده صمیمی و دوراندیش بود، بیشتر ترجیح می‌داد که درباره کسی قضاوت نکند، عصبانیت ایشان را فقط یک بار دیدیم و آن هم در مورد درباردار مدنی و مربوط به یک‌ساله شدن خدمت سربازی بودم.

**گفتید که شهید قرنی از شم اطلاعاتی خیلی خوبی برخوردار بودند.**

طبیعی است؛ چون خودشان فردی اطلاعاتی و رئیس رکن دو ارتش بودند، به علاوه رفت و آمد شهید قرنی با علمای مبارز و دانشگاهیان، پا برجا بود و ایشان نیز درد ملت را داشتند. بنابراین در مجموع شهید قرنی به اطلاعات روز ارتش نیاز پیدا می‌کرد، این اطلاعات در زمان پیروزی انقلاب به تصمیم‌گیری‌های رهبری کمک می‌کرد. یادم هست شش ماه بعد از انقلاب سرگرد منصور وطن‌پور را در ستاد مشترک ملاقات کردم، البته خودش را نمی‌شناختم، سرگرد احد رضایی، هم‌دوره

**شهید قرنی با اغلب اعضای شورای انقلاب و دولت موقت آشنا بودند و یک نظامی مردمی و انقلابی مؤمن به حساب می‌آمدند. همه را می‌شناختند. تقریباً یک سوم وقت تیمسار قرنی به ملاقات با علمای اعلام یا سران انقلاب می‌گذشت.**

شهید یوسف کلاهدوز با او بود و ایشان را معرفی کرد. شنیده بودم وطن‌پور از افسران زبده هوانیروز و از خلبانان خوب ماست. رضایی گفت ایشان با مشکلی مواجه شده، می‌توانید کمکش کنید؟ گفتم هر کمکی بتوانم انجام می‌دهم. بگذریم، خود آقای وطن‌پور بعد از حل مشکلیش به ما گفت یکی دو ماه مانده به انقلاب، فرمانده هوانیروز مرا احضار کرده و نامه‌ای سر به مهر به دستم داده و گفته بود این را باز نمی‌کنی تا به تو اطلاع دهم. من همان لحظه پی بردم که این نامه در رابطه با سرکوب انقلاب است، با وجدان خودم خیلی کلنجار رفتم که چه کنم؟ یادم آمد تیمسار قرنی با علما در ارتباط است، به خانه ایشان رفتم، گفتم این نامه را

در اختیارتان می‌گذارم، طوری آن را باز کنید که آن‌ها متوجه نشوند و بعد به من برش گردانید. خلاصه، معلوم شد قرار است حضرت امام(ره) را از یک مکان به وسیله هلی‌کوپتر به نقطه‌ای مثل قصر شیرین بیاورند و نیت پلید خود را عمل کنند. یک بار دیگر هم فهمیدم شهید قرنی، افسران بالای رژیم شاه را به وسیله دوستان خود جمع می‌کرد و اطلاعات روز را به این طریق از آن‌ها دست می‌آورد. بعدها هم گفته شد زمانی که حضرت امام در نجف بودند، طرح ربودن ایشان با توافق حکومت عراق ریخته شده بود و هوشیاری اطرافیان معظم‌له این طرح را خنثی کرده بود. می‌خواهم بگویم شهید قرنی با اطلاعاتی که کسب کرده و در اختیار انقلاب گذاشته بود، خدمات بزرگی به کشور و نظام کرده، که هیچ کس از جزئیات آن‌ها خبر ندارد.

یادش به خیر، شهید منصور وطن‌پور از روز آغاز جنگ در اهواز، فرمانده تیم شکار تانک بود. قبل از طلوع خورشید، به خط مقدم دشمن می‌تاخت، بهترین خلبان‌های ما که شاگردان او بودند، در این تیم حضور داشتند، خودش در اولین پرواز و آخرین پرواز هر روز مثل عقاب، بر سر عراقی‌ها فرود می‌آمد، ده‌ها تانک را منهدم می‌کرد و برمی‌گشت. طی روزهای اول جنگ که ارتش هنوز به میدان نبرد نیامده بود، هلی‌کوپترهای وطن‌پور بود که عراقی‌ها را فراری می‌داد و کاری کرد که نتوانند اهواز را تصرف کنند. حتی لشکر اهواز تا مدتی پس از پیروزی انقلاب فرمانده نداشت، چون فرماندهش زندانی بود. کلاً عده‌ای زندانی و عده‌ای هم فراری یا اعدام شده بودند، آن‌هایی هم که مانده بودند، چون بیمناک بودند، دست‌شان به کار پیش نمی‌رفت و با ترس و لرز خدمت می‌کردند.

در این جاست که نقش مهم وطن‌پور آشکار می‌شود. او در روزهای بحرانی و بلا تکلیفی، هلی‌کوپترهای مان را به طور مؤثر هدایت می‌کرد و در آن مدت، هیچ حادثه و تلفاتی نداشت.

غروب روز نهم مهرماه در راه بازگشت از عملیاتی که در دشت آزادگان داشتیم، در خلستان‌های نزدیک پادگان، دود غلیظی را دیدم که به آسمان می‌رفت و سیمای زیبای خورشید هم برفراز آن می‌درخشید؛ درست مثل یک تابلو و شاهکار نقاشی. ناگهان یک نیشان به سرعت از کنارمان عبور کرد و گفت خلبان را نجات دهید. به ۱۰۰ متری که رسیدیم، فشنگ‌ها و موشک‌های داخل هلی‌کوپتر، منفجر و قطعات به هوا پرتاب شدند. کار از کار گذشته بود. این افسر قهرمان با هلی‌کوپترش داشت در آتش می‌سوخت، به شهر برگشتیم، راننده یک خودرو نظامی که مرا می‌شناخت خبر شهادت وطن‌پور را داد. من اولین نفری بودم که به ستاد جنگ‌های نامنظم رسیدم، هیچ‌کدام از فرماندهان هنوز نیامده بودند، به حضرت آیت الله خامنه‌ای که اولین شخصیت حاضر در جلسه بودند، گفتم یک خبر خوب و یک خبر بد دارم. گفتند بگو. گفتم وطن‌پور شهید شد. وقتی خبر را شنیدند، به شدت متأثر شدند، شهید وطن‌پور به راستی بی‌نظیر بود. اما خبر خوب هم درباره موفقیت عملیات آن روز بود که تحت تأثیر شهادت آن نظامی قهرمان متأسفانه به سردی گراییده بود.

**فقدان شهید قرنی در آن روزها خلأ بزرگی در ارتش بود؟**

نسبت به این مسأله شک نکنید. فکر می‌کنید چرا

جمع‌شان کنم، وقتی ارتش هست دیگر لازم نیست آن‌ها باشند. خلاصه، در همین فکرها بوده که به استانداری می‌رسد و وارد جلسه می‌شود. ناگهان چشمش به قاسم‌لو رهبر حزب دموکرات می‌افتد که روی صندلی لم داده. با عصبانیت به آقای دکتر چمران می‌گوید این جنایتکار این‌جا چه می‌کند؟ بعد به سمت تلفن می‌رود و به جوخه آتش فرمان حرکت می‌دهد تا به استانداری بیایند. شهید چمران با ناراحتی می‌پرسد چه می‌خواهید بکنید؟ ظهیرنژاد می‌گوید این جنایتکار مسئول خون‌های پاک ریخته شده است، در آسمان‌ها دنبالش بدم، این‌جا پیش شما چه می‌کند؟

شهید چمران با روحیاتی که داشته می‌گوید تیمسار! الان وقت آشتی ملی است، فرمان حضرت امام (ره) همین است. بعد هم آن‌قدر اصرار می‌کند که که او خسته می‌شود و می‌گوید شما که روحیات مرا می‌شناسید چرا مرا به این جلسه فراخواندید؟ شما زنده‌اید و می‌بینید آشتی ملی راه به جایی نخواهد برد. در کردستان باید با

**بعد از جلسه‌ای که ما در ایام نوروز با شهید قرنی داشتیم، به من گفت سقز نا آرام است، برو سقز. گفتم چشم. رفته بودم خانواده‌ام را در اصفهان بگذارم، که از رادیو شنیدیم تیمسار قرنی استعفا داده است.**

قاطعیت با مزدوران رو به رو شویم. بعد هم برمی‌گردد و می‌رود. چند ماه بعد، آشتی ملی راه به جایی نمی‌برد و با درایت مرحوم ظهیرنژاد، پادگان مهاباد پس گرفته می‌شود.

**شما هیچ وقت با شهید قرنی درباره خودشان و شخصیت‌شان صحبت کردید؟**

وقتش را پیدا نمی‌کردیم. یک دانشجوی وظیفه خبرنگار بود، به من گفت از تیمسار قرنی برای من وقتی بگیر. گفتم برای چه؟ گفت برای روزنامه فلان. در آن زمان شاید دو یا سه روزنامه موافق ایشان بودند و بقیه، همگی مخالف. گفتم من این کار را برایت می‌کنم ولی مواظب باش حقی از این مرد بزرگ ضایع نشود، چون ایشان برای نجات مملکت، قبول مسئولیت کرده. گفت قول می‌دهم. من نزد تیمسار رفتم، ایشان گفت هر کدام از این خبرنگارها برای مصاحبه آمده‌اند، علیه من نوشته و گفته‌اند کودتایش آمریکایی بوده و دلیل زنده ماندنش هم این بوده که آمریکا از او حمایت کرده است و گرنه باید اعدامش می‌کردند، این خبرنگار هم می‌خواهد همین‌ها را بنویسد. گفتم تیمسار! این شخص به من قول داده، شهید قرنی قبول کردند. آن خبرنگار آمد و مصاحبه کرد و بنده هم به صحبت‌های‌شان گوش می‌دادم.

**آن مصاحبه چاپ شد؟**

بله، ولی او هم علیه تیمسار نوشت؛ مثل روزنامه‌های دیگر. گویی همه از یک نقطه و یک اتاق فرمان هدایت می‌شدند و انحلال ارتش را می‌خواستند.

زمان و شرایط، خاص و بحرانی بود. آقای ظهیرنژاد تعریف می‌کرد: «یک‌بار، از کنار دانشگاه تهران که رد می‌شدم، دیدم روزنامه‌های ضد انقلاب می‌گویند اعدام ظهیرنژاد تصویب شده! از میله‌ها بالا رفتم و

تلفن می‌کرد و می‌گفت در خدمت آقای شیخ عزالدین حسینی هستم و رابطه خوبی با هم داریم. مشکلی در کار به نظر نمی‌آید اما گروه‌های مخالف از پشت خنجر زدند و آرامش منطقه را به هم ریختند. سرباز مخالف گروهکی به ایشان تیراندازی کرد، زخمی شد و پادگان به تصرف ضد انقلاب درآمد. تیمسار قرنی از واقعه مطلع شد، مرا خواست و گفت پزشک‌پور تیر خورده، پادگان غارت شده و فرمانده لشکر هم خسته به نظر می‌رسد و ممکن است در این منطقه حساس، وقایع دیگری نیز روی دهد. ساعت ۱۲ شب بود و شهید قرنی داشت به منزل می‌رفت. افراد گروه ما از ماجرا مطلع شدند و گفتند تیمسار، کمی تأمل کنید، ما یک نظامی قوی و مدبر دیگری را برای این مأموریت پیدا کرده‌ایم. پرسید کیست؟ گفتند سرهنگ ظهیرنژاد. تلفن کردند و نیم ساعت بعد ایشان با لباس شخصی آمد، او پنج سال پیش بازنشسته شده بود. تیمسار قرنی به ایشان گفت از این لحظه شما فرمانده پادگان ارومیه هستید، حرکت کنید. مرحوم ظهیرنژاد گفت اجازه بدهید فردا بروم، دخترم تنه‌است. شهید قرنی گفت راننده من به همراه همسرم دنبال دخترتان می‌روند و ایشان را به خانه ما می‌آورند. آقای ظهیرنژاد گفت اطاعت می‌شود و رفت. ایشان را به فرودگاه رساندند و او به ارومیه پرواز کرد. ما تعدادی افسر کرد داشتیم که خیلی وطن‌پرست بودند، آن‌ها به گروه‌های مسلح منطقه می‌گویند ظهیرنژاد آمده، بساط خود را جمع کنید، حریفش نمی‌شوید. یک روز شهید چمران تلفن می‌زند و به او می‌گوید در استانداری جلسه دوستانه‌ای داریم، اگر می‌شود شما هم تشریف بیاورید. مرحوم ظهیرنژاد راه می‌افتد که به استانداری برود، همان‌طور که حرکت می‌کرده، می‌بیند کردهای مسلح با لباس‌ها و دستارهای مخصوص دو طرف خیابان ایستاده‌اند. با خود می‌گوید شاید این‌ها مجاهدین ملاحسنی - حجت الاسلام حسینی، امام جمعه محترم ارومیه - باشند، همین امروز و فردا باید



شهید کلاه‌نژاد

گروه فرقان سراغ ایشان رفت؛ به دلیل ایستادگی وی در کردستان. وقتی هیأت حسن نیت برای آشتی ملی به آن‌جا رفت، ضدانقلاب به ما تیراندازی می‌کرد و ما فقط اجازه تیراندازی هوایی داشتیم. مخالفان تیمسار قرنی در وزارت کشور و دولت موقت به ایستادگی ارتش در کردستان معترض بودند. با وجود آن‌که وظیفه ما پاسداری از امنیت و حریم پادگان‌های نظامی بود، در آن تاریخ مورد اتهام - و مظلوم - واقع شده و حق دفاع کردن از خود را نداشتیم.

**چرا دولت موقت شهید قرنی را برکنار کرد؟ مگر ایشان منصوب حضرت امام (ره) نبود؟**

حضرت امام (ره) در هیچ کاری مستقیماً دخالت نمی‌کردند. مسئولیت کارها تا زمانی که قانون اساسی تنظیم شود و مملکت و نظام مسیر خود را پیدا کند با دولت موقت بود. بعد از جلسه‌ای که ما در ایام نوروز با شهید قرنی داشتیم، به من گفت سقز نا آرام است، برو سقز. گفتم چشم. رفته بودم خانواده‌ام را در اصفهان بگذارم، که از رادیو شنیدیم تیمسار قرنی استعفا داده است.

**نمی‌دانید که حضرت امام (ره) برای این که ایشان نروند، کاری کردند یا نه؟**

حضرت امام (ره) فقط با یک نفر طرف بودند، آن یک نفر هم نخست وزیر دولت موقت یعنی مهندس بازرگان بود. امام به همه توصیه می‌کردند در کار دولت دخالت نکنید، بگذارید وظیفه‌اش را انجام دهد. ایشان معتقد به عدم دخالت در کار مسئولین بودند و از هر کس، وظیفه مربوط به خودش را می‌خواستند و معتقد بودند که اگر طرف روزی نتوانست کار کند، او را کنار می‌گذاریم.

**شهید قرنی بعد از استعفا، نزدیک ۸-۲۷ روز در قید حیات دنیوی بودند، شما در این مدت، با ایشان ارتباطی داشتید.**

حق و انصاف بود که به خانه‌شان برویم، چون بعد از این جریان، خانه نشین شده بود ولی متأسفانه آن‌قدر درگیری‌های دیگر داشتیم که نتوانستیم حتی به این مهم بیاندیشیم.

**فکر می‌کنید اگر شهید قرنی به شهادت نمی‌رسیدند، ممکن بود که بعد از سقوط دولت موقت، دوباره به فرماندهی ارتش منصوب شوند؟**

گمان نمی‌کنم، ارتش آدم‌های خودش را می‌طلبد. چنین امکانی نبود. او مرد روزهای بحران بود. وظیفه خود را به بهترین شیوه انجام داده بود و ما هم با موفقیت از آن بحران گذشته بودیم. حال باید نیروهای جوان و انقلابی به میدان می‌آمدند. البته ایشان به احتمال قوی اگر زنده مانده بود مشاور حضرت امام (ره) می‌شد، همچنان که بعدها هم تیمسار ظهیرنژاد که در رأس ستاد مشترک بود، رئیس گروه مشاوران حضرت امام شد.

**رابطه مرحوم ظهیرنژاد - که تأثیر بسیار زیادی در جنگ داشتند - با شهید قرنی چطور بود؟**

از روزهای اول، انقلاب دو نفر از افسران انقلابی مان به نام سرگرد فتورایی و سرهنگ زکیانی لشکر ارومیه را اداره می‌کردند. شهید قرنی گفت باید فرمانده قوی‌تری را به آن‌جا بفرستیم و سرهنگ فرهنگ کوثر به ارومیه رفت. چند روز بعد در اوایل اسفند ۱۳۵۷ پادگان مهاباد سقوط کرد. فرمانده تیپ مهاباد محسن پزشک‌پور بود که با او از مرکز پیاده آشنا بودیم. وی افسری شجاع و کاردان بود. روزهای اول پیروزی انقلاب به دفتر تیمسار

صبح پیروزی انقلاب در کردستان و بلوچستان و گنبد با خون پرسنل فداکار خویش از مرزهای میهن اسلامی دفاع کرد و در طول دفاع مقدس نیز سنگین ترین بار مسئولیت را برعهده داشت.

شهید قرنی، قربانی همان نگاهی شد که ارتش را همیشه در سایه می خواست، جالب این که قطب زاده و بنی صدر، خود، دشمنان سرسخت ارتش بودند. بنی صدر حتی تا وقتی که رئیس جمهور نشده بود، رأی به انحلال ارتش می داد. همه گروه های ضدانقلاب از گروه های چپ تا دموکرات و کومله در یک نقطه اشتراک داشتند و آن، نابودی ارتش بود.

#### چرا؟

ارتش یک کانون قدرت به حساب می آید. کمونیست ها و منافقین می خواستند ارتش را در اختیار خود بگیرند، ارتش می توانست عامل پیروزی آنان باشد. اما خدای متعال و رهبری حضرت امام (ره) نقشه های شوم آنان را درهم شکست.

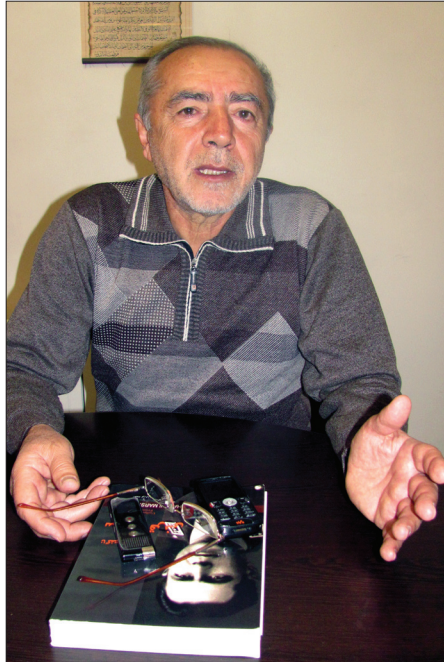
**قطعا اگر گروه های ضد انقلاب موفق به تسلط بر ارتش می شدند با بقیه انقلابیون مسلمان در تعارض بودند و مملکت به نابودی کشیده می شد.**

بله. به هر حال همه گروه های مخالف، می خواستند ارتش را نابود کنند ولی حضرت امام (ره) نگذاشتند و گفتند ارتش متعلق به ملت است.

بالاترین اتهامی که مخالفین می توانستند به ارتش بزنند، شرکت در فرمانداری نظامی در روزهای انقلاب بود ولی حقیقت این است که در دوران حکومت نظامی، فرماندهان، بدون استثناء به سربازها می گفتند حق تیراندازی ندارید، اگر مردم به سمت شما آجر هم پرت کردند سکوت کنید. از آن زمان، مردم و ارتشی ها هزاران خاطره شیرین به یاد دارند. یکی از دوستان ارتشی می گفت چند روز قبل از پیروزی انقلاب، من، در حالی که کلاس چهارم ریاضی بودم، در خیابان داریوش شیراز، یکی از واحدهای چترباز ارتش را دیدم که در حال حرکت بودند. یک نفر، آجری پرت کرد و به پیشانی فرمانده آن ها اصابت کرد. آن فرمانده که یک سرگرد بود، دستمالی در آورد و روی پیشانی خون آلودش گذاشت و بعد هم سربازانش را به سرعت از آن جا بُرد که درگیری ای رخ ندهد.

سرگرد اطاعتی از افسران برجسته و مشهور نیروهای ویژه، هنگامی که در میدان انقلاب تهران در مأموریت برای فرمانداری نظامی بود، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در حالی که مردم او را روی دست به بیمارستان می رساندند فریاد زد: سربازان، بر اعصاب خود مسلط باشید، مبادا خونی از هم وطنان ما ریخته شود. با شنیدن این فرمان، مردم، زنده باد ارتش و زنده باد اسلام سردادند. شرح این اتفاق در روزنامه های یکی دو ماه قبل از انقلاب به طور بسیار موجز و مختصری منعکس شده بود و با همه بزرگی آن اتفاق، رژیم ستم شاهی به سادگی از کنارش گذشته بود.

در خاتمه از هموطنان عزیزم به خاطر اطلاع کلام پوزش می خواهم و به عنوان یک سرباز قدیمی وفادار، تأکید می کنم که ارتش ما اصیل ترین و صادق ترین ارتش های مردمی جهان است و برای سربلندی ایران و دفاع از ارزش ها و آرمان های ملی و اسلامی هر جا که لازم باشد خون می دهد و انتظاری جز رضای الهی و حق شناسی ملت خود ندارد. والسلام. ■



نفر، کارها به کندی پیش می رفت و ارتش داشت دچار خستگی و فرسایش می شد.

**مدتی که فرید فرمانده بود، با شما چه رابطه ای داشت؟**

رابطه مان قطع بود و کارها را افسران ستاد انجام می دادند. خود او هم یک افسر قاطع و عملیاتی نبود. در همین ایام، فروزان که از برخورد سرد و عملکرد ضعیف رؤسای ستاد خسته شده بود، گفت مأموریت ما تمام شده است و هر کدام باید سراغ کاری برویم ولی ما نگران بودیم و می دانستیم که کارها هنوز در عمق اشکال دارد. گویی کارهای انقلاب در ارتش، با فرماندهی شهید قرنی پیوستگی نزدیک داشت و با فقدان او متوقف شده بود.

**به نظر تان چرا گروه فرقان، یک آدم ۷۰-۶۰ ساله و خانه نشین را به شهادت رساند؟**

هدف گروه فرقان و دیگر گروه های مخالف، انحلال ارتش بود و شهید قرنی از انحلال ارتش و سقوط کردستان پیشگیری کرده بود. در زمان او ارتش به سرعت بازسازی شده بود و به شکل یک سپر آهنین برای حراست از انقلاب در آمده بود. گروه های ضد انقلاب می خواستند زهر چشم بگیرند و بگویند انتقام کردستان را گرفتیم. شهید قرنی حد اقل دو خدمت بزرگ به جمهوری اسلامی کرد، اولین کار ایشان جلوگیری از فروپاشی ارتش و دومی نجات کردستان بود. به عقیده من، جان ایشان، بیشتر فدای ماندگاری کردستان شد.

**چرا بعد از گذشت ۳۳ سال از شهادت شهید قرنی، فقط یک خیابان در تهران به نام ایشان است و گاهی هم در بعضی نشریات و روزنامه ها، چند خط درباره ایشان می نویسند؟ منظورمان این است که ایشان اولین شخصیتی است که در بین مقامات لشکری و کشوری ترور می شود و اولین شهید در بین مقامات جمهوری اسلامی است، اما چرا این قدر مهجور مانده است؟**

ارتش ما با مدیریت عالی حضرت امام (ره) از سال ها پیش از پیروزی انقلاب همراه با مردم بود، در دوران حکومت نظامی شخصیت و اصالت خویش را بارها نشان داد و

گفتم ایها الناس! من ظهیرنژاد هستم، چه کسی اعدام مرا را تصویب کرده؟ من در بدترین شرایط به شمال غرب کشور رفته ام و فرمانده لشکر شده ام، پادگان ها را از سقوط و غارت حفظ کرده ام و پادگانی را هم که توسط دشمنان تصرف شده بود، دوباره پس گرفته ام. آیا من باید اعدام شوم، یا این جنایتکارها که از آزادی سوء استفاده کرده اند و مردم را فریب می دهند؟ تعریف می کرد که تا این ها را گفتم، افراد ضد انقلاب بساط خود را رها کرده و فراری شدند.

**یادتان هست که شهید قرنی در آن مصاحبه چه چیزهایی گفته بود؟**

آن مصاحبه شاید یک ساعت طول کشید. مطلب زیادی از آن گفتم و گو به یاد ندارم اما یاد هست که به دو بار محکومیتش اشاره کرد. شهید قرنی از افسران مبارز، ملی، مسلمان بود. البته مصاحبه با یکی از روزنامه های خلق الساعه بود که هر چند روز یک بار پیدای شان می شد و بعد همگی غیب شان زد. حالا فکر می کنم که آن روزها اگر وقت می کردیم درباره توکلی و دیگر افراد از ایشان بپرسیم، صادقانه جواب می داد ولی واقعا وقت نمی شد.

**خوشبختانه شما آن جا بودید و هنوز می توانید مسائلی را برای ما تعریف کنید. وقتی شهید قرنی استعفا داد، در ارتش شوک ایجاد نشد؟**

همه ما خیلی متأثر شدیم و بسیاری از ما مهندس بازرگان «خدا رحمت کرده» را مقصر می دانستیم، چون او از شهید قرنی پرسیده بود آقای فروزان آن جا چه کاره است - با فروزان و تیمش مخالف بود - بازرگان حتی

- شهید قرنی، قربانی همان نگاهی
- شد که ارتش را همیشه در
- سایه می خواست، جالب این که
- قطب زاده و بنی صدر، خود،
- دشمنان سرسخت ارتش بودند.
- بنی صدر حتی تا وقتی که رئیس
- جمهور نشده بود، رأی به انحلال
- ارتش می داد.

بیشتر از این به خود اجازه نداده بود که سری به ستاد مشترک بزند یا ما را احضار کند و با عملکرد ما که در آن زمان نقش حساس و تعیین کننده داشت آشنا شود. به نظرم بازرگان وقتی می دید که کارها تا چه اندازه دشوار پیش می رود، برای نگهداری آقای قرنی، باید سرمایه گذاری بیشتری می کرد و او را به این آسانی ها از دست نمی داد. اعضای دولت موقت، بعد از آن همه فداکاری، اخلاص و قبول مسئولیت تیمسار قرنی، به جای ایشان ناصر فرید را که از گروه خودشان بود، آوردند. اما او چندان با فرهنگ انقلاب همراه نبود و آن جرأت و قدرت کافی را برای مدیریت ارتش، در آن شرایط بحرانی نداشت.

**ناصر فرید چه مدت آن جا بود؟**

شاید بیش از یک سال، بعد هم تیمسار شاکر آمد که در دانشکده افسری رئیس هیأت علمی بود. بعد هم مدت کوتاهی تیمسار شادمهر آمد. یاد هست در آن زمان در کردستان مشکل داشتیم و به دلیل عدم قاطعیت این سه

## درآمد

به طور کلی باید بگویم واقعیت و حقیقت و حقانیت زندگی و شخصیت شهید قرنی بعد از شهادت ایشان روشن و مشخص شد. ارتش به تدریج بعدها فهمید که ایشان واقعاً یک خدمتگزار صدیق و باوفا بوده و نامش ماندگار و جاویدان است.  
سرهنگ بازنشسته محمد مهدی کتیبه از یاران شهید قرنی در این مصاحبه از یکی از حساس ترین برهه های زندگی آن عزیز برای ما می گوید:

### جناب سرهنگ، اولین بار کجا اسم شهید قرنی را شنیدید؟

من در مهرماه ۱۳۵۷ و درست چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، دوره دانشکده فرماندهی ستاد را به اتمام رسانده و به سنندج منتقل شدم. انتقال من به سنندج به این دلیل بود که پرونده خدمتی ام از نظر رژیم پهلوی «صاف و پاک» و در واقع به دلخواه آنان نبود و قصد داشتند مرا به یک مکان تقریباً «پرت» بفرستند، که به سنندج منتقل کردند.

آن زمان، وضعیت منطقه متشنج بود و با توجه به فضای سیاسی و حضور ما در بین نیروهای انقلاب، نگرانی هایی نسبت به نیروهای مسلح وجود داشت. ما برای رفع این نگرانی، هسته های مقاومتی را در ارتش تشکیل دادیم و افراد مختلف را به لحاظ اعتقادی و همگن بودنشان با انقلاب، زیر نظر گرفتیم و فعالیت های زیادی را به این منظور انجام دادیم. به عنوان مثال همفکرانی را به همکاری پذیرفتیم که ترکیبی از نیروهای وظیفه، افسران و درجه داران بودند؛ در اقدام بعدی، این افراد را در تشکیلاتی تحت عنوان گردان ضربت سازماندهی کردیم. با پیروزی انقلاب ما با نماینده حضرت امام (ره) حضرت حاجت الاسلام والمسلمین حاج آقای صفدری مرتبط شدیم؛ ایشان به آنجا تبعید شده بودند و بعد از دوران تبعیدشان، به دستور حضرت امام (ره) در همانجا اقامت گزیده و نیروهای انقلابی را هدایت می کردند. از آنجاکه اینجانب قبل از پیروزی انقلاب، برنامه هایی را به اتفاق ایشان در ارتش انجام می دادم و اطلاعاتی از ارتش را از طریق ایشان به حضرت امام (ره) منتقل می کردم، با توصیه و سفارش آقای صفدری با تهران تماس گرفتم و با شناختی که دفتر امام (ره) و ستاد ارتش نسبت به اینجانب داشتند، با درجه سرگردی به عنوان فرمانده لشکر ۲۸ سنندج منصوب شدم. در صورتی که تا روز قبل از آن، یک سرلشکر و چند سرتیپ در رأس لشکر بودند و لشکر هم خیلی گسترده بود. یعنی یک تیپ در مریوان، یک تیپ در سقز، یک تیپ در مرند و یک تیپ هم در شهر

سنندج و در مرکز لشکر بود و من در آن شرایط بحرانی، این مسئولیت را پذیرفتم و به حول قوه الهی با همه تیپ ها، ارتباط لازم را برقرار کردم. البته من این توان را در خودم نمی دیدم که چنین بار سنگینی را متحمل شوم اما با تأییدات الهی و الطاف بی کران حضرت حق، موفق شدم این بار را تقریباً به منزل برسانم.

### در ابتدای کار با چه مشکلاتی روبرو بودید؟

تا آن زمان عرف نبود که یک سرگرد، فرمانده لشکر باشد. خصوصاً که تعداد زیادی افسر ارشدتر از من حضور داشتند. به همین دلیل همان شب اول مأموریتم، افسران را به دفترم دعوت کردم و گفتم من یک سرباز هستم، به من مأموریت داده شده تا لشکر را در چنین شرایط حساسی حفظ کنم. من این درجه سرگردی را هم برمی دارم و شانهم را صاف صاف می کنم و این مأموریت را تا زنده هستم و نفسم می کشم، با جدیت انجام می دهم، شما هم مختارید. هر کس دوست دارد با من همکاری کند استقبال می کنم و دستش را می فشارم، هر کس هم دوست ندارد، همین الان به او برگه مرخصی می دهم تا پر کند و خودش را به تهران معرفی کند. هیچ شکوه ای هم از کسی ندارم اما به شما یک نصیحت می کنم، شما یک عمر از میهن دم زده اید، «وطن وطن» کرده اید، امروز این منطقه استحقاقی و این لشکر، گلوگاه میهن ماست و دشمن دو دستش را بر گلوی سنندج گذاشته و دارد فشار می دهد. می توانید این دست را قطع کنید و وطن محبوب خود را که در حال حاضر در خطر افتاده، حفظ کنید. آن شب، لحظات حساسی بود اما من به یاری خدا و با توجه به اعتقادات مذهبی ای که در تک تک آن ها سراغ داشتم از احساس وطن خواهی شان حسن استفاده را بردم و عواقب سقوط پادگان را به آن ها گوشزد کردم و گفتم اگر این اسلحه و مهمات زیادی که لشکر در اختیار دارد، به دست دشمنان انقلاب یعنی گروهک های مسلح بیفتد، معلوم نیست که ما تا چند سال دیگر باید گرفتار دشمن باشیم. به آن ها یادآوری کردم که حساب مردم نجیب کرد از این گروهک ها جداست و با درک

چنین واقعیتی، باید با عوامل بیگانگان مقابله کنیم. گفتم خواب هیچ پُست و مقامی را برای خود ندیده ام و ممکن است فردا عوض شوم و یکی از شما فرمانده شوید، اگر این اتفاق بیفتد و هر کدام از شما فرمانده من شوید، با کمال میل به عنوان زیردست شما انجام وظیفه خواهم کرد. اما در حال حاضر که من فرمانده هستم، این را می گویم که امشب حساس ترین شب این منطقه است و اگر امشب این پادگان را از دست ندهیم، آن

آن زمان، وضعیت منطقه متشنج بود و با توجه به فضای سیاسی و حضور ما در بین نیروهای انقلاب، نگرانی هایی نسبت به نیروهای مسلح وجود داشت. ما برای رفع این نگرانی، هسته های مقاومتی را در ارتش تشکیل دادیم

را برای همیشه حفظ خواهیم کرد. بازتاب این صحبت بسیار مطلوب بود و شب اول، تا صبح هیچ کس نخوابید. روز بعد به عنوان اولین کار، فرماندهان تیپ و گردان ها و توپخانه لشکری را سازماندهی کردم.

### در مراحل بعدی چه مشکلاتی داشتید؟

اوائل و بعد از انقلاب، مشکلاتی در لشکر وجود داشت. به عنوان مثال یکی از مشکلات پیش روی ما، حقوق پرسنل بود. احتمال می دادیم حقوق پرسنل تا آخر بهمن پرداخت نشود و همین، باعث ناراحتی ها و ناآرامی هایی در لشکر شده بود. لشکر سنندج در یک منطقه کردنشین بود و تعدادی از آن ها در احزاب کومله و دموکرات هم فعالیت می کردند، تا استان کردستان را از پیکر ایران جدا کنند.

حتی برخی افسران، درجه داران و سربازان کرد هم در پادگان فعالیت هایی داشتند که بتوانند آن جا را خودمختار و از ایران جدا کنند. من همه این ها را به عرض شهید سپهبد قرنی رساندم و گفتم با این مشکلات چه کار باید بکنیم؟ ایشان گفتند نترس، درست می شود. من هم گفتم تیمسار، نمی ترسیم و با قدرت و استحکام این جا ایستاده ایم و اوامر حضرت عالی را اجرا می کنیم.

### به شما قوت قلب می دادند؟

بله، به ما قوت قلب زیادی می دادند و تشویق مان می کردند تا به وظیفه خود عمل کنیم. این اولین باری بود که با تیمسار قرنی آشنا شدم.

### مرتباً با ایشان در تماس تلفنی بودید؟

نه، بنده تا ۱۶ اسفند در سنندج بودم، بعد از ۱۶ اسفند،



## قرنی برای بقای ارتش تلاش زیاد کرد

مروری بر خدمات و یادگارهای شهید قرنی در گفت و شنود شاهد یاران

با سرهنگ بازنشسته محمد مهدی کتیبه از یاران شهید



دخالت کند و این غائله را فیصله دهد اما دولت بازرگان می گفت شما دخالت نکنید، بالاخره فشنگ یکی از دو طرف تمام می شود! می خواهم بگویم چنین برخورد و تفکری بر فضا حاکم بود و همه چیز را تا این اندازه راحت می گرفتند. حتی وقتی کومه و دموکرات تیپ مهاباد را اشغال کردند و تمام سلاح و مهماتشان را برداشتند و از آن‌ها سوء استفاده کردند. باز هم بخش اعظم مشکل آقای قرنی، دولت وقت بود و در نهایت هم همین دولت موقت ایشان را کنار گذاشت.

**شما برای این که آن فضا را تلطیف کنید و شائبه‌هایی را که ضد انقلاب و دولت موقت در خصوص شهید قرنی به وجود آورد از بین ببرید، چه تلاش‌هایی کردید؟**

ما در مأموریت‌های مان در شیراز و کازرون، جلسه‌ای با فرماندهان واحدها از درجه سرگرد به بالا تشکیل داده و آن‌ها را در خصوص وظایفشان در ارتش و مسائل بعد از انقلاب توجیه کردیم. یک جلسه هم در صبحگاه عمومی با کل واحدها داشتیم. در این جلسه پرسنل را نسبت به فرماندهان‌شان و مسائلی که در پیش بود، آگاه کردم و گفتم چه کار باید بکنند. جلسه‌ای هم با بچه‌های حزب اللهی و انقلابی داشتیم، چون آن‌ها اکثراً با فرماندهان‌شان هماهنگی نداشتند. برای آنها توضیح دادم که وظیفه‌شان تضعیف فرماندهی نیست، بلکه باید فرمانده را پشتیبانی و تقویت کنند و کمک فرمانده و شمشیر دستش باشند نه این که با او مخالفت کنند، چون اگر مشکلی وجود داشته باشد، خود ما فرمانده را هدایت و راهنمایی می‌کنیم. به طور کلی در این جلسات و برنامه‌ها بود که ما سپید قرنی را به ارتش معرفی کردیم و گفتیم که ایشان به حفظ کشور و ارتش علاقه‌مند است.

**بعد از این کارها مجدداً به ستاد و خدمت شهید قرنی برگشتید؟**

برگشتم ولی متأسفانه برگشتم تقریباً همزمان شد با ترور شهید قرنی.

**یعنی شما حدوداً یک ماه و نیم - دوره فرماندهی شهید قرنی بر ارتش - آنجا تشریف داشتید؟**

**از ۱۶ اسفند به بعد بگویید؛ از زمانی که در خدمت شهید قرنی بودید. از نخستین برخوردها با ایشان بفرمایید.**

من در ستاد ارتش، کمیته حضرت امام (ره) فعالیت داشتم که با تیمسار قرنی، رئیس ستاد ارتش ملاقات کردم و مرتباً ایشان را می‌دیدم. آن زمان وضعیتی داشتیم که واحدهای جنوب مثل فارس و خوزستان با سبک و سیاق ارتش بعد از انقلاب آشنایی زیادی نداشتند و مشکلاتی را به وجود آورده بودند. تیمسار قرنی هم بنده را به عنوان مسئول به آنجا معرفی کردند تا آنجا را سر و سامان بدهم و با فرماندهان، صحبت و آن‌ها را نسبت به مسائل روز ارتش آشنا کنم. بعد از ایجاد کمی نظم و نسق در واحدهای آن قسمت، به شیراز رفتم و در مرکز زرهی شیراز، مرکز پیاده شیراز، تیپ هواپرد شیراز و پشتیبانی منطقه سه ارتش شیراز صحبت‌هایی کردم. برایم جالب بود که تیمسار قرنی از طرف ضد انقلاب و دولت موقت تحت فشار شدیدی است و تبلیغات شدیدی علیه ایشان در رسانه‌ها، روزنامه‌ها و جامعه به وجود آمده است. به طوری که وقتی می‌خواستیم از آقای قرنی خداحافظی کنیم و به این مأموریت بروم، ایشان به من گفتند وقتی آنجا رفتی، سعی کن تا مقداری از این حرف و حدیث‌ها و شایعه‌ها خنثی شود. سعی کن به مردم بگویی که چه هدف و منظوری داریم، چه کار می‌کنیم و برنامه‌مان چیست.

**علت ایجاد آن فضای مسموم چه بود؟**

دو علت داشت: یکی این که گروه‌های ضد انقلاب نمی‌خواستند ارتش پا بگیرد و قصد داشتند ارتش منحل شود تا هر کاری می‌خواهند، انجام دهند و ارتشی وجود نداشته باشد تا در برابر فساد و خرابکاری‌های‌شان قرار بگیرد. عامل دوم هم دولت موقت بود؛ دولت موقت از برخورد ارتش و مسائل پیش آمده روز راضی نبود و سهل‌انگاری می‌کرد. مثل ایام نزدیک به ۲۸ مرداد که اختلافات حضرت آیت الله کاشانی و مصدق امکان تداوم حضور مردم را از بین برد و آن روز کودتا شد، بعد از انقلاب هم آقای بازرگان و دار و دست‌های همین برنامه را داشتند. یادم هست با درگیری‌هایی که در کردستان بین ترک‌ها و کردها بود، تقریباً یک جنگ داخلی را به راه افتاده بود. و از آنجا که گروه‌های ضد انقلاب هم آنجا فعال بودند، ارتش اجازه می‌خواست

**یکی از مشکلات پیش روی ما، حقوق پرسنل بود. احتمال می‌دادیم حقوق پرسنل تا آخر بهمن پرداخت نشود و همین، باعث ناراحتی‌ها و ناآرامی‌هایی در لشکر شده بود. لشکر سندج در یک منطقه کردنشین بود و تعدادی از آن‌ها در احزاب کومه و دموکرات هم فعالیت می‌کردند...**

حجت الاسلام والمسلمین ایمانی، امام جمعه کازرون که در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ با هم ارتباط داشتیم، به مهندس بازرگان و شهید قرنی تلگراف زده و از آن‌ها خواسته بود که من را به عنوان فرمانده توپخانه کازرون تعیین کنند. اما بنا به مصالحی که ستاد کل ارتش تشخیص داد، سرهنگ ماشاءاله صفری به عنوان فرمانده لشکر ۲۸ سندج تعیین شد و من را نیز به تهران احضار کردند. من به «کمیته حضرت امام (ره)» در تهران رفتم و کنار تیمسار قرنی مشغول به انجام وظیفه شدم.

**کمیته حضرت امام (ره) چه بود؟**

ببینید، در ابتدای انقلاب که هیچ چیز سر جای خودش نبود و شیرازه ارتش از هم پاشیده شده بود، تعدادی از افسرانی که قبلاً آماده شده و با انقلاب و حضرت امام (ره) ارتباطی مستقیم داشتند، در ستاد مشترک جمع شدند و به سازماندهی، کنترل و نظم و ترتیب ارتش پرداختند. حضرت امام (ره) بعداً سرپرستی و مسئولیت این کمیته را به حضرت آیت الله خامنه‌ای سپردند و افراد، زیر نظر معظم له انجام وظیفه می‌کردند؛ افسرانی وفادار به انقلاب که برای فرماندهی واحدها و نظم و ترتیب و انضباط با فرمانده ارتش و رئیس ستاد ارتش یعنی آقای قرنی همکاری می‌کردند. اتفاقاً تیمسار قرنی هم خیلی از آن‌ها استقبال کرد و همه کارها را با مشورت آن‌ها انجام می‌داد.

**آقای صفری، جانشین شما، که بودند و چه کردند؟**

سرهنگ صفری، کرد و ملی‌گرا بودند و برای این که بهانه جویی‌ها تمام نشود، یک فرمانده کرد، سندجی و اهل تسنن برای‌شان فرستادند. سرهنگ صفری فقط لشکر را از بنده تحویل گرفت.

**موفق هم بود؟**

نه موفق نبود. متأسفانه بعد از آمدن من از سندج حتی با وی سرهنگ برخورد هم کردند، گروه‌های ضد انقلاب، کومه و دموکرات ایشان را به تلویزیون بردند و ایشان هم از پشت تلویزیون اعلام کرد که لشکر، تسلیم ضد انقلاب می‌شود. البته واحدهایی که آنجا تشکیل یافته بود، مقاومت کردند و اجازه ندادند که ضد انقلاب وارد لشکر شود و آن‌ها نتوانستند به هدف‌شان برسند. خود شهید قرنی در طی آن ۴۳ روزه که رئیس ستاد مشترک ارتش و در واقع فرمانده ارتش بودند، به طور مستقیم در کردستان حضور داشتند؟

نیازی به حضور مستقیم ایشان نبود اما بعدها که تیمسار فلاحی را به عنوان فرمانده نیروی زمینی انتخاب کردند، ایشان شخصاً در کردستان و سندج حضور پیدا کردند. شهید فلاحی با تعدادی از افراد لشکر یک تهران با هواپیما و هلی‌کوپتر وارد سندج شدند و غائله این شهر را که خیلی پیچیده بود، برطرف کردند. با این کار، مشکلات برطرف و لشکر آنجا حفظ شد.



وقتی می‌خواستیم از آقای قرنی  
خداحافظی کنیم و به این مأموریت  
بروم، ایشان به من گفتند وقتی آن جا  
رفتی، سعی کن تا مقداری از این  
حرف و حدیث‌ها و شایعه‌ها خنثی  
شود. سعی کن به مردم بگویی که  
چه هدف و منظوری داریم، چه کار  
می‌کنیم و برنامه‌مان چیست

داشت از هم می‌پاشید و از بین می‌رفت، حفظ کرد و نگاه داشت.

از روحیات مذهبی ایشان بگویید.

اهل نماز و روزه و مسائل مذهبی بود. به علاوه مورد تنفر رژیم شاه و پهلوی هم بود؛ به خصوص که شهید قرنی با روحانیت هم در تماس بود و همین ارتباط باعث شد که ایشان را دستگیر، زندانی و تبعید کنند.

شما از این موضوع اطلاع دارید که شهید قرنی در روزهای کناره‌گیری از ارتش تا زمان شهادت‌شان با سران ارتش جلساتی داشته‌اند و پیرو همان جلسات، از طرف شهید قرنی و با هم‌فکری همان دوستان پیشنهاد شد که نخستین بار در جمهوری اسلامی ۲۹ فروردین، یعنی پنج روز قبل از شهادت‌شان، روز ارتش باشد؟

از این موضوع اطلاع ندارم اما می‌دانم ستاد کمیته حضرت امام (ره) که در ستاد ارتش حضور داشتند، این روز و تاریخ را پیشنهاد کردند و تیمسار قرنی هم پسندید و این موضوع به عرض حضرت امام (ره) رسید؛ این هم یک یادگاری دیگر از شهید قرنی است. اما از همه غم‌انگیزتر این است که با وجود کناره‌گیری ایشان از ارتش، گروهک‌های ضد انقلاب، شهید قرنی را ترور کردند.

انگیزه‌های‌شان برای ترور چه بود؟

شهید قرنی شخصیت قاطعی داشت و گروه‌های ضد انقلاب از این‌که دوباره به کار برگردد، هراس داشتند. به هر حال ایشان، فرد شاخصی بود و تیر ضد انقلاب هم به که از قبل برای ارتش نقشه‌هایی در سر داشت، به سنگ خورده بود و به تلافی آن برنامه‌ها، ایشان را به شهادت رساندند.

پس چرا آن‌چنان که باید و شاید، اسمی از شهید قرنی نمی‌آید؟ من به غیر از کتاب آقای نوروزی فرسنگی، تقریباً کتاب و مجله مستندی درباره ایشان ندیده‌ام. چرا ایشان این قدر مظلوم و مهجور واقع شده و حتی سال‌ها بعد از شهادتش هم مظلوم است؟

شهید قرنی آدمی نبود که اهل تبلیغات و مطرح کردن خودش باشد، برعکس خیلی هم ساده زیست بود. اما آن طور هم که شما فکر می‌کنید گمنام نیست، بلکه همه ایشان را قبول دارند و به ویژه - ارتشی‌ها نیز برای ایشان احترام فراوانی قائل هستند. کتابی هم که درباره ایشان نوشته شده، مورد قبول همه است و همه از آن استفاده می‌کنند. در مجموع فضای خوبی در ارتش در خصوص نام و یاد و خدمات ایشان وجود دارد و همه به یاد شهید قرنی هستند. ■

ناشناخته بود. شما و دوستان‌تان با این مشکل چگونه کنار می‌آمدید؟

ببینید، تیمسار قرنی شاید حدود ۳۰-۲۰ سال از محیط ارتش دور بود و هیچ کدام از ارتشی‌ها آن روز، ایشان را نمی‌شناختند و شهید قرنی هم ارتش آن روز را نمی‌شناخت اما وقتی کمیته حضرت امام (ره) و افرادی مثل آقایان فروزان، سلیمی، تیمسار رحیمی، شهیدان نامجو، اقارب پرسست و کلاهدوز در کنار شهید قرنی قرار گرفتند، ایشان نیز از اطلاعات و آشنایی این افراد با محیط ارتش استفاده کرد و ارتش جدید را سازماندهی کرد.

در واقع این‌ها مدام با همه جلسه داشتند و از نظرات همدیگر استفاده می‌کردند.

هر کاری که شهید قرنی انجام می‌داد، با نظر این اشخاص بود. مثلاً اگر قرار بود برای نیروی هوایی، نیروی دریایی یا نیروی زمینی یک فرمانده انتخاب کنند، این افراد، گزینه‌هایی را پیشنهاد می‌کردند و تیمسار هم معمولاً قبول می‌کرد.

مهم‌ترین یادگاری که شهید قرنی از خود بر جای گذاشت، چه بوده است؟

یادگاری به جا مانده از تیمسار شهید قرنی این است که فردی به شدت متعهد بود و به انقلاب و حضرت امام (ره) اعتقاد داشت، به شدت نسبت به وظایفش علاقه‌مند و آشنا بود و از هیچ یک از مشکلاتی که بر سر راهش وجود داشت، ترس و واهمه‌ای به خود راه نمی‌داد. مهم‌تر از همه، این‌که تا زمانی که کار می‌کرد، وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و قدمی به عقب برنداشت. به طوری که ایشان، ارتشی را که

نه، من ۲۴، ۲۵ اسفند آن‌جا رفته بودم که کمتر از یک ماه و نیم می‌شود.

در مصاحبه‌ای که از شهید قرنی وجود دارد، می‌گویند من برکنار نشده‌ام، بله استعفا داده‌ام. به نظر شما کناره‌گیری ایشان در آن شرایط حساس به چه علتی بود؟

همان‌طور که عرض کردم دولت موقت، با منویات و خواسته‌های ایشان موافقت نمی‌کرد. یکی از ادعاهای شاه - که خودم از رادیو و تلویزیون شنیده بودم - این بود که اگر من از کشور بروم، ایران، «ایرانستان» می‌شود. این لفظ خیلی مهم است چون می‌گوید اگر من بروم ایران، تجزیه می‌شود. این حرف شاه بود و شاید هدف آمریکا و انگلیس بعد از انقلاب همین بود که حرف شاه را عملی کند ولی آقای قرنی یکی از کسانی بود که نمی‌خواست این ادعای شاه عملی شود. می‌خواست از این‌که بخشی از مملکت ما، هر چند کم و کوچک، به دست دشمن و ضد انقلاب بیفتد، جلوگیری کند البته در جهت خط حضرت امام (ره) بود ولی دولت موقت خیلی به این کار راضی نبود بنابراین وقتی شهید قرنی دید که نمی‌تواند با این دولت کار کند، خودش را کنار کشید.

جناب سرهنگ، چه خاطراتی از شهادت شهید قرنی دارید؟

البته بنده خاطره زیادی با خود شهید قرنی ندارم ولی یادم است که بعد از شهادت ایشان به منزل‌شان رفتیم و با خانواده شهید تماس داشتیم. به طور کلی باید بگویم واقعیت و حقیقت و حقانیت زندگی و شخصیت شهید قرنی بعد از شهادت ایشان روشن و مشخص شد. ارتش بعدها فهمید که ایشان واقعا یک خدمتگزار صدیق و باوفا بوده و نامش ماندگار و جاویدان است.

شما که همکار ایشان بوده‌اید، خوب است از روش کار شهید هم برای ما بگویید. ایشان از صبح تا شب با فرماندهان، امرا و زیردستان چگونه برخورد می‌کردند؟

بعد از انقلاب در واقع دیگر امرایی وجود نداشتند، همه امرا فرار کرده و رفته بودند. فقط تعدادی افسر وفادار به مردم و انقلاب در صحنه باقی مانده بودند که احساس خطر نمی‌کردند؛ شهید قرنی هم خیلی نرم، ساده و صمیمی با آن‌ها ارتباط داشت و از رفتار و عادات امرای قبلی کناره‌گیری می‌کرد و با همه خیلی خاکی بود.

اخلاق و کلامش خوب بود؟

بله، واقعا انسان پاک، منزه و صمیمی‌ای بود. همه به راحتی با ایشان تماس می‌گرفتند و از صحبت‌ها و نظریات‌شان بهره‌مند می‌شدند. می‌دانیم زمانی که شهید قرنی به دستور حضرت امام (ره) به فرماندهی ستاد ارتش در دولت موقت برگزیده شد، به این دلیل که سال‌ها از ارتش دور بود و شاه درجه ایشان را به علت مبارزات‌شان خلع کرده بود، تا حدودی برای ارتشی‌های آن روز - منظور آن دسته از ارتشیان غیور و انقلابی است که برای دفاع از امام و انقلاب و مردم در کشور و در صحنه باقی مانده بودند -



■ مراسم تشییع شهید



## قرنی اولین قربانی ترور در سال‌های پس از انقلاب بود

شهید قرنی، آیت الله طالقانی و مسائل کردستان در  
گفت و شنود شاهد یاران با سید مهدی طالقانی

درآمد

وقتی مشکل کردستان مطرح شد، مرحوم پدر به من خبر دادند و بعد هم قرار شد شبانه یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ از ارتش بگیریم و به آنجا بفرستیم... این شمه‌ای است از خاطرات سید مهدی طالقانی فرزند حضرت آیت الله مرحوم سید محمود طالقانی - اعلی الله مقامه الشریف - که در مصاحبه پیش رو (به کوشش فاطمه شیرازی) در بیان رابطه آن دو بزرگوار و همچنین مسائل کردستان برای ما می گوید.

شهید قرنی را از چه زمانی به یاد می آورید؟ نامش را اولین بار کجا و به چه مناسبتی شنیدید؟  
نام ایشان را قبل از انقلاب شنیده بودم، می دانستم جزو نظامی هایی هستند که به شاه، نظر خوبی ندارند. سال ۱۳۴۲ وقتی مرحوم ابوی در دادگاه نظامی محاکمه می شدند، ما با تعدادی نظامی برخورد کردیم که آن‌ها را هم به اتفاق پدرمان داشتند محاکمه می کردند، از آنجا متوجه شدیم تعدادی نظامی ناراضی هم در ارتش وجود دارد. بعدها هم اسم تیمسار قرنی را از پدرم به عنوان یکی از همان ناراضیانی شنیدم که برای مدتی از ارتش اخراج شده بود.

به غیر از این، در دوران انقلاب، باز هم با نظامیان ناراضی برخورد داشتیم، چون مسئولیت سر و سامان دادن مجروحانی که در خیابان‌ها گلوله می خوردند، به ما واگذار شده بود؛ به این ترتیب که می‌بایست آن‌ها را به یک بیمارستان امن برسانیم و با مسئولان آنجا صحبت‌هایی بکنیم که این مجروحان لو نروند و گیر نیفتند. البته در نوع خود مسئولیت سنگینی بود، چون باید برای جا دادن مجروحان باید با بیمارستان‌های خاصی صحبت می‌کردیم. به هر حال بعد از پیروزی انقلاب، قرار شد این کار باز هم ادامه پیدا کند که به این ترتیب، تشکیلاتمان، به نام «گروه امداد طالقانی» معروف شد.

این کار زیر نظر مستقیم پدر بزرگوارتان انجام می‌شد؟

البته زیر نظر مستقیم خود بنده بود، چون ایشان مسئولیت این قضیه را به من داده بودند. در این راه ما به وسایل و لوازمی هم نیاز داشتیم، مثل تعدادی ماشین که در مراکز فروشگاه‌های آمریکایی‌ها بود و آن‌ها را مصادره کرده بودیم. این ماشین‌ها، شماره ارتشی داشتند و چون از مارک و برند «فورد استیشن» بودند، می‌توانستیم از آن‌ها به عنوان آمبولانس هم

استفاده کنیم.

این فروشگاه‌های آمریکایی‌ها که گفتید، در واقع مراکز مخصوص مستشاران نظامی بودند؟

بله، مستشاران نظامی آمریکایی، فروشگاه‌های خریدی داشتند که یکی از بزرگ‌ترین آن‌ها در خیابان پاسداران امروز و سلطنت آباد سابق قرار داشت و آمریکایی‌ها از آنجا خرید

می‌کردند. جالب این‌که اکثر آن ماشین‌های فورد استیشن هم پلاک‌های شخصی و معمولی داشتند.

بعداً که وارد آن مرکز شدیم، متوجه شدیم پلاک‌ها بسته‌بندی شده هستند و خود آمریکایی‌ها، پلاک‌های ماشین‌های شخصی‌شان را با هم عوض می‌کنند. ولی ماشین‌هایی که در اختیار ما بود، پلاک‌های ارتشی داشت و تا مدت‌ها نمی‌دانستیم که این ماشین‌ها از کجا آمده، تا این‌که بعدها به ما گفتند این‌ها متعلق به ارتش است و باید هر چه به این نهاد مربوط می‌شود، به همان‌جا بازگردد. یکی از مراکزی که زیر نظر ما بود، مرکز گارد بود. ما برای پس دادن اموال ارتش به آنجا رفتیم و به آن‌ها گفتیم که از این ماشین‌ها به عنوان آمبولانس استفاده می‌کنیم. البته این توضیحات را نیز دادیم که این ماشین‌ها برای ما کارایی بیشتری دارد تا ارتش؛ اما کسی حرف ما را قبول نمی‌کرد. در نهایت نتوانستیم مسئولی پیدا کنیم که بتواند به ما کمکی بکند و به همین دلیل مجبور شدیم سراغ شخص تیمسار قرنی برویم.

ایشان آن زمان چه سمتی داشت؟

ایشان آن زمان به سمت رئیس ستاد ارتش انقلابی منصوب شده بود.

با وجود پیروزی انقلاب و پایان تظاهرات و درگیری‌ها با رژیم، کار شما به چه واسطه‌ای همچنان ادامه پیدا کرده بود؟

به این دلیل که تمام مجروحان، درجا خوب نشده بودند و ساماندهی به وضع آن‌ها باید ادامه پیدا می‌کرد. به علاوه، کار اورژانس تهران تقریباً مختل شده بود و اگر کسی در خانواده بیمار داشت و می‌دانست ما چنین مرکز امدادی داریم، به ما مراجعه می‌کرد. ما هم از مجروحان پرستاری می‌کردیم و آن‌ها را به بیمارستان‌هایی منتقل می‌کردیم که تحت اختیارمان بودند، به خصوص به بخشی از بیمارستان ایران‌شهر

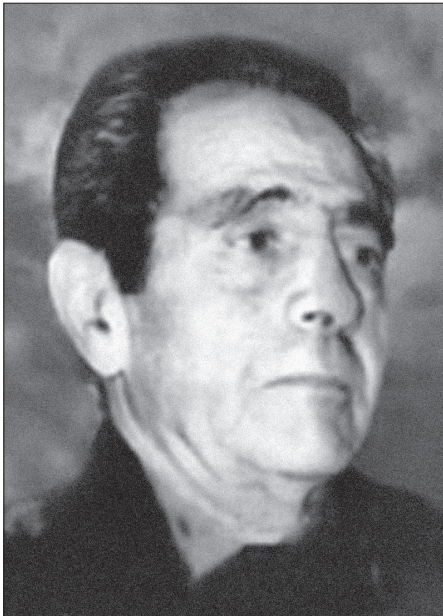
در اختیار ما بود.

گویا نام این مراکز درمانی «بیمارستان‌های کمک» بود.

بله. پنج شش بیمارستان داشتیم که به بیمارستان‌های کمک یک، دو، سه و چهار... معروف بودند. تعدادی بیمارستان دیگر هم بود که از پیش از پیروزی انقلاب با ما همکاری داشتند و این همکاری را بعد از انقلاب هم ادامه داده بودند. در ضمن بعد از انقلاب، درگیری‌هایی پیش می‌آمد که زخمی و مجروح بر جای می‌گذاشت. مثل حوادثی که در کردستان، خوزستان و گنبد اتفاق افتاده بود. به همین دلیل هم بود که آن ماشین‌ها را همچنان باید در اختیار خود نگه

● من با خود فکر کردم پدر این خانواده، تیمسار ارتش بوده و فرار کرده اما همسر و فرزندش که گناهی نکرده‌اند، بنابراین نظر مثبت دادم تا اموال‌شان را به آن‌ها برگردانند، با این همه با دفتر تیمسار قرنی هم صحبت کردم و ایشان اجازه دادند که آن اموال برگردانده شود...

می‌داشتیم. خلاصه سراغ تیمسار قرنی رفتیم و ماجرا را برای‌شان تعریف کردیم و گفتیم که وجود ماشین‌ها تا چه اندازه ضروری است. ایشان هم حکمی به نام گروه امداد ما نوشتند که تمام آن ماشین‌ها همچنان در اختیار گروه ما باشد. من اولین بار شهید قرنی را در آنجا دیدم، بعد هم با ایشان در این باره صحبت کردم که برای درخواست امکاناتی از ارتش چه کارهایی باید انجام دهیم. در ضمن این صحبت‌ها شهید قرنی ما را با همکاری که یک جناب سرهنگ بود آشنا کرد



رسیدگی می‌کرد. خودمان هم به پدر برای سخنرانی کمک می‌کردیم تا معظم له بتوانند با شورای شهر سنندج صحبت کنند؛ البته این شورای را هم که اولین شورای جمهوری اسلامی به حساب می‌آید، پدرم درست کردند. به هر حال وقتی ایشان داشتند سخنرانی می‌کردند، یک نفر وسط سخنرانی بلند شد و گفت آقا! این ارتش جمهوری اسلامی، بر سر مردم سنندج بمب می‌ریزد، این هم پوکه‌اش، یک پوکه هم از دور و برش آورد و نشان داد. اتفاقاً یکی از کسانی که به کارهای ارتش معترض بود، همان پزشک به ظاهر داوطلب بود که در واقع خود او هم یکی از کمونیست‌های خرابکار بود! خلاصه او هم وسط سخنرانی بلند شد و گفت من سه ماه است که این‌جا هستم، ارتش در این سه ماه با ما چه‌ها که نکرده! او این‌ها را درحالی می‌گفت که انقلاب، تازه یک ماه قبل به پیروزی رسیده بود. من هم همان‌جا به او گفتم مرد حسابی! تو پیروز آمدی و گفتم می‌خواهم برای کمک به سنندج بروم، حالا چه می‌گویی؟! بعد هم یک درگیری لفظی ایجاد شد و آن‌ها می‌خواستند حمله کنند اما بچه‌هایی که همراه ما بودند، ماجرا را فیصله دادند ولی آقا - مرحوم آیت الله طالقانی - از دست ارتش ناراحت بودند.

#### شما با هلی‌کوپتر به آن‌جا رفته بودید؟

بله. ضد انقلاب به غیر از هلی‌کوپتر آقا، به باقی هلی‌کوپترها نیز تیراندازی می‌کردند، یک ماشین هم برده بودیم که باکش را سوراخ کرده بودند. از طرف دیگر گروه‌های تجزیه طلب، پادگان را در محاصره داشتند و اگر پادگان را می‌گرفتند، شهر سنندج از دست می‌رفت. خوشبختانه تعدادی سرباز و درجه‌دار و یکی دو نفر افسر ایستادند و مقاومت کردند. در بین آن‌ها سرگردی هم بود که قرار شد همراه «آقا» با او صحبت کنیم تا بفهمیم که چرا ارتش بر سر مردم بمب ریخته است...

در شرایطی که افراد ضد انقلاب به هلی‌کوپتر تیراندازی و ماشین‌تان را هم سوراخ کرده بودند، چگونه توانستید مردم را جمع کنید؟

تا اموال‌شان را به آن‌ها برگردانند، با این همه با دفتر تیمسار قرنی هم صحبت کردم و ایشان اجازه دادند که آن اموال برگردانده شود، به همین دلیل وسایل نظامی‌ای را که برچسب خورده بود، جدا کردیم و بقیه را با هماهنگی تیمسار قرنی به آن‌ها پس دادیم. یکی دیگر از کارهای ما برخورد با مسأله کردستان بود. وقتی مشکل کردستان مطرح شد، مرحوم پدر به ما گزارش دادند و بعد هم قرار شد شبانه یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ از ارتش بگیریم و به آن‌جا بفرستیم. سرهنگ آجودان شهید قرنی همیشه با ما در تماس بود و وقتی ساعت ۱۲:۳۰ شب گفتند وضع سنندج به هم ریخته، تیراندازی صورت گرفته و تعدادی زخمی شده‌اند، به سرعت یک گروه پزشکی را برای اعزام آماده کردیم، هم‌زمان هم به تیمسار قرنی زنگ زده و گفتیم که یک هواپیمای سی ۱۳۰ می‌خواهیم، ایشان همان لحظه، هواپیما را در اختیار ما گذاشتند و دو و نیم بامداد اواخر اسفندماه ۱۳۵۷ بود که آن‌ها را روانه سنندج کردیم.

تعدادی داوطلب کمک‌های پزشکی هم برای سنندج لازم داشتیم که خوشبختانه یکی دو نفر پزشک هم به ما مراجعه کردند که داوطلب رفتن به سنندج بودند و از آن‌جا که گروه ما در آن شهر مستقر بود، به آن‌ها گفتیم که خودشان را به هلال احمر سنندج معرفی و کارشان را آغاز کنند. خودمان هم فردای آن روز، یک هواپیمای سی ۱۳۰ دیگر گرفتیم و به همراه یک دستگاه آمبولانس به سنندج رفتیم. چند روز بعد، پدر هم به اتفاق آقایان دکتر بهشتی، هاشمی و بنی صدر آمدند و مرحوم آیت الله طالقانی برای مردم سنندج سخنرانی کردند. لابد می‌دانید که پادگان سنندج به شهر چسبیده بود و ما در اکثر مواقع، در این رفت و آمدها، به وسیله هواپیما تا کرمانشاه می‌رفتیم و از آن‌جا با هلی‌کوپتر به پادگان، و سرانجام از پادگان به شهر می‌رفتیم.

#### مجروحان حوادث را هم جا به جا می‌کردید؟

هم مجروح‌ها را جا به جا می‌کردیم و هم یک تیم پزشکی در هلال احمر آن‌جا داشتیم که به مجروحان

تا اگر کاری داشتیم، از ایشان کمک بگیریم.  
**در این بین آیا مسأله‌ای هم برای شما پیش آمد؟**  
یکی از مسأله‌ای که آن زمان برای ما پیش آمد، این بود که ۵-۶ خانه امرای سابق ارتش در خیابان پاسداران وجود داشت که در اختیار ما بود. این خانه‌های شیک و مدرن که تمام امکانات و وسایل زندگی را در خود داشت، قبل از انقلاب، مخصوص امرایی همچون تیمسار فیروزمند، حبیب‌اللهی، نشاط و ازهاری بود؛ آن‌ها خانه‌ها را خالی گذاشته و در رفته بودند. ما در

**وقتی ساعت ۱۲:۳۰ شب گفتند وضع سنندج به هم ریخته، تیراندازی صورت گرفته و تعدادی زخمی شده‌اند، به سرعت یک گروه پزشکی را برای اعزام آماده کردیم، هم‌زمان هم به تیمسار قرنی زنگ زدیم و گفتیم که یک هواپیمای سی ۱۳۰ می‌خواهیم...**

همان روزهای اول انقلاب، تیم نظامی‌ای داشتیم که هر روز به مرکز گارد و فروشگاه آن سرکشی می‌کرد. یک بار که من برای سرکشی رفته بودم، یکی از بچه‌ها خبر داد دو نفر خانم به آن‌جا آمده‌اند که همسر و دختر تیمسار فیروزمند هستند و می‌خواهند با من صحبت کنند. بنده هم گفتم بگویید فردا بیایند. فردا این دو آمدند و گفتند آقای فیروزمند فرار کرده و رفته و ما هم در ایران، در مضیقه مالی هستیم، حتی یک دست لباس نداریم تن مان کنیم، بدتر این‌که ما خانه و زندگی‌مان را رها کرده و رفته‌ایم. من گفتم بیشتر این لوازم متعلق به ارتش است، آن‌ها این موضوع را تصدیق کردند و گفتند خیلی از این وسائل متعلق به ارتش است و باید برای ارتش باقی بماند ولی اجازه بدهید ما لوازم شخصی‌مان را برداریم. من با خود فکر کردم پدر این خانواده، تیمسار ارتش بوده و فرار کرده اما آن‌ها که گناهی نکرده‌اند، بنابراین نظر مثبت دادم



سیدمهدی طالقانی، فرست‌راست به همراه آیت‌الله طالقانی در تبعید

باشد. گروه فرقان داستان دیگری داشت، آن‌ها نام عده‌ای از بزرگان انقلاب را در لیست خودشان آورده بودند و فکر می‌کردند که این بندگان خدا به اصطلاح از ایدئولوژی اسلامی منحرف شده‌اند؛ ولی با همه این‌ها، معتقدم که ماجرای کردستان در استعفای شهید قرنی نقش داشت.

**اختلافات ایشان با دولت موقت بیشتر بر چه بستری شکل گرفت؟**

دقیقاً نمی‌دانم، چون آن زمان ما آن‌قدر درگیر بودیم که نمی‌توانستیم به این مسائل بپردازیم. جالب است که مرحوم آقای طالقانی بعد از شهادت شهید قرنی در یکی از خطبه‌های‌شان در نماز جمعه در خصوص حوادث کردستان صحبت کردند و درباره ایشان نیز اظهار نظر و از عملکرد شهید در کردستان دفاع کردند؛ بگذریم.

**آقای طالقانی می‌خواستند حقیقت را کشف کنند، به همین دلیل با تیمسار قرنی تماس گرفتند و در حالی که خیلی عصبانی بودند، گفتند چرا دستور داده‌اید بر سر مردم سنج بربیزند؟ تیمسار قرنی گفت ما چنین دستوری نداده‌ایم...**

جدای از شهدای کمیته‌ای و پاسداری که قبل از آن بزرگوار در درگیری با ضد انقلاب به شهادت رسیدند، جنابعالی جایگاه شهید قرنی را که در بین مقامات و چهره‌های شاخص ما نخستین شهید ترور محسوب می‌شود، چگونه می‌بینید؟

البته آدم‌های عادی هم از همان اوایل پیروزی انقلاب به شهادت می‌رسیدند. منافقین در یک دوره زمانی ترورهای کور را شروع کرده بودند و ترورهای دیگری را هم در دست اقدام داشتند؛ مثلاً گاهی امام جمعه‌ای را که سالخورده هم بود بغل می‌کردند و با نارنجک به شهادت می‌رساندند. با وجود این نباید از نظر دور بداریم که گروه فرقان اولین گروهکی بود که بساط ترور را بنیان گذاشت. سازمان منافقین هم از این‌ها تأثیر گرفتند، ولی ترورهای گروه فرقان مثل منافقین کور نبود، بلکه ترورهایی حساب شده و ایدئولوژیک بود. فرقانی‌ها با حساب و کتاب و برنامه‌ریزی‌های - هر چند منحط و ضاله - خود، امثال مرحوم استاد شهید مطهری و شهید قرنی را از بین بردند و در عین حال خودشان را هم انسان‌های متدینی می‌دانستند! در واقع سنگ بنای ترور پس از انقلاب اسلامی، با شهادت شهید قرنی گذاشته شد و متأسفانه منافقین هم به فرقان تاسی کردند و این روند همان گونه که گفتم به حوادث دردناک و خونین سال‌های ۱۳۶۰، ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ که ائمه جمعه نیز طی آن وقایع شهید شدند، منجر شد. در نهایت، همان طور که شما اشاره کردید، شهید قرنی، اولین قربانی شاخص ترور بعد از انقلاب به حساب می‌آید که در نوع خود مقام والایی است؛ روحش شاد. ■

در شاهرود، باد شدیدی وزیده و هلی‌کوپتر ایشان را از جا کنده بود، به طوری که مجبور شده بودند هلی‌کوپتر را عوض کنند.

**راجع به علل استعفای شهید قرنی از ریاست ستاد ارتش جمهوری اسلامی چندین روایت شنیده‌ایم؛ یکی از روایت‌ها این بود که مرحوم آیت الله طالقانی - رحمت الله علیه - در تشویق و ترغیب شهید قرنی به استعفا نقش داشته است، نظر شما چیست؟**

فکر نمی‌کنم این‌طور باشد. تنها موردی که آقا از دست تیمسار ناراحت شدند، مربوط به داستان کردستان می‌شد که آن موضوع هم همان‌جا حل شد و حقیقت بر ایشان روشن شد. اما بد نیست اشاره کنم که مرحوم مهندس بازرگان در استعفای شهید قرنی نقش داشت.

**نکته جالب در خصوص شخصیت شهید قرنی این است که ایشان به تدریج به انقلاب اسلامی می‌پیوندند. همه متفقاً می‌گویند شهید قرنی و آقای طالقانی با هم زندانی شدند و در سال ۱۳۴۲ نیز با هم در یک سلول بوده‌اند؛ خود ایشان هم گفته است که آقای طالقانی را دیده و بعد از این که - پس از وقایع ۱۵ خرداد - شهید قرنی دوباره زندانی می‌شود، با آیت الله طالقانی و عده‌ای تیم مذهبی مرتبط می‌شود. شما از رابطه ایشان اطلاعاتی دارید؟**

نه متأسفانه. به یاد می‌آورید که پدر بزرگوارتان درباره خصوصیات ایشان چه چیزهایی می‌گفتند؟

یادم هست که زمان برگزاری دادگاه آن‌ها در داسرای نظامی شاه، مرحوم پدرم با عده‌ای از افسران رده بالای ارتش به عنوان ناراضیانی که از ارتش اخراج شده بودند، آشنا شدند. سرهنگ امیر رحیمی، سرهنگ نجاتی، سرهنگ حجازی و چند نفر دیگر عده‌ای از این افسران ناراضی به حساب می‌آمدند. بنده آن زمان اسم تیمسار قرنی را هم از همین افراد شنیدم ولی با خود ایشان - به جز در ابتدای پیروزی انقلاب - ارتباط چندانی نداشتم.

**به هر حال شما هم خودتان از نزدیک شاهد حوادث کردستان بودید و هم همراه پدر آن‌جا**

حضور داشتید و طبیعی است که خیلی نسبت به مسائل آن زمان کردستان اشراف دارید. اتفاقاً صاحب‌نظران می‌گویند که مسائل کردستان، علت اصلی به شهادت رسیدن شهید قرنی توسط گروه فرقان بوده است. جناب عالی تا چه اندازه حوادث کردستان را در استعفای شهید قرنی و بعد هم شهادت ایشان موثر می‌دانید؟

اتفاقاً من فکر نمی‌کنم که ریشه شهادت ایشان به حوادث کردستان مربوط

به هر حال با وجود شلوغی پادگان از آن‌جا بیرون آمدیم، چون قرار بود مردم جمع شوند و آقا و دیگران سخنرانی کنند.

**آقای طالقانی در آن‌جا محبوبیت خاصی داشتند که به هلی‌کوپترشان تعرض و شلیک مؤثری نکرده بودند؟**

نه، این چیزها در میان نبود، شلیک‌های آن‌ها اتفاقی و تصادفی بود، ما با هر هلی‌کوپتری که می‌رفتیم، خلبان و پرنداش را می‌زدند. آن دفعه هم خلبان گفت وسط پادگان می‌نشینیم که در تیررس‌شان نباشیم. آقا می‌خواستند حقیقت را کشف کنند، به همین دلیل با تیمسار قرنی تماس گرفتند و در حالی که خیلی عصبانی بودند، گفتند چرا دستور داده‌اید بر سر مردم سنج بربیزند؟ تیمسار قرنی گفت ما چنین دستوری نداده‌ایم، آقا با عصبانیت به یکی دو افسر ارشد نظامی آن‌جا گفتند که چرا بر سر مردم بمب می‌ریزید؟ آن‌ها گفتند این‌ها بمب نیست، منور است. آقا پرسیدند منور چیست؟ آن‌ها گفتند غروب تشریف بیاورید، ببینید. غروب به پادگان رفتیم، آن‌ها منورها را رها کردند و توضیح دادند که ما این منورها را روشن می‌کنیم تا بفهمیم که تیراندازی‌ها از کجا صورت می‌گیرد و منافقان کجا سنگر گرفته‌اند، تا بی‌جهت به مردم حمله یا احیاناً تیراندازی نکنیم، بلکه جای کسانی را شناسایی کنیم که به ما تیراندازی کرده‌اند. بعد هم پوکه منور را نشان‌مان دادند، تا آن زمان، ما از این جور چیزها ندیده بودیم. خلاصه بر همگان معلوم شد که ضد انقلاب راجع به قضیه بمب‌ها دروغ گفته است.

یادش به خیر، اولین بار در همان ایام ما شهید فلاحی را در سنج دیدیم. آقا رو کردند به ایشان و گفتند: «بالاخره یک افسر شجاع پیدا شده و کارهای مثبتی کرده، شما بچه کجایی؟» شهید فلاحی گفت بچه طالقان هستم. آقا گفتند: «خیلی خوب است که آدم با غیرت طالقانی هم این‌جا پیدا می‌شود!» خلاصه، شهید فلاحی را هم آن‌جا کشف کردیم. بعد که به تهران آمدیم، ایشان هم به پایتخت آمد و بعدها هم مسئول هوانیروز کل کشور شد. یک بار هم که می‌خواستیم به گنبد کاووس، یک گروه پزشکی بفرستیم، خود شهید فلاحی هم همراه تیم ما رفت؛ اتفاقاً یادم هست



## درآمد

جایی از شهید بزرگوار آیت الله دکتر بهشتی می شنویم که: «بهشت را به بهاء می دهند، به بهانه نمی دهند» این مضمون زیبا، فقط یک نقل قول معمولی نیست، بلکه آدم متفکری مثل شهید بهشتی این جمله را گفته و شما هم مصداقش را در شهید قرنی می بینید. شهادت، بهایی بود که باید به زندگی ایشان داده می شد. شمه‌ای از توصیف شهید قرنی در کلام شخصی که سال‌های زیادی از عمر خویش را به تحقیق و تدقیق در زندگی و معرفی شخصیت این شهید بزرگوار اختصاص داده است. گفت و شنود ما را با سرهنگ بازنشسته احمد نوروزی فرسنگی (به کوشش علی عبد) می خوانید. ضمن این که بر خود فرض می دانیم از زحماتی که این پژوهشگر ارجمند در به سامان رسیدن این شماره از شاهد یاران بر خود هموار ساختند و ما را رهنمون شدند تقدیر و تشکر کنیم.

جناب سرهنگ، کتاب شما آن قدر موفقیت آمیز بود که به چاپ دوم هم رسید. از ابتدا چگونه به نوشتن کتاب «ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی» علاقه مند شدید؟

مسبب اصلی این کار، حجت الاسلام و المسلمین، حاج آقای غلامرضا صفایی بودند. استحضار دارید که ایشان بیش از ۱۰ سال بعد از انقلاب تا پایان جنگ و حتی چند سال بعد از جنگ، مسئول سازمان عقیدتی سیاسی ارتش بودند و در حال حاضر هم به عنوان رئیس دفتر عقیدتی مقام معظم رهبری در ستاد مسلح مشغول انجام وظیفه هستند اما عملاً و به طور مستقیم زیر نظر مقام معظم رهبری فعالیت می کنند. از آنجا که من از سال ۱۳۵۸ خدمت ایشان در قسمت عقیدتی ارتش فعالیت می کردم، به دلیل اعتقادات و باورهایم و همچنین ارتباطی که با روحانیت داشتیم، مورد لطف ایشان قرار گرفتم و از آن سال تا سال ۱۳۷۳ یعنی تا خاتمه خدمت نظامی ام در سازمان سیاسی ارتش مشغول انجام

وظیفه بودم.

وقتی که در سال ۱۳۷۳ بازنشسته شدم - چون کارم فرهنگی بود حدوداً سه چهار سال با هفته نامه «آفرینش» همکاری می کردم. بعد از آن، به مدت دو سال، در سازمان عقیدتی سیاسی وزارت دفاع انجام وظیفه کردم و در همین زمان‌ها بود که مجدداً همکاری ام را با حجت الاسلام والمسلمین صفایی آغاز کردم. یک روز حاج آقا به من گفتند که یک بار به طور اتفاقی از جایی می گذشته‌اند که عکس شهید قرنی را بر روی یک دیوار می بینند و درحالی که ایشان اولین شهید شورای انقلاب اسلامی به حساب می آید، در کل کشور هیچ خبری از این شهید بزرگوار نبوده. در واقع در شورای انقلاب اسلامی که گویا اعضایش به انتخاب حضرت آیت الله شهید مطهری انتخاب شده و مورد تأیید حضرت امام (ره) بودند، شخصیت‌هایی مثل مقام معظم رهبری، شهید بهشتی، مرحوم آیت الله طالقانی، آقای هاشمی، شهید قرنی و یک نظامی دیگر به نام سرتیپ علی اصغر مسعودی که الان فوت شده، حضور داشتند. شهید قرنی همچنین بعد از انقلاب، به مدت ۴۳ روز نخستین رئیس یا در واقع می توان گفت فرمانده ستاد ارتش جمهوری اسلامی بوده‌اند. کارنامه ایشان در همین ۴۳ روزه آن قدر درخشان بود که که بسیاری نجات کردستان را در اثر مجاهدت‌ها و قاطعیت شهید قرنی می دانند. شهید چمران، بعد از شهادت ایشان، مشی شان را تأیید می کنند و می گویند: «اگر دولت موقت موافقت می کرد و ما در درگیری‌های کردستان با گروه‌های محارب با نظام، قاطعانه رفتار می کردیم، در آنجا این همه شهید نمی دادیم...» اما متأسفانه مشی سیاسی دولت موقت با شهید قرنی هم خوانی نداشت و بابت همه زحماتی که ایشان متحمل شد، امروز تنها یک خیابان را در تهران به نام او گذاشته‌اند. در هیچ زمانی از سال، حتی هنگام سالگرد شهادت ایشان، یادی از شهید قرنی در میان نبوده و حق‌شان، آن گونه که باید و شاید، ادا نشده است. به این دلایل حاج آقا به من فرمودند به عنوان باقیات صالحات، زندگی نامه ایشان را بنویسم. اما وقتی خواستم این کار را شروع کنم، متوجه شدم که کار بسیار سختی است، چون هیچ کدام از

دوستان و همسنگران ایشان زنده نیستند و بنده تنها توانستم با جانشین ایشان یعنی مرحوم تیمسار شادمهر مصاحبه کنم.

تیمسار شادمهر دقیقاً در چه دوره‌ای رئیس ستاد ارتش بودند؟

در ابتدا شهید قرنی رئیس ستاد بودند و تیمسار شادمهر، جانشین ایشان بود وقتی دولت موقت، شهید قرنی را برکنار کرد، ناصر فرید جایگزین

● **یک روز حاج آقای صفایی به من گفتند که یک بار به طور اتفاقی از جایی می گذشته‌اند که عکس شهید قرنی را بر روی یک دیوار می بینند و به یکباره متوجه می شوند در حالی که ایشان اولین شهید شورای انقلاب اسلامی به حساب می آید، در کل کشور هیچ خبری از این شهید نیست...**

ایشان شد. به دلایلی مجدداً شادمهر بر سر کار آمد. مصاحبه بنده با ایشان با موضوع شهید قرنی در آن کتاب وجود دارد، ولی متأسفانه بقیه کارهای کتاب به سختی انجام شد...

دوست داریم برای ما از عملکرد دولت موقت و شهید قرنی در کردستان بگویید.

شایان ذکر است افراد معاندی که در آنجا بودند، به لحاظ اسمی، گرد بودند اما در واقع گرد نبودند، نظام و حضرت امام (ره) با مردم کرد خیلی مهربان بودند اما این افراد در آنجا داعیه تجزیه طلبی داشتند.

این را هم بد نیست بدانید که در تهران دو تفکر در خصوص گروه‌های محارب کردستان وجود داشت؛ یکی تفکر دولت موقت که می خواست با آن‌ها بدون مال اندیشی و با ساده نگری مذاکره کند و دیگری، تفکر شهید قرنی بود که با عملکرد حضرت امام (ره) همسو بود و آن را پیاده می کرد. به این صورت که با خوبان، باید خوب بود ولی درباره بدان، قهر طبیعی مورد نظر اسلام را باید انجام می داد.

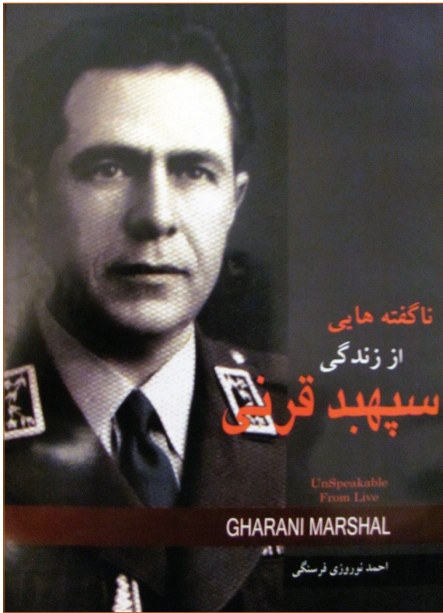
مطابق با مصداق شریفه «اشدء علی الکفار رحماء بینهم...»

بله و حاصل یکی از این دو تفکر، این شد که آقای بازرگان، شهید قرنی را برکنار کرد، نحوه برکناری

## کردستان آرامش خود را مدیون شهید قرنی است

■ گفت و شنود شاهد یاران با احمد نوروزی فرسنگی  
پژوهشگر و سرهنگ بازنشسته





نکته درخور توجه در زندگی شهید قرنی این که، بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه دست همه اطرافیان را در مال اندوزی، مقام و مکنت باز می گذارد. اتفاقاً همین که در چنین شرایطی یک سرلشکر به آن جاه و مقام پشت می کند درخور احترام است، چون مثلاً اگر یک افسر جزء یا یک درجه دار رده پایین به دلیل ظلمی بوده که به او شده می گفت که از شاه خوشش نمی آید به واقعیت نزدیکتر بود، ولی وقتی یک سرلشکر در جایگاه آقای قرنی به نظام شاهنشاهی پشت می کند، با هوی و هوس کنار نمی آید و همه چیز اعم از مادیات و جاه و مقام را رها می کند و شجاعانه در برابر رژیم می ایستد، به این معناست که این مرد بزرگ به خداپاوری رسیده و ارزش این را دارد که محقق برای شناخت او وقت صرف کند. حتی در همین کتاب مرحوم غلامرضا نجاتی خصوصیات اخلاقی شهید قرنی را از زبان سرهنگی به نام طاهر قنبر که رقیب سیاسی شهید قرنی هم بوده می شنویم که می گوید ایشان در ۲۸ مرداد با گروه وطن دوست ها و ملی گراها همراه بوده است.

**در این دوره شهید قرنی تابع کدام گروه بوده؟**  
در این زمان شهید قرنی به لحاظ این که فردی نظامی بوده ظاهراً تابع شاه بوده، ولی اتفاقاً او آدمی است که در مقطع زمانی ۲۸ مرداد، درست حرکت می کند. وقتی که قرنی، رئیس رکن دو ارتش بود، سرهنگ طاهر قنبر را به مکانی تبعید می کنند. از آنجا که در آن زمان، اداره دو ارتش ساواک نداشتیم و تمام اطلاعات دست ایشان بوده، وقتی طاهر قنبر به تهران می آید، شهید قرنی، ایشان را احضار و با او صحبت می کند و می گوید من اصلاً نقشی در تبعید شما نداشتم، این مسأله کار شاه بوده. بعد هم طاهر قنبر بلافاصله درباره خصوصیات شهید قرنی در این کتاب می گوید: قرنی، افسری فوق العاده زیرک، باهوش، خوش فکر، موقع شناس، مبتکر و نسبت به زبردستان خود صمیمی و وفادار بود و به آداب مذهبی به شدت پایبندی داشت. لذا

و شهید قرنی، دانشجوی افسر نگهبان بوده است. ایشان در آن برکه درباره فضای آن روز به خصوص در دانشکده نوشته و گفته بود تمام ۲۱۱ دانشجوی دانشگاه، روزه گرفتند، افطاری آش شله قمکار داشتیم و برای سحری، قرمه سبزی داریم.

**جالب است که حدود ۹۰ سال قبل، همه دانشجویان آن دانشکده روزه می گرفته اند.**

بله. همه دانشجویانی که وارد دانشگاه افسری می شدند، اهل عبادت و انجام فرائض دینی بودند و نظام شاهنشاهی طی سالها سعی می کرد آن ها را به سمت اهداف خودش سوق دهد اما خوشبختانه با روند و در نهایت پیروزی انقلاب، مشخص شد که موفق نشده اند. البته به نظر من این کار، هنر حضرت امام(ره) بود و شاید اگر وجود مبارک ایشان در صحنه نبود، این اتفاقات نمی افتاد؛ بگذریم.

اما درباره ناصر فرید - دومین رئیس ستاد ارتش در سال های بعد از انقلاب - باید بگویم من درباره ایشان تحقیق دقیقی نکرده ام، به همین دلیل هم نه ایشان را تأیید می کنم، نه رد. اگر هم اظهار نظری کردم آن را ندیده بگیرید، چراکه خداوند در آیه ۳۶ سوره مبارکه اسراء در قرآن مجید می فرماید «ولاتقف مالیس لک به علم؛ درباره موضوعی که به آن علم ندارید، قضاوت نکنید» لذا چون تحقیقی نکرده ام در خصوص شخصیت ایشان قضاوت خاصی ندارم، اما با تیمسار شادمهر مصاحبه کردم و حتی از فرزندانش هم خبر دارم. حتی روزی را یادم هست که به خانم ایشان گفتم که می خواهیم خاطرات تیمسار شادمهر را بنویسیم.

اصل قضیه این بود که می خواستیم ادای دین کنیم. من هم برای نوشتن کتاب شهید قرنی، ۱۰ کتاب مختلف را بررسی کردم که نام همه آن ها را در مقدمه کتاب آورده و نوشته های شان را نیز تحلیل کرده ام. حتی فرزند من که در استناداری کرمان کار می کند، وقتی فهمید که می خواهیم در این زمینه کار کنیم، به من زنگ زد و گفت شهید قرنی در سال ۱۳۳۲ با مصدق همراه نبوده. من گفتم کجا خوانده ای؟ گفت در یک کتاب. گفتم من در ۱۰ کتاب خوانده ام. واقعیت این است که ما باید باور کنیم برخی شهدای مان ابتدا انسان هایی معمولی بودند که به تدریج متحول شدند، ما وظیفه داریم سیر این تحول انجام شده در زندگی شهدای گرانقدرمان را ثبت کنیم. البته آن هایی که جوان بودند و بعدها متحول و منقلب شدند و راه راست را انتخاب کردند، داستان شان متفاوت است. ما درباره این دسته وظیفه داریم برای این که به بشریت پیام بدهیم که هر آدمی در هر مرحله ای می تواند متحول شود، داستان آن ها را هم بنویسیم. من این مسأله را قبول دارم و آقای غلامرضا نجاتی هم در کتاب «کودتای سرلشکر شهید قرنی» این ماجرا را نوشته است. اما یک مسأله دیگر هم هست و آن این که، آقای جلال الدین فارسی هم در کتاب «ظواهر تاریخ» نوشته که شهید قرنی در سال ۱۳۳۵ - با فساد و فحشایی که در نظام می بیند - قاطعانه به براندازی نظام طاغوت فکر می کند و

شهید قرنی نیز درخور توجه است، آن گونه که در خاطرات ایشان آمده است بازگان به این شهید عزیز گفته بود من استعفای شما را قبول کرده ام. شهید قرنی جواب می دهند من تقاضای استعفایم را به شما نداده ام بلکه به حضرت امام(ره) استعفا تقدیم کرده ام؛ چون با حکم ایشان به ارتش آمده ام. بازگان می گوید اگر به شما بگویم که حضرت امام(ره) استعفای شما را پذیرفته، چه می فرمایید؟ شهید قرنی می گویند حرفی ندارم، می روم خانه و کار دیگری می کنم. بعد از آن، شهید قرنی به دانشجویان خود، تیمسار شادمهر، زنگ می زند و می گوید من دیگر سمتی ندارم. بعد هم شهید قرنی کارش را نیمه کاره رها می کند و خود به یک آژانس ماشین زنگ می زند و می گوید یک ماشین بفرستید تا مرا ببرد. همکاران ایشان می گویند ماشین تان هست، آقای قرنی می گوید نه، من دیگر مسئولیتی

- در واقع در شورای انقلاب اسلامی که گویا اعضایش به انتخاب حضرت آیت الله شهید مطهری انتخاب شده و مورد تأیید حضرت امام(ره) بودند، شخصیت هایی مثل مقام معظم رهبری، شهید بهشتی، مرحوم طالقانی، آقای هاشمی، شهید قرنی و یک نظامی دیگر که الان فوت شده، حضور داشتند

ندارم، فقط با آژانس به خانه برمی گردم. بعد از این ماجرا سرلشکر شادمهر چگونه دوباره رئیس ارتش می شود؟

وقتی آقای قرنی، شهید شد و بعد از این که تیمسار شادمهر استعفا داد، همان طور که گفتم ناصر فرید رئیس ستاد شد و بعد از مدتی به دلایلی برکنار گردید. بعداً با توصیه حضرت آیت الله خامنه ای سرلشکر شادمهر مسئولیت ستاد را پذیرفت. البته اگر شهید قرنی زنده می ماند، احتمال داشت مجدداً این بزرگوار را می آوردند و از ایشان بهره می گرفتند، چون تیمسار شادمهر هم با مواضع انقلابی خود نسبت به این موضوع - شخصیت و جایگاه تیمسار قرنی - بی تفاوت نبود.

**در باره سختی های تهیه و جمع آوری مطالب کتابتان صحبت می کردید.**

به هر حال بنده به این نتیجه رسیده بودم که زندگی شهید قرنی باید نوشته شود ولی کار سختی بود، چون تقریباً هیچ کدام از هم زمان قدیمش زنده نبودند و از نظر زمانی نیز مثلاً ۸۰ سال قبل از این که من کتابم را بنویسم، شهید قرنی، دانشجوی دانشکده افسری بود. من کارم را در سال ۱۳۷۹ شروع و در سال ۱۳۸۳ تمام کردم، یعنی نوشتن کتاب، چهار سال طول کشید. اولین مرحله تحقیقاتم، استفاده از سندی شامل یک برگ دستور صبحگاهی در دانشکده افسری آن زمان بود که در کتاب هم منتشر شده است؛ آن روز ماه مبارک رمضان بوده

● ● ●  
**شهید قرنی بعد از انقلاب، به مدت ۴۳ روز نخستین رئیس یا در واقع می توان گفت فرمانده ستاد ارتش جمهوری اسلامی بوده‌اند. کارنامه ایشان در همین ۴۳ روزه آن قدر درخشان بود که بسیاری نجات کردستان را در اثر مجاهدت‌ها و قاطعیت شهید قرنی می‌دانند.**

بود حاضرم با دو شرط نخست وزیری را بپذیرم؛ شرط اول این است که با شاه در یک اتاق تاریک مذاکره کنم چون قیافه‌اش را نمی‌خواهم ببینم - که این حرف عملاً توهین به شاه محسوب می‌شود - شرط دوم هم این است که تمام دارایی‌هایش را از بانک‌های خارجی به ایران بیاورد تا شاید به این وسیله بتوان ایران را نجات داد. شاید حرف‌های ایشان جزو تدبیرهای شان بوده و مشخص بوده که بعداً همکاری نمی‌کند ولی با این همه، دو شرط اساسی و مهم را مطرح می‌کند که می‌داند آن‌ها زیر بار آن شروط نخواهند رفت.

اسناد دیگری هم هست که نشان می‌دهد به غیر از مدتی که شهید قرنی در زندان بوده، در تمام مدت عمرش تحت پیگرد قانونی بوده است و مأمورین مواظب ایشان بوده و کنترلش می‌کرده‌اند. در یک سند آورده‌اند که وقتی مرحومه خاله شهید قرنی از دنیا می‌رود، مأموران اطراف تیمسار قرنی را کنترل می‌کنند تا بفهمند چه کسانی به دیدن ایشان می‌روند و چه کسانی به وی تسلیت می‌گویند. در واقع از این طریق می‌خواستند همفکران قرنی را شناسایی کنند. در ادامه همین سند، مأموران می‌نویسند که نتوانسته‌اند به داخل منزل بروند ولی مردم، حدوداً ۵۰-۴۰ دسته گل برای فوت خاله ایشان آورده بودند، یعنی ساواک حتی تعداد دسته گل‌هایی را که

بهار سال ۱۳۴۶ برنامه‌ای را برای براندازی نظام طاغوت پیاده کند.

**نمونه‌هایی از محتوای این اسناد را بیان کنید.**  
 در اسناد ساواک می‌خوانیم که تقریباً دو سه سال به پیروزی انقلاب مانده، محمدرضا شاه، سید ضیاءالدین طباطبایی - که همگان او را می‌شناسند و یک جرثومه فساد و شخصیت سیاسی پیچیده انگلیسی بوده و همچنین از زمان رضاشاه نخست وزیر بوده و سرانجام بعد از رضاشاه به محمدرضا شاه هم وصل می‌شود - را به خانه قرنی می‌فرستد تا به نوعی آقای قرنی را سر کار بیاورند؛ برای این که شاید از سقوط نجات پیدا کنند. بعداً حتی قبل از نخست وزیری شاپور بختیار به سراغ ایشان می‌روند تا بلکه ایشان نخست وزیری را بپذیرد؛ شهید قرنی با وجود این که بعد از شش سال حبس در زندان ستم‌شاهی خانه‌نشین بوده، ولی این پیشنهاد را نمی‌پذیرد و به شاه می‌گوید من در حال عبادت هستم و هیچ مسئولیتی را قبول نمی‌کنم.

فردوست هم در کتاب خاطراتش، که آن را بر اساس اسناد معتبری نوشته، در سندی می‌گوید مأمور ساواک از قول کسی - پسرعموی شهید قرنی یا یک نفر دیگر - در بانک تعریف می‌کند که فردوست با سه میلیون تومان پول به خانه شهید قرنی می‌رود، از طرف شاه سلام می‌رساند و می‌گوید اگر می‌خواهید برگردید، درجه‌تان را به شما برمی‌گردانیم و مشکلات‌تان را هم برطرف می‌کنیم. اما باز هم شهید قرنی می‌گوید من در حال انجام فرائض دینی هستم و مسئولیت سیاسی قبول نمی‌کنم. البته گفته دیگری هم وجود دارد که سندی در اثبات صحت آن ندارم ولی این مطلب را از پسر ایشان شنیدم که می‌تواند درست باشد. پسر شهید قرنی می‌گوید شنیده‌ام وقتی ایشان را قبل از بختیار برای نخست وزیری کاندیدا کردند، گفته

می‌بینم که دوستان و نزدیکان شهید در تمام دوران زندگی‌اش، ایشان را مردی پاکدامن، منظم و وطن پرست می‌دانستند. به خصوص که برخلاف عده زیادی از مقامات ارتش و به رغم مقام و موقعیت ممتازش، زندگی‌ای بسیار محدود و حتی محقرانه داشت و حتی قادر به تهیه یک اتومبیل پیکان که آن زمان، به طور قسطی به مبلغ ۱۷ هزار تومان فروخته می‌شد، نبود. با استناد به همین دلایل و نقل قول‌هاست که معتقدم و با اطمینان می‌گویم شهید قرنی انسان پاکی بود. پسر ایشان مرحوم مهندس محمدرضا قرنی می‌گفت: «ما هر وقت می‌خواستیم به راه‌های دور یا نزدیک برویم، با اتوبوس می‌رفتیم و کمتر از تاکسی استفاده می‌کردیم؛ تا پدرم بتواند با صرفه‌جویی در کرایه‌ها، بیشتر به فقرا کمک کند.» به طوری که بعد از شهادت ایشان، همگان متوجه شدند چندین خانواده در سطح کشور تحت پوشش شهید قرنی بوده و خانواده‌اش از این کار بی‌خبر بوده‌اند. یکی از هم‌دوره‌ها یا دوستان پسرعموی شهید قرنی هم به نام آقای نورهاشمی که در زمان تحقیق مسئولیت تبلیغات روزنامه همشهری را داشت و مسن بود و آن زمان ۷۶ ساله بود، تعریف جالبی از شهید قرنی داشت و می‌گفت: «شهید قرنی بسیار متدین و در فرائض مذهبی دقیق بود.»

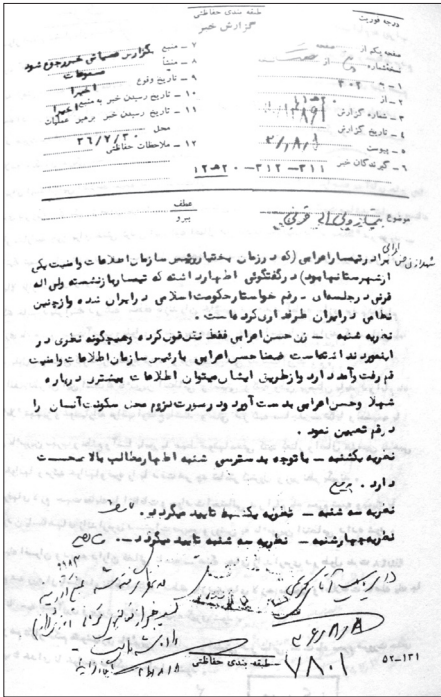
به علاوه می‌توان گفت رگه‌هایی از عرفان در دیدگاه ایشان وجود داشت که به نظر بنده ابعاد اعتقادی و ایمانی‌شان را وسعت می‌بخشید. شاید یکی از دلایل نزدیکی شهید قرنی با حضرت آیت الله طالقانی و بقیه مبارزین مذهبی هم در همین قربت باشد. همان‌طور که می‌دانید، تاریخ اسلام، یک تاریخ شفاهی است که سینه به سینه توسط رجال نامی و متدین نقل و بعد هم نوشته شده، لذا اگر کسی بخواهد از صحت یک حدیث که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده مطمئن شود، باید علم رجال بداند و اگر رجالی را که آن حدیث را نوشته‌اند، نشناسد و نفهمد که چه قدر مورد وثوق بوده‌اند، آن حدیث قابل اعتبار نیست. این روند برای ما هم همین طور است، یعنی وقتی کسی تحقیقی می‌کند، باید به آدم‌هایی مراجعه کند که صحت نقل قول‌شان مورد تأیید باشد. به همین دلیل من هم سعی کردم پرونده شهید قرنی را با حضور چنین آدم‌هایی بررسی کنم. البته پرونده خود شهید، خیلی گویا بود و می‌توانست مؤثر باشد. اما پرونده ایشان در ستاد مشترک گم شده بود و عاقبت ما توانستیم پرونده شهید را در وزارت اطلاعات پیدا کنیم.

**پرونده را به راحتی در اختیارتان قرار دادند؟**

به هر روی مدت شش ماه طول کشید تا پرونده را از وزارت اطلاعات گرفتیم و نکته مثبت در کتابی که من تألیف کرده‌ام این است که این کتاب شامل کلی‌گویی‌ها و گمانه‌زنی‌های صرف نیست، بلکه مبتنی بر مستندات ساواک است. اسناد ساواک نشان می‌داد که ۴۰ نفر نظامی دور شهید قرنی جمع شده بودند و ضمن برقراری ارتباط با مرحوم آیت الله العظمی سید هادی میلانی، با اطرافیان حضرت امام خمینی (ره) هم در ارتباط بودند و قرار بوده که در



شهید قرنی در حال سان دیدن از نیروهای ارتش.



من هم به همین دلیل در کتابم و این مصاحبه عنوان کردم که ایشان از جوانی پاک بود.

مستنداتی هم وجود دارد که شهید صیاد شیرازی از شهید قرنی یاد می‌کند و می‌گوید ارتش ما چنین بزرگوارانی داشته است. یا مثلاً شهید چمران در جایی طی چند سطر از مشی شهید قرنی تعریف می‌کند. بنابراین وقتی دوستان نزدیک یک شهید در قید حیات نباشند، باید با توجه به مستندات حرف بزنیم. به خصوص که شهید چمران، چهره‌ای است که کمتر جناحی است که ایشان را قبول نداشته باشد. وقتی حضرت امام(ره) می‌گویند چمران، بهترین راه مردن را انتخاب کرد و ایشان را تأیید می‌کنند، پس خیال ما راحت است و می‌توانیم به گفته‌های ایشان استناد کنیم.

اساساً نکات زیادی در زندگی بزرگان ما هست که هم می‌توانیم به آن‌ها استناد و هم در آن‌ها تأمل کنیم و به برداشت‌های زیبایی دست پیدا کنیم.

بله، مثلاً شهید صیاد شیرازی در جایی تعریف می‌کند که یک بار وقتی نوجوانی ۱۵-۱۴ سال بوده و در شمال زندگی می‌کردند، مادرش به او خبر می‌دهد که برادر کوچکت با بچه‌های دیگر به یکی از باغ‌های میوه رفته و دارند میوه‌های مردم را می‌خورند. بعد، مادر شهید از ایشان می‌خواهد که برود و جلوی کار آن‌ها را بگیرد. می‌داند که باغ‌های شمال دیوارهای بلندی ندارند و بچه‌ها می‌توانند به راحتی از آن‌ها بالا بروند. وقتی شهید صیاد از دیوار باغ بالا می‌رود، چند تا از بچه‌ها و برادرش را در آن‌جا می‌بیند اما میوه‌های خوب آن‌جا خود او را نیز وسوسه می‌کند که به جای برگرداندن برادرش، خودش هم به داخل باغ برود و کمی میوه بخورد. سپس وقتی از دیوار بالا می‌رود، یک مار آنجا می‌بیند. البته مارهای منطقه شمال خیلی زهرآگین نیستند ولی به هر حال برای

کند.

اصلاً و ابداً. به نظر من این روش شهید قرنی به دلیل زندگی صحیح ایشان بوده است، با استناد به زندگی‌نامه‌ای که شرحی از آن را در مقدمه آورده‌ام. همین‌جا بد نیست از سرهنگ شریف‌النسب یاد کنم که طی نوشتن این کتاب خیلی مرا همراهی کرد. سرهنگ شریف‌النسب از همکاران روزهای اول انقلاب شهید قرنی بوده و خود یکی از اسوهِ‌های ارتش به حساب می‌آید و در دفاع مقدس نیز جان‌فشانی‌های زیادی کرده است.

در روزهای اول انقلاب که ستاد ارتش شکل می‌گیرد، کمیته‌ای در انقلاب به ریاست سرهنگ فروزان تشکیل می‌شود که می‌توان گفت آن کمیته در آن زمان جای مستشاران آمریکایی را که از ستاد ارتش بیرون رفته بودند پر می‌کند، آقای شریف‌النسب هم در آن زمان سرگرد بوده. من در روزهای اول انقلاب در مراغه بودم اما به خاطر وجود مسائلی در داخل ارتش و بیعتی که خود با انقلاب داشتم، به تهران مراجعه کردم و شریف‌النسب را دیدم. وقتی هم که می‌خواستیم این کتاب را بنویسیم، سراغ ایشان رفتیم. در روزهای اول انقلاب کار آقای شریف‌النسب این بوده که چهره‌های متدین و علاقه‌مند به انقلاب را انتخاب و به رئیس ستاد - یعنی شهید قرنی - معرفی کنند، می‌توان گفت که آقای شریف‌النسب به نوعی در بازسازی ارتش در همراهی با شهید قرنی سهیم بوده است.

وقتی برای تهیه کتاب با آقای شریف‌النسب صحبت کردم، ایشان از شهید قرنی یاد کرد و گفت که شهید در اولین دیدارش به او گفته بود: «شما اسم قشنگی دارید اما باید کاری کنید که آبروی اسم‌تان را حفظ کنید.» چون پدر و مادر وظیفه دارند اسم خوبی برای فرزندان‌شان بگذارند، مثلاً خود ما کار خوبی کرده‌ایم که اسم دخترمان را «زینب» بگذاریم اما اگر به درستی او را تربیت نکنیم و او بعداً خدای نکرده بی‌حجاب شود، کار خوبی نکرده‌ایم. ما باید زینبی را تربیت کنیم که راه حضرت زینب (س) را دنبال کند. بنابراین انتخاب یک اسم مناسب، عمل به توصیه‌های اسلامی است ولی باید درست هم تربیت شود. آقای شریف‌النسب هم انصافاً این‌گونه بودند و اعمال‌شان با نام‌شان همخوانی داشت. به هر حال، خود شهید قرنی برای شریف‌النسب تعریف می‌کند که از ۱۵-۱۴ سالگی درباره نام فامیلش که قرنی باشد، فکر می‌کرده و با خود می‌گفته نام فامیل من به چه معناست؟ آیا همان سازی است که به آن «قرنی» می‌گویند؟ بالاخره شهید قرنی متوجه می‌شود که با داشتن این فامیلی نسب او و خاندانش به او پس قرنی برمی‌گردد و در تاریخ آمده که این صحابه رسول خدا(ص) شخصیتی منسوب به شهر قَرَن یعنی اهل قَرَن بوده است؛ مثل کرمانی، تهرانی یا شیرازی. بعداً وقتی شهید قرنی حس می‌کند که به نام چنین بزرگواری منتسب شده، به خودش می‌گوید: «محمودولی؛ درست نیست جوانی نکنی ولی اگر نمی‌توانی مثل او پس قرنی باشی، دست کم سعی کن به او پس قرنی شباهت داشته باشی.»

برای مراسم ترحیم خاله ایشان می‌آورند می‌دانسته است.

یکی از مسائل دیگری که من در تحقیق به آن رسیدم، این بود که خوشبختانه ایشان با آگاهی سیاسی‌ای که داشته، با گروه‌های انحرافی زیادی معاشرت و همراهی می‌کند ولی از تنگناهای آن‌ها به سلامت فرار می‌کند. همچنین به طوری که در یک بخش از کتاب با استناد به اسناد ساواک آورده‌ام، آن‌ها می‌گویند هر چه گشتیم در سازمان فراماسونری ردپایی از ایشان ندیده‌ایم. لذا می‌بینیم شهید قرنی قوه تشخیص خوبی داشته و خداوند هم به ایشان عنایت کرده بود. البته این نتیجه‌گیری حقیر است، آن هم بر این مبنا که خداوند می‌فرماید کسانی که عمل صالح انجام دهند ما به آن‌ها «فرقان» یعنی قدرت درک و تشخیص حق از باطل را می‌دهیم. بنابراین باور من این است که ایشان با عملکرد درست خویش به این تشخیص رسیده بود و در نهایت هم عاقبت به خیر شد؛ کما این‌که شاید مثل بسیاری از آدم‌ها در مقطعی از زندگی خود دچار اشتباهی هم شده باشد.

اشاره شما به فرقان، نکته غم‌انگیزی را به ذهن آدم متبادر می‌کند و آن، این است که گروهی التقاطی با نام فرقان ایشان را شهید کرده‌اند.

من در کتاب، به اعتبار شهادت شهید قرنی، تاریخچه کوتاهی از رهبری فرقان و خط مشی آن‌ها را نوشته‌ام. این گروه، با علم اندکش از قرآن، مثلاً «اجتهاد» هم می‌کرده و بر طبق آن به شهادت امثال شهیدان قرنی و مطهری نیز حکم کرده است! از آن‌جا که شما از روی نخستین سندی که از شهید قرنی در ارتش پیدا کردید، ردپای زندگی ایشان را دنبال کرده‌اید، درباره زندگی ایشان

- شهید چمران، بعد از شهادت
- شهید قرنی، مشی ایشان را تأیید
- و می‌گویند: «اگر دولت موقت موافقت می‌کرد و ما در درگیری‌های کردستان با گروه‌های محارب با نظام، قاطعانه رفتار می‌کردیم، در آن‌جا این همه شهید نمی‌دادیم...»

بیشتر برای ما بگویید. این که شهید قرنی چه سالی و در کجا متولد شدند؟

بیوگرافی ایشان را دقیقاً در کتاب آورده‌ام؛ مثلاً این که شهید قرنی، دانشجوی دوره چندم دانشکده افسری بوده و دیگر جزئیات را. ایشان در همان دانشکده با ۱۷ نفر همدوره بوده‌اند. ظاهراً این بزرگوار شاگرد دوم می‌شود ولی ایشان را نفر پنجم قرار می‌دهند. حق‌کشی‌ها از همان دوران دانشکده افسری نسبت به شهید قرنی اعمال شده، رسته ایشان توپخانه بود. مسابقه‌ای هم بین یک یگان روسی و ایرانی برپا می‌شود که شهید قرنی در آن به خوبی می‌درخشد. در واقع آدمی نبوده که به خاطر شهرت کار

با شاپور بختیار کردند اما شهید قرنی با کیاست و هوشمندی، خودش را وجه المصالحه جنایات آنها قرار نمی‌دهد.

**این نکته مهم و تاریخی، به غیر از این اسناد، آیا در جای دیگری هم ثبت شده بود؟**

نه. هیچ جا عنوان نشده ولی اسناد باقی مانده از ساواک می‌گوید که به سراغش رفته و خواسته‌اند به ایشان شغل مهمی بدهند. حتی قصد داشته‌اند مبلغ سه میلیون تومان پول هم به عنوان پیش پرداخت به شهید قرنی بدهند، که آن زمان مبلغ قابل توجهی بوده، اما از آنجایی که خداوند به ایشان لطف داشته و قرار بوده عاقبت به خیر شود، نپذیرفته است.

حتماً شما هم شنیده‌اید که گاهی درباره شهید قرنی، تعبیر «حُرّ زمان» را به کار می‌برند. من البته کاری به این شبیه‌سازی‌ها ندارم و نمی‌خواهم بگویم شباهتی وجود داشته یا نه، اما نکته این است که مرز جالب و قشنگی در زندگی ایشان وجود دارد که اجازه نداده فرجام بدی داشته باشند. می‌خواهم بگویم شهید قرنی اگر اندکی میل به دنیا داشت، دنیا با تمام وجود درهایش را به روی ایشان باز می‌کرد.

**در حالی که با زهد و تقوا و قاطعیت کم نظیرش، درست چند هفته بعد از پیروزی انقلاب به شهادت می‌رسد و نخستین شهید ترور در سال‌های بعد از انقلاب لقب می‌گیرد.**

بله. ایشان روز بیست و سوم بهمن، مسئولیت ارتش را قبول می‌کند و روز سوم اردیبهشت به شهادت می‌رسد. عجیب این جاست که در حین مسئولیت هم با کسی به غیر از امام، انقلاب و مردم کنار نیامد و فقط خط مشی حضرت امام (ره) را پذیرفت. به همین دلیل هم ماندگار شد و فکر می‌کنم حق ایشان شهادت بود.



این روحیه در آن زمان وارد ارتش شدید؟ آنها می‌گویند این مسأله را با فلان عالم روحانی بررسی می‌کردیم، آنها می‌گفتند در این نظام باشید، اگر یک وقت دیدید دارید دین تان را از دست می‌دهید، بیرون بیایید ولی تا زمانی که می‌توانید به مردم کمک کنید در مقام تان بمانید. من همه این نکات را با اسناد و اطمینان به شما می‌گویم...

از ابتدای این بحث نیز به شما عرض کردم که ایده اولیه نگارش این کتاب از طرف حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا صفایی بود. ایشان می‌خواست که این شهید بزرگوار از مظلومیت و غربت دربیاید

**اما وقتی خواستیم این کار را شروع کنیم و زندگی نامه ایشان را بنویسیم، متوجه شدیم که کار بسیار سختی است، چون تقریباً هیچ کدام از دوستان و همسنگران ایشان زنده نیستند و بنده تنها توانستم با جانشین ایشان یعنی مرحوم تیمسار شادمهر مصاحبه کنم**

و از شخصیت‌شان غبارزدایی شود. به هر حال افراد زیادی در دسترس نبودند تا از آنها اطلاعات بگیرم، لذا با رنج و سختی توانستم مطالبی را جمع‌آوری کنم. به خصوص این‌که در نهایت، کیفیت یک تحقیق باید طوری باشد که خواننده و مخاطب اقناع شود. خوشبختانه اسناد ساواک کمک کرد تا کتاب ایشان را با مستندات بنویسم. در کتاب هم نوشته‌ام روزی که بعد از شش ماه نماینده وزارت اطلاعات این اسناد را در اختیارم گذاشت، همه مدارک در یک پوشه ۱۰۰ برگ و به صورت کلکسیون بود. فقط هم به این دلیل آن اسناد را به من دادند که اطمینان داشتند از آنها استفاده نا به جایی نمی‌شود.

**زمانی که اسناد را در اختیار تان قرار دادند، چه احساسی داشتید؟**

حس می‌کردم سند ملک شش دانگ منگوله‌داری را به آدمی داده‌اند که تا آن زمان مستأجر بوده و خانه نداشته؛ و واقعاً به همان اندازه خوشحال بودم. بعد از ۶-۷ ماه فکر کردم می‌توانم زندگی این شهید بزرگوار را با یک اعتبار علمی خاصی منتشر کنم و برایم خیلی ارزشمند و زیبا بود، چون آن اسناد نه تنها من بلکه مخاطب را هم راضی می‌کرد.

**مهم‌ترین مسأله‌ای که از آن اسناد درباره شهید قرنی دریافتید، چه نکته‌ای بود؟**

مهم‌ترین نکته به نظرم آن بود که سید ضیاءالدین طباطبایی از طرف شاه دو دیدار مهم با ایشان داشت و تیمسار فردوست هم بعد از این‌که شهید قرنی شش سال زندانی بود، یعنی حوالی سال ۱۳۵۷ که نظام طاغوت در حال از هم پاشیدن بود، برای دلجویی از آقای قرنی به نزدش می‌رود، تا همان کاری را با قرنی انجام دهند که اندکی بعد

یک بچه در آن سن و سال، هیبت وحشتناکی دارند. به هر حال او فرار می‌کند، به طوری که یک لنگه کفشش را نیز در باغ جا می‌گذارد. جالب این‌که این بزرگوار همیشه با خودش می‌گوید مادرت تو را فرستاد تا برادرت را بیاوری اما اگر این مار نبود، تو هم به آن جا می‌رفتی. آنجا با همین اتفاق ظاهراً ساده، خودش را در برابر وجدانش محاکمه می‌کند و این‌ها خاطره مبنایی در زندگی‌اش می‌شود تا هر کجا بر سر دو راهی ماند، بیشتر تأمل کند.

**مواردی همانند این، برای بزرگانی همچون شهید صیاد شیرازی و شاید برای دیگر عزیزان ما اتفاق افتاده و درس عبرتی برای آنها شده است.**

بله. درباره شهید قرنی نیز باید اضافه کنم که ایشان در اصفهان بوده و بعد به تهران می‌آید، پدرش کارمند مخابرات بوده و وقتی فوت می‌کند، شهید یکی دو سال آنجا درس می‌خواند و بعد به همراه خانواده به تهران می‌آیند. اوایل انقلاب مجله صف با همسر شهید قرنی مصاحبه‌ای داشته است که ایشان در آن مصاحبه تعریف می‌کند زمان شاه، وقتی دیدم شوهرم به قزل حصار می‌رود، او را در شرایط جسمانی ضعیفی دیدم، یا آقای دکتر عباس شیبانی در مصاحبه‌اش می‌گوید وضعیت شهید قرنی در جایی که بوده، بهتر از وضعیت ما بوده است. به کتاب دیگری که مراجعه می‌کنیم، نویسنده‌ای به نام پاکزاد می‌گوید شهید قرنی و پسرعموی ایشان، زندانی سیاسی و هر دو در محوطه‌ای محبوس بودند که بالای آن نوشته شده بود: «زندانی‌های روانی» به این معنا که آن‌ها آدم‌های دیوانه هستند؛ در حالی که رژیم، نام‌آورترین و هوشمندترین آدم‌ها را آنجا زندانی کرده بود. در رژیم ستم‌شاهی، زندانیان را به شکل فجیعی شکنجه می‌دادند و از آن‌ها تحت عنوان دیوانه یاد می‌کردند. اما با وجود همه این فشارها و مارات‌ها، جالب این جاست که همسر شهید قرنی در یک مصاحبه - پس از شهادت ایشان - می‌گوید من به امام زمان (عج) شهیدی تقدیم کرده‌ام، إن شاء الله که خداوند از ما قبول کند.

مرحوم پسر شهید قرنی هم خاطرات زیبایی داشت، ایشان می‌گفت وقتی به دبیرستان می‌رفته، پدرش اصرار داشته که انشاهایی بنویسد که موضوع عدالت هم در آن‌ها مطرح شود. ظاهراً مرحوم آقای محمدحسین رکن زاده آدمیت، استاد ادبیات پسر شهید قرنی بوده و خود شهید هم با آن معلم ارجمند ارتباط خوبی داشته‌اند، مضامین انشاهایی که معلم به بچه‌ها می‌داده، موضوعاتی بوده که دانش آموزان می‌بایست در آن‌ها مسائل اجتماعی را به چالش بکشند. پسر شهید قرنی هم از پدرش الهام می‌گرفته که مثلاً مفهوم عدالت را چگونه در انشاهایش بیاورد.

**به نظر شما با توجه به وجود این گونه روحیات مذهبی و فکری در شهید قرنی، به چه دلیل ایشان تا مدت‌ها در ارتش و نظام شاهنشاهی باقی ماندند و به فعالیت خود ادامه دادند؟**

یکی از سؤالاتی که همیشه من از نظامیان و پیشکسوتان پرسیده‌ام، این بوده که چرا شما با

دیدم، از دنیا رفته بودند. البته وقتی به مرکز تحصیلی شهید قرنی در دانشکده افسری مراجعه کردم، جناب شریف النسب بیشترین کمک را به من کردند.

درباره نوع زندگی شهید قرنی صحبت کنید. بهترین شاهد برای نوع زندگی شهید قرنی، گفته‌هایی است که از محافظ همراه‌شان، آقای محسن شجاعی شنیدم. ایشان می‌گوید وقتی به خانه آقای قرنی می‌رود و زندگی مختصر ایشان را می‌بیند، متوجه می‌شود که تیمسار با این‌که کارشان هم زیاد بوده، امتناع می‌کرده که درخواست اضافه حقوق کند. لذا معتقدم شهید قرنی یک نظامی ساده زیست به معنای واقعی کلمه بود.

یا مثلاً مدارکی از ساواک هست که می‌گوید در فلان جا دیدیم آقای لطفی نماز می‌خوانده و شهید قرنی به ایشان اقتدا کرده. آقای لطفی از هیأت امنای مسجد جمکران و از دوستان شهید قرنی بود. بنده ایشان را ندیدم ولی وقتی دو سال پیش فوت کرد، عکس بزرگی از ایشان را در چهارراه نبرد - پیروزی - دیدم و از آن‌جا فهمیدم که ایشان یکی از شخصیت‌های مثبت بوده است.

اما با دکتر شایور گفتگو کردم که در زمان مصاحبه ۸۵ ساله بودند و ان‌شاءالله اگر الان زنده باشند حدوداً ۹۵ سال‌شان است. امیر عبدالله فرازبان مرا با دکتر شایور آشنا کرد. دکتر شایور، بچه محل آیت الله کاشانی بوده و محضر این عالم گرانقدر را درک کرده بود. دکتر شایور خاطرات زیبایی از شهید قرنی تعریف می‌کرد.

می‌خواهم بگویم ثبت وقایع زندگی شهید قرنی از آن روی اهمیت دارد که نگارش زندگی او، در واقع مثل این است که می‌خواهیم تاریخ معاصر را بنویسیم. دکتر شایور چه قبل و چه بعد از انقلاب استاندار بود و مسئولیت‌های بزرگی داشت اما او می‌گفت با تمام این مسئولیت‌ها بزرگ‌ترین مسئولیت من کاری آن بوده که در سن ۱۵-۱۴ سالگی، هر از گاهی چند دقیقه‌ای انجام می‌دادم و هیچ مسئولیتی با آن برابری نکرده است. ایشان می‌گوید که خانه‌شان نزدیک خانه آیت الله کاشانی بوده و گاهی اوقات که به آن‌جا می‌رفته، آیت الله کاشانی در هنگام وضو، عبایش را به دکتر شایور می‌داده تا چند دقیقه آن را نگه دارد. دکتر شایور می‌گفت آن مسئولیت را با هیچ چیز عوض نمی‌کند.

#### دکتر شایور از شهید قرنی چه می‌گفت؟

ایشان می‌گفت وقتی دکتر شریعتی برای سخنرانی به حسینیه ارشاد می‌آمد، به شهید قرنی اطلاع می‌داده است، چون شهید قرنی با دکتر شریعتی دوست بوده. از سوی دیگر به دکتر شریعتی هم می‌گفته که یک سرلشکر ارتشی هست که همیشه به حسینیه می‌آید تا صحبت‌های شما را گوش کند. این مسأله هم نشان دهنده آن است که شهید قرنی از افکار دکتر شریعتی بهره می‌گرفته است.

شما یک فصل هم در کتاب‌تان دارید با نام «یادداشت‌های خصوصی شهید قرنی» که گویا



حضرت امام(ره) عمل می‌کند و به ایران می‌آید. مدت‌ها هم در وزارت راه و ترابری به عنوان یک مهندس کار می‌کرد و مستأجر بود. چند بار هم خانه‌اش را عوض کرد و به دنبال وام بود، بعد هم که فوت کرد.

این مسأله هم درویشی این آدم را می‌رساند که با وجود آن‌که پسر همچون شهیدی با چنان شأن و مقامی بوده، اما آن‌طور ساده زندگی می‌کرده است.

ایشان تا آن روزهای آخر همیشه از مظلومیت پدرش می‌گفت و این‌که چون در معرفی شهید قرنی کوتاهی شده، بعضی‌ها فکر می‌کنند روحیات پدر من هم مثل ارتشبد قره باغی بوده است. می‌گفت برخی نه تنها هیچ وقت به شأن و مقام این شهید نگاه نمی‌کنند بلکه فکر می‌کنند خدای

**در تهران دو تفکر در خصوص گروه‌های محارب کردستان وجود داشت؛ یکی تفکر دولت موقت که می‌خواست با آن‌ها بدون مآل اندیشی و با ساده نگری مذاکره کند و دیگری، تفکر شهید قرنی بود که با عملکرد حضرت امام(ره) همسو بود و آن را پیاده می‌کرد**

ناکرده پدر من هم به نوعی ضد انقلاب بوده است. اما توصیه‌بنده این است که هیچ کس بین شهدا خط‌کشی نکند، چون روح شهدا آزاده می‌شود.

شما سراغ مرحوم غلامرضا نجاتی، نویسنده کتاب «کودتای سرلشکر قرنی» هم رفتید؟

زمانی که من کتاب‌های آقای نجاتی را دیدم، ایشان در ایران نبودند. بعد هم که شنیدم فوت کرده‌اند. اکثر نویسندگان فوت کرده بودند، حتی نویسنده کتاب «کاروان عمر» هم که از همفکران و همراهان شهید قرنی بود و من کتابش را در مرکز مطالعات

در حالی که شاید با کمی محافظه کاری و کاستن از قاطعیت خویش می‌توانست زنده بماند، با همان اعتبارش زندگی کند و غصه چیزی را هم نخورد.

دقیقاً به دلیل همین نکته است که جایی از شهید بزرگوار آیت الله دکتر بهشتی می‌شنویم که: «بهشت را به بهاء می‌دهند، به بهانه نمی‌دهند» این مضمون زیبا، فقط یک نقل قول معمولی نیست، بلکه آدم متفکری مثل شهید بهشتی این جمله را گفته و شما هم مصداقش را در شهید قرنی می‌بینید. شهادت، بهایی بود که باید به زندگی ایشان داده می‌شد. این مسأله آن‌قدر برای من درونی شده که از زمان آغاز تحقیق پیرامون ایشان حس می‌کنم این سال‌هایی از عمرم که به تحقیق اختصاص یافته به هیچ وجه تلف نشده است. درست همان وقتی که قرار شد با حاج آقای صفایی در این زمینه همکاری کنم، یکی از دوستان که به مسائل مادی این حوزه از تحقیق اشراف داشت به من گفت یادت نرود که برای انجام این کار، فلان مبلغ را باید بگیری. بنده همان جا شعری از حافظ را به عنوان مصداق برایش خواندم و گفتم: «تو بندگی جو گدایان به شرط مزد مکن / که دوست خود روش بنده پروری داند» به علاوه، گفتم اگر برای شهید کاری می‌کنم مزدم بالاتر از این حرف‌هاست و می‌خواهم «بالاتر» را از خدا بگیرم. البته از اول هم اجر خود را گرفته‌ام و هیچ وقت به دلیل وجود قراردادهای کلیشه‌ای تحقیق نکردم. خدا می‌داند این کار به خاطر دلم و شادی روح این شهید بوده و موفق هم بوده‌ام.

درباره خانواده شهید قرنی که ما چندان به آن‌ها دسترسی نداریم، چه تحقیقاتی کرده‌اید؟

این‌جا جا دارد از همسر فقید شهید قرنی یاد شود. البته این مسأله زیبا، قدمتی به اندازه مفهوم والای شهادت دارد، همچنانکه امروز هم وقتی صحبت‌های همسر مکرمه دانشمند هسته‌ای شهیدمان مصطفی احمدی روشن را می‌بینیم که چقدر زیبا صحبت می‌کنند افتخار می‌کنیم؛ ایشان گفته است ما از این مصطفی‌ها زیاد داریم و من پسر شهید را نیز مثل خودش تربیت می‌کنم تا در راه خدا شهید شود. روحش شاد؛ همسر شهید قرنی هم از تبار چنین خانم‌های بزرگواری بود. ما به این گونه افراد و الگوها نیاز داریم و باید به جامعه معرفی‌شان کنیم، چون قطعاً آن بزرگواران به ما نیازی بلکه ندارند، جامعه ما به آن‌ها نیازمند است.

پسر شهید قرنی، یعنی مرحوم مهندس محمدرضا قرنی، به شما نگفتند که چند خواهر و برادر دارند؟

تا آن‌جایی که شنیده‌ام احتمالاً ایشان دو خواهر داشتند. مرحوم محمدرضا قرنی یک بار گفتند که خواهرشان در ایران نبوده است. خود مرحوم محمدرضا - پسر شهید قرنی - هم تحصیلکرده آمریکا بود. ایشان در مصاحبه‌اش گفت وقتی بعد از شهادت قرنی به دیدار حضرت امام(ره) رفته بود، حضرت امام(ره) به وی توصیه می‌کنند که به ایران بیاید. او هم در حالی که دانشجو بوده، به دستور

● ● ●  
بازرگان به شهید قرنی گفته بود  
استعفای شما را قبول کرده‌ام.  
شهید جواب داد من تقاضای  
استعفایم را به شما نداده‌ام بلکه  
به حضرت امام استعفایم را تقدیم  
کرده‌ام؛ چون با حکم ایشان به  
ارتش آمدم. بازرگان می‌گوید اگر به  
شما بگوییم که امام استعفای شما  
را پذیرفته، چه می‌گویید؟ شهید  
می‌گوید حرفی ندارم

از نظام گرفته است. این سؤال را من هم از جامعه و مسئولان دارم، گله هم نمی‌کنم، اما ترازوی خوبی در میان ما برای اندازه‌گیری شهدا و همسان‌سازی آنها - دست کم در رده میانی و مدیران فرهنگی - وجود ندارد، گاهی خط‌کشی‌هایی صورت می‌گیرد ولی برخی نمی‌دانند که حرمت شهدا در این ترازوها نمی‌گنجد. نمونه‌اش هم همین شهید قرنی است که برای این شهید بزرگوار جایگاه درخور و لازم را قائل نشده‌اند، در حالی که روشن است ایشان قبل از انقلاب، شش سال زندانی شده و بعد از پیروزی انقلاب هم به دعوت حضرت امام (ره) لیبک گفته و به فرمان ایشان آمده است. بعد هم به دلیل عملکرد قاطعش شهید شده است؛ پس چرا آن‌گونه که باید و شاید از او یاد نمی‌شود.

شاید بد نباشد اشاره‌ای هم به ماجرای کردستان بکنید.

تقریباً با شروع انقلاب چند جریان سیاسی در کردستان ایجاد شد. این را هم باید در پراتز بگویم که نظام ما با مردم کرد به عنوان ایرانیانی اصیل هیچ مخاصمه‌ای نداشته و آن‌ها هم اصلاً افکار تجزیه طلبانه نداشتند، بلکه گروه‌هایی که آبخور تصمیم‌شان قدرت‌های خارجی بود با داعیه دلسوزی، شعبه‌هایی از جریان‌های موسوم به حزب دموکرات، فدائیان خلق، مجاهدین خلق و کوموله را در جاهای مختلف مثل گنبد کاووس تشکیل دادند و بیشتر از همه هم در کردستان حضور پیدا کردند. شاید دو سه هفته از پیروزی انقلاب و همچنین از مسئولیت شهید قرنی گذشته بود که گروه‌های ضد انقلاب، پادگان مهاباد را تصرف و بعد هم افسران کرد و غیر کرد آن‌جا را شهید کردند. آمار این شهدا را بنده در کتاب «ارتش در تاریخ و انقلاب» آورده و گفته‌ام که افراد ضد انقلاب چندین توپخانه و استعداد تپسی را به همراه چند دستگاه تانک در اختیار گرفتند و بعد از آن‌جا هم تصمیم گرفتند پادگان سنندج را در اختیار بگیرند که اگر این کار را می‌کردند، کردستان حتماً از ایران اسلامی جدا می‌شد. وقتی شهید قرنی این خطر را احساس کرد و صحبت از محاصره پادگان سنندج به میان آمد، دولت موقت تازه بیدار شد. انگار نه انگار که گروه‌های ضد انقلاب، پادگان مهاباد را گرفته‌اند. همان زمان هم داریوش فروهر و عوامل مختلف به سرپرستی آیت الله طالقانی که انسان بزرگی بود ولی گروهک‌ها از وجود ایشان سوء استفاده

نظرتان راجع به کتاب آقای نجاتی چیست؟  
بنده این کتاب را نقد کرده‌ام، می‌توانید به نقدی که در کتاب نوشته‌ام مراجعه کنید.  
کلا نگاه و روایت‌تان از کودتای شهید قرنی در سال ۱۳۳۶ چیست و شما به چه اسنادی از آن رویداد دست پیدا کردید؟

خب، کودتا نافرجام بود و شهید قرنی هم در اثر همان ماجرا بود که زندانی شد. ایشان در کیفرخواست می‌نویسند که مسائل زیادی از شاه مخفی نگه داشته می‌شده، یعنی حتی جرأت نمی‌کردند جرمش را اعلام کنند و بگویند که قرنی قصد براندازی داشته، چون وقتی چیزی را در اسناد ساواک می‌نویسند، سند گویاست و دقیقاً عدد ۴۰ را می‌آورند و می‌گویند حدوداً ۴۰ نفر از اطرافیان شهید قرنی با علمای دینی در ارتباط هستند، به علاوه اخیراً شنیده شده که ایشان با اطرافیان آیت الله - حضرت امام - خمینی هم در ارتباط بوده است. و چون آقای قرنی فساد و منکرات جامعه را منتسب به خانواده سلطنت می‌دیده و نمی‌توانسته این‌ها را تحمل کند، از یک طرف به آیت الله العظمی میلانی (ره) مراجعه می‌کند و از طرف دیگر به برخی ملیون. البته بعداً می‌بیند تنها کسی که در تاریخ معاصر حرف آخر را می‌زند، حضرت امام (ره) بوده است.

از شهادت نخستین شهید ترور در سال‌های بعد از انقلاب که شهید سپید قرنی باشد تا شهادت استاد مطهری هشت روز فاصله است. چرا در این ۳۳ سالی که از شهادت شهید قرنی می‌گذرد، ایشان تا این اندازه گمنام مانده و فقط یکی از خیابان‌های تهران به نام این شهید بزرگوار نامگذاری شده است و فقط گاهی چند عکس



و مطلب در سالگرد شهادت‌شان در بعضی از مطبوعات و رسانه‌ها منتشر می‌شود؟

سؤال شما همان سؤالی است که من از جامعه و مسئولان دارم. حتی سوم اردیبهشت سال گذشته همسرم به صدا و سیما زنگ زد و گفت شما قرنی را شهید می‌دانید یا نه؟ اگر می‌دانید، پس چرا اسمی از ایشان نمی‌برید؟ این سؤال، غم‌انگیز است و من نباید جواب آن را بدهم. بنده فقط در حد وسعم یک کتاب درباره این شخصیت نوشته‌ام. درباره این مسأله قصور شده است. اتفاقاً در مورد بازشناسی گروه ضاله و منحنف فرقان هم این اتفاق افتاده، چون این گروه بود که امثال شهیدان مطهری، مفتوح و قرنی را که هر کدام انسان‌های کارآمد و ارزشمندی بودند،

حجم اصلی این یادداشت‌ها چند برابر این چیزی است که در کتاب‌تان آورده‌اید.

بله و قصد دارم این یادداشت‌ها را جداگانه چاپ کنم و ممکن است تعداد کل آن‌ها بیش از دو هزار یادداشت باشد.

این یادداشت‌ها را بر چه اساسی انتخاب کرده‌اید؟

چون فضا و فرصت کافی در کتاب نداشتیم، مجبور بودم جذاب‌ترین آن‌ها را انتخاب کنم. در مقدمه آن فصل از کتاب آورده‌ام که قصد ندارم با نوشتن این فصل بگویم که شهید قرنی دانشمند و صاحب نظر بزرگی بوده، بلکه ایشان یک شهروند متعهد بوده که اگر می‌شنیده در فلان شهر یک کارخانه صنعتی ورشکسته شده، علت آن را ارزیابی و دلایلش را هم به زعم خود عنوان می‌کرده است. یا مثلاً اگر می‌شنیده دانشمندی مثل پرفسور حسابی یک مقاله علمی نوشته، آن را می‌خوانده و نسبت به آن عکس‌العمل نشان می‌داده است.

وقتی شهید قرنی می‌شنود که گروهی از مسلمانان در آفریقا شیعه هستند و در مظلومیت به سر می‌برند، می‌گوید که باید به آن‌ها کمک کنیم. بنابراین وقتی یک فرد نظامی و یک سرلشکر برای یک گروه شیعه در آفریقا دغدغه خاطر دارد، یک آدم متعهدی به حساب می‌آید و کار کردن برای معرفی این شخصیت نیز ارزشمند است.

یا مثلاً زمانی بوده که شهید قرنی رادیو گوش می‌کرده و برنامه‌های این رادیو آن‌قدر مبتدل بوده که شاید تمام کانال‌های ماهواره‌های حالا، به ابتذال رادیوی آن زمان نمی‌توانند برسند، شهید قرنی در آن زمان می‌گوید داریم به کجا می‌رسیم؟ البته من تأثیرگذارترین یادداشت‌های شهید را انتخاب کرده و در کتاب آورده‌ام اما اگر بتوانم تمام این یادداشت‌ها را که به دست خط خودشان هم هست چاپ کنم، تاریخ زنده‌ای از فرهنگ آن عصر را پیش رو خواهیم داشت.

مرحوم مهندس محمد رضا قرنی این یادداشت‌ها را در اختیارتان گذاشتند؟

بله، ایشان کپی یادداشت‌ها را به بنده دادند، از اصل آن‌ها خبر ندارم. به هر حال ما از متن یادداشت‌های موجود شهید قرنی می‌توانیم به شخصیت ایشان پی ببریم.

در میان یادداشت‌ها چه چیزی بیشتر توجه شما را جلب کرد؟

در میان یادداشت‌های ایشان، گزیده اشعاری هم از شاعران مختلف هست که در نوع خود بسیار جالب است. در میان این اشعار شعری هست که می‌گوید: «گنهی نیست زین بتر که یکی / به ستمکاره چاکری بکند. و آن ستم‌پیشه را به قول و به فعل / در ستم‌پیشگی جری بکند. مردمی را ضعیف سازد تا / خودپرستی دلاوری بکند. ملتی را فقیر خواند تا / تیره‌رایی توانگری بکند. خاک بادش به سر که با این طبع / دعوی دانش و سری بکند.» این شعر از حبیب الله یغمایی است و روح آزادگی در آن به چشم می‌خورد.

وزیر، ترازویی را قرار می‌دهند، می‌بینند که حق با نخست وزیر نیست اما نخست وزیر اصرار دارد که رئیس ستاد تغییر پیدا کند؛ لذا معظم له با خود قرار می‌گذارند که مراقب اوضاع باشند تا اگر هم یک شخصیت نظامی دیگر به ارتش می‌آید ولی قدرت سیاسی کشور و نظام زیر سؤال نرود. حتی وقتی هم که حضرت امام(ره) بعدها می‌بینند بنی صدر با شهید بهشتی درگیر است و این را هم می‌دانند که حق با شهید بهشتی است، با وجود این، باز هم بنی صدر را طرد نمی‌کنند، چون هنوز رئیس جمهور بوده. به هر حال این‌ها شمه‌ای از دیدگاه‌های حکیمانه حضرت امام(ره) است که ریشه‌هایی بنیادین دارد.

زمانی که شهید قرنی بدان شکل و با فوز عظمای شهادت از دنیا می‌رود، می‌بینیم که دفتر حضرت امام(ره) پیام تأسف و تأثر صادر می‌کند و این نشان دهنده جایگاه آن شهید عزیز است. این گرامیداشت به عملکرد ۴۳ روزه شهید قرنی برمی‌گردد. بعد از شهادت شهید قرنی، دفتر حضرت امام(ره) خانواده ایشان را می‌پذیرد، از ایشان دلجویی می‌کند و به همسر شهید تسلیت می‌گوید؛ همانند شهدای بزرگوار دیگر.

**از سایر نکاتی که در خصوص شهید قرنی به ذهن‌تان می‌رسد برای ما بگویید.**

نظام شاهنشاهی هر کسی را مناسب با شأنی که داشته تحقیرش می‌کرده است، اگر سرلشکری را زندانی می‌کرده، بالای سردر زندان می‌نوشت: «محل اقامتگاه بیماران روانی» در حالی که در بین این افراد، مغزهای متفکر و مبارز بودند. به جز این‌ها حدوداً ۱۰ عنوان کتاب مثل ناسیونالیسم در ایران به نگارش فیشل کاتر از انتشارات امیر کبیر هست که در بعضی از آن‌ها فصل‌هایی را به شهید قرنی اختصاص داده‌اند. به نظر من مطالب این کتاب‌ها کلاً نادرست هستند و باید حذف شوند.

**شما سراغ مرحوم بزرگمهر هم رفته بودید؟**

خیر، ایشان، افسر ارتش و هم جرم شهید قرنی در دادگاه بود اما در زمان تحقیق و نگارش کتاب فوت کرده بود. فقط یکی از دوستان ارتشی‌ام به نام آقای قنبری، آقای دکتر حقانی استاد تاریخ را که دوستش بود، به من معرفی و فرصتی برایم ایجاد کرد که به مرکز مطالعات ریاست جمهوری بروم و از کتابخانه خوب آن‌جا استفاده کنم؛ چون از آن‌جا هیچ کتابی را بیرون به امانت نمی‌دادند. بنده چند روز رفته و کتاب «سرگذشت خودنوشت» را بررسی و فیش‌برداری کردم.

**حرف پایانی؟**

عرض کلی و پایانی من همانی است که ابوسعید اسی الخیر می‌فرماید. ایشان می‌گوید آدم اگر یک سکه گمشده داشته باشیم که در خاک افتاده باشد، باید تمام آن خاک را غربال کند تا سکه‌اش را پیدا کند. من هم امیدوارم شما بتوانید سکه مورد نظرتان را از حرف‌های من که اکثرشان شبیه خاک بود، به دست آورید. ■

را با تدبیر نظامی‌اش حفظ نمی‌کرد، شاید شهیدان چمران، صیاد شیرازی، بروجردی و دیگران، بعدها آن‌قدر موفقیت به دست نمی‌آوردند. قطعاً این بزرگواران نیز اگر هنوز در میان بودند عملکرد شهید قرنی را تأیید می‌کردند.

**نکته جالب این است که آیت الله طالقانی هم در همان معدود هفته‌هایی که نماز جمعه تهران را بر عهده داشتند، از شهید قرنی یاد و عملکرد ایشان را تأیید می‌کنند.**

در شرح مذاکرات شهید قرنی با وزیر کشور آن زمان - احمد صدر حاج سیدجوادی - آمده است وقتی که نمایندگان هیأت دولت با طرفداران ضد انقلاب مذاکره می‌کرده، آن‌ها از موضع زور و قدرت صحبت می‌کنند ولی شهید قرنی دستور می‌دهد هواپیماها بروند و دیوار صوتی سنج را بشکنند. آن‌ها می‌گویند آیت الله طالقانی با شهید قرنی تماس می‌گیرد و می‌گوید ما در حال مذاکره هستیم، چرا شما دیوار صوتی را شکستید؟ ایشان می‌گوید حضرت آیت الله، شما نمی‌دانید بنده نسبت به شما تا چه حد ارادت دارم، ولی آن‌ها با شما صادق و خوب نیستند اگر به آن‌ها فرصت بدهید حتماً از فرصت مذاکره علیه

کشور استفاده می‌کنند. صدر حاج سیدجوادی هم از موضع وزیر کشور به شهید قرنی دستور می‌دهد که دیوار صوتی را نشکنید اما شهید می‌گوید تا زمانی که از طرف حضرت امام(ره) فرمانی به بنده نرسد کوتاه نمی‌آیم. شهید قرنی این‌جا تأکید می‌کند که من رئیس ستاد ارتش هستم و با این اجنبی‌های خودفروخته هرگز مامشات نمی‌کنم.

**چرا دولت موقت باعث استعفای شهید قرنی می‌شود و چگونه حضرت امام(ره) با ایشان موافقت می‌کنند؟**

اگر یادتان باشد حضرت امام(ره) در برخورد با بنی صدر هم - تا زمانی که مجلس به عدم صلاحیت ایشان رأی نداد - اصرار داشتند که فعلاً ستمش

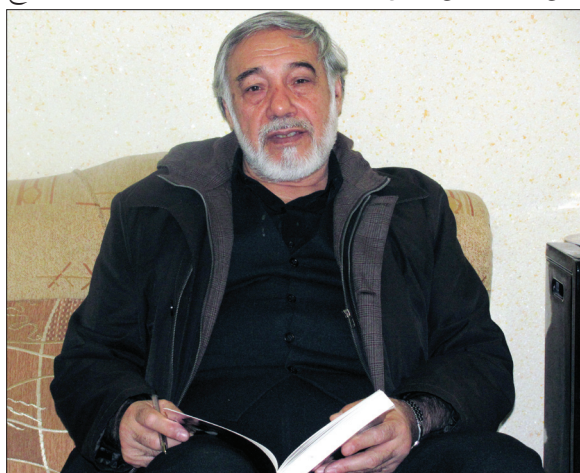
**بعد از شهادت شهید قرنی، همگان متوجه شدند که چندین خانواده در سطح کشور تحت پوشش این شهید عزیز بوده‌اند و حتی خانواده ایشان از انجام این کارهای خیر توسط شهید قرنی بی‌خبر بوده‌اند**

حفظ شود. درواقع حضرت امام(ره) بین نخست وزیر و رئیس ستاد ارتش، نخست وزیر را ترجیح دادند. شرایط انقلاب و نظام نوپای ما این‌گونه ایجاد می‌کرد، اصلاً منطق امام ایجاب می‌کرد که تنش ایجاد نشود، آن‌هم با توجه به اتفاقات کردستان و خوزستان و گنبد کاووس. حتی وقتی حضرت امام(ره) بین قرنی، رئیس ستاد و نخست

می‌کردند، قصد داشتند با نیروهای معاند مذاکره کنند اما درست است که حضرت آیت الله طالقانی به فکر اصلاح بود ولی آن‌ها اصلاح پذیر نبودند و از خودمختاری و تجزیه طلبی صحبت می‌کردند و می‌خواستند با مذاکره به هدف‌شان برسند.

**فروهر آن زمان چه کاره بود؟**

رئیس هیأت حسن نیت بود و متأسفانه در این زمان دولت موقت، حتی دکتر یونسی را که مارکسیست است، به عنوان استاندار کردستان انتخاب می‌کند، وقتی شهید قرنی چنین برخورد غیر هوشمندانه‌ای



را از دولت موقت می‌بیند، تصمیم می‌گیرد پادگان سنندج را نجات دهد و موفق هم می‌شود. به این ترتیب ۲۰۰ نفر از تهران به فرماندهی سرگرد حسین حسینی سعدی که در حال حاضر سرلشکر و جانشین معاون هماهنگ کننده ستاد کل نیروهای مسلح است پادگان سنندج را نجات می‌دهند. بعد از این اتفاق، با تدبیر شهید قرنی و حضور نیروهای لشکر مرکز به فرماندهی آقای حسینی سعدی و با حضور ۲۰۰ نفر کادر داوطلب، تقریباً به مدت یک ماه، پادگان کردستان از گزند معاندین حفظ می‌شود. بعد از شهادت تیمسار قرنی نیز خوشبختانه شهید چمران با تأیید تفکر ایشان راه وی را در کردستان ادامه می‌دهد.

**غانله پاره هم در مرداد ماه ۱۳۵۸ و درست حدود**

**سه ماه بعد از شهادت شهید قرنی رخ داد؟**

بله و اگر آن اختلاف نظرها بین دولت موقت و تیمسار قرنی به وجود نمی‌آمد، حتی از چنین اتفاقاتی جلوگیری هم می‌شد. بنده معتقدم که کردستان انصافاً آرامش را به شهید قرنی مدیون است. مثلاً وقتی شهید چمران در کردستان، عملکرد نظامی گذشته را ارزیابی می‌کند، به شهید قرنی نمره بالایی می‌دهد و قاطعانه می‌گوید که باید با گروهک‌های ضد انقلاب برخورد شود. همچنین با کسانی که در این دوره می‌خواهند به بدنه انقلاب ضربه بزنند برخورد می‌کند اما دوستی‌اش را با مردم کرد زنده نگاه می‌دارد.

**درواقع ایشان بخش زیادی از آن‌چه را که بعدها قرار بود اتفاق بیفتد، تخفیف دادند.**

اگر عملکرد شهید قرنی نبود و ایشان، پادگان سنندج

## علاقه به حضرت امام در کلامش موج می‌زد

■ مرور حوادث کردستان در گفت و شنود شاهد باران با  
سر هنگ بازنشسته مجتبی نجف پور



### درآمد

مهم‌ترین یادگار ایشان که امیری شجاع، قاطع و قدر بود، این بود که در همان شرایط انقلابی که بیم انحلال و اضمحلال ارتش می‌رفت، در برابر این احتمال ایستادگی کرد و اساساً با این طرز فکر - بحث انحلال ارتش - مخالف بود. شهید قرنی واقعاً نظامی کاملی بود و به حضرت امام (ره) علاقه خاصی داشت...  
مرور حوادث کردستان در آن مقطع حساس که هر آن بیم سقوط این خطه دوست داشتنی می‌رفت، بسیار حائز اهمیت است. در گفت و شنود با سر هنگ بازنشسته مجتبی نجف پور کوشیده‌ام این حوادث و ارتباط آن‌ها با شهید عزیزمان قرنی را بازخوانی کنیم.

از ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب شروع کنیم؛ آن زمان شما چه کار می‌کردید و کجا تشریف داشتید؟

ما قبل از انقلاب در سنندج بودیم. یادم است وقتی در آستانه پیروزی انقلاب عده‌ای از سربازان به فرمان حضرت امام (ره) ترک خدمت کردند، به همین دلیل بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ما نیروهای بسیار کمی داشتیم، بنابراین به صورت نوبتی برای حفظ پادگان، با ماشین در یک مسیر نگهداری می‌دادیم. البته کار خیلی خطرناکی بود، به خصوص که یک شب بعد از ۲۲ بهمن، قرار بود ضد انقلابیون کارهایی انجام دهند که موفق نشدند و به همین صورت تا اسفندماه ادامه دادیم. اواخر اسفندماه بود که با در نظر گرفتن پیش‌بینی‌های لازم، همراه یکی از بچه‌ها به پادگان رفتیم، آن‌جا یکی از ماشین‌ها را زدند. فردا صبح که از خواب بلند شدیم، متوجه شدیم که یک قسمت از پادگان در اختیار ژاندارمری قرار دارد، افراد ژاندارمری جلو در تجمع کرده بودند تا اراذل و اوباشی را که از آن‌جا به داخل نفوذ کرده بودند تار و مار کنند. در این‌جا بود که به شدت با ضد انقلاب درگیر شدیم، حدود ساعت ۱۲ بود که پیام دادند صدیق کمانگر...

کمانگر چه کاره بود؟

رئیس حزب دموکرات بود. کمانگر می‌گفت جنگ افروزشها می‌جنگند، برادران! هر کس تفنگ دارد کمک کند! پادگان در محاصره است! این‌گونه صحبت می‌کرد و از فرمانده لشکر می‌خواست که مثلاً برای جلوگیری از خونریزی تسلیم شود - در حالی که آن‌ها خودشان مهاجم بودند و داشتند خونریزی می‌کردند - بنده هم با شهید سپهبد قرنی تماس گرفتم، ایشان هم دستورات قاطع و محکمی صادر کردند.

چه دستوری دادند؟

وقتی با تهران تماس گرفتم، شهید قرنی گفت که فرمان

آن‌ها ادعا می‌کردند شما به شهر حمله کرده‌اید؟ بله، معاندین یک گلوله خمپاره منور هم در دست داشتند و ادعا می‌کردند که ما آن‌ها را با آن گلوله‌ها هدف قرار داده‌ایم. ما هم ثابت کردیم که دروغ می‌گویند، به آقایان شورای انقلاب توضیح دادیم که این گلوله ادعایی فقط یک «منور» است، بعد هم یک منور شلیک کردیم، بالا رفت و فقط فضا را روشن کرد و پایین آمد. معاندین داشتند تهمت ناروایی می‌زدند، چون واقعاً ما با شهر کاری نداشتیم. حتی می‌گفتند ما تعدادی از آن‌ها را کشته‌ایم، وقتی که ما گفتیم کجا کسی کشته شده است؟ جوابی نداشتند که بدهند...

چون شما به راحتی ثابت کردید که آن‌ها دروغ می‌گویند.

بله. یادم است که هر کدام یک شیء به خصوصی را در دست گرفته و با خود آورده بودند؛ یکی تشک در دست داشت، یکی سماور، خلاصه هر کسی چیزی برداشته بود. می‌خواستند به نوعی در داخل پادگان بپنجه کنند و کم کم آن‌جا را به تصرف خود دربیانند. مرحوم طالقانی عصبانی شدند و گفت آقایان، شما دروغ می‌گویید!

داخل پادگان تشک و سماور آورده بودند؟

بله، البته زمان زیادی گذشته است و بنده چندان حضور ذهن ندارم که از جزئیات بیشتری برای شما بگویم.

راستی شما فقط به صورت تلفنی با شهید قرنی در تماس بودید؟

بله.

از شخصیت ایشان برای ما بگویید و این‌که اصلاً لحن کلام ایشان چطوری بود؟ چگونه صحبت می‌کردند؟ ایشان خیلی شجاع، قاطع، مسلمان، مؤمن، معتقد و به قول معروف معتقد به اسلام بودند و علاقه‌مندی به حضرت امام (ره) در صدای‌شان موج می‌زد.

جالب است ولی این علاقه‌مندی به حضرت امام (ره) را چگونه در مورد ایشان متوجه شدید؟

وقتی آن‌چنان با علاقه، عشق، حرارت، ایمان و دلسوزی صحبت می‌کردند و می‌گفتند حضرت امام (ره) فرموده‌اند تا آخرین قطره خون‌تان دفاع کنید، ما پیرو حضرت امام (ره) هستیم، باید فرمایشات ایشان را اجرا کنیم و دقیق و با قدرت مقاومت کنیم، متوجه شدم که شهید قرنی علاقه زیادی به ایشان دارند و حضرت امام (ره) را رهبر واقعی و بلافصل خود می‌دانند. هر وقت هم که می‌خواستند به ما ارتشی‌ها دستور بدهند، مدام از حضرت امام (ره) حجت شرعی، دلیل و نقل قول می‌آوردند.

جناب سر هنگ، شهید قرنی اولین فرمانده ارتش نظام مقدس جمهوری اسلامی است؛ ایشان چه یادگارهایی از خود در ارتش جمهوری اسلامی ایران باقی گذاشت؟

مهم‌ترین یادگار ایشان که امیری شجاع، قاطع و قدر بود، این بود که در همان شرایط انقلابی که بیم انحلال و اضمحلال ارتش می‌رفت، در برابر این احتمال ایستادگی کرد و اساساً با این طرز فکر - بحث انحلال ارتش - مخالف بود. شهید قرنی واقعاً نظامی کاملی بود و به حضرت امام (ره) علاقه خاصی داشت، مدام از حضرت امام (ره) تعریف می‌کرد

و توصیه امام (ره) بر حفظ پادگان استوار است، بنابراین با پایداری و نثار آخرین قطره خون‌تان دستور حضرت امام (ره) را اجرا کنید. همچنین گفتند که اگر بتوانید در ۲۴ ساعت آینده مقاومت کنید، برای‌تان نیروی کمکی مؤثر می‌فرستیم. بیانات ایشان بسیار قاطع و امیدوارکننده بود. من پذیرفتم و به ایشان گفتم ما حتماً مقاومت می‌کنیم و چون مهمات زیادی داریم، حتی اگر مجبور باشیم همه آن‌ها را منفجر کنیم، این کار را انجام می‌دهیم ولی مهمات را به نیروهای متجاوز تحویل نمی‌دهیم. ایشان هم فرمودند فکرتان قابل تقدیر است اما تلاش کنید که کار به آن‌جاها نکشند. من بلافاصله برگشتم، ساعت حدود دو بعد از نیمه شب بود، سربازها را با بلندگوی پادگان به مقاومت فراخواندم و به آن‌ها گفتم که حضرت امام (ره) دستور حفظ پادگان را صادر فرموده‌اند، بعد هم همگی بلند بلند شعار دادیم: «ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی».

روز بعد چرخ‌بال‌های شبنوک و کُبرایی که شهید قرنی قول داده بود، رسیدند و برادران تکاور از لشکر گارد به ما ملحق شدند که حدوداً ۲۰۰ نفر می‌شدند. ما هم فقط یک گروهان بودیم که تا آمدن آن‌ها، پادگان را برای چند روز متمادی حفظ کرده بودیم. در مجموع این را می‌خواهم بگویم که اگر تدابیر سپهبد قرنی، مقاومت نیروهای گردان ضربت و کمک‌های تکاوران لشکر گارد در آن مقطع حساس نبود، بی‌تردید پادگان سنندج هم به سرنوشت پادگان مهاباد دچار می‌شد و به دست گروهک‌های مزدور می‌افتاد.

شما سمت‌تان در آن پادگان چه بود؟

من فرمانده ترابری واحد ضربت بودم. دو سه روز بعد از ماجرای که تعریف کردم، گروهی از طرف شورای انقلاب به سنندج آمد که مرحوم آیت الله طالقانی (ره)، شهید دکتر بهشتی و آقای هاشمی هم در میان آن‌ها بودند؛ یک گروه ۱۱ نفری که هیأت حسن نیت نام داشتند.

دو سه روز بعد از عید نوروز؟

بله. قبل از آن هم مرحوم آیت الله طالقانی آمدند و با ما صحبت کردند. با عزالدین حسینی هم مذاکره کردند. آقای طالقانی از بنده گفتند نیروهای شما به محلات حمله کرده‌اند؟ گفتیم قربان، خلاف به عرض‌تان رسانده‌اند، اگر باور نمی‌کنید تشریف بیاورید و محل را از نزدیک ببینید. قبول کردند و گفتند باشد، بعد همه جا را دیدند.

● کمانگر، رئیس حزب دموکرات،

● می‌گفت جنگ افروزشها می‌جنگند،

● برادران! هر کس تفنگ دارد

● کمک کند! پادگان در محاصره

است! این‌گونه صحبت می‌کرد و از

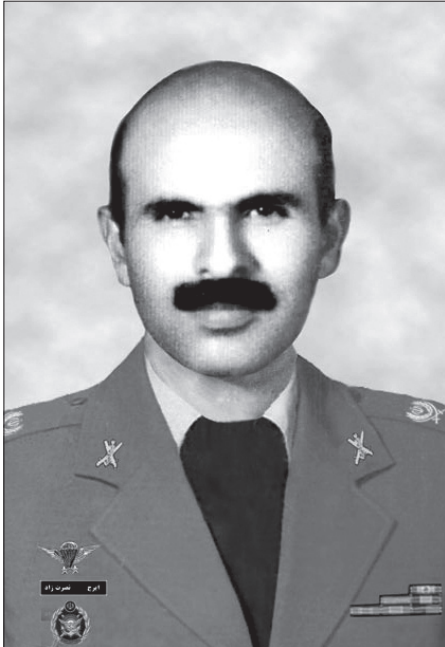
فرمانده لشکر می‌خواست که مثلاً

برای جلوگیری از خونریزی تسلیم

شود - در حالی که آن‌ها خودشان

مهاجم بودند و داشتند خونریزی

می‌کردند...



انسان فقط باید در آن شرایط سخت قرار بگیرد، تا شرایطی را که می‌فرمایید درک کند.

ما حتی به زنده ماندن خودمان امید نداشتیم. در داخل پادگان، ۲۳ سرباز شهید شدند که یکی از آنها شهید سرگرد سرپرست بود. شرایط بسیار وحشتناکی حاکم بود، به خصوص که جبهه به خصوصی را پیش رو نداشتیم، از جلو، پشت سر، چپ و راست - یعنی از همه طرف - به ما حمله می‌شد. در حالی که وقتی ما به سمت جنوب یا گیلان غرب می‌رفتیم، مردم می‌گفتند بروید، ما خودمان نگهبانی می‌دهیم.

مردم گیلان غرب این قدر انقلابی بودند که به شما گفتند بروید خیال‌تان راحت باشد. ولی در آن نقطه به شما از در و دیوار حمله می‌شد.

بله... آن روزها در سنج، اوضاع خیلی متفاوت بود. در واقع عبور از آن مقطع، برای شما و یاران‌تان به سان گذر کردن از گردنه‌ای بود که از نظر زمانی و مکانی بسیار صعب العبور به حساب می‌آمد اما خوشبختانه با درایت شهید قرنی توانستید از آن گردنه سخت، طاقت فرسا و محلی که خطرهای بی‌شماری را پیش رو داشت، به سلامت عبور کنید و حالا بعد از ۳۳ سال از کارنامه کاری‌تان راضی هستید و از آن مقطع به عنوان یک نقطه درخشان یاد می‌کنید.

البته بعد از آن هم با وضعیت‌های سخت و دشواری روبرو بودیم ولی صعب‌ترین و مشکل‌ترین زمان، همان اوایل انقلاب و وقتی بود که هنوز ارتش شکل نگرفته بود. معلوم نبود دو طرف دارند چه کار می‌کنند، برخی از نیروهای مقابل ما به نوعی «بین‌الحالین» بودند، یعنی نه با انقلاب بودند و نه با رژیم ستم‌شاهی. اما خدا را شکر که کار با موفقیت و سلامت تمام شد و بهترین خاطره در تمامی آن دوران را برای‌مان رقم زد.

و این خاطره، مشاهده روشنایی صبح همان روزی است که خیال‌تان از دغدغه‌های وحشتناک شب قبلش راحت شد و به همراه یاران خود از خطر گریختید و خطه‌ای همچون کردستان را هم آزاد و رها می‌دیدید.

همه ما به لطف خدا و به پشتوانه رهبری و قیادت حضرت امام(ره) ماندیم و کارها هم درست شد، معاندین هم دیگر نتوانستند کاری انجام دهند... ■

مسلماً همین طور است. یقیناً اگر آن زمان کسی به مرکز شهر می‌رفت، از بین می‌رفت. اگر شهید قرنی ایستادگی نمی‌کرد و آن درایت و قاطعیت را به خرج نمی‌داد، محال بود ما در حال حاضر ارتشی داشته باشیم. آن هم با شجاعت و قدرت و جسارت نه از سر ضعف، از موضع ضعف صحبت نمی‌کرد. در واقع ما پایه‌های ارتش جمهوری اسلامی را به زحمات ایشان مدیون هستیم. خدا روح‌شان را شاد کند. قبل از انقلاب هم که مدت‌ها زندان بودند.

به دلیل کودتایی که علیه شاه انجام داده بود. قصد کودتا داشت یا نداشت، به هر حال دستگیر شد. افراد زیادی در طول آن سال‌ها چه در کردستان و چه در سال‌های دفاع مقدس به شهادت رسیدند اما شهید قرنی، اولین شهید بلندپایه و اولین «امیر» شهید ارتش به حساب می‌آید و این مسأله، نکته کمی نیست. در این زمینه اگر صحبتی دارید، بفرمایید. در توان من نیست که درباره شخصیت و اقدامات شهید قرنی صحبت کنم، زبانم قاصر است، چون ایشان شخص بسیار بزرگواری بودند، ما امثال ایشان را یا کمتر داشتیم یا اصلاً شاید نداشته‌ایم.

خیلی معدود بوده‌اند، افرادی مثل شهید صیاد شیرازی و دیگران.

بله، در حد و قواره ایشان البته کم نبودند ولی شهید قرنی ظرفیت‌های بالا و منش‌های والا و بزرگواری‌هایی داشتند که امثال‌شان کم پیدا می‌شود. خوشبختانه با کمک خداوند و به فرمان حضرت امام(ره) و مدیریت و فرماندهی شهید قرنی، ما توانستیم پادگان را حفظ کنیم. انگار آفتاب آن روز برای ما بسیار خوشسایند بود، چون پادگان را حفظ کرده و با قدرت ایستاده بودیم، توانسته بودیم در برابر آن‌ها مقاومت کنیم. به همین دلیل هم آن روز، روز خوب، پر نور و پربرکتی برای ما بود، در حالی که شب قبل از آن، امیدی نداشتیم که صبح برسد.



و می‌گفت ما حتماً باید پیرو رهبر باشیم و اوامر ایشان را انجام دهیم. خیلی قاطعانه عمل می‌کرد.

به این وسیله هم به شما دل‌داری می‌دادند و هم حمایت‌تان هم می‌کردند.

بله. گفتم که همان شب اگر وجود ایشان و دلگرمی‌هایی که می‌دادند و از همه مهم‌تر دستورات‌شان نبود، پادگان سقوط می‌کرد.

اگر آن پادگان سقوط می‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد؟ کردستان به راحتی از ایران جدا می‌شد و وقتی کردستان از دست می‌رفت، صد درصد، استان‌های همجوارش هم به دست گروهک‌ها می‌افتاد اما مهم‌ترین مشکل ما در رابطه با کردستان این بود که معاندین پادگان مهاباد را گرفته بودند و آن‌جا سقوط کرده بود.

قبل از این که به شما حمله کنند، مهاباد را گرفته بودند؟

بله. پادگان را گرفتند و آن را به کلی غارت کردند، هیچ چیز باقی نگذاشتند، یک تیپ را به طور کامل بردند و با همان امکانات و مهمات، به طرف کردستان آمدند و به

اگر پادگان سنج سقوط می‌کرد، کردستان به راحتی از ایران جدا می‌شد و استان‌های همجوار هم به دست گروهک‌ها می‌افتاد.

جان ما افتادند. پس اگر پادگان شما را هم می‌گرفتند، تجهیزات‌تان چند برابر می‌شد.

به غیر از این مسأله، لطامت سنگین تری هم متوجه ما می‌شد. خدا خیلی به ما کمک کرد و بیشتر از آن، نفس روحانی حضرت امام(ره)، فرامین و صحبت‌های ایشان بود که به ما روحیه می‌داد و برای‌مان اثرگذار بود.

در واقع اگر آن‌جا از دست می‌رفت، غرب کشور از ایران جدا شده بود.

از مدارکی که به دست آورده بودیم، این طور برمی‌آمد که آن‌ها برای خودشان یک کشور خیالی درست کرده بودند که پایتختش مهاباد بود و جنوبی‌ترین شهرش هم به خلیج فارس می‌رسید؛ حملات خود را هم در همین مسیر آغاز کرده بودند.

از فضای آن روزها بگویید؛ شما چه برخوردی با ضد انقلاب داشتید؟ مردم عادی چه می‌کردند؟

ما از ۲۲ بهمن به بعد، پنج شش بار بیشتر به شهر بیشتر رفتیم. آن‌ها منتظر بودند شاه سقوط کند و با هر حکومت انقلابی‌ای که بر سر کار می‌آمد، مواجه شوند و رودررویش صف آرایی کنند. تمام کلانتری‌ها، شهربانی‌ها و ژاندارمری‌ها را هم گرفته بودند و خودشان کلانتری‌ها را «بنکه» می‌گفتند.

بنکه یعنی چه؟

کردها به کلانتری و پاسگاه می‌گویند بنکه. افراد غیربومی ضد انقلاب با لباس کردی در شهر، کارهای اجرایی انجام می‌دادند، حتی محاکمه و اعدام می‌کردند! اختیار همه چیز را به دست گرفته بودند. البته این مسأله حدود ۶-۷ ماه بیشتر طول نکشید. در مرحله دوم که با هم شروع به درگیری دوباره کردیم، سنج آزاد شد.

غیر از این که شهید قرنی، اولین رئیس ستاد ارتش و فرمانده ارتش جمهوری اسلامی است، موافقید که ایشان را بنیانگذار ارتش جمهوری اسلامی بدانیم؟

## به دقت، مراقب رفتار و گفتارش بود

■ مرور سیره کاری و روایت شهادت شهید قرنی در گفت و شنود  
شاهد یاران با محسن شجاعی، راننده و محافظ شهید



بچه‌های ستاد مشترک که همراه شهید قرنی آمده بودند، به ایشان گفتند که تعمیرگاه موتور و ماشین‌های ستاد مشترک زیر نظر من فعالیت می‌کرده است. یعنی شش ماه قبل از این که از ارتش شاهنشاهی فرار کنید، بچه‌های ستاد مشترک شما را دیده بودند؟ مرا می‌شناختند، چون از قدیمی‌ترین اعضای ستاد مشترک بودم. تأیید کردند که آدم فعالی هستم و می‌توانم تمام ماشین‌های از هم پاشیده را جمع و جور کنم، به هر حال از دفتر حضرت امام (ره) اجازه گرفتند و مرا به ستاد بردند. در مدتی که با شهید قرنی به تهران می‌رفتیم، ایشان متوجه شدند که ما به نکات ریز امنیتی وارد هستیم، دوره‌هایی مربوط به نحوه حفاظت را در نظام گذرانده بودیم و می‌دانستیم که چگونه باید رفتار کنیم. به این ترتیب، ایشان ما را در دفترشان نگاه داشتند و ما هم به منزل ایشان رفت و آمد داشتیم.

شما دقیقاً چه سمتی در دفتر شهید قرنی داشتید؟

محافظ و راننده‌شان بودم. ایشان فقط می‌گفت بین بچه‌ها باش و بین وضع مالی آن‌هایی که زحمت می‌کشند چگونه است. روی تنها نکته‌ای که تأکید بسیار زیاد

به آسایشگاه‌ها، دستشویی‌ها و قسمت‌های ناهارخوری در پادگان‌ها و اعلامیه‌ها را در این مکان‌ها پخش می‌کردیم. این اواخر مرا گرفته بودند و می‌گفتند تو اعلامیه‌ها را آورده‌ای، می‌گفتم نه اما هر چه انکار می‌کردم، آن‌ها حرف خودشان را می‌زدند و می‌گفتند شما را دیده‌ایم که با تاکسی، اعلامیه پخش می‌کنید. گفتم تمام این‌ها دروغ است، قسم می‌خورم که من همه نوع ماشینی سوار شده‌ام؛ به غیر از تاکسی‌ای که شما می‌گویید!

و این قسمت را راست می‌گفتید!

بله. همان‌جا یک کشیده هم به من زدند اما سرگردی به نام آقای اسدی به آن‌ها گفت چرا می‌زنیدش؟ گفتند این آقا اعلامیه پخش می‌کرده، سرگرد اسدی گفت تو، خودت دیده‌ای؟ طرف گفت نه ولی بچه‌ها خبر اعلامیه پخش کردنش را داده‌اند. خلاصه بعد از این ماجراها، مرا رها کردند و من هم فرار کردم و دیگر به آن‌جا برنگشتم.

با شهید قرنی از کجا آشنا شدید؟

نخستین بار در خدمت حضرت امام (ره) ایشان را دیدم، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، روزی که حضرت امام (ره) به ایران آمدند، من جلوتر از بلیزر حامل ایشان، می‌دویدم.

عکس‌های تان هم هست؟

عکسم هست اما صورتم را به وضوح نشان نمی‌دهد، چون مدام به سمت مخالف دوربین برمی‌گردم.

شما جزو کمیته استقبال از حضرت امام بودید؟

بله. بنده در کمیته‌ای موسوم به «ضربت» بودم، بعد از این که بلیزر به میدان انقلاب رسید، حضرت امام را با هلی‌کوپتر به بهشت زهرا (س) بردند. نمی‌توانستند باقی راه را با ماشین بروند؛ چون راه بسته بود. ما هم به ستاد آمدیم، با حاج آقای لطفی که در کمیته موسوم به «سیاه جامگان» سرگروه بود، جزو نیروهای گشت خیابانی بودیم، تا زمانی که حضرت امام (ره) به آن مدرسه معروف و تاریخی در کوچه‌ای رفتند که پشت مجلس، در خیابان بهارستان قرار داشت.

مدرسه‌های رفاه و علوی؟

بله، آن‌جا اقامت کردند. چند روزی آن‌جا بودیم و محافظت می‌کردیم که با پیروزی نهضت از دادگاه انقلاب به حاج آقای لطفی نامه دادند و با ایشان شروع به پیدا کردن ساواکی‌ها کردیم. بعد هم با حضرت امام (ره) به قم رفتیم و به عنوان محافظ ایشان، همان‌جا ماندیم و مراقب حضرت امام (ره) بودیم، تا این که - خدا بیامرزد - شهید قرنی به قم آمد. ایشان را آن‌جا دیدم و بعد آقای قرنی بنده را به ستاد مشترک بردند. تعدادی از

### درآمد

«شهید قرنی مدام مسائل را بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کرد و برای حضرت امام (ره) گزارش کارهایی را که انجام داده بود و همچنین کارهای در دست اقدام را می‌برد. همیشه هم تمام کارهای روزهای بعد را با معظم له هماهنگ می‌کرد، که امام (ره) تعیین تکلیف بفرمایند و مثلاً بگویند چه کار بکنند و نکنند.»  
نزدیکی و همراهی مداوم آقای محسن شجاعی به آن شهید عزیز که تا زمان شهادت ایشان تداوم یافت، باعث شد تا خدمت این یار و همراه آن شهید سعید برسیم و از محضر وی بهره‌مند شویم. این مصاحبه به کوشش فاطمه شیرازی سامان یافته است.

ابتدا کمی خود را معرفی کنید.

بنده متولد ۱۳۲۵ هستم. یک چیزهایی هم از قدیم یادمان است، مثلاً وقتی که مصدق نفت را ملی کرده بود، مردم از ایشان قدردانی کردند و اسمش را بالا بردند. همیشه این سؤال در ذهنم بود که چطور می‌شود امروز یک آدمی را این قدر بالا ببرند - زنده باد مصدق بگویند - و فردایش به طور ناگهانی با شعار «مرده باد...» او را پایین بیاورند؟ در آن زمان، من بچه بودم که مصدق فرار کرد، خانه‌اش را که بالای حسن آباد بود در روز ۲۸ مرداد، غارت کردند. سربازهای شاه سرنیزه در شکم مردم فرو می‌کردند و از پشت مردم را می‌کشند.

حاج آقای شجاعی، گویا شما از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی کارمند ارتش بودید.

بله، بنده سال‌ها کارمند فنی ستاد مشترک بودم و بعد از ۳۷ سال خدمت، حالا مدتی است که بازنشسته شده‌ام، البته فقط تا زمانی که حضرت امام (ره) در پیام‌شان دستور دادند کسانی که با مردم هستند، باید از ارتش بیرون بیایند در ارتش رژیم ستم‌شاهی مانده بودم.

و بعد به صفوف به هم پیوسته مردم پیوستید.

بله. درست شش ماه بود که پیام امام (ره) به ما رسیده بود و اعلامیه‌های ایشان نیز مرتباً می‌آمد، اعلامیه‌ها را می‌گذاشتند لایه لایه نرده‌های روبروی دانشگاه، ما هم می‌رفتیم آن‌جا و اعلامیه‌ها را برمی‌داشتیم، بعد می‌رفتیم

● شش ماه بود که پیام امام به ما رسیده بود و اعلامیه‌های ایشان نیز مرتباً می‌آمد، اعلامیه‌ها را می‌گذاشتند لایه لایه نرده‌های روبروی دانشگاه، ما هم می‌رفتیم آن‌جا و اعلامیه‌ها را برمی‌داشتیم، بعد می‌رفتیم به آسایشگاه‌ها و قسمت‌های ناهارخوری در پادگان‌ها و اعلامیه‌ها را در این مکان‌ها پخش می‌کردیم

داشتند، این بود که اگر در بین افراد، فرد معتاد، خلافکار یا خدای ناکرده دست‌کج باشد، آن‌ها را اخراج کنیم.

چون ارتش تازه داشت بازسازی می‌شد.

بله، من هم به طور مداوم بررسی می‌کردم و به اطلاع ایشان می‌رساندم، آقای قرنی هم اجرا می‌کرد. یادمان هست یک بار نفری دو هزار تومان هم به من دادند که به بچه‌ها بدهم.

حاج آقای لطفی هم با شما به ارتش آمدند؟

بله. آقای لطفی یک فرد بازاری انقلابی بود و به اصطلاح خیلی هم تحویلش می‌گرفتند و اسکوورتش می‌کردند. قد کوتاه و چشم‌های درشتی داشت و با عصا راه می‌رفت. یادمان است آقای عسگراولادی نیز آن‌جا می‌آمدند. در این دوران «دوربین شب» از هزاری - که قبلاً در رژیم ستم‌شاهی رئیس ستاد بود - در اختیار من بود...

در مدتی که با شهید قرنی به تهران می رفتیم، ایشان متوجه شدند که ما به نکات ریز امنیتی وارد هستیم، دوره‌هایی مربوط به نحوه حفاظت را در نظام گذرانده بودیم و می دانستیم که چگونه باید رفتار کنیم. به این ترتیب، ایشان ما را در دفترشان نگاه داشتند و ما هم به منزل ایشان رفت و آمد داشتیم

این دوربین به چه کاری آمد و چرا چنین نامی داشت؟

با این دوربین شب‌ها به راحتی می توانستیم اشیاء و آدم‌ها را ببینیم، به همین دلیل برای محافظت در ستاد بسیار مناسب بود اما آن دوربین را بردند و دیگر برنگرداندند.

به هر حال ارتش تازه داشت شکل می گرفت و نظام نیز نوپا بود. راستی حاج آقای حبیب الله عسگر اولادی و شهید قرنی برخوردی با هم داشتند؟

بله، آقای عسگر اولادی از نظر مالی به ارتش و آقای قرنی که رئیس ستاد بود کمک می کردند. تمام هم و غم شهید قرنی این بود که با پرسنل، برخورد شدیدی صورت نگیرد، معتقد بود زمان طاعوت اگر دستوری داده شده و این افراد اجرا کرده‌اند، گناهی نداشته‌اند؛ و این، تا حد زیادی هم درست بود و در خصوص بسیاری از ارتشی‌های قدیم صدق می کرد. وقتی فردی را دستگیر می کردند و می گفتند این فرد طاعوتی بوده، شهید قرنی می گفت خوب درباره او و خانواده‌اش بررسی کنید، که خدای ناکرده بدون دلیل و از روی کینه، یک درجه‌دار، سرهنگ یا افسر را به خاطر یک سبیلی که قبلاً به برخی از شما زده، طاعوتی یا ضد انقلاب خطاب نکنید.

در واقع زهد و تقوایی که یاران شهید قرنی در ایشان دیده‌اند چنین جلوه‌های زیبایی داشته است.

بله، ایشان بسیار مراقب رفتار و گفتار خویش بود. می گفت خوب بررسی و احتیاط کنید تا به کسی لطمه نزنید و توهین نکنید. به ما توصیه کرده بود که هر کسی برای انجام کاری آمد، او را با عزت و احترام به داخل راهنمایی کنیم تا خودش را معرفی کند؛ تیمسار قرنی بیشتر از همه ما را به احترام گذاشتن نسبت به نظامی‌هایی که حضرت امام (ره) دستور داده بود به صفوف مردم برگردند و آن‌ها نیز اطاعت امر کرده بودند تأکید می کرد. ما نیز با همه آن‌ها با عزت و احترام برخورد کردیم. حتی یادم است که برخی از افسران هنوز می ترسیدند دوباره به ارتش بیایند، اما چون خودم قبلاً در ستاد بودم و همه را می شناختم، اعتماد کردند و آمدند.

یعنی تیمسار قرنی برای دانستن سابقه افراد مختلف از شما کمک می گرفت.

بله، مثلاً یک سرهنگ هم بود که البته فردی انقلابی نبود اما - قبل از پیروزی انقلاب - در ارتش بسیار منضبط، مقرراتی و سخت گیر بود. ایشان، از دیرباز آدمی نبود که به کسی لطمه بزند، کسی را بکشد یا مزاحمتی برای کسی ایجاد کند، فقط حساسیت‌هایی داشت و منضبط بود؛ امثال او زیاد بودند. خیلی از ارتشی‌ها هم می آمدند، خودشان را معرفی کردند ولی بازنشسته می شدند و می رفتند. شهید قرنی خیلی دوست داشت برای جمع کردن نظام و ارتش از افراد کمک بگیرد، انصافاً هم

خیلی‌ها خوب با ایشان همکاری کردند. از شهید قرنی بیشتر بگویید.

شهید قرنی همیشه اولین کسی بود که به ستاد می رفت، آشپزخانه را راه می انداخت و می گفت به سربازها و پرسنل غذا بدهند، به علاوه وضعیت سربازها را در آسایشگاه بررسی می کرد تا مطمئن شود که همه چیز رو به راه است. به خصوص که آن زمان، اوضاع هنوز نابسامان بود و سربازها آزادانه برای خودشان می رفتند و می آمدند، تقریباً نظم همه جا به هم ریخته بود.

مراسم صبحگاه برگزار می شد؟

نه به آن صورت ولی پس از مدتی، کم کم اجرای آن شروع شد. مدتی بعد هم سمت کردستان شلوغ شد و نظامی‌ها را در کردستان به شهادت می رساندند.

لطفاً خاطرات خود با شهید قرنی را از روزهای اول شروع کنید.

قبل از انقلاب سرگردی در زندان اوین مشغول به کار بود که شغل اصلی‌اش مین گذاری بود. وی در جاهای زیادی خدمت کرده و چهار انگشترش را از دست داده بود و دست چپش، چهار انگشت نداشت. این سرگرد با پیش بینی خودش اطراف زندان اوین را مین گذاری کرده بود که هنگام سقوط رژیم، وقتی مبارزان انقلابی وارد زندان می شوند، انفجارهایی رخ دهد و به شهادت آن‌ها منجر شود. وقتی او را گرفتند و به دفتر تیمسار بردند، شهید قرنی دستور داد فعلاً رهایش کنند. بعد رو کرد به او و گفت از تو می خواهم هر مینی را که در اطراف زندان کار گذاشته‌ای، جمع کنی و بیاوری. او هم یک هفته وقت گرفت تا با نیروهای کمکی همه جا را پاکسازی کند. بعد برگشت و گفت همه مین‌ها را جمع کرده‌ام، اما بچه‌ام بیمار است. باید عمل شود، حالا به من ویزا بدهید تا بتوانم بچه‌ام را به خارج ببرم و عملش کنم. شهید قرنی گفت اول فلان دکتر باید او را ببیند، اگر تأیید کرد؛ چشم. خلاصه دکترها تأیید کردند که این بچه باید خارج از ایران عمل شود ولی تیمسار به آن سرگرد گفت به خودت اجازه نمی دهم بروی، هنوز کارت را تمام نکرده‌ای. او گفت به جان بچه‌ام قسم که کار را تمام کرده‌ام. شهید گفت نه، کارت تمام نشده، چون همه نقاط زندان اوین پاک نشده، اگر راست می گویی، دستت را روی قرآن مجید بگذار و بگو همه جا پاک شده است، من هم به این قرآن قول می دهم که زن و بچه‌ات را برای عمل جراحی به خارج از کشور بفرستم.

یعنی شهید قرنی قول داد که حتی اگر دادگاه انقلاب آن فرد را محکوم کند نیز خودش مسئولیت فرستادن فرزند آن فرد را برای معالجه به عهده بگیرد؟

بله، گفت حتی اگر در دادگاه محکوم به اعدام شوی، قول می دهم که در نبودن تو زن و بچه‌ات را به خارج از کشور بفرستم. او هم که این صداقت را در شهید قرنی دید، گفت روی چینه‌های دیوار هنوز پاکسازی نشده است. وقتی او آن‌ها را هم جمع کرد، تیمسار قرنی چند نفر را برای بازدید فرستاد، آن افراد هم تأیید کردند که همه جا پاکسازی شده است.

تیمسار از کجا اطلاع داشت که روی چینه‌های دیوار آلوده به مین است؟

انقلابیون به ایشان اطلاع داده بودند. البته چون خودش هم زندان بود، می دانست که ممکن است جاهایی هنوز آلوده به مین باشد. به هر حال تیمسار قرنی به قولش وفا

کرد و اگرچه آن سرگرد را اعدام کردند ولی شهید قرنی، زن و بچه او را برای درمان به خارج از کشور فرستاد. از آن‌جا که ایشان یک نظامی با تجربه و ورزیده بود، همه چیز را می دانست، حتی در زندان هم که اسیر بود اطلاعات خوبی به او می رسید؛ سرهنگ معینی هم که با ایشان در زندان بود و الان فوت کرده، افسر ورزشکار و خوبی بود. خدا رحمتش کند، سرهنگ معینی خانه‌اش در نیاوران بود، ایشان بود که فرمانده پشتیبانی ستاد را ملی کرد و بر کار کل ستاد نظارت داشت. در واقع جایی که شهید قرنی در آن کار می کرد، بعد از انقلاب ستاد ملی و بعد از آن هم ستاد کل نیروهای مسلح نام گرفت.

ولی با هر عنوانی که داشت، شهید قرنی اولین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی محسوب می شود.

بله، حرف شما صحیح است. شهید قرنی خیلی مصمم بود که تمام افسران ارشد، فعالیت خودشان را انجام دهند. باید تمام پرونده‌ها کنترل می شد، پس آدرس‌ها را بیرون آوردند و به ما دستور دادند به دنبال ساواکی‌ها برویم. یکی از افراد اطلاعات سابق با یک دستگاه به آن‌جا آمده، تا آن زمان ما نمی دانستیم آن دستگاه چیست - فقط می دانستیم که شبیه کیف سامونیت است - وقتی در آن را باز می کرد و دکمه‌ای را فشار می داد، می گفت فلان تیمسار یا فلان سرهنگ، انقلابیون را شکنجه می کرده، یعنی اطلاعات همه افراد را داشت.

خودش هم انقلابی بود؟

نه. فقط آمده بود تا کمکش کنند که از ایران برود ولی بعدها خود او هم دستگیر شد. اما پیش از آن، تمام اسم و آدرس تمام کسانی را که به آن‌ها نیاز داشتیم، برای مان پیدا کرد و به ما تحویل داد. ما پس از کسب آن اطلاعات دنبال آن اشخاص می رفتیم، حتی یادم است که یک بار برای دستگیری یک تیمسار تا شهر نور هم رفتیم چون در خانه‌اش نبود و او را فراری داده بودند. قبلاً از نوشهر که می خواستیم دنبالش برویم، نامه مخصوص پیگیری را همراه داشتیم ولی به یکباره دیدیم که یک نفر در کلانتری، از پشت بلندگو، اعلامیه‌ای را که در اختیار کمیته‌ای‌ها بود خواند. گفتن آقا، شما چرا



بودند که این از خدایی خبرها هم در جاده‌ها سر مردم را می‌بریدند. خوشبختانه با این تمهیدات، شهید قرنی به خوبی در برابر چنین توطئه‌هایی ایستادگی کرد. اما از آن طرف هم با خودی‌ها بسیار مهربان بود.

**در این خصوص مثال‌هایی برای ما بیاورید.**

مثلاً هر هفته وقتی صبح جمعه می‌شد، تیمسار می‌گفت: «امروز جمعه است، شما امروز را برو به زن و بچه‌ها رسیدگی کن...» ولی من عادت داشتم هر روز صبح که از خواب بلند می‌شدم و به خانه‌شان می‌رفتم، تا بعد از ظهر آن‌قدر می‌ماندم که یک نفر بیاید و بعد پست را تحویل می‌دادم و می‌رفتم. یک روز متوجه شدم یک گروه نقاش ساختمان به خانه ایشان آمده تا جاهایی از منزل مثل نرده‌های زنگ زده سالیان ماشین را رنگ کند. به همین منظور کارگرها وسایل نقاشی‌شان را آورده بودند داخل خانه، ماشین تیمسار را هم به خاطر رنگ‌کاری موقتاً بیرون از خانه گذاشته بودند. به نقاش‌ها گفتم شما که دارید این‌جا کار می‌کنید، مواظب باشید که یک وقت در حیاط را باز نکنید، هر کسی در زد، فقط من در را باز می‌کنم، شما کارتان را انجام دهید. کلمت کنارم بود و لب حوض نشسته بودم، یکی از نقاش‌ها روی نردبان بود، دیگری هم داشت نقاشی می‌کرد، یک پسر بچه هم همراه‌شان بود که سطل‌ها را تمیز می‌کرد.

تیمسار یک سینی چای پایین آورد و به ما گفت صبحانه خورده‌اید؟ گفتم بله، گفت اگر نخورده‌اید بیورم گفتم نه، دو سه تا شیرینی هم همراه خود آورده بود. گفتم تیمسار، این‌ها که بالا نشسته‌اند مدام دارند ما را کنترل می‌کنند - منظورم کسانی بودند که از بالکن یکی از اتاق‌های هتل واقع در روبروی خانه بر ما مشرف بودند - شهید قرنی گفت: «چقدر تو به این‌ها گیر می‌دهی!...» حدود ساعت ۹-۸:۳۰ صبح بود، همین‌طور که داشتیم

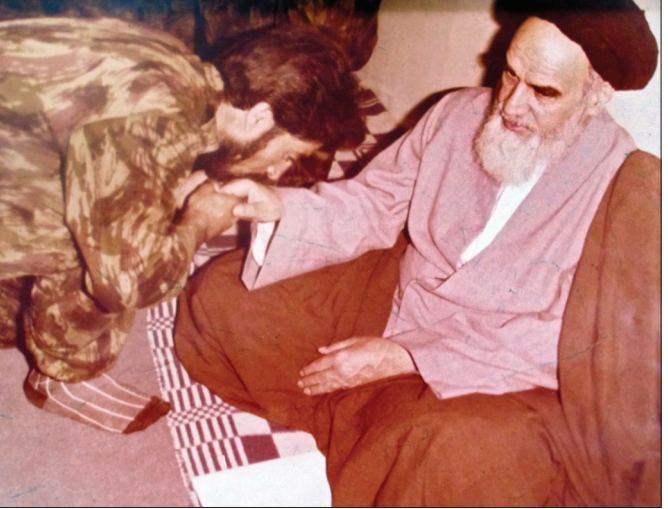
**تمام هم و غم شهید قرنی این بود که با پرسنل، برخورد شدیدی صورت نگیرد، معتقد بود زمان طاغوت اگر دستوری داده شده و این افراد اجرا کرده‌اند، گناهی نداشته‌اند؛ و این، تا حد زیادی هم درست بود و در خصوص بسیاری از ارتشی‌های قدیم صدق می‌کرد**

چای می‌خوردیم، در خانه را زدند. تا من بلند شدم که در را باز کنم، پسر بچه‌ای که کمک‌حال نقاش‌ها بود بی‌اختیار دوید و در را باز کرد. تا من به بیرون برسم، یکی از آن فرقانی‌ها اسلحه کلاشینکف را زیر گلویم گذاشت، کلمت را که کالیبر ۴۵ داشت، از من گرفت و با ضربه‌ای خشک‌اش را بیرون پراند و خشاب را گوشه باغچه انداخت. کلمت را هم پرت کرد طرف دیگر حیاط. مهاجمین مرا هل دادند و به رویم رگبار بستند، من هم اشهدم را گفتم و به دیوار چسبیدم، فقط مدام می‌گفتم تو را خدا به تیمسار کاری نداشته باشید، آدم خوب و خیرخواهی است، گفتند ساکت شو، حرف نزن. بعد به داخل حیاط دویدند، دو تیر شلیک کردند، سوار موتور شدند و به سرعت از محل رفتند. کارگر بنایی هم که در

کشیده‌ام که نمی‌دانم کسی همانندش را تجربه کرده یا نه. سرهنگ معینی هم مانند من است، یا مثلاً رنجی که آقای طالقانی کشیده، کسی تا به حال نکشیده است...»

**این قدر در یادل بود.**

بله. از طرفی دلش از بی‌مهری بعضی‌ها خون بود و می‌گفت: «کاش به آدم گلوله بزنند، ولی با روح آدم کاری نداشته باشند. هنوز زن و بچه‌هایم دردم را نمی‌دانند، چرا بگویم؟» به هر حال من می‌گفتم نمی‌روم و در خدمت شما هستم، اگر هم دوست ندارید داخل حیاط بیایم، در ماشین می‌نشینم یا دم در قدم می‌زنم. می‌گفت: «نه پسر، تو هم مثل بچه من هستی، بیا داخل». من هم می‌رفتم و در حیاط منتظر ایشان می‌ماندم.



**خانه‌شان کجا بود؟**

بالتر از میدان ولیعصر (عج)، کوچه‌ای هست که درست در نیمه آن، یک هتل قرار دارد. تروریست‌ها از طبقه دوم همان هتل، ساعات ورود و خروج تیمسار را کنترل می‌کردند، همان‌ها هم ایشان را ترور کردند. به یاد می‌آورم که حتی این‌ها هم به ایشان گفتم که افرادی که در طبقه بالای هتل هستند ما را زیر نظر دارند، ولی تیمسار گفت چیز مهمی نیست، آن‌ها دارند درس می‌خوانند.

**وضعیت خانه و زندگی تیمسار چگونه بود؟**

بسیار ساده، تا حدی که آدم از آن همه فقر خجالت می‌کشید، باور کنید زندگی من خیلی بهتر از تیمسار بود، داخل خانه‌شان، وسیله‌ای که درخور توجه باشد، وجود نداشت. وقتی من و دوستانم وضعیت ایشان را می‌دیدیم، دیگر خودمان خجالت می‌کشیدیم که بگویم ما در خانه فلان وسیله را کم داریم و به آن نیاز مندیم. یک بار که ارتش به کردستان رفت، کردها بچه‌های ما را ترور و همه جا را با خاک یکسان کردند. شهید قرنی خودش به جوش آمد و به ما گفت: «یعنی می‌شود که «ارتش» این‌جا زنده باشد و در کوه‌های کردستان نیروهایش را از بین ببرند؟ همه نیروهای دشمن را نابود می‌کنیم. این که در برابر توطئه‌های دشمن سپر خواهد شد نامش ارتش است...»

یادم است افراد ضد انقلاب طی حمله‌ای که کرده بودند، زندانی را که اطراف کردستان و سنندج بود زدند و همه اشخاص ضد انقلاب را که آن‌جا زندانی شده بودند نجات دادند. در آن وضعیت، ضد انقلاب جاده منتهی به زندان را نیز بسته بود. شهید قرنی دستور داد کمیته‌ها به ژاندارمری‌ها کمک کنند، ارتش هم نیرو بگذارد و دوشکاه را روی ماشین‌ها سوار کند و به این وسیله از اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌هایی که در رفت و آمد هستند، محافظت کند. این برنامه هر روز از پنج صبح شروع می‌شد و تا پنج بعد از ظهر طول می‌کشید. انقلابیون ماشین‌ها و جاده‌ها را زیر نظر داشتند که یک وقت خدای ناکرده منافقین، مردم را اذیت نکنند. چون یادم هست همان زمان، ساواکی‌ها عده‌ای را جمع کرده و به اصطلاح برای انجام حرکات ایدایی سامان داده

نامه را پشت بلندگو می‌خوانید؛ تا نور راه زیادی نیست، حتی اگر چند نفر هم بفهمند، به او اطلاع می‌دهند و او فرار می‌کند! خلاصه، در آن سرما که تا زانو توی برف بودیم، از این شهر به آن شهر دنبالش گشتیم اما نتوانستیم او را پیدا کنیم. البته اشخاص بسیار زیادی را دستگیر کردیم. یادم هست به ما مأموریت دادند هژبر یزدانی را که ساواکی بود دستگیر کنیم، با برگه مأموریت سوار هلی‌کوپترهای دو ملخه شدیم و رفتیم، دو فروند هلی‌کوپتر کبرا هم ما را در اطراف کوه‌های ساوه همراهی می‌کردند. بالا رفتیم و با کمک دوربین، هویت هژبر یزدانی را تشخیص دادیم، هفت هشت نفر مرد افغان هم اطرافش بودند اما هلی‌کوپتر نمی‌توانست پیش برود، عاقبت خلبان یک فضای تخت پیدا کرد و توانست بنشیند، بعد ما را سوار آن کبراها کردند و به تپه‌ای بردند که هژبر آن‌جا بود. خلبان کبرا، یک سرگرد و کمک خلبانانش دو نفر با درجه ستوانی بودند، اما به محل مورد نظر که رسیدیم، گفتند هر چه می‌گردیم، نمی‌توانیم جایی را برای فرود پیدا کنیم. عاقبت گفتند در فاصله نیم متری می‌ایستیم، شما بپرید پایین روی برف‌ها. وقتی پیاده شدیم، یکی از بچه‌های همراه ما به نام کاظم که تیربار در دست داشت گفت من به سمت آن‌ها می‌روم، بعد یک نارنجک دستش گرفت و با هیکل درشتی که داشت دوید. متأسفانه چون کار با نارنجک را بلد نبود، نارنجک در دستش ترکید... به این ترتیب هژبر فرار کرد و ما هم برگشتیم. چنین اتفاقاتی زیاد می‌افتاد...

یادم هست وقتی شهید قرنی را به خانه‌شان می‌بردم، اگر می‌خواست مثلاً خرید کند، می‌گفت پسر جان، شما خودت را اذیت نکن، مرا روبروی منزل پیاده کن، خودم برای خرید می‌روم، شما برو به کارت برس. من گفتم نه تیمسار! تا نیروی جانشینم نیاید، نمی‌روم. دستور دارم که مراقب‌تان باشم. می‌گفت: «برای چه؟ مثلاً تو می‌خواهی چه کار کنی؟ فولاد هم که باشی جلوی من بایستی، فایده ندارد، آن سنگی که سرب داشته، آب شده و سرب آن به نام من درآمده است - منظورشان گلوله بود - پس به هر جا که بروم، گلوله‌ای که به نام ساخته شده، نصیبم می‌شود. تو چرا خودت را اذیت می‌کنی؟ هم من صدمه می‌بینم، هم تو. پس برو و به زندگی‌ات برس، خدا باید نگهدار آدم باشد. من یک عمر در زندان همه جور صدمه‌ای دیده‌ام، نمی‌خواهم جزئیاتش را بگویم که روحیه‌ات خراب شود، دردهایی



می گذاشتند و به سراغ نماز می رفتند.

#### بیشتر در مورد چه مسائلی تأکید می کردند؟

می گفتند هر حاجتی که دارید به سراغ نماز بروید، چون هر چه داریم از نماز است. نکته دیگری که خیلی بر آن تأکید می کردند، پرهیز از دروغ بود. می گفتند هر سخنی ای که در زندگی تان می کشید مهم نیست، از هیچ چیز نترسید و فقط سعی کنید که هیچ گاه دروغ نگویند. می گفتند که در رژیم سابق، امثال من به راحتی می توانستیم دروغ بگوییم و به زندان برویم، اما این کار را نکردیم.

ایشان کلاً دو بار و هر بار به مدت سه سال زندانی شدند، یک بار در اواخر دهه ۳۰ و یک بار هم در اوایل دهه چهل شمسی. هر دو بار هم با صداقت در مقر ساواک و بیدادگاه رژیم حاضر شدند و همه چیز را صادقانه گفتند.

بله و در حالی که می توانستند مسائل را انکار کنند ولی این کار را نکردند. ایشان معتقد بودند وقتی می خواهیم کاری انجام دهیم، واقعاً چرا باید دزدکی باشد؟ می گفتند که باید عملاً سینه هامان را سپر کنیم و به استقبال خطرات برویم.

از کودتای نافرجامی که به دلیل دست داشتن در آن، دستگیر و زندانی شده بودند هم چیزی برای شما گفتند؟

نه. فقط می گفتند کاش موفق می شدم و بعداً این قدر کشت و کشتار نمی شد و تغییر رژیم، این قدر عقب نمی افتاد. عملاً نزدیک ۲۱ سال، پیروزی مردم عقب افتاده بود. می گفتند شاه در آن زمان - دهه سی شمسی - خیلی از روی نادانی و نفهمی عمل کرد، اگر فقط یک بار خدمت آقای آیت الله العظمی بروجردی (ره) می رسید و به حرف های ایشان گوش می کرد، این طور بدبخت و سرگردان نمی شد.

در خصوص خانواده نیز نظر شهید قرنی این بود که می بایست با زن و بچه و دیگر کسانی که اطراف ما هستند و زندگی می کنند، صادق باشیم. باید با آنها درست حرف بزنی و به بچه ها دروغ یاد ندهیم، تا همیشه بتوانیم پیروز و سر بلند باشیم. مسأله دیگری که شهید قرنی خیلی به آن اهمیت می دادند، کسب و استفاده از مال حلال در زندگی بود، می گفتند اگر

حدوداً ۱۲ تا ۱۵ نفر بودیم.

#### داریوش فروهر چه رابطهای با این گروه داشت؟

به گمانم فقط از نظر مکانی همسایه بودیم. داریوش فروهر، وزیر کار دولت موقت بود. دفتر ما قبلاً در ستاد مشترک و کنار محل کار شهید قرنی بود اما بعد از شهادت شهید قرنی به طبقه دهم وزارت کار در خیابان آزادی آمدیم، جایی که فروهر هم آنجا کار می کرد.

بعد از این جریانات، ارتباط آقای لطفی هم با ارتش قطع شد؟

بله.

از شرایط و محیط کاری شهید قرنی چه چیزهایی را به یاد می آورید؟

شهید قرنی آدم بسیار مهربان و دلسوز و به شدت بزرگواری بود؛ وقتی برای ما چای می آورد، تا ما چای مان را نمی خوردیم، خودش لب به چایش نمی زد. نگران انقلاب و این مسأله بود که آیا این نهضت پایدار می ماند یا نه. به راحتی دو رنگی و نفاق را در چهره افراد می دید و به هر کسی اطمینان نمی کرد.

به خاطر تجربه و سن و سالی که داشت، این ها را می گفت.

می گفت به برخی از امرای ارتش که با او ارتباط دارند اطمینان زیادی ندارد و نمی داند که واقعاً پایدار می ماند یا نه. اما خوبی ماجرا این بود که فرودگاه ها را تحت نظارت شدید داشت تا اگر کسی می خواست فرار کند، ما اطلاع داشته باشیم.

کلاً یک روز کاری شهید قرنی از صبح که شما

- وقتی فردی را دستگیر می کردند و می گفتند این فرد طاغوتی بوده، شهید قرنی می گفت خوب در باره او و خانواده اش بررسی کنید، که خدای ناکرده بدون دلیل و از روی کینه، یک درجه دار، سرهنگ یا افسر را به خاطر یک سیلی که قبلاً به برخی از شما زده، طاغوتی یا ضد انقلاب خطاب نکنید

#### خدمت ایشان می رفتید، چگونه می گذشت؟

شهید قرنی از صبح، مدام در حال کار و رفت و آمد بود و اصلاً استراحت نمی کرد. مدام داشت مسائل را بررسی و تجزیه و تحلیل می کرد و برای حضرت امام (ره) گزارش می برد که چه کارهایی کرده و چه کارهایی نکرده است. بعد هم تمام کارهای روزهای بعد را با معظم له هماهنگ می کرد، که امام (ره) تعیین تکلیف بفرمایند و مثلاً بگویند چه کار بکنند و نکنند. وقتی به دیدن امام می رفت، گاهی ما هم با ایشان می رفتیم گاهی هم با آقای گلیانی می رفت.

#### آقای گلیانی که بود؟

ایشان یک راننده درجه دار - با درجه استواری - بود ولی من نظامی نبودم و کارمند به حساب می آمدم. فرمودید شهید قرنی هر روز یکسره از صبح تا شب کار می کردند؟

بله، زمان استراحت شان، فقط وقتی بود که می خواستند نماز بخوانند. صدای اذان که می آمد، دیگر همه کارها تعطیل می شد، شهید قرنی قلم خود را همان جا زمین

کوپه تیر آهن کوتاهی در دستش بود، با شنیدن صدای گلوله ماتش برده بود، در حالی که اگر آن تیر آهن را جلوی موتور می انداخت، ضاربان موتورسوار نمی توانستند فرار کنند ولی چون شوکه شده بود، نتوانست کاری کند و آن ها هم فرار کردند. وقتی مهاجمین در بدو ورود ما را به رگبار بستند، سیمان های دیوار هتل مثل گلوله به صورت من می پاشید اما گلوله ای به من نخورد.

بازی، بعد از این که ضاربین فرار کردند، من رفتم داخل حیاط و دیدم تیمسار گوشه ای از حیاط افتاده، یک گلوله به ران پای چپ و یک گلوله هم به سمت راست شکمش اصابت کرده بود، تیرها جایی نبودند که بتواند ایشان را بکشند ولی تقدیر چنین بود که تیمسار شهید شوند. همسایه ها هم در زمان تیراندازی داشتند از پنجره ها نگاه می کردند ولی جرأت بیرون آمدن نداشتند. نمی دانم آن لحظه من چه قدرتی پیدا کرده بودم که تیمسار را توانستم بغل کنم و ببرم داخل ماشین، با همان بنز زرد رنگی که متعلق به اداره بود و صبح به وسیله آن بر سر کار آمده بودم، از کوچه با دنده عقب رفتم و با بیشترین سرعتی که می توانستم رانندگی کردم. تیمسار هم در حین رانندگی با من صحبت می کردند، ناله می کردند و می گفتند چیزی نیست، یواش برو. گفتم آقا، حرف نزدیک تا خونریزی تان بیشتر نشود، شما را زود باید به بیمارستان برسانم. خلاصه ایشان را به بیمارستان رساندم، تیمسار را روی برانکارد گذاشتند و از این اتاق به آن اتاق می بردند. بر اثر اصابت گلوله، خونریزی داخلی شدت پیدا کرده بود. خانواده ایشان هم آمده بودند و خیلی ناراحت بودند. ما هم از ناراحتی بر سر و صورت خودمان می زدیم و در نهایت ایشان به رحمت خدا رفت.

گویا دکتر هادی منافی که بعداً وزیر بهداشت شدند، لحظات آخر بر بالین شهید قرنی حاضر شده و کوشیده بودند ایشان را معالجه کنند.

چون خیلی سال از آن ماجرا گذشته، قیافه ها در نظرم نیست. به هر حال به خانه شان که آمدم، دیدم از اداره آگاهی، روزنامه کیهان و اطلاعات آمده اند، دوربین گذاشته اند و می خواهند مصاحبه کنند، می گفتند چطور شد که مهاجمین شما را نکشتند؟ گفتم نمی دانم، فقط این را می دانم که به ساکنین طبقه دوم این هتل مشکوکم. خوشبختانه چون اسلحه من را هم گرفته بودند، اثر انگشت شان روی آن مانده بود و بعد از تحقیقات مشخص شد که با اثر انگشت نرده ها در هتل مطابقت می کرد بعد از سه ماه هم آن ها را در قروه گرفتند و بعد هم اعدام شان کردند.

پس شما کماکان بعد از استعفای شهید قرنی محافظت از ایشان را برعهده داشتید؛ از طرف کجا مأمور این کار بودید؟

از طرف همان گروه سیاه جامگان حاج آقای لطفی و خود ستاد مأمور به این کار شده بودم.

گفتید اسم گروهی که به سرپرستی حاج آقای لطفی در کمیته استقبال، برای حفاظت از حضرت امام تشکیل شده بود، سیاه جامگان بود. وجه تسمیه این نام چه بود؟

وجه تسمیه اش را نمی دانم. اسم کمیته مان در ابتدا گروه ضربت بود اما بعداً به سیاه جامگان تبدیل شد.

در روزهایی که امام آمدند، تعداد افراد گروه شما چند نفر بود؟

**ایشان بسیار مراقب رفتار و گفتار خویش بود. می گفت خوب بررسی و احتیاط کنید تا به کسی لطمه نزنید و توهین نکنید. به ما توصیه کرده بود که هر کسی برای انجام کاری آمد، او را با عزت و احترام به داخل راهنمایی کنیم تا خودش را معرفی کند**

کسی هم نمی آمد جای مرا بگیرد، به همین دلیل من کنار تیمسار ماندم و مرتباً به منزل ایشان رفت و آمد می کردم تا بلکه بتوانم جلوی اتفاقات بد را بگیرم؛ عاقبت هم که آن حادثه پیش آمد.

**ولی با این حال جالب است که ستاد ارتش تلویحاً موافق بوده شما آنجا بمانید و از ایشان محافظت کنید، این نکته بدین معنی است که در ستاد هم نسبت به جان آقای قرنی احساس خطر کرده بودند.**

وقتی که ایشان را برای تشییع جنازه به قم بردند، بالطبع ما هم رفتیم و تازه آنجا بود که فهمیدم شهید قرنی تا چه حد مظلوم بوده و چه شرایط سختی را در آن شرایط مربوط به نخستین روزهای بعد از پیروزی انقلاب گذرانده بوده...

**ما چرا چه بود؟**

ابتدا باید درباره خاک سپاری پیکر پاک شهید بگویم که آنجا تشییع جنازه بسیار مفصلی برای آن بزرگوار برگزار شد. جمعیت آنقدر زیاد بود که به راحتی نمی توانستیم راه برویم. روز تشییع جنازه که همان چهارم اردیبهشت بود، باران شدیدی آمد و وقتی برمی گشتیم، متوجه شدیم یکی از ماشین های ستاد را که از تهران دزدیده بودند، در قم دارد مسافرکشی می کند. یک دستگاه مینی بوس بود که آفتابگیر هم داشت، وقتی درباره مالکیت ماشین، از راننده اش پرسیدیم، گفت تازه آن را خریده ام... منظور بنده این است که شهید قرنی در چنین شرایطی استعفا داده بود، دوره بسیار سختی بود، دزدی و سرقت از ارتش تا این حد واضح و علنی صورت می گرفت و به همان راحتی هم انکار می شد. اصلاً خود تیمسار خسته شده بود، به نظرم از این که مستقیم یا غیرمستقیم به ایشان گفته بودند کناره گیری کند، ناراحت نبود.

**به نظر شما چرا شهید قرنی تا این حد گمنام مانده؟**  
۳۳ سال از شهادت شهید قرنی می گذرد، سالگردهای شهادت این شهید نیز هر ساله می آید و می رود اما باز هم اطلاعات زیادی راجع به ایشان موجود نیست و کار زیادی هم درباره آن بزرگوار صورت نگرفته است...

راستش بنده هم ناراحتیم از این که راجع به شهید قرنی کمتر کار درخوری انجام می شود. این بنده خوب خدا با وجود همه صدمه هایی که در زندان کشیده بود، ریاست ستاد را قبول کرد و در مقابل تجزیه طلبان ایستاد، آن هم در شرایطی که اوضاع ارتش از هم پاشیده بود و ایشان بود که ارتش را جمع کرد، نظم و نسق را به پادگانها برد و وضعیت ارتش و نظام را سر و سامان داد، اما معتقدم راجع به این شهید عزیز کوتاهی شده است.

**به نظر شما مهم ترین کاری که شهید قرنی به عنوان رئیس ارتش، انجام داد چه بود؟**

به عقیده من مهم ترین کار ایشان این بود که در شرایطی که انقلاب شده بود و شرایط در یک کلام از هر نظر

نادرست به سرم نزد. فردای آن روز هم بدون این که در کیسه ها را باز کنم، بردم و آن ها را تحویل دادم، مطمئن باشید که اگر این بنده کمترین به اخلاق و رفتار بزرگانی مثل شهید قرنی تأسی نمی کردم، در حال حاضر این قدر زندگی آرامی نداشتم. شکر خدا، حالا هشت فرزند، یعنی پنج دختر و سه پسر، دارم که همگی خوشبختند و به خوبی دارند زندگی می کنند. خودم هم که بازنشسته حفاظت اطلاعات ستاد کل هستم.

**شهید قرنی از لحاظ ویژگی های ظاهری چگونه بودند؟**

ایشان پیرمردی قد بلند و چهار شانه بودند، هیكلی متناسب، صورت پر و موهای کمی داشتند، صدای شان دلنشین، جذاب و گرم بود، تهرانی بودند و لهجه خاصی هم نداشتمند. وقتی می خواستند نصیحت کنند، باید گوش های مان را تیز می کردیم که خوب بشنویم چه می گویند.

**هنگام شهادت بیش از ۶۵ سال داشتند، یعنی تقریباً وارد سن پیری شده بودند.**

بله، مثلاً تا حدی نشانه های پیری در خطوط دست های ایشان هویدا شده بود ولی از نظر جسمی سالم بودند و بدن سالمی داشتند، مثلاً وقتی سینی چای را در دست خود می گرفتند و برای ما می آوردند، دست شان نمی لرزید و به راحتی از پله ها پایین می آمدند. خاطرم هست که اگر با خانواده شان می خواستند جایی بروند، بیشتر به زیارت می رفتند.

**برای زیارت بیشتر به کجا می رفتند؟**

به امامزاده صالح (ع) در شمیران می رفتند. همسر ایشان نیز با وجود این که از حجاب مانع استفاده می کردند ولی از هر نظر فردی مذهبی و بسیار پوشیده و محجبه بودند.

**شهید قرنی اهل مطالعه هم بودند؟**

بله. خیلی مطالعه می کردند.

**چرا از ریاست ستاد ارتش استعفا دادند؟**

می گفتند به خاطر سنگینی درگیری های کردستان، دیگر کشش لازم را ندارند، اندکی بعد هم که به شهادت رسیدند.

**به نظر شما با وجود استعفای شهید قرنی از سمت خود، چرا عوامل استکبار جهانی ایشان را ترور کردند؟**

به این دلیل که ایشان فتنه ننگین کردستان را شدیداً کوبید و در برابر همه بدخواهان ایستاد. متأسفانه از همان زمان هم اطرافیان ایشان

یعنی کسانی که با تیمسار قرنی خیلی گرم می گرفتند و رفت و آمد داشتند، کنار کشیدند و رفت و آمدشان را کم کردند.

**در واقع - همان طور که شما گفتید - ایشان به سرعت پس از کناره گیری از ارتش به شهادت رسیدند. یعنی روز ششم فروردین ۱۳۵۸ کنار رفتند و روز سوم اردیبهشت شهید شدند؛ حدوداً ۲۷ روز بعد.**

بله، روزهای آخر خیلی دور و برشان خالی شد، هیچ

خدای ناکرده یک ریال پول در زندگی ما جا به جا شود که بدانیم متعلق به خودمان نیست و مال کسی دیگری است، اگر آن پول را از زندگی خود خارج نکنیم، باعث می شود که زندگی ما از هم بپاشد.

در این جا مایلم خاطره ای را مربوط به مدتی بعد از شهادت شهید قرنی برای تان بازگو کنم که به خوبی نقش و تأثیر آموزه های ایشان را در رفتارها و تصمیم گیری های ما نشان می دهد. یادم است یک روز روبروی وزارت کار، یک درگیری پیش آمد که مربوط به بانک بازرگانی بود. می گفتند یک عده از افراد گروهکی وارد بانک شده و می خواستند پول های بانک را سرقت کنند. افراد داخل بانک - مهاجمین - مسلح بودند و ما هم هیچ راهی برای ورود به بانک نداشتم، فقط یک کانال کولر بیرون بود و دوستان می گفتند اگر کسی بتواند از راه این کانال کولر داخل شود، می تواند به افراد مسلح دسترسی داشته باشد. من از نظر جثه کوچک ترین شان بودم و سنم هم پایین بود، مرا به سختی وارد کانال کردند، دریچه را که فشار دادم افتاد، یکی از دزدها تا متوجه شد که ما وارد شده ایم، اسلحه اش را زیر گلوی خود گذاشت و گفت اگر وارد شوید، خودم را می کشم و عاقبت هم وقتی دید که مهاجمین دیگر دستگیر شده اند، خودش را کشت. در هر صورت بچه ها به داخل رفتند و دزدها را گرفتند و به کمیته انقلاب اسلامی تحویل دادند. نوبت به انتقال پول های نجات یافته که رسید، دو کیسه - هر کدام به وزن یکصد کیلو پر از اسکناس مانده بود که من آن ها را در اتومبیل جیب آهوی خودم گذاشتم، یک کیسه بزرگ و یک کیسه کوچک پول دیگر هم مانده بود که آن ها را در ماشین بلیر حاج آقای لطفی گذاشتند تا فردا صبح ببریم و به بانک تحویل دهیم. فردای آن روز، ساعت ۹ صبح، کیسه های پول را از خانم که در جاده ساوه بود آوردم، تحویل دادم و به کارمندان بانک گفتم کیسه هایی



آقای شجاعی و پادان حاج لطفی

که از منافقین پس گرفته ایم هنوز مثل دیروز در بسته است، کیسه ها را باز کنید و پول ها را بشمارید و ببینید شمار آن ها درست است یا نه. آن ها کیسه ها را گرفتند و تشکر کردند، نامم را هم پرسیدند و گفتند بعداً از شما قدردانی می کنیم. اما نکته این جاست که با آن که هیچ کس نمی دانست که کیسه پول ها در دست من است - حتی همسرم به من گفته بود درش را باز نکن که یک وقت وسوسه نشوی - بنده به هیچ عنوان افکار منفی و

خب، طبیعی بود که تیمسار قرنی بیشتر و بهتر از هر کسی اطلاع داشت که ارتش رژیم ستم‌شاهی بسیار مجهز است.

جالب است که می‌گفت در رژیم قبل، تمام کشورهای عربی اطراف ما از ارتش شاه وحشت داشتند اما امام (ره) با دست خالی آمدند و ارتش همان رژیم را از هم پاشاندند.

راستی چرا از شهید قرنی عکس چندانی در دسترس نیست؟ شما که با آقای لطفی و پسندیده و حضرت امام عکس دارید، چرا با ایشان عکس ندارید؟

اصلاً دوست نداشت کسی از ایشان عکس بگیرد، حتی وقتی می‌خواستیم از قسمت‌هایی از اداره عکس بگیریم، علت و دلیل آن را می‌پرسید و می‌گفت برای چه می‌خواهید از این‌جا عکس بگیرید؟

از نظر حراستی و این‌که عکاسی در محیط نظامی ممنوع بود؟

به غیر از بحث‌های امنیتی، دوست نداشت از خود ایشان عکس بگیریم، حتی در مصاحبه‌ها هم درگیر عکس گرفتن نبود. کلاً اهل خودنمایی نبود، متواضع و خاکی و فروتن بود. علاقه نداشت خبرنگار بیاید و عکسش را بگیرد، یا تصویرش را به تلویزیون بدهند. از طرفی در رفتارش بسیار سنجیده عمل می‌کرد، حتی با کسانی از میان وابستگان به رژیم شاه که محکوم بودند و به ستاد می‌آمدند، طوری رفتار می‌کرد که مضطرب نشوند و نگویند رئیس ستاد با ما خشونت داشت، طوری با عزت و احترام با او برخورد می‌کرد که انگار خودش هم یک فرد عادی است.

یعنی به همه امیدواری می‌داد؟

بله. یادم است حتی وقتی می‌خواستند کسی را که اعدامی بود ببرند، می‌گفت حق ندارید او را در این‌جا دستگیر کنید. وقتی از در ستاد بیرون رفت، می‌توانید او را دستگیر کنید. یعنی چون خود شهید قرنی گفته بود که افراد بیایند و خودشان را معرفی کنند، دوست نداشت کسی در قسمت کاری ایشان لطمه‌ای ببیند.

به این ترتیب تا حدودی دلایل استعفای شهید قرنی هم مشخص می‌شود، چراکه شخصیت ایشان طوری نبود که به هر حرفی تن بدهد؛ مثل ایستادگی آگاهانه و شجاعانه‌ای که در قبال مسأله کردستان در برابر دولت موقت از خود نشان داد.

اساساً آدمی نبود که به کسی فشار بیاورد و وقتی دید که نمی‌تواند این روند را تحمل کند از ارتش رفت. دست کم تکلیفش برای خودش معلوم بود و برای شهادت آماده بود. همیشه هر وقت در امر حفاظت از جان ایشان که وظیفه‌ام بود سخت‌گیری‌ای می‌کردم، به من می‌گفت چرا شما باید سپر بلا شوید؟ قسمت من مشخص است، چیزی را که برای من تعیین شده باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند تغییر دهد. می‌گفت پسر جان! خدا دو جا به آدم می‌خندد، یکی وقتی می‌خواهد کسی را بالا ببرد و اطرافیانش نمی‌گذارند، ولی او آن شخص را بالا می‌برد و اطرافیان شخص هم کاره‌ای نیستند. یکی هم وقتی که می‌خواهد کسی را زمین بزند و می‌زند، برای خدا فرقی ندارد که اطرافیانش چه قدر تلاش کنند که آن شخص زمین نخورد. اگر خدا بخواهد یکی را بالا ببرد، دنیا هم در مقابل آن فرد جمع شوند، خدا او را بالا می‌برد، اگر هم بخواهد او را به زمین بکوبد به زمین می‌کوبد. پس تو فقط به خدا اعتقاد داشته باش، آن وقت همه چیز تمام است. ■

نگاهش نسبت به حضرت امام (ره) چگونه بود؟

علاقه شدیدی به ایشان داشت، اصلاً اسم حضرت امام (ره) که می‌آمد، از جا بلند می‌شد و می‌ایستاد. برای معظم له احترام خاصی قائل بود. می‌گفت اگر امام (ره) همین الان نفسم را هم بخواهد، به ایشان می‌دهم.

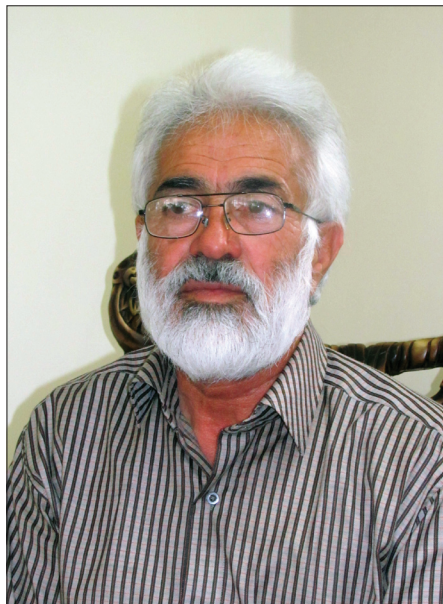
اتفاقاً همین‌طور هم شد، چون شهید قرنی با شهادتش، نامش را به عنوان اولین یار همراه حضرت امام (ره) و اولین شهید بعد از انقلاب که ناجوانمردانه ترور شد،

ثبت کرد.

درست است، همه ما به حضرت امام (ره) علاقه داشتیم و داریم. خود من هم جانم را فدای‌شان می‌کنم. روحیه حضرت امام (ره) این‌طور بود که اگر ما برای‌شان یک لیوان آب یا غذا می‌بردیم، می‌گفتند چی در این غذاست؟ یک وقت گوشت و روغن نداشته باشد؛ فقط آب و سیب زمینی باشد، کافی است. خدا رحمت کند سید احمد آقا را؛ امام به او می‌گفتند پسر! نمی‌توانم جواب همین غذایی را که می‌خورم بدهم، امکان دارد کسی همین‌را هم نداشته باشد بخورد، ما می‌گفتیم شما باید غذا بخورید و تقویت شوید، شما رهبر یک ملتید، امام (ره) می‌گفتند رهبری که اطرافیانش گرسنه باشند، چگونه رهبری است؟!

شهید قرنی هم دقیقاً به یک چنین امام و مقتدایی اعتقاد داشت.

شهید قرنی می‌گفت هر کاری می‌کنید، فقط گوش به فرمان امام (ره) باشید. بدانید هر چه ایشان می‌گویند، حجت است. می‌گفت این قدر تجربه دارم که می‌دانم حضرت امام، این حرف‌هایی را می‌زنند، همه خدایی است و به ایشان الهام می‌شود و گر نه هیچ‌کس نمی‌تواند دست خالی به مملکتی بیاید که رژیم حاکم بر آن تا این حد مسلح است و پیروز هم بشود.



«انقلابی» بود، توانست نیروهای ارتش را جمع و جور، و تکلیف هر کدام‌شان را به خوبی و به درستی معلوم کند. شهید قرنی به نیروها شغل داد، بین آن‌ها تقسیم کار کرد و هر کدام از کسانی را که می‌شناخت و می‌دانست آدم‌های صادق و درستی هستند به یک قسمت معرفی کرد. بالطبع آدم‌های خوب انگشت شمار بودند، او هم ظرفیت‌ها و شرایط خانوادگی افراد را می‌سنجید،

- تیمسار قرنی بیشتر از همه ما را به احترام گذاشتن نسبت به نظامی‌هایی که حضرت امام (ره) دستور داده بود به صفوف مردم برگرداند و آن‌ها نیز اطاعت امر کرده بودند تأکید می‌کرد.
- ما نیز با همه آن‌ها با عزت و احترام برخورد کردیم

می‌پرسید اهل کجا هستند، چه کارهایی کرده‌اند و بعد آن‌ها را به پادگان‌های مختلف می‌فرستاد، می‌گفت اصل، خانواده است چون یک مرد هر کاری که بکند، اما نمی‌تواند حریف خانواده‌اش شود، حریف ارتش می‌شود ولی حریف زن و بچه‌اش نمی‌شود! به همین دلیل اول از همه از خانواده زن و بچه طرف می‌پرسید و بعد او را تأیید می‌کرد و پای انتخابش می‌ایستاد. در کنار نماز و روزه به این زندگی در کنار خانواده خیلی اعتقاد داشت. علاقه شدیدی هم به سلسله جلیله روحانیت داشت.

به آیت الله طالقانی نیز خیلی علاقه داشت.

بله. اسم آقای طالقانی که می‌آمد، گریه‌اش می‌گرفت؛ در حالی که هنوز آقای طالقانی زنده بود و بعد از شهادت آقای قرنی به ملکوت اعلی پیوست.

راستی شما هیچ وقت ایشان را نزد آقای طالقانی بردید؟

نه، ولی با هم تماس تلفنی داشتند. می‌گفت آقای طالقانی رنج بسیار زیادی کشیده است، طوری که وقتی حرف‌های او را می‌شنویم، رنج‌های خودمان را فراموش می‌کنیم، کلاً برای ایشان خیلی غصه می‌خورد.

یادم هست می‌گفت در زندان حاضر بودم به آقای طالقانی خدمت کنم و به ایشان غذا بدهم؛ کار کردن برای آقای طالقانی را دوست داشت.

## درآمد

«شهید قرنی وقتی وارد ارتش شد، با یک ارتش از هم پاشیده روبرو بود و به همین سبب کار ساماندهی، بازسازی و انتخاب افراد ثابت در سطوح فرماندهی و تصفیه‌ای مد نظر ایشان بود. با شروع کار شهید قرنی، ارتش به سمت بازسازی پیش رفت اما جریانات ضد انقلاب در متن جامعه و در جای‌جای مملکت فتنه انگیزی و اغتشاش خود را شروع کردند...»

در گفت و گویی با حاج قاسم تبریزی - پژوهشگر ارزنده انقلاب و تاریخ معاصر - که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی انجام شده، کوشیده‌ایم به بررسی شخصیت و کارنامه شهید قرنی بپردازیم:

به عنوان اولین سؤال به عقیده شما از چه منظرهایی می‌توان زندگی و شخصیت شهید قرنی را بررسی کرد؟ من از وضعیت قبل از انقلاب شهید قرنی، اطلاعاتی ندارم و آن‌چه را هم که از افواه عمومی شنیده‌ام چون مستند نیست بیان نمی‌کنم. آن‌چه من می‌توانم درباره آن صحبت کنم، مربوط می‌شود به زندگی بعد از پیروزی انقلاب شهید قرنی تا زمان شهادت این بزرگوار.

چرا نمی‌توانید درباره قبل از انقلاب شهید قرنی صحبت کنید؟

چون سندی ندارم. خوشبختانه امثال ما عادت کرده‌ایم - و باید هم عادت کنیم - تا بدون سند صحبت نکنیم، یا مثلاً حرف‌های مان فقط جنبه تحلیلی نداشته یا خدای نخواستہ ناشی از بافته‌های ذهن ما نباشد؛ چه در توصیف کسی و چه در مذمت او. در حقیقت باید با توجه به آن‌چه اسناد مطرح می‌کند و بر اساس واقعیات و تحولات جامعه تحقیق کنیم ولی وقتی در یک زمینه، منبع و مأخذی نداریم و اسنادی هم منتشر نشده، ضرورتی ندارد که درباره آن موضوع صحبت کنیم، بلکه باید اجازه بدهیم کسانی که نسبت به آن موضوع شناخت دارند، اظهار نظر کنند. این یک اصل در تاریخ نگاری انقلاب اسلامی است و تفاوت آن با برخی جریانات تاریخ نگاری را می‌توان بر این اساس دانست.

پس بحث‌تان را درباره فعالیت‌های شهید قرنی در زمان پس از پیروزی انقلاب شروع می‌کنید...

بله. در واقع باید بدانیم که شهید قرنی ابتدا به عنوان یک فرد ارتشی که مورد غضب شاه واقع شده بود و شاه هم او را از کار برکنار کرده و به حاشیه رانده بود شناخته می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل دولت موقت، نظام جمهوری اسلامی به کسی نیاز داشت تا ریاست ستاد ارتش را برعهده بگیرد. شهید قرنی هم از طرف دولت موقت پیشنهاد شد و در بیست و سوم بهمن ۱۳۵۷، به عنوان رئیس ستاد، ارتش را تحویل گرفت و به نوعی می‌توان

گفت که فرماندهی ارتش را عهده‌دار شد. در واقع اولین رئیس ستاد ارتش ما، شهید قرنی است. در این خصوص ما باید به سه موضوع توجه کنیم؛ یکی پیروزی انقلاب و ضرورت تحول در تمامی ارکان حکومت سابق، دوم رسیدگی به وضعیت اوضاع اجتماعی آن زمان و سوم، مواضع شخصیت‌ها، گروه‌ها و جریانات. همچنین باید وضعیت اجتماعی آن دوران و مواضع گروه‌ها و احزاب و اهداف و در کنار این‌ها رسالتی را که انقلاب در آن دوره بر عهده داشت، مورد بررسی قرار دهیم. زمانی که انقلاب پیروز شد، طبیعی بود که سیستم حکومتی باید تغییر کند، چون پهلوی‌ها آن تشکیلات را برای اهداف و کارهای دیگری ساخته بودند؛ خصوصاً ارتش در زمان رضاخان با سیاست انگلیس و توسط مستشاران انگلیسی تدارک یافته بود.

پس از جنگ جهانی دوم به تدریج آمریکایی‌ها جایگزین انگلیسی‌ها شدند و برنامه‌ریزی در دست مستشاران آمریکایی افتاد. حتی مدتی عوامل استعماری فرقه ضاله بهائیت در رأس و بدنه ارتش به عنوان دستیاران آمریکاییان حاضر بودند. با پیروزی انقلاب و در حالی که انقلاب ما، معیار و اصول متضادی با رژیم پهلوی داشت، یکی از آن نهادها که باید متحول می‌شد ارتش بود. از طرفی عده‌ای از گروه‌ها و جریانات به دنبال انحلال ارتش بودند و با انحلال ارتش، زمینه را برای حرکت‌های ضد انقلابی خودشان وسیع‌تر می‌دیدند...

در حالی که این انحلال به ضرر جامعه بود...

و جالب این‌که به ضرر خود ارتش و انقلاب و نظام هم بود اما در آن شرایط، در رده‌های اول و دوم ارتش، آدم‌های خیانتکار و بعضاً جنایتکاری قرار داشتند که عمدتاً به انگلیس یا آمریکا وابسته بودند. اگرچه بعد از انقلاب، سران ارتش یا فرار کردند، یا دستگیر شدند و رده دومی‌ها نیز که دست‌شان به خون مردم آلوده بود، در دادگاه محاکمه شدند و به سزای اعمال خود رسیدند و بدنه ارتش و رده‌های پایین نیز افرادی مسلمان، متدین و برخاسته از متن مردم بودند، لذا انقلابیون و مردم با بدنه ارتش مشکل نداشتند. البته وضعیت در وزارتخانه‌های دیگر هم به همین ترتیب بود. بنابراین چون بدنه ارتش از ملت بود و مردم هم با تاسی به روش و رهبری حضرت امام(ره) به ارتش معترض نمی‌شدند، ارتش به کار خود ادامه داد. البته یکی از اهداف آمریکا این بود که مردم را در برابر ارتش و ارتش را در برابر مردم قرار دهد ولی با برنامه‌های اجرا شده در راهپیمایی‌هایی که طی آن‌ها مردم به ارتش گل می‌دادند، ارتش را به روش عاطفی خلع سلاح کردند. خوشبختانه در داخل ارتش، نیروهای انقلابی برجسته‌ای مثل شهید صیاد شیرازی و شهید کلاه‌دوز و صدها و هزاران تن از این افراد بودند و ما در درون ارتش داشتیم افرادی را که علاوه بر داشتن ارتباط با انقلابیون، آدم‌های پاک، صالح، مؤمن و

معتقدی بودند و همین مسأله باعث شد که ارتش را نگاه داریم ولی منافقین، چریک‌های فدائی خلق و حتی حزب توده معتقد به انحلال ارتش بودند. حضرت امام(ره) در برابر همه توطئه‌ها و شیطنت‌ها ایستادگی کردند. البته خود ارتش هم به دلیل نا به سامانی اوضاع، کمی از هم پاشیده بود و حتی عده‌ای از نظامیان تا پنجم، ششم اسفندماه ۱۳۵۷ در محل کارشان حاضر نشده بودند، چون تحت تأثیر تبلیغات گروهک‌ها، احساس می‌کردند که ارتش منحل خواهد شد.

تسا آن‌جا که بنده اطلاع دارم، حتی بخش کوچکی از انقلابیون هم به دنبال انحلال ارتش بودند، چون در آن روزها این مسأله به ذهن‌شان متبادر شده بود که فقط اگر ارتش منحل شود، یک نیروی نظامی جدید و صد

● شهید سپهبد محمود ولی قرنی به عنوان یک فرد ارتشی که مورد غضب شاه واقع شده بود و شاه هم او را از کار برکنار کرده و به حاشیه رانده بود شناخته می‌شد.

درصد انقلابی می‌تواند به وجود بیاید.

البته همان‌طور که اشاره کردیم اکثریت قریب به اتفاق افراد بدنه ارتش برخاسته از متن جامعه بودند. این‌ها برادرها و برادرزنان یا پدران‌شان اهل تظاهرات علیه شاه بودند و بسیاری از آن‌ها هم بعداً در جنگ تحمیلی شهید شدند. به همین دلیل ما با بدنه ارتش مشکلی نداشتیم، بلکه با فرماندهی وقت و افرادی که در رأس ارتش بودند مشکل داشتیم، چون مستشاران آمریکایی و افراد وابسته به بیگانه در رأس ارتش شاه قرار داشتند. انقلابیون خواهان یک ارتش مکتبی بودند که در حقیقت وقتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأسیس شد، این دو در کنار یکدیگر فعال بودند.

درباره مستشاران آمریکایی بیشتر توضیح می‌دهید؟ اصلاً آن‌ها کارشان چه بود؟

ما دو نوع مستشار داریم، نوع اول مستشاری است که



## ترور شهید قرنی؛ مظلومیت و حقانیت او را نشان داد

بررسی کارنامه شهید قرنی در گفت و شنود

شاهد یاران با قاسم تبریزی، پژوهشگر تاریخ معاصر

امام(ره) چنین چیزهایی گفته باشند اما بنده فرد خاصی را به یاد نمی‌آورم که حرف از انحلال ارتش زده باشد. اگر هم کسی گفته باشد، ممکن است منظورش تصفیه ارتش بوده باشد، چون همه خواستار تصفیه ارتش بودند ولی بحث انحلال به وسیله منافقان و چریک‌های فدائی خلق و جریانات چپ تبلیغ می‌شد. به علاوه تأسیس سپاه نه تنها در جهت تضعیف ارتش نبود، بلکه باعث تقویت آن هم شد.

#### ثمره این تلفیق هم در طول جنگ دیده شد.

در جنگ تحمیلی ما شاهد حضور فعال ارتش در عرصه دفاع مقدس بودیم، لذا همین یک مورد را می‌توان جزو بحث سیاست‌گذاری و مواضع نظام در مورد ارتش به حساب آورد. اگر چه هزاران ادله خوب و مثبت دیگر نیز وجود دارد. لذا این دو بازوی نظام واقعاً با هم کار کردند، برخی از بچه‌های سپاه به ارتش رفتند، عده‌ای از ارتش به سپاه آمدند و عده‌ای هم مثل شهید صیاد شیرازی و شهید کلاه‌دوز به طور مشترک کار می‌کردند. یاد هست که شهید کلاه‌دوز از ارتش به ستاد سپاه آمد تا با آقای محسن رضایی همکاری کند و اصلاً به عنوان یک فرد سپاهی شهید شد، بنابراین هیچ وقت بین این دو تقابل نبوده، بلکه تفاوت بینش وجود داشته، چون بچه‌های سپاه از درون انقلاب برگزیده شده و بالا آمده بودند و بخشی از ارتش هم از آن دوره بازمانده بود. برخی این موضوع را نمی‌دانستند، عده‌ای هم به آموزش احتیاج داشتند، عده‌ای از انقلابیون هم با این که خوب بودند، جایگاه‌شان را کمی دیرتر پیدا کردند.

یکی از ویژگی‌ها که از بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ به ادبیات سیاسی ایران راه پیدا کرد «پاکسازی» بود، بدین معنی که عناصر وابسته و کسانی که مقابل مردم ایستاده بودند، باید از محل کارشان اخراج می‌شدند یا احتمالاً اگر کاری کرده بودند، باید در دادگاه انقلاب مورد

وقتی در سال ۱۳۴۳ بحث مصونیت آمریکایی‌ها، نظامی‌ها، غیر نظامی‌ها، خانواده و وابستگان‌شان مطرح شد، همین مستشاران، قانون کاپیتولاسیون را از مجلس گذراندند تا آمریکایی‌ها در ایران مصونیت قضایی داشته باشند و اگر یک آمریکایی در خیابان تصادف می‌کرد، آن راننده متخلف می‌بایست در آمریکا محاکمه شود اما اگر یک آدم عادی آمریکایی، ژنرال ارتش یا شخصیت وزین دیگری را کشت، پلیس ایران حق دستگیری او را نداشت. تازه، این‌ها موضوعات اولیه و ابتدایی بود و آنچه مهم بود، اختیارات کامل مملکت، برنامه‌ریزی، اجرای برنامه‌ها و دستوراتی بود که کاملاً در اختیار مستشاران قرار داشت و بعضاً جایگاه آن‌ها را حتی بالاتر از شاه فرض می‌کرد. در حقیقت این سلطه، کاپیتولاسیون یا حرکت مستشاری، ارتش ما را به لحاظ شخصیتی تضعیف می‌کرد و به لحاظ علمی از حرکت و رشد بازمی‌داشت.

#### شهید قرنی، که هم‌زمان با پیروزی انقلاب به ریاست ستاد ارتش برگزیده شد، برای بازسازی این ارتش تحقیر شده، چه کارهایی کرد؟

طرح‌های شهید قرنی را در سخنرانی‌های‌شان می‌توان مشاهده کرد. روزنامه اطلاعات، این سخنرانی‌ها را در سه مرحله چاپ کرد؛ اولین اقدام شهید قرنی، ایجاد نظم و انضباط در ارتش بود. دومین قدم او، تعیین فرماندهان با صلاحیت و مناسب بود و مرحله سوم، رشد و تعالی ارتش بر اساس ایدئولوژی اسلامی و نفی ایدئولوژی شاهنشاهی بود.

این سه مرحله در عمده سخنرانی‌های ایشان دیده می‌شود و اگر بخواهیم صریح باشیم، باید بگوییم که در همان مدت کوتاهی که ارتش در اختیار شهید قرنی بود و با توجه به توان ایشان و نیز با در نظر گرفتن ارتشی که به شهید قرنی تحویل داده بودند، ایشان در آن مقطع، خوب و موفق عمل کرده و کارنامه خوبی هم دارد.

در واقع آن بخشی از پرسش که در سؤال قبلی من قرار داشت، در جست و جوی همین نکته بود که معهود انقلابیونی هم که دنبال انحلال ارتش بودند، شاید در پی محو آثار مستشاران آمریکایی بودند...

بله ولی رده‌های بالای نظام و انقلابیون مثل شهید آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی(ره) و استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری - اعلی الله مقامه - قائل به انحلال ارتش نبودند. یعنی شورای انقلاب نه تنها قائل به انحلال نبود،

بلکه در جاهایی می‌خواست که خود سرلشکر قرنی هم در بعضی از شورای‌های کمیته انقلاب شرکت کند؛ که ایشان هم شرکت می‌کرد. لذا چون سیاست‌گذاری ارتش توسط حضرت امام(ره) انجام می‌شد و کار برنامه‌ریزی‌ها نیز با شورای انقلاب بود، پس اساساً نمی‌توان گفت که انقلابیون دنبال انحلال ارتش بودند.

#### شهید قرنی عضو شورای انقلاب هم بود؟

نمی‌دانم. ولی بعد از تشکیل دولت موقت، در این مسئله مشارکت داشت. درباره انحلال هم باید عرض کنم که شاید برخی افراد سیاسی، اسلامی، انقلابی، مدافع نظام و حضرت

مشورت می‌کند، طرح می‌دهد و مدیریت می‌کند تا مجموعه زیردستش رشد کنند. مثلاً اگر ما بخواهیم تشکیلاتی درست کنیم اما تجربه و علمش را نداشته باشیم، از سوئیس یا یک کشور دیگر، دو نفر را دعوت می‌کنیم تا مهارت‌ها و دانش مورد نیاز را در اختیارمان بگذارند. در چنین مواردی چون ابتکار عمل، به دست کشور میزبان است و نیازها و درخواست‌هایش را مطرح و اختیارات مستشار را محدود می‌کند، مشکلی ایجاد نمی‌شود و به رشد کشور کمک می‌کند.

نوع دوم مستشار، این گونه است که به تعبیر سیاسیون، یک کشور استعمارگر قهار متجاوز امپریالیستی وارد کشور

- با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل دولت موقت، نظام جمهوری اسلامی به کسی نیاز داشت تا ریاست ستاد ارتش را بر عهده بگیرد. شهید قرنی هم از طرف دولت موقت پیشنهاد شد و در بیست و سوم بهمن ۵۷ ارتش را تحویل گرفت و به نوعی می‌توان گفت که فرماندهی ارتش را عهده‌دار شد

دیگری می‌شود و می‌خواهد بر نظام آن کشور سلطه پیدا کند، بنابراین مدیریت همه آن تشکیلات را به عهده می‌گیرد و با آن کشور هر طور که بخواهد و منافع و موقعیتش ایجاب کند، رفتار می‌کند. این نوع مستشاران نه تنها تجربه‌شان را منتقل نمی‌کنند، بلکه بازیرستان‌شان هم تحکم‌آمیز برخورد کرده و آن‌ها را تحقیر می‌کنند. مستشاران آمریکایی‌ای که در زمان شاه در کشور حضور داشتند، برآمده از همان لایحه و طرح کاپیتولاسیونی بود که قبلاً مدل انگلیسی و روسی آن را تجربه کرده بودیم و آن‌ها اجازه داشتند هر کاری دل‌شان می‌خواهد بکنند. درخصوص آمریکایی‌ها نیز این را باید بگویم که آن‌ها بعد از جنگ جهانی دوم، یعنی از سال ۱۳۲۱ شمسی، ارتش را در دست گرفتند و کمتر از یک سال بعد از اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۳۲۱ و روی کار آمدن محمدرضا شاه، به تدریج نیروی زمینی و هوایی را هم در دست گرفتند. بعد از کودتای آمریکایی و انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷، اختیارات ارتش کاملاً دست آمریکایی‌ها بود و آن‌ها بودند که بر کشور سلطه داشتند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کردند.

اگر به روزشمار و تحلیل آن دوران نگاه کنید، می‌بینید که آن‌ها در جزیره خارک و خلیج فارس چه کارهایی انجام داده‌اند و حتی در بهشهر و چالوس هم دستگاه‌های استراق سمع گذاشته بودند و حتی تلفن‌های کاخ کرملین را هم شنود می‌کردند، یا مثلاً هواپیمایی را که در مسکو یا در شوروی سابق حرکت می‌کرد زیر نظر داشتند و به طور مرتب به تعداد مستشاران خود اضافه می‌کردند. این‌ها حقوق‌گرافی می‌گرفتند و آزادی کامل داشتند، به طوری که اگر می‌گفتند ما دو هزار دستگاه از این نوع تلفن می‌خواهیم، به سرعت برای‌شان آماده می‌شد و کسی از آن‌ها نمی‌پرسید که چرا و برای چه کاری این تعداد تلفن را نیاز دارید، آن‌ها فقط می‌گفتند به رئیس ستاد ارتش پول بدهید تا اینگونه وسایل خریداری شود. دستور تهیه و چگونگی استفاده از امکانات در اختیار خود مستشاران بود و ارتش فقط باید هزینه‌های آن را تقبل می‌کرد.



مراسم سوگواری و سوگوار شدن شهیدان در قم

#### محاکمه قرار می‌گرفتند.

پاکسازی، یک امر لازم و ضروری است اما ما این برنامه و چنین معیارهایی را در آموزش و پرورش، وزارت خارجه، هواپیمایی و خلاصه همه جا داشتیم، چون عده‌ای افراد وابسته به رژیم پهلوی بودند که مرتکب جنایت یا خیانت شده بودند و کسی که مرتکب جنایت شده بود، باید به سزای عملش می‌رسید و اساساً کسی که خیانت کرده بود، نباید در جمهوری اسلامی می‌ماند. همچنین کسانی که به عنوان منبع و مخبر با موساد، اینتلجنت سرویس و خصوصاً ساواک همکاری می‌کردند، می‌بایست برکنار می‌شدند،

به غرب مثل طیف سلطنت طلب، و چه گروه‌هایی که محارب بودند مثل چریک‌های فدائی خلق و منافقین در جای جای مملکت فتنه انگیزی و اغتشاش کردند. اولین نقطه این اغتشاش‌ها کردستان بود که ضد انقلاب در آنجا با شعار خودمختاری، نغمه جدایی سر می‌داد؛ به علاوه احزاب دموکرات، کومله، چریک‌های فدائی خلق، گروهک فرقان، منافقین هم در آنجا فعال بودند. گروه‌های دیگری هم منافقانه و پنهانی فعالیت می‌کردند؛ مثل حزب توده. چگونه؟

به این صورت که ظاهراً مدافع انقلاب اما در باطن به دنبال اهداف سیاسی خودشان بودند. وقتی ما در ترکمن صحرا مشکل داشتیم، همین دسته‌های چریک‌های فدائی خلق و گروهک‌ها که با فتنه گنبد کاووس همراه بودند، در بلوچستان نیز فتنه انگیزی کردند. در خوزستان هم یک جریان انگلیسی با نام خلق عرب که عمدتاً با صدام و استخبارات عراق همکاری می‌کردند، فعالیت‌های ضد انقلابی انجام می‌دادند و بخشی از این اغتشاش‌ها، تظاهرات و حرکت‌های ضد انقلابی هم متوجه ارتش می‌شد، چون گاهی به پادگان‌ها حمله می‌شد، به خصوص که سه، چهار روز قبل از پیروزی انقلاب، تعداد قابل توجهی اسلحه به دست مردم افتاد و برای مردم عامی مشکل ایجاد کرد.

البته زمانی که حضرت امام (ره) درخواست استرداد سلاح‌ها به قانون را کردند، مردم اسلحه‌هایشان را تحویل دادند اما افرادی هم مثل منافقین، چریک‌های فدائی خلق و گروه‌های دیگر مقادیر اسلحه در اختیار خود را برای برنامه‌ریزی‌های آینده‌شان نگهداری کردند، که این هم یک مشکل دیگر بود. ما در تبریز، با گروهک خلق مسلمان روبرو بودیم که همین فتنه انگیزی‌ها را می‌کرد و عمدتاً با آمریکایی‌ها در ارتباط بود. به علاوه سه جریان هم در بیرون از مرزها علیه انقلاب فعالیت می‌کردند که یکی از آن‌ها ارتشبد اویسی بود و با ارتشی‌های طاغوتی و کنار گود مانده ارتباط داشت، دومی، اتحاد علی امینی به عنوان جبهه نجات و شاپور بختیار به عنوان نهضت مقاومت ملی و سلطنت طلب‌ها و سومی، جریان سفارت آمریکا بود که برنامه‌ریزی می‌کرد و عناصرش را ساماندهی می‌کرد.

طبق اسنادی که باقی مانده، فعالیت‌های آمریکایی‌ها در داخل و خارج کشور گسترش زیادی داشت. البته تمام اسناد لانه جاسوسی به دستمان نیفتاد، برخی به آمریکا منتقل شد و مقداری هم از بخش باقی مانده، از بین رفت و در موقع فتح لانه جاسوسی تبدیل به پودر شد. ولی مدارکی که تا زمان حذف لانه جاسوسی داریم، فعالیت سازمان‌ها را در جای جای ایران نشان می‌دهد. شهید قرنی در این موقعیت به عنوان رئیس ستاد انتخاب می‌شود و اولین جایی را که سازماندهی می‌کند، کردستان است. چون این گروهک‌ها در سنجندج افراد متدین بسیار زیادی را قتل



که قانون هنوز حاکم نبود و نظام هم نوپا بود و انسجام لازم را نداشت، با تکیه بر منویات حضرت امام (ره) محل خدمت‌شان را ساماندهی می‌کردند. ارتش هم در همین زمهره بود، یعنی بعضاً حتی اگر در ذهن یک نیروی رده پایین، میانه یا فرماندهی این مسأله بود که آقای قرنی مناسب نیست اما به دلیل مَهر تأییدی که حضرت امام (ره) بر افراد و نهادها می‌زدند، از این‌ها پشتیبانی و اطاعت می‌کردند. در کل همه ما، در هر رتبه و مقامی که بودیم، کار می‌کردیم. در سپاه به یک نوع و در کمیته انقلاب اسلامی هم که در رأس آن آیت الله محمد رضا مهدوی کنی بود و همچنین دادگاه‌های انقلاب با پشتیبانی حضرت امام (ره)، تا جایی که توان داشتیم کار می‌کردیم، بنابراین بنده وقتی به عملکرد شهید قرنی بعد از گذشت بیش از ۳۰ سال، نگاه می‌کنم، کارهای ایشان را مثبت ارزیابی می‌کنم.

شاید اگر شهید قرنی به شهادت نمی‌رسید، با توجه به تجربه و دانش و شأن نظامی ایشان، وقایع و حتی شکل شروع جنگ به طور دیگری اتفاق می‌افتاد. بلکه، چون در واقع جنگ را آمریکایی‌ها و اروپاییان با همکاری برخی از سلاطین و رؤسای کشورهای منطقه شروع کردند.

در ادامه پرسش‌های قبلی خوب است به این موضوع بپردازیم که در واقع حضرت امام (ره) به دنبال نوعی تصفیه، پاکسازی و تزکیه در ارتش بودند اما گروه‌هایی که با انقلاب زاویه پیدا کرده بودند، بالطبع با نظام جمهوری اسلامی و حضرت امام (ره) هم مشکل داشتند و در این مسیر زمره‌هایی ناچور را سر می‌دادند.

به هر حال برخی افراد انقلابی یا درست‌تر بگوییم انقلابی‌نما، معتقد به انحلال کامل ارتش بودند ولی حضرت امام (ره) در برابر بحث انحلال ارتش ایستادند و فرمودند این کار خیانت است؛ ولی تصفیه را انجام دادند. شهید قرنی وقتی وارد ارتش شد، با یک ارتش از هم پاشیده روبرو بود که ساماندهی، بازسازی و انتخاب افراد ثابت در سطوح فرماندهی و تصفیه‌ای مد نظر ایشان بود. با شروع کار شهید قرنی، ارتش به سمت بازسازی پیش رفت اما جریانات ضد انقلاب در متن جامعه چه آن‌ها که وابسته به صهیونیسم بودند مثل حزب دموکرات کردستان یا نیروهای وابسته

عده‌ای هم به عناصر خارجی وابسته بودند، مثل برخی از افسراد در وزارت امور خارجه و رده‌های بالای ارتش؛ البته همه این‌ها جزو مواردی است که در موردش سند وجود دارد و حتی بخشی از آن اسناد با جزئیات مربوطه منتشر شده است.

در این میان، عده‌ای هم وابسته به گروهک‌ها، احزاب و سازمان‌هایی بودند که به خصوص طبق قانون نمی‌توانستند در ارتش یا نیروهای نظامی و انتظامی فعال باشند، چون طرفدار و سمپات یک حزب و گروه وقتی در یک سازمان کار کند، تمام اسرار آن سازمان را به حزب و گروهش انتقال می‌دهد و در نهادهایی مثل ارتش یا نیروی انتظامی، اسرار نظام در اختیار نیروهای نظامی و انتظامی قرار می‌گیرد و این مسأله به اقتدار، وحدت و امنیت مملکت آسیب می‌رساند. به عنوان نمونه حزب توده در ارتش «سازمان افسران» داشت، اما حزب توده منهای وابستگی‌اش به شوروی سابق و خیانت‌های مکرری که در دهه ۲۰ به بعد انجام داد، چون خودش را یک حزب قانونی می‌دانست که قانون اساسی را قبول داشت، اصلاً حق برپا کردن تشکیلات نظامی نداشت؛ حالا این حزب می‌خواهد مذهبی باشد یا مارکسیست. سازمان افسران حزب توده تا سال ۱۳۶۱ شناسایی نشده بودند و همان طور که می‌دانید ما در حال جنگ بودیم و آمریکایی‌ها با سلاح روسی و به دست عراق ما را می‌کویدند، یعنی سلاح، متعلق به روسیه بود و آن را به عراق فروخته بودند. در واقع آمریکا در قضیه جنگ تحمیلی، شوروی سابق را هم بازی داد.

به هر حال تصفیه نه در آن زمان، بلکه همواره مورد نیاز است، چون یک نیروی نظامی و کلاً دولتی ممکن است در سال ۱۳۵۸ خیلی خوب کار کرده باشد اما در سال مثلاً ۱۳۸۴ خدای نخواستہ خیانت کند، لذا بالاتر از هر نهادی، باید یک نظارت، ارزیابی و تصمیم‌گیری وجود داشته باشد تا آن تشکیلات همیشه سالم بماند و وقتی که ما از یک حکومت می‌گذریم و حکومت دیگری را تشکیل می‌دهیم، این تصفیه مسلماً باید بیشتر باشد. ولی معنای این کار انحلال نیست، بلکه همان پاکسازی است.

با این مقدمه شهید قرنی در زمینه پاکسازی ارتش چگونه عمل کرد؟

ایشان موفق عمل کرد. فکر می‌کنم چون ارتش را خوب می‌شناخت، از رده فرماندهان شروع کرد و به رده‌های بالای نیروهای زمینی، هوایی و فرماندهان پادگان‌های اقصی نقاط کشور رسید و کسانی را که در ستاد، به رژیم پهلوی وابسته بوده و به مردم خیانت کرده بودند، به تدریج از رده خارج کرد. بخش دوم کار شهید قرنی هم شامل بخشی از افراد و بنیه ارتش بود که سرگشته و سرگردان و بی‌برنامه مانده بودند؛ که شهید قرنی آن‌ها را جمع آوری و ساماندهی کرد.

شهید قرنی با روی کار آمدن نظام چه کارهایی برای تثبیت ارتش انجام داد؟

در این جا باید دو موضوع را مطرح کنیم؛ یکی بحث رهبری خود حضرت امام (ره) است که معیار تمام حرکات و سیاست‌های نظام و انقلاب بود و باعث ایجاد قدرت معنوی می‌شد. وقتی حضرت امام (ره) می‌گفتند ارتش باید برای حفظ اصالت انقلاب و نظام فعالیت کند، مجموعه نیروهای انقلابی مسلماً حرف حضرت امام (ره) را حجت می‌دانستند، لذا اول کل نیروهای انقلابی، دوم کل مملکت و سوم شخصیت‌های حقوقی که در رأس هر نهاد بودند، از پشتیبانی معنوی حضرت امام (ره) برخوردار بودند و زمانی

● در واقع اولین رئیس ستاد ارتش ما، شهید قرنی است. در این خصوص ما باید به سه موضوع توجه کنیم؛ یکی پیروزی انقلاب و ضرورت تحول در تمامی ارکان حکومت سابق، دوم رسیدگی به وضعیت اوضاع اجتماعی، ان زمان و سوم، مواضع شخصیت‌ها، گروه‌ها و جریانات

## با پیروزی انقلاب و درحالی که انقلاب ما، معیار و اصول متضادی با رژیم پهلوی داشت، یکی از آن نهادها که باید متحول می شد ارتش بود. از طرفی عده‌ای از گروه‌ها و جریان‌ها به دنبال انحلال ارتش بودند و با انحلال ارتش، زمینه را برای حرکت‌های ضد انقلابی خودشان وسیع تر می دیدند

عام کرده و احزاب دیگری هم مثل کومله، حزب دموکرات و دیگر جریان‌ها با آن‌ها همکاری کردند. حضرت امام (ره) در این موقعیت دست‌نخورده ماندند که کردستان باید آرام و این خطه باید حفظ شود.

ارتش به فرماندهی شهید قرینی وارد عملیات شد و توانست این پادگان را از چنگ گروهک‌ها دربیآورد اما بدخواهان و جریان ضد انقلاب این نغمه را ساز کردند که شهید قرینی قاتل و عامل کشتار مردم کردستان است و با این تبلیغات علیه مردم کردستان جوسازی کردند. به خصوص که در تهران هم در مطبوعاتی مثل روزنامه «آیندگان» و مجله «امید ایران»، تهران مصور، پیغام امروز، بامداد... که وابسته به سلطنت طلب‌ها و گروهک‌های چپ بودند. به خصوص مجله «تهران مصور» با مدیریت مسعود بهنود - آن‌ها را حمایت می کردند و فضایی ایجاد کرده بودند که حضور شهید قرینی را در رأس ارتش با مشکل مواجه می کرد.

**مقداری از این فضا را برای ما توصیف بفرمایید.**  
فضا طوری بود که ایشان در نهایت مجبور به استعفا شد اما با استعفای آقای قرینی نه تنها مشکل کردستان حل نشد، بلکه گسترده تر هم شد. حضرت امام (ره) هم برای اتمام حجت قبول کردند که یک هیأت به عنوان حسن نیت برای مذاکره و حل معضل کردستان تشکیل شود. به این ترتیب شهید قرینی از رأس ارتش کنار رفت و بحث شکل گیری مجموعه‌ای با عنوان پیام صلح و مذاکره، با حضور آیت الله سید محمود طالقانی، شهید آیت الله دکتر بهشتی و شخصیت‌هایی همانند این دو مطرح شد. وقتی گروه حسن نیت وارد قضیه شدند، چند نفر از رهبران کرد در اولین جلسه آمدند و بچه‌های مذهبی کردستان هم می دانستند که پشت این قضیه، از آن طرف، دست‌هایی آلوده به توطئه در کار است.

در آن جلسه یکی از افرادی را که مدعی و آتش افروز قضیه بود و صدایش را قبلاً ضبط کرده بودند که مردم را به گرفتن پادگان ارتش تحریک کرده و به تیرباران نظامی‌ها حکم داده بود، به آقای طالقانی معرفی می کنند. آقای طالقانی از او می پرسند که شما اهل کجا هستید؟ او می گوید من مدافع مردم کُرد هستم. مرحوم طالقانی می گویند می دانم، اهل کجایی؟ او می گوید از تهران آمده‌ام. آیت الله طالقانی می گویند تهران چه ربطی به کردستان دارد؟ آن آقا می گوید ما باید از حقوق این‌ها دفاع کنیم. زنده یاد طالقانی می گویند حمله به پادگان‌ها چی؟ آن آقا می گوید ربطی به ما ندارد، ما در آن جریان مقصر نیستیم. وقتی نوار صدای آن فرد را می گذارند، آقای طالقانی می گویند مگر این صدای شما نیست که دستور قتل عام مردم و ارتشی‌ها را دادید؟ بعد هم او را از اتاق بیرون می کنند.

البته ما از این نوع آدم‌ها زیاد داشتیم، مثلاً بعضی از ارتشی‌هایی که سلطنت طلب بودند و به کردستان رفته بودند، با تانک به مردمی که مخالف حزب دموکرات و کومله بودند، حمله می کردند. خدا رحمت کند آیت الله

شیخ محمدصادق خلخالی را، وقتی برخی از این افراد را محاکمه می کرد، به آن‌ها می گفت اهل کجا هستید؟ طرف می گفت مثلاً اهل خراسان. می پرسید ارتشی هستید؟ طرف می گفت بله. آقای خلخالی می گفت برگه مأموریت‌تان کجاست؟ برای چی این‌جا هستید؟ طرف می گفت آمده‌ام مسافرت، آقای خلخالی می گفت اگر برای مسافرت آمده‌ای، این‌جا در این عکس، چرا جلوی تانک نشستهای و داری حمله می کنی؟ بعد هم حکم اعدامش را صادر می کرد. پس می بینید که ما با مردم کرد مواجه نبودیم، با جریانی روبرو بودیم که در شکل کومله و دموکرات - و در اصل با وابستگی تمام به صهیونیسم و غرب - داشتند خرابکاری می کردند یا از شهرهای دیگر می آمدند و آن‌جا فتنه انگیزی می کردند. بنابراین وقتی گروه صلح برای مذاکره به کردستان می روند، متوجه می شوند که آن‌ها طرح «نابکار» و نامناسب خودمختاری را در دست اقدام دارند و گروه‌های کمونیست نیز افرادی مثل شیخ عزالدین حسینی را که قبل از انقلاب با ساواک همکاری می کرد، به عنوان رهبر ملت کُرد علم کرده‌اند و در مجله‌های امید ایران و تهران مصور یا او مصاحبه می کردند و مسلماً یکی از کسانی که علیه شهید قرینی جوسازی می کرد، همین عزالدین حسینی بود.

همه این‌ها در کنار همدیگر، اوضاع کردستان را روز به روز بدتر می کرد، در حالی که اگر در همان مرحله، شهید قرینی را از رأس ارتش برنمی داشتند یا گروه‌ها آن جوسازی‌ها را نمی کردند، بعید می دانم که درگیری ما با کردستان تا ۱۰ سال طول می کشید. برنامه‌ریزی و شناخت شهید قرینی و مجموعه کاری ایشان در سال ۱۳۵۸-۱۳۵۷ نشان می دهد که این مسأله از همان ابتدا قابل جراحی بوده و جریان وابسته را می شد راحت تر از این‌ها از بین برد اما روند بعدی نشان داد که عدم قاطعیت باعث شد که عده زیادی از بچه‌های سپاه و جهاد به شهادت برسند و مردمی هم که به خاطر خدا برای کمک رسانی به آن منطقه آمده

بودند، مورد تعدی و تهدید این گروه‌ها قرار بگیرند. البته مواضع بعضی از شخصیت‌ها هم در این‌جا جای نقد و بررسی دارد که برخی از آن‌ها به دلیل عدم درک و فهم از جریانات پشت پرده و بخشی هم به دلایلی مثل غرور، خودخواهی، فرصت طلبی و احياناً وابستگی نتوانستند حق را از باطل تشخیص دهند. بعدها مشخص شد افرادی مثل رحمت الله مقدم مراغه‌ای یا محمود عنایت - مدیر مجله نگین - و امثال این‌ها وابسته

بودند و بعد از تشکیل نهضت مقاومت ملی در فرانسه توسط شاپور بختیار بسیاری از آن‌ها با او همکاری کردند. اگر به حوادث سال ۱۳۵۸ و زمان شهادت تیمسار قرینی یا وقایع سال ۱۳۵۹ و بعد هم به حرکت سلطنت طلب‌ها و گروه‌های دیگر و کودتای نوزده دقت کنیم، می بینیم همان جریاناتی که علیه شهید قرینی فعال بود، با علی امینی و شاپور بختیار و در حقیقت با جریان وابسته به بیرون از مرزها نیز همکاری داشته است. و همه این‌ها زیر نظر سرویس‌های غربی مشغول دسیسه و توطئه بودند.

**جریان کردستان تا چه حدی باعث استعفای شهید قرینی**

**شد؟**

کردستان به خودی خود مسأله حادی نبود، چون ما همانند این مسأله را در دیگر مناطق کشور هم داشتیم، داستان کردستان در حقیقت بهانه‌ای بود تا شهید قرینی کنار گذاشته شود. دشمن به دنبال سوژه خودش بود، با شخص قرینی هم مشکلی نداشت، با اسلام، نظام، انقلاب اسلامی و حضرت امام (ره) مشکل داشت. این‌که احزاب مختلف علیه شهید محمدعلی رجایی اقدام کردند به این دلیل بود که ایشان را مسلمان و مدافع نظام و انقلاب می دید اما اگر همین شهید رجایی در جای دیگری فعال بود و با اسلام کاری نداشت، علیه او هیچ اقدامی نمی کردند!

**نکته عجیب و غم‌انگیز این است که ابتدا عده‌ای شهید قرینی مجبور به استعفا کردند و بعد هم گروه ضاله فرقان ایشان را ترور کرد.**

اتفاقاً این روند طبیعی است، چون دشمن احتمال می داد که شهید قرینی دوباره به جایگاهش برگردد به خصوص که هیأت حسن نیت هم در مسأله کردستان نتوانست به نتیجه‌نهایی برسد. البته آیت الله طالقانی و شهید آیت الله بهشتی توانستند حقانیت نظام را اثبات و بخش عمده‌ای از تنش فضا را با گفت و گو عوض کنند ولی در نهایت افراد ضد انقلاب به جنایات خودشان ادامه دادند. بعد از آن هم حدس زدند که اگر شهید قرینی دوباره به عنوان رئیس ستاد ارتش انتخاب شود، زمینه برای فعالیت‌های آن‌ها از بین می رود. لذا ترورها فقط کار یک گروهک نبود، بلکه مدیریت اصلی در پشت پرده قرار داشت.

**پس می فرمایید نه تنها استعفای آقای قرینی، بلکه شهادت ایشان هم ارتباط مستقیم و تنگاتنگی با جریانات کردستان داشت؟**

البته گروهک‌ها در جاهای دیگری هم فعال بودند و حتی اگر مسائل کردستان هم نمی بود، مسائلی مانند ساماندهی ارتش، قطع کردن دست مستشاران، برکناری فرماندهان



مرحوم مهندس محمدرضا قرینی، (فرزند شهید قرینی) سمت راست نفر اول در مراسم بزرگداشت پدر شهید

خائن و وابسته و تلاش در جهت رشد و تعالی ارتش در نظام جمهوری اسلامی برای دشمن خطرناک می نمود و باید قرینی و همکاران ایشان را از سر راهشان برمی داشتند. مثلاً دشمن چرا شهید مهدی عراقی را به شهادت رساند؟ ایشان در آن زمان به اندازه ۲۰ مدیر عالی رتبه کار می کرد. کسانی که کارایی داشته باشند و بتوانند جامعه را با این کارایی رشد بدهند، برای دشمن خطرناک به حساب می آیند. یا مثلاً جرم شهید آیت الله سید محمدعلی قاضی این بود که به عنوان مدافع نظام و انقلاب در برابر خلق مسلمان و جریانات دیگر ایستاده بود. شهید آیت الله سید اسدالله مدنی



پادگان‌ها صورت می‌گرفت؛ به خصوص از طرف برخی همافرهایی که حساسیت‌هایی داشتند. اساساً به همین دلیل هم هست که حضرت امام (ره) در صحبت‌های شان در این دوران افراد را به اطاعت پذیری توصیه می‌کنند. شهید قرنی در مرحله بعدی سلاح‌هایی را که در دست مردم بود جمع‌آوری می‌کند و به وضعیت پادگان‌ها نیز رسیدگی می‌کند، به خصوص که میزان حملات دشمن به پادگان‌ها در کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و سیستان و بلوچستان بیشتر است. این حملات در جاهای دیگر، گاهی به صورت موردی پیش می‌آمد اما ایشان توانست تا حدودی نظم و انضباط را برقرار کند و در این زمان بود که مستشاران، دیگر کارهای نبودند. همین روند داشت در ارتش به خوبی پیش می‌رفت و این نهاد را از پراکندگی و از هم گسیختگی به نظم می‌رساند، که متأسفانه شهید قرنی، به دست گروه فرقان ترور شد.

**خوب است مقداری هم درباره این گروهک منحنط صحبت بفرمایید.**

در این جا سه مسأله باید بررسی شود؛ اول این که گروه فرقان چیست؟ تحت نظر کی و کجاست؟ آیا گروهکی است که به صورت خودرو از زیر زمین بالا آمده و شیخی به نام گودرزی هم سردمدار آن است، یا به یک جریان خاص وابسته است؟ به خصوص که ترورهای گروه فرقان، ترورهای خاصی بوده و افرادی را در رده نظامی امثال شهید قرنی، در رده‌های علمی دانشگاهی و سیاسی همچون شهید آیت الله دکتر محمد مفتاح، در رده ایدئولوژیکی مانند شهید آیت الله مرتضی مطهری، یا در رده معنوی و سیاسی شخصیتی مثل شهید آیت الله سید محمدعلی قاضی را شهید می‌کرده که نفر اول آذربایجان بود. آیا این ترورها کارهایی ساده، عادی و بدون مدیریت پنهانی بود؟

دومین مسأله مهم در این بحث، تأثیر مثبت و منفی این شهادت‌هاست. این ترورها مثبت بودن، مظلومیت و حقانیت شهید قرنی را نشان می‌دهد. فردی با صداقت و سلامت کامل، جان خود را بر کف گرفته و آمده و در راه انقلاب ایستادگی کرده، اما نه به دنبال مقام است و نه از کار برکنارش کرده‌اند، بلکه خودش احساس مشکل می‌کند. معلوم است که شهید قرنی برای انجام وظیفه آمده و بر

نیز با این که فردی نظامی نبود اما بعد از شهادت شهید قرنی به عنوان یک استوانه انقلاب در تبریز به شهادت رسید. لذا هر کسی که کارایی داشته باشد، مورد بغض، غضب، حسد و کینه دشمن قرار می‌گیرد. یا مثلاً چرا گروهک‌ها شهید آیت الله بهشتی را ترور کردند و بعضاً در قالب افراد جبهه ملی و نهضت آزادی سعی نمودند شخصیت ایشان را ترور و در انتظار مردم تحقیر کردند؟ چون کارایی داشت و شخصیتش سازنده بود، به قول حضرت امام (ره)، خار چشم دشمنان بود و با وجود ایشان نمی‌توانستند آرامش داشته باشند. ایشان در جای جای مملکت به عنوان یک استوانه مؤثر ظاهر می‌شد و به دلیل دفاع از نظام و انقلاب برای آن‌ها خطرناک بود و گرنه شهید بهشتی، رجایی یا شهید دکتر محمدجواد باهنر با کسی دعوی نداشتند. هر کدام را که نگاه کنید، می‌بینید که به شیوه پیامبران (س) و ائمه اطهار (ع) کار و زندگی می‌کردند.

وقتی شخصیت بعد از انقلاب شهید قرنی را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که ایشان به کار در ارتش واقف بود و به دلیل تجربه‌اش، ارتشی‌ها را می‌شناخت و نحوه برخورد با جریانات طراحی شده از بیرون را می‌دانست. همچنین وقتی وارد ارتش می‌شود، وضعیت نا به سامان درون ارتش را اصلاح و افراد را تصفیه می‌کند اما همان جریانات ضد انقلاب که همه جا اعتراض و شورش می‌کردند، اذیت‌های بسیاری کردند، تا جایی که شهید قرنی در مواردی، یک فرمانده را سه بار عوض کرد تا بتواند در ارتش آرامشی ایجاد کند و با آن آرامش، ارتش را نظم و انضباط دهد و وضعیت آن را ساماندهی کند. به خصوص که این کار در هرج و مرج و پراکندگی آن زمان امکان‌پذیر نبود و روزنامه‌ها و مطبوعات ضد انقلاب مثل «بامداد» یا همان «رستاخیز» قبلی، روزنامه «آبندگان»، مجله «تهران مصور» و «امید ایران» عملکرد تحقیرآمیزی را علیه ایشان شروع کرده بودند.

**شهید قرنی در قبال این تخریب‌ها چگونه واکنش نشان داد؟**

مثلاً شهید قرنی در همان مدت کوتاه، سخنرانی‌های خیلی خوبی در ارتش انجام داد که روزنامه «اطلاعات» و «کیهان» آن‌ها را چاپ کردند. یکی از مهم‌ترین سخنرانی‌های ایشان در این باره بود که چه کار باید بکنیم که ارتش مان از حالت وابستگی بیرون بیاید و بدون مستشاران آمریکایی و اسرائیلی، یک ارتش مستقل داشته باشیم؟ چون در سال ۱۳۵۸ از بین ۶۰ تا ۱۱۰ هزار مستشار، بیش از هفت هزار مستشار خارجی هنوز در کشور حضور داشتند تا با سلطه‌شان، ارتش را غصب کند. اما روند حرکت انقلاب و وجود ترس، وحشت، رعب در درون مستشاران و عوامل آن گسترده شد و احساس نمودند دیگر در ایران جای ماندن آن‌ها نیست و این نکات را می‌توان از اسناد لانه جاسوسی به دست آورد.

**اصلاً مستشاران در این جا چه کار می‌کردند؟**

این مستشاران بودند که دستور می‌دادند که چه کار بکنید و چه کار نکنید. شهید قرنی توانست هم مستشاران را از بین ببرد و هم گارد جاویدان را منحل کند. این‌ها کارهای اساسی شهید قرنی در ارتش بود. بعد از آن هم که تصفیه ارتش را آغاز و افراد سالم را شناسایی کرد و برای هر پادگان و منطقه، افراد مناسبی را تعیین کرد. مشکل دیگر شهید قرنی این بود که عده‌ای از درون ارتش هم به دلیل احساسات و شور انقلابی و عدم درک نظامی، گاهی از فرمانده ارتش اطاعت نمی‌کردند. گاهی شورش و اعتراضاتی هم در درون

اساس مصلحت سنجی‌هایی موقتاً کناره گرفته، اما غرب، دوباره حس می‌کند که ممکن است روزی دوباره شهید قرنی را به ستاد ارتش برگردانند، پس چه بهتر که هر چه زودتر ایشان را ترور کنند؛ با این بهانه که انتقام خلق درین کردستان را می‌گیریم!

مسأله آخر هم تأثیر مثبت این شهادت‌هاست. در حقیقت این شهادت‌ها، حقانیت انقلاب، نظام و جامعه ما را نشان داد. به خصوص که شهید قرنی، اولین شهیدی است که بعد از پیروزی انقلاب توسط گروهک‌ها به شهادت می‌رسد.

**البته شهدایی را هم داشتیم که نیمه شب‌ها ترور می‌شدند ولی افرادی عادی بودند و جزو شخصیت‌های برجسته کشوری و لشکری محسوب نمی‌شدند و شهید قرنی در نوع خود «نخستین شهید» بود.**

بله، ما از همان روزهای اول، شهدای زیادی را از دست دادیم، شهدایی که بخشی از آن‌ها توسط ساواکی‌ها، سلطنت طلب‌ها و گروهک‌های چریک‌های فدائی خلق و امثال آن‌ها ترور شده بودند اما این که دشمن این گونه در خصوص رده‌های بالای نظام سرمایه‌گذاری و آن‌ها را شهید کند، محل دقت و تأمل است. ما امروز برای نشان دادن شخصیت شهید قرنی و نقش او در زمان بعد از انقلاب، به بازنگری دوران پیروزی انقلاب تا سوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ که ایشان به شهادت می‌رسد، نیاز داریم و این که مواضع گروه‌ها و احزاب باید به دقت بررسی و نقد شود. من امیدوارم یک روز، اسناد کامل این دوران منتشر شود تا تمام جنبه‌های حقیقت روشن شود. البته بخشی از این اسناد - در زمینه سال‌های جنگ که از بحث امروز ما دور است - توسط بخش تحقیقات دفاع مقدس تحت عنوان تاریخ دفاع مقدس منتشر شده ولی بخش عمده آن در اختیار ارتش و وزارت اطلاعات است و این‌شاء الله اگر منتشر شود کار را آسان‌تر می‌کند، هر چند که منابع منتشر شده‌ای مثل همان اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و مطبوعات هم دستمایه خوبی برای تحلیل تاریخ به حساب می‌آیند.

**داشتید از گروهک فرقان می‌گفتید.**

گروه فرقان جریانی است که ظاهراً بعد از تغییر مواضع درون سازمانی مجاهدین خلق - منافقین - به وجود می‌آید و این سازمان کاملاً مارکسیست می‌شود و رهبری و بدنه آن هم مارکسیست می‌شوند؛ مگر عده اندکی که مقاومت می‌کنند، منزوی می‌شوند، به شهادت می‌رسند و احیاناً توسط خود سازمان ترور می‌شوند. در این مرحله، گروهی پیدا می‌شود که مدعی کار ایدئولوژیک است و می‌خواهد از قرآن، تفسیر ماتریالیستی و مارکسیستی ارائه کند - اتفاقاً شهید آیت الله مطهری در مقدمه کتاب «علل گرایش به مادگرایی» که قبل از پیروزی انقلاب منتشر شد، به طور گسترده و با دقت خاصی به این مسأله پرداخته است - این گروه همچنین مدعی است که راه مجاهدین خلق را

● ما نمی‌توانیم شهید قرنی را به

● صورت انتزاعی مورد بررسی قرار

● دهیم و بگوییم شهید قرنی، زمانی

● ارتشی بود، کارهایی انجام داد و

● تمام... بلکه باید شرایط کل انقلاب

● و نظام را مورد توجه قرار دهیم تا

● به شناخت دقیقی از امثال شهید

● قرنی برسیم.

## نیروهای انقلاب حرف امام را حجت می‌دانستند، لذا کل نیروهای انقلابی، کل مملکت و شخصیت‌های حقوقی رأس همه نهادها، از پشتیبانی معنوی امام برخوردار بودند و زمانی که قانون هنوز نظام نوپا بود و انسجام لازم را نداشت، با تکیه بر منویات امام محل خدمت‌شان را سامان می‌دادند

ادامه می‌دهد و به دکتر شریعتی هم اظهار ارادت می‌کند! در حالی که آن‌ها نسبت به سازمان مجاهدین خلق اولیه، تفکری التقاطی داشتند و با مواضع دکتر شریعتی نیز بیگانه بودند، هر چند که بعضی از مطالب دکتر شریعتی را گزینش و انتخاب می‌کردند تا به خودشان وجهه آبرومندانه‌ای ببخشند

نکته دیگر درباره گروه فرقان این است که این گروه از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ فعالیت کرده اما اعضای آن در این دوران، حتی یک بار هم توسط ساواک دستگیر نشده‌اند، با این که کتاب‌های ۵۰۰-۴۰۰ صفحه‌ای منتشر می‌کردند و به ظاهر هم خودشان را مخالف رژیم قلمداد می‌کردند. در حالی که انتشار اعلامیه و جزوه در این دوران برابر بود با زندان، شکنجه و احیاناً اعدام. کتاب‌های مذهبی ترجمه و تألیف شده هم جزو توقیفی‌ها بود و جمع‌آوری می‌شد ولی ساواک هیچ وقت درباره گروه فرقان عکس‌العمل نشان نداد، به اضافه این که آن‌ها از سال‌های ۱۳۵۷ شروع به جمع‌آوری اسلحه کردند و با تشکیل خانه‌های تیمی، به طرفداران‌شان آموزش دادند. حالا سؤال این است که بودجه این کارها از کجا می‌آمد؟ چرا ساواک نسبت به این رفتارها حساسیت نشان نمی‌داد؟ در حالی که همان زمان، شهید حجت الاسلام سید علی اندرزگو را در یک خانه پیدا می‌کنند و آن خانه را به گلوله می‌بندند یا ده‌ها نفر دیگر را زندانی و شهید می‌کنند. حتی بعضی‌ها به طرز مشکوکی - یعنی با تصادف و... - از دنیا می‌روند. به جز همه این موارد گروهک فرقان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم به توطئه علیه همین انقلاب می‌پردازند. از همه این‌ها مهم‌تر این است که شواهد و قرائنی مبنی بر همکاری این‌ها با ارمان مستضعفین وجود دارد، گروهی که به مبارزه مسلحانه رسیده و از فرقان و سازمان منافقین تشکیل شده بودند. وقتی هم آیت الله مطهری شهید می‌شود، سازمان، کار گروه فرقان را محکوم نمی‌کند، بلکه می‌گوید در این مقطع کار صحیحی نبود، شاید در مقطعی دیگر کار درستی باشد!

البته عملکرد بسیاری از گروه‌ها و احزاب این مقطع را هم نباید فراموش کرد که در آن زمان، از «شور انقلابی» صحبت می‌کردند. آیا مسأله چریک‌های فدائی خلق، ترورها، انفجارات، آتش زدن خرمن‌ها، کشتن مردم، به شهادت رساندن افراد سپاه، جهاد سازندگی و کمیته، یک امر عادی بود؟ آیا فقط در اثر همان «شور» بود؟ البته این‌ها در حال حاضر سعی می‌کنند گذشته خودشان را عادی نشان دهند و نگویند که از پیروزی انقلاب تا سال ۱۳۶۰ چه کارها کرده‌اند! هر چند که از سال ۱۳۶۰ به بعد، مرحله جدیدی از سرنوشت گروه‌ها به حساب می‌آید و این مسأله باید برای جامعه نقد و بررسی شود، تا هم تاریخ گذشته‌اش را بداند و هم عملکرد گروه‌ها، احزاب، شخصیت‌ها و جریان‌ها را. وقتی حضرت امام (ره) می‌گفتند که آمریکا در کردستان توطئه می‌کند، شاید این موضوع در آن روز برای خیلی‌ها ثقیل بود ولی بعداً عملکرد گروه‌ها و برنامه‌های وقیحانه‌شان

نشان داد که حرکت آن‌ها «حساب شده» بوده است. مسأله سوم در گذر و گذار نظام، این سان که از پیروزی انقلاب تا سال ۱۳۶۰، یک فضای نظامی باز می‌شود و تمام گروه‌ها و احزاب علیه انقلاب متحد می‌شوند، حتی وضعیت گروه‌هایی مثل جبهه ملی هم در این دوران به بررسی نیاز دارد، چون وقتی شرایط این گروه‌ها را بررسی می‌کنیم، حقانیت، مظلومیت و تأثیر کار امثال شهید قرنی مشخص و معلوم می‌شود. ببینید، ما نمی‌توانیم شهید قرنی را به صورت انتزاعی مورد بررسی قرار دهیم و بگوییم

شهید قرنی، زمانی ارتششی بود، کارهایی انجام داد و تمام... بلکه باید شرایط کل انقلاب و نظام را مورد توجه قرار دهیم تا به شناخت دقیقی از امثال شهید قرنی برسیم.

**با این حال گاهی می‌بینیم که برخی دوستان به شکلی کلی و کلیشه‌ای درباره شهدا صحبت می‌کنند.**

بله و این کار صحیح نیست. هنر یا قدرت شخصیت‌های بزرگ، به ویژه در دورانی ارزشمند است که در چنین مقاطعی، آن طور مثبت کار می‌کنند. به همین دلیل بدون دانستن جریان آن دوران و فعل و انفعالات

آن، نمی‌توان حقانیت یک قضیه یا شخصیت را روشن کرد، همان طور که خیانت‌های افراد و گروه‌های خائن را بدون آگاهی از وضعیت آن زمانه نمی‌توان دقیق تبیین کرد.

**رابطه مرحوم آیت الله طالقانی و شهید قرنی چگونه بود؟**

آیت الله طالقانی، عالم بزرگ مبارز و مجاهد کم نظیری بود. مفسر قرآن و متفکر بزرگی که از اعضای اصلی شورای انقلاب به حساب می‌آمد و مبانی کلی را در ابعاد مختلف مطرح می‌کرد. ایشان جایگاه والایی داشت و به راحتی نمی‌توان درباره ابعاد کلی و جزئی چنین شخصیتی صحبت کرد. شهید قرنی و آقای طالقانی در شورای انقلاب جایگاه مناسبی داشتند و هر دو در جلسات شورای انقلاب شرکت می‌کردند اما جزئیات بیشتری از این جلسات و رابطه این دو بزرگوار منتشر نشده تا بتوان درباره آن اظهار نظر کرد.

**مواضع شهید قرنی با دیدگاه‌های آقای طالقانی موافق بود؟**

بله، و این عادی هم هست، چون خود حضرت آیت الله طالقانی هم گفته بود اگر ضد انقلاب دست از خیانت و جنایت و توطئه برندارد، من و امام خمینی پشت تانک می‌نشینیم و می‌جنگیم.

**چه کتاب‌ها و ویژه‌نامه‌هایی تاکنون درباره شهید قرنی منتشر شده است؟**

بنده در این باره مطالعه خاصی نکرده‌ام اما در کتب روزشمارهای تحلیل اوضاع ایران، نام ایشان عمدتاً بعد از ۲۲ بهمن تا زمان شهادت‌شان دیده می‌شود. همچنین اگر در مطبوعات نگاه کنید، متوجه می‌شوید که شهید قرنی یکی از شخصیت‌های شاخص انقلاب بوده است. همچنین اگر به روزشمارهایی که تهیه شده و کتب تحلیلی کردستان و خوزستان نگاه کنید، متوجه شخصیت جاری ایشان می‌شوید که بر آن دوران سایه انداخته است. امید است مراکز تاریخ پژوهی در این زمینه تحقیقاتی انجام دهد.

**چرا نسبت به شهید قرنی کم لطفی و بی توجهی شده و آن چنان که باید و شاید درباره ایشان کتاب و فیلم**

**مستندی تهیه نشده است؟**

این مسأله چند دلیل دارد؛ اول این که کار تاریخ نگاری ما هنوز در آغاز راه است و خیلی از شخصیت‌ها هستند که به درستی شناخته نشده‌اند، مثلاً ما می‌بایست در این ۳۰ سال، دست کم ۲۰۰ عنوان کتاب درباره شهید آیت الله بهشتی می‌نوشتیم یا درباره شهید آیت الله مطهری ۴۰۰ عنوان کتاب منتشر می‌کردیم که به میان نسل‌های مختلف جامعه برود و ماندگار شود و هر سال هم می‌بایست به تعداد این کتاب‌ها اضافه می‌شد اما واقعیت این است که تاریخ نگار،



رمان نویس تاریخی و محقق تاریخی خوب در این مدت کم داشته‌ایم. مسأله دوم هم این است که باید به صورت تخصصی درباره شخصیت‌ها نوشته شود، به این معنا که یک فرد نظامی و صاحب نظر باید درباره شهید قرنی مطلب بنویسد، چون من نویسنده، مطالبی زیادی درباره ساختار ارتش نمی‌دانم.

دلیل سوم هم این است که ما با کمبود اسناد مواجه هستیم و یک مورخ باید به وسیله سند با خواننده صحبت کند، حتی رمان نویس هم باید منابع اولیه داشته باشد تا بتواند رمانش را بر آن مبنا ارائه دهد. بنابراین فکر می‌کنم درباره شهید قرنی، سند داریم ولی میزان این اسناد کامل نیست. اگر بر اساس اسناد، تحقیقات عمیق و دقیقی صورت بگیرد، کار فیلم‌نامه نویسی و ساخت فیلم هم آسان می‌شود و...

**و حرف پایانی؟**

با وجود همه مقدماتی که مطرح کردیم، این نتیجه به دست می‌آید که باید در روند تاریخ نگاری، ابعاد تحولات، تغییرات، حوادث، جریان‌ها و نقش شخصیت‌ها را مورد توجه قرار دهیم و بعد، اسناد و منابع اولیه را تدوین و تنظیم کنیم. در حال حاضر هر چه منتشر می‌شود در حکم منابع اولیه است. همچنین مسأله روزشمار و خاطرات نیروهای انقلابی که آن دوران را درک کردند، حوادث شیرینی را دیده و چشیده‌اند و شاهد حرکت‌ها بوده‌اند، اهمیت بسیار زیادی دارد؛ چون با مراجعه به این اسناد و منابع است که مطالب تاریخی نوشته می‌شود. مسأله سوم هم این است که مراکز تاریخ نگاری باید هندسه تاریخ معاصر را تهیه کنند تا به هر کسی در جایگاهش به اندازه تأثیری که در تاریخ گذاشته، پرداخته شود. در نهایت هم دانشگاه‌های کشور باید این فرصت را در اختیار دانشجویان رشته علوم سیاسی و تاریخ قرار دهند تا آن‌ها پایان نامه‌هایشان را در دوره دکتری به موضوعات جزئی در تاریخ معاصر، انقلاب اسلامی و همچنین شخصیت‌هایی همچون شهید قرنی اختصاص دهند. ■

## درآمد

«شهید قرنی به شدت به دنبال حفظ انقلاب و کشور بود. به همین دلیل هم در مسأله کردستان، نزدیک ترین نگاه را به نگاه و تفکر حضرت امام(ره) داشت. بعدها هم جاویدالآثر حاج احمد متوسلیان، حرف های شهید قرنی را تأیید و به درستی ارزیابی کرد.»  
دکتر یعقوب توکلی، روزنامه نگار، پوینده و استاد حوزه و دانشگاه، پژوهشگر و کارشناس تاریخ در صدا و سیما و مطبوعات، و صاحب چندین کتاب - از جمله اثری درباره شهید قرنی که هنوز منتشر نشده است - در مصاحبه پیش رو، از نگارش کتابش در خصوص شهید قرنی و همچنین زوایایی نامشکوف از زندگی ایشان برای ما می گوید:

**آقای توکلی! اولین مدخل ورودی ما به زندگی شهید قرنی در معرفی و شناخت شخصیت ایشان، این است که آن بزرگوار، اولین شهید شناخته شده ترور در سال های بعد از انقلاب به شمار می رود، شما این مطلب را تأیید می کنید؟**

اگر بحث ترور را به سازمان های منسجم و سامان یافته و به نوعی شناخته شده در ایران معطوف کنیم، بله، شهید قرنی اولین شهید و قربانی ترور است. به بیان درست تر، ایشان اولین شهیدی است که در نظام، یک جایگاه و مقام خاص و نیز در مبارزات پیش از انقلاب، سوابقی داشته است. چراکه افراد ضد انقلاب طی یکی دو ماه اول بعد از پیروزی انقلاب، نیمه شب ها پاسداران زیادی را ناجوانمردانه به شهادت می رساندند که این ها هم یک نوع ترور محسوب می شود، با این تفاوت که آن شهیدان عزیز، آدم هایی معمولی بودند و قبل از شهادت شان در بین مردم، انسان های ویژه ای محسوب نمی شدند و شهادت شان آن عزیزان را ویژه و برجسته ساخت. ولی تیمسار قرنی از این نقطه نظر، اولین شهید شاخص بعد از انقلاب است، چه در بین شهدای ترور و چه در میان دیگر شهدای عزیز و گرانقدر ما.

من در مورد ایشان تاکنون دو عنوان کتاب نسبتاً جامع و مفصل دیده ام و گویا اثر دیگری موجود نیست؛ سومین کتاب هم، کتابی است که شما در حال نوشتن و تکمیل آن هستید، عنوان کتاب شما چیست؟

عنوان کتاب بنده «اولین امیر، اولین ترور»

است با این نگاه که شهید قرنی به عنوان یک نیروی برخاسته از میان کادر ارتش که به نظام و ساختار موجود در کشور و نظام شاهنشاهی پشت کرده و با آن به مبارزه برخاسته بود، مورد غضب و بی مهری آن ها واقع شده و به همین سبب سال هایی طولانی را در حبس، حصر و محدودیت های بسیار شدیدی به سر برده است.

شهید قرنی نگاهی کاملاً دینی و ملی و میهنی به مسائل کشور داشت و عمق نگاه استراتژیک این شهید عزیز، زمانی مشخص شد که بعد از انقلاب، در مرزهای کشور، ناامنی ایجاد شد و مسائل مختلفی پیرامون ناسیونالیسم قومی بروز پیدا کرد و من، این نگاه استراتژیک عمیق را با این ظرافت، در کمتر کسی دیده ام. جالب تر آن که، همانندی فکری شهید قرنی در این فضا و مباحث با نگاه حضرت امام(ره) همخوانی داشت لذا ما در این کتاب جدید به استظهارهای حضرت امام(ره) به گفته های شهید قرنی توجه کرده ایم، به خصوص که می دانیم حضرت امام(ره) در یک سخنرانی رسمی یا یک مجمع عمومی به قول کمتر کسی استناد می کردند اما شهید قرنی شاید تنها کسی بود که حضرت امام(ره) در دو سه سال اول بعد از پیروزی انقلاب، شش بار به سخنان ایشان استناد کردند.

**منظور شما بازه زمانی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به بعد است؟**

بله، معظم له تقریباً از بعد از شهادت شهید قرنی تا حدود سال های ۱۳۶۲، ۱۳۶۳ به سخنان ایشان استناد می کردند. این اظهارات در دو مجموعه کوثر و صحیفه نور موجود است. مؤسسه نشر اندیشه و آثار حضرت امام(ره) مجموعه کوثر را منتشر کرده و ما این مطالب را با استناد به آن مجموعه، مطرح کرده ایم. هرچند که ممکن است برخی از آن ها در یادداشت های دیگری هم موجود باشد.

**استنادهای امام در این شش مورد به چه چیزهایی بوده است؟**

حضرت امام(ره)، چندین بار بر درک قدرت انقلاب تأکید می کنند و می گویند قدرت انقلاب ما به قدری زیاد بود که ارتش، با همه

تجهیزات و امکاناتش - حتی با وجود حمایت آمریکایی ها - نتوانست در برابر موج انقلاب بایستد؛ شهید قرنی درباره این موضوع، جمله ای را مطرح کرده و گفته است که نیروی مخاصم انقلاب، با همه تجهیزات و امکاناتی که کادر ارتش شاهنشاهی در رژیم پهلوی فراهم کرده و حمایتی که از طرف آمریکایی ها داشته اند، چند ساعت بیشتر نتوانست در برابر انقلاب اسلامی مقاومت کند و مجبور به عقب نشینی و تسلیم شد. بحث استدلال به قدرت مردمی و نابرابر بودن هر گونه قدرتی غیر از قدرت مردم، از جمله موضوعاتی است که حضرت امام(ره)، آن را - با توجه و استناد به اظهارات شهید قرنی - مطرح می کنند و صریحاً هم می فرمایند «به قول مرحوم سرلشکر شهید قرنی» و استناد جمله شان را هم مشخصاً بیان می کنند که این جمله یا این مطلب از قول شهید قرنی بیان شده است. این، نکته جالب و درخور توجهی است، چون ما در مورد کمتر شخصیتی، چنین استنادی را داریم، خصوصاً با توجه به جایگاه مرجعیت حضرت امام(ره) که کمتر شاهدیم ایشان به قول دیگران استناد مستقیم داشته باشند.

**شبهه این موضوع درباره دومین شهید شاخص بعد از انقلاب، یعنی استاد مطهری هم وجود**

● اگر بحث ترور را به سازمان های  
● منسجم و سامان یافته و به نوعی  
● شناخته شده در ایران معطوف  
کنیم، بله، شهید قرنی اولین  
شهید و قربانی ترور است. به بیان  
درست تر، ایشان اولین شهیدی  
است که در نظام، یک جایگاه و  
مقام خاص و نیز در مبارزات پیش از  
انقلاب، سوابقی داشته است



## همانندی فکری شهید قرنی با نگاه حضرت امام(ره)

سیمای فکری شهید قرنی در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر یعقوب توکلی

و این بدان معناست که شهید قرنی برای آن‌ها موجودیت داشت. یا مثلاً گزارش لحظه به لحظه سفر تفریحی ایشان به شمال کشور در مدارک و اسناد ساواک وجود است، همه این‌ها مشخص می‌کند که قطعاً شهید قرنی هم متوجه این موقعیت بوده است.

مسئله مهم بعدی، این است که نسل افراد مرتبط با شهید قرنی از نظامیان اولیه‌ای به حساب می‌آمدند که در جنگ به شهادت رسیدند.

**همه این‌ها جزو دلایل گمنام ماندن شهید قرنی تا روزگار ماست؟**

بله، به خصوص که همه این‌ها را باید به این نکته مهم اضافه کرد که گروه‌های سیاسی آن زمان، هجمه بسیار تندی را علیه شهید قرنی ایجاد کردند و این هجمه در واقع موج سنگینی را علیه شهید قرنی به وجود آورد.

**قبل یا بعد از شهادت‌شان؟**

هجمه‌ها قبل از شهادت آقای قرنی شروع شد اما این موج سنگین به طور طبیعی بعد از شهادت ایشان هم باقی ماند.

**این گروه‌های سیاسی بیشتر آن‌هایی بودند که به نوعی با نظام و امام زاویه داشتند؟**

بله و دشمنی و مخالفت‌های ایشان با دولت موقت درباره غرب، با امثال سید احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، همه و همه معادله‌های بی‌پایانی است که به مقاومت شهید قرنی در مسأله کردستان منجر می‌شود. این مسائل، فضا را از داخل، علیه شهید قرنی تا حدودی تند کرد. به خصوص که بخشی از فضای ادبیات‌سازی در جریان انقلاب، بر ضد آقای قرنی شکل گرفته بود.

**می‌خواهید بگویید پایه‌ای از طرف گروه‌های مخالف و معاند با نظام تحمیل شده و قرنی در آن فضای غبارآلود مانده است؟ یعنی آن‌ها می‌توانند این قدر تأثیرگذار باشند؟**

بله. آن‌ها در فضای دانشگاهی، رسانه‌ای و حتی فضایی که نویسندگان ملی‌گرا و چپ در آن حضور داشته و دارند، تأثیرگذار بوده‌اند. اگر همین حالا، مقالاتی را که در یکی از مجلات این طیف، به خصوص در زمینه بحث ناسیونالیسم کردی نوشته شده مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که همه آن‌ها به این مباحث توجه می‌کنند و سعی دارند هنوز هم برخی از اتفاقات را به شهید قرنی مرتبط کنند، به طوری که حتی جزئیات آن را هم ذکر می‌کنند.

**این‌ها چه نسبتی با شهید قرنی دارند؟**

اگر شما هم مقاله ناسیولیسیم قومی را در آن نشریه خاص بخوانید، متوجه ادبیات ضد قرنی آن نوشته می‌شوید. از سوی دیگر از زمانی که نویسندگان انقلاب ظهور پیدا کرده‌اند، کمتر کسی هست که به شهدای قدیمی‌تر پرداخته باشد. در بیشتر مواقع، افرادی نظیر شهید باکری و شهید همت، مورد علاقه و توجه نویسندگان انقلاب بوده

صحبت نمی‌کنند. علاوه بر این‌ها شهید قرنی، شخصیتی اطلاعاتی بود و چندین سال به عنوان رئیس رکن دو ارتش خدمت می‌کرد. بنابراین نظامیانی که دارای کاراکتر اطلاعاتی هستند، به طور طبیعی کتوم‌ترند و نکته سوم این‌که شهید قرنی از مجموعه‌ای نیست که به طور ظاهر و آشکار با نسل سیاسیون انقلاب اسلامی در ارتباط باشد، لذا تعداد زیادی از این افراد، با شهید قرنی آشنایی مستقیم ندارند. شاید بهتر باشد این‌طور بگوییم که ایشان در حلقه سایر مبارزان سیاسی نظام، آن قدرها شناخته شده نبودند.

**در واقع در توالی با آن‌ها قرار داشتند.**

به بیان بهتر، شهید قرنی از یک بستر جدا است. ایشان نفوذ گسترده‌ای در ارتش داشته که خود این مسأله،

بستر بسیار مناسبی برای مساعدت به انقلاب به حساب می‌آمد. اما نکته مهم آن است که شما در ارتشی نفوذ کرده‌اید که باید مراقب باشید تا نفوذتان آشکار نشود و مورد توجه ساواک قرار نگیرید. قرنی به اندازه یک ارتش و لشکر، نیرو داشت بنابراین برای این‌که شناخته نشود، باید

- می‌دانیم که حضرت امام(ره) در یک سخنرانی رسمی یا یک مجمع عمومی به قول کمتر کسی استناد می‌کردند اما شهید قرنی شاید تنها کسی بود که حضرت امام(ره) در دو سه سال اول بعد از پیروزی انقلاب، شش بار به سخنان ایشان استناد کردند

پنهانکاری می‌کرد که همین مسأله، زمینه‌ساز رازآمیز بودن شخصیت و زندگی ایشان را فراهم می‌کرد، به علاوه، خود این بزرگوار در زمان رژیم پهلوی به شدت تحت نظر بود و امکان برقراری ارتباط مستقیم و آزاد نداشت، ایشان نمی‌توانست به راحتی به مسجد برود، سخنرانی کند و عملاً دست و پایش در این مسیر بسته بود. مثلاً وقتی خاله ایشان به رحمت خدا می‌رود، ساواکی‌ها حتی تعداد دسته گل‌هایی را که جهت عرض تسلیت برای ایشان می‌آورند، می‌دانستند



دارد، که حضرت امام(ره) بدون استثناء آثار ایشان را تأیید فرمودند.

بله ولی این مسأله با موضوع شهید قرنی، تفاوت اساسی دارد، چون شهید مطهری شاگرد مستقیم حضرت امام(ره) بودند و با در نظر گرفتن این موضوع، باید بگوییم که شهید مطهری، کاتالیزور تصمیمات حضرت امام(ره) در داخل کشور بودند.

**منظورتان این است که حضرت امام(ره) شناخت عمیق‌تری از شهید مطهری داشتند؟**

بله، امام نه تنها با شهید مطهری آشنایی و ارتباط داشتند، بلکه ارتباط دیرینه‌ای هم با خانواده و با پدر ایشان داشتند و اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۲۷ حضرت امام(ره) به همراه جمعی به منزل شهید مطهری در فریمان رفتند. بنابراین، شناخت، ارتباط نزدیک و دیرینه و هماهنگی فکری و شخصیتی شهید مطهری با حضرت امام(ره) بسیار درخور توجه است اما این مسأله اهمیت بیشتری دارد که حضرت امام(ره) نسبت به یک نظامی ارشد - که مدت کوتاهی رئیس ستاد ارتش بوده، مورد بی‌مهری دولت موقت واقع شده و بعداً به شهادت می‌رسد - چنان نگاهی داشته است.

**پس با توجه به این جایگاه، چرا شهید قرنی تا این اندازه مظلوم و ناشناخته مانده است؟**

من در مقدمه کتاب «اولین امیر، اولین ترور» آورده‌ام که شهید قرنی چند ویژگی دارد؛ اولین ویژگی یک نظامی ارتشی این است که ارتشی‌ها «کتوم» هستند، یعنی آدم‌هایی هستند که خیلی

**ایشان نفوذ گسترده‌ای در ارتش داشته که خود این مسأله، بستر بسیار مناسبی برای مساعدت به انقلاب به حساب می‌آمد. اما نکته مهم آن است که شما در ارتشی نفوذ کرده‌اید که باید مراقب باشید تا نفوذتان آشکار نشود و مورد توجه ساواک قرار نگیرید...**

از نویسندگان ملی‌گرا و چپ، علیه شهید قرنی می‌شنویم، بسیار زیاد گفته شده اما ما باید برای برقراری ارتباط با آن فضا و شناخت درگیری‌های موجود در آن دوره، با توجه به اسناد، خاطرات و مکتوبات افراد حی و حاضر در آن زمان صحبت کنیم. هر چند که به نظر من باید در مطالعه این اسناد هم به اندازه کافی از نظر علمی دقت کنیم تا بدانیم که این مطالب بعضاً بر اساس چه فضای فکری‌ای نوشته شده و چقدر با واقعیت فاصله دارند.

نکته دیگری که در این فضا باید به آن توجه کرد، بحث پیوندهایی است که جریان‌های ملی با جریان‌های مذهبی برقرار می‌کنند اما در نهایت به امام (ره) نزدیک و با معظم له و همچنین حاج آقا مصطفی خمینی مرتبط می‌شوند. شهید قرنی کسی است که سالیان طولانی بعد از اخراج از ارتش - در سال ۱۳۳۶ به عنوان رئیس رکن دو - در سال ۱۳۵۷ به عنوان اولین فرمانده ارتش بعد از انقلاب، مجدداً به ارتش بازگشته و بر سر کار آمده است.

**راستی چرا ایشان به سپهبد قرنی معروف است؟**

این عنوان بعد از شهادت به ایشان داده شد، چون پیش از آن و در زمان ستم‌شاهی با درجه سرلشکری از ارتش اخراج و با عنوان ارتشبد زندانی شده بود. البته رژیم پهلوی بعدها خیلی تلاش کرد تا با شهید قرنی مصالحه و ایشان را قانع کند اما او زیر بار نرفت و مشکلات بسیار زیادی را تحمل کرد و همکاری مجدد با رژیم پهلوی را نپذیرفت و به مخالفت خود با رژیم ادامه داد؛ با وجود این که شرایط بسیار سختی را نیز متحمل شد.

سپهبد قرنی بعد از پیروزی انقلاب، ۴۳ روز در ستاد ارتش به عنوان رئیس ستاد ارتش خدمت

**از چه مداخلی وارد می‌شد زندگی و شناخت شخصیت ایشان بشویم؟**

ببینید، درخصوص شهید قرنی باید ابتدا مسیر زندگی ایشان را بررسی کنیم و بعد وارد فضای مبارزاتی در آن زمان بشویم، فضایی که بسیار حساس است، چون ایشان رئیس رکن دو ارتش - یعنی یکی از مقامات اطلاعاتی کشور - بود. شهید قرنی در این زمان، یعنی سال ۱۳۳۶، به مبارزه علیه رژیم پهلوی پرداخته است. اتفاقاً بخشی از ادبیاتی که ملی‌گراها درست کرده‌اند، معطوف به فضای ذهنیتی خود آن‌هاست. در واقع برای این که شهید قرنی در کودتا مشارکت داشته، هیچ سند قابل استنادی وجود ندارد. ایشان در زمان کودتا حتی در تهران حضور نداشت و مهم‌تر از همه این که درجه سرتیپی خود را از دکتر مصدق گرفته و مجری فرمان ایشان در ملی کردن صنعت شیلات در شمال کشور بوده است رژیم پهلوی کسانی مثل آقای شاپور لوسانی را که بعد از ۴۰-۳۰ سال به ایران آمدند، به عنوان جاسوس به زندان فرستاد. اما چرا رژیم پهلوی به قول خودش «جاسوس درجه‌دار» را به زندان نمی‌فرستد ولی یک افسر جزء را می‌فرستد؟ چرا رئیس رکن دو ارتش با آن مقام و مرتبه باید در دل زندانی‌ها اما جدای از آن‌ها زندگی کند؟! بنابراین از این حرف و حدیث‌هایی که

است - که به خودی خود عیبی هم ندارد - اما به هر حال من معتقدم که شهید قرنی در زمان جنگ و انقلاب و در میان شهدای ترور، انقلاب، ارتش و شهدای جنگ، تا حد بسیار زیادی به صورت چهره‌ای رازآمیز و مکتوم باقی مانده است. با این وجود، من مطالب زیادی را جمع‌آوری کرده‌ام و حتی بخشی از آن‌ها را هم در اختیار آقای احمد نوروزی فرسنگی قرار داده‌ام که ایشان هم قسمتی از آن را در کتاب خودشان «ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی» نوشته‌اند.

**حتماً این کتاب را به طور کامل خوانده‌اید.**

بله اما مطالب بیان شده در این کتاب، مرا قانع و راضی نمی‌کند. عقیده دارم باید بیشتر به آن مطالب پرداخته می‌شد، لذا دوباره شروع به جمع‌آوری نوشته‌ها کردم و مجموعه‌ای ۶۰۰-۵۰۰ صفحه‌ای را فراهم کردم و آن را برای چاپ آماده کردم. بعد هم طی چند سال با صرف وقت و حوصله بسیار زیاد، همان مطالب جمع‌آوری شده را بازبینی و بررسی کردم و آن‌ها را براساس اسناد موجود به گونه دیگری مرتب کردم. به این ترتیب که چینش سندی را بر اساس گذشت زمان و سیر عمومی حوادث، زمان‌بندی کردم. این چینش سند، یک شخصیت بسیار روشن، آشکار و در عین حال مثبت و مظلومی را از شهید قرنی نشان می‌دهد. در کنار همه این‌ها به گستره فعالیت‌های ایشان هم می‌پردازد و این گردآوری مطلب و نوع چینش سند، فضای ذهنی خواننده را درباره شهید قرنی منظم می‌کند. بسیاری از شهدای دیگر انقلاب، همانند شهید مطهری هم به همین صورت بوده‌اند و کتاب‌های زیادی پیرامون ایشان نوشته شده است؛ البته به نظرم کتاب‌هایی که به شهید مطهری پرداخته‌اند، همه از روی دست همدیگر نوشته شده و به شکل مصاحبه است. حتی به جرات می‌توان گفت که در واقع هنوز کتابی درباره ابعاد مختلف شخصیتی و زندگانی ایشان نوشته نشده است!

**منظورتان این است که هنوز تحقیق جامع و ارزنده‌ای درخصوص شهید مطهری نداریم؟**

متأسفانه بله. به هیچ عنوان درباره شهید مطهری، تحقیق جامعی که بتواند زندگی و شخصیت ایشان را به طور کامل بررسی کند ارائه نشده است. تمام کتاب‌هایی که راجع به شهید مطهری نوشته شده، به همین صورتی است که الان شما دارید زحمت می‌کشید و برای مجله شاهد یاران مصاحبه می‌کنید.

**البته کار ما در این ماهنامه، راجع به همه شهدا به همین نحو و غالباً به شکل مصاحبه است.**

اتفاقاً آثاری که راجع به شهید مطهری چاپ شده نیز شبیه شاهد یاران است که یک مجله و یادنامه محسوب می‌شود.

به هر حال وجود این مقدمه در مصاحبه حاضر لازم بود تا ما به سهم خودمان از چهره شهید قرنی غبارزدایی کنیم. حال دوست دارید که



شرایطی طبیعی است که عراقی‌ها و آمریکایی‌ها در ماجرا دخالت کنند و بعد هم سازمان افسران آزادی‌بخش به رهبری ارتشبد آریانا و اویسی به ترکیه بیایند و در آنجا مستقر شوند. اوضاع به گونه‌ای بود که حتی نیمی از منطقه ارومیه در تصرف آن‌ها بود و آنان در آن منطقه در رفت و آمد بودند، به همین دلیل هم نیمی از ارومیه برای نیروهای نظامی ناامن بود و این گروه‌ها در آنجا رفت و آمد نظامی - امنیتی و گشت‌زنی بودند. درک این اتفاقات برای بسیاری از سیاسیون که در اداره سیاسی امنیتی کار می‌کردند سخت بود، چون این شرایط را تجربه نکرده بودند اما شهید قرنی در این زمینه تجربه سیاسی اجرایی بسیار بالایی داشت و این تجربه کمک می‌کرد تا بهتر بتواند اوضاع را کنترل کند.

**نکته جالب این‌جاست که در بدو پیروزی انقلاب، شهید قرنی جزو معدود مقامات لشکری و کشوری بوده که دارای تجربه بوده است. اگر به چینه دولت موقت هم نگاه کنیم، فقط یکی دو نفر در حد خود نخست وزیر دولت موقت که رئیس سازمان آب تهران و دیگری هم در دهه چهل دادستان تهران بوده، تجربیات مدیریتی و اجرایی داشته‌اند.**

افراد دولت موقت به غیر از بحث‌های مربوط به نظام، آدم‌های باتجربه‌ای به حساب می‌آمدند ولی تجربه کشوری نداشتند.

**و شهید قرنی جزو معدود آدم‌های نظام بود که تجربیات ارزنده‌ای - آن هم در سطح کشوری - داشت اما در نهایت ایشان را مجبور به استعفا کردند؛ چرا؟**

شعار دولت موقت این بود که نمی‌خواهد با مسأله کردستان برخوردی داشته باشد، چراکه معتقد بود ایران دارای وجهه بین‌المللی است و فکر می‌کرد این وجهه نباید از طریق برخورد با کردها خراب شود، مثلاً می‌گفتند نمی‌توانیم فرماندهان این ماجرا را دستگیر کنیم، چون اگر این کار را انجام دهیم، زیر سؤال می‌رویم. **منظورتان کدام ماجراست؟**



مراسم تشییع پیکر پاک شهید

کرد در میان است و مشکل تنها به عقب ماندگی یا دور از مرکز بودن ختم نمی‌شود، بلکه پروژه بزرگ‌تر و خطرناک‌تری در منطقه وجود دارد و برای جدا کردن این بخش از سرزمین ایران و درگیر کردن انقلاب با یک فضای امنیتی دارد تلاش می‌شود و شهید قرنی هم در این مسیر بیشتر به پیشگیری فکر می‌کردند. بنابراین تلاش کردند ارتش را در کردستان سرپا نگه دارند و اجازه ندهند این بخش از کشور دچار نابسامانی و آشفتگی شود. به اعتقاد من تجربه شهید قرنی در غائله آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۵ در این زمینه ارزشمند بوده و دیگر سیاسیون و نظامیان ما چنین تجربه‌ای در این ماجرا نداشتند.

**ایشان در ماجرای ۱۳۲۵ چه تجربه‌ای داشتند؟** تلاش روسیه برای تجزیه شمال ایران، مناطق ترک نشین و کردنشین و به اصطلاح تلاش در تضعیف رأس دولت مرکزی و ناتوانی آن در حفظ منطقه‌ای که تا حدود زیادی باعث جدایی آن‌جا از کشور می‌شد، مشکلی بود که شهید قرنی از لحاظ سنی با داشتن شخصیتی نظامی و امنیتی - حالا اگر در آن زمان فردی امنیتی نبوده اما نظامی بوده - واقعیت‌های مربوط به آن دوره را دیده و به آن‌ها توجه کرده بود. بنا به این دلایل است که مطمئنم ایشان در مباحث مربوط به مسائل قومی و بحران‌های اجتماعی اوایل انقلاب، دیدگاهی بسیار قوی، نافذ و درست داشتند.

**اگر بخواهیم امروز، به عملکرد ۴۳ روزه شهید قرنی در ارتش و مسائل کردستان نگاه کنیم، تأثیر کارهای ایشان را باید بر چه مواردی تقسیم کنیم؟**

البته تلاش نهایی‌شان را متأسفانه دولت موقت خنثی کرد.

**مجبور به استعفا شدند؟**

بله، ایشان را برکنار کردند و می‌بینید که بلافاصله بعد از برکناری ایشان غائله ترکمنستان شروع می‌شود.

**دولت موقت در جایگاهی قرار داشت که بتواند ایشان را برکنار کند؟**

بله، پادگان جلدیان و

پادگان‌های ارتش در

کردستان خلع سلاح

شدند، کشمکش و

درگیری شدید بین ترک‌ها

و کردها در نقره اتفاق

افتاد و همه این‌ها منجر

به این شد که کردستان

کلاً برای نیروهای نظام

مقدس جمهوری اسلامی

ناامن باشد. بعد هم که

فاجعه پیاوه پیش آمد.

اصولاً وقتی پادگان‌های

تصرف می‌شود، منطقه

ناامن می‌شود، در چنین



**شهید سپهبد قرنی به اندازه یک ارتش و لشکر، نیرو داشت بنابراین برای این که شناخته نشود، باید پنهانکاری می‌کرد که همین مسأله، زمینه‌ساز رازآمیز بودن شخصیت و زندگی ایشان را فراهم می‌کرد...**

کرد. ایشان در این دوره از زندگی‌شان از هویت ملی و تمامیت ارضی کشور به شدت دفاع می‌کنند و برای حفظ ساختار امنیت عمومی و جغرافیایی ایران اسلامی از جان، آبرو و دانش خود مایه می‌گذارند؛ این مسأله درست در زمانی اتفاق می‌افتد که بعضی‌ها فکر می‌کردند فعلاً زمان تقسیم غنایم انقلاب است اما شهید قرنی به شدت به دنبال حفظ انقلاب و کشور بود. به همین دلیل هم در مسأله کردستان، نزدیک‌ترین نگاه را به نگاه و تفکر حضرت امام(ره) داشت. بعدها هم جاویدالانتر حاج احمد متوسلیان، حرف‌های شهید قرنی را تأیید و به درستی ارزیابی کرد.

**حاج احمد آقا کجا صحبت کرده بودند؟**

ایشان یک سخنرانی داشتند که متن آن را در کتابم آورده‌ام. در آنجا وقتی آقای متوسلیان مشکلات کردستان را تجزیه و تحلیل می‌کنند، دقیقاً به همان تحلیل و نتیجه‌ای می‌رسند که شهید قرنی از ابتدا بیان کرده بودند.

**شهید قرنی به هیأت‌های حسن نیت اعتقادی داشتند؟**

نه. شهید قرنی شناخت خوبی نسبت به مسأله ناسیونالیستی قومی در ایران داشتند و خصوصاً در بحث کردستان می‌دانستند آن‌چه مطرح شده فقط مسأله خودمختاری نیست، بلکه مسأله خلق

وقتی خاله ایشان به رحمت خدا می‌رود، ساواکی‌ها حتی تعداد دسته گل‌هایی را که جهت عرض تسلیت برای ایشان می‌آورند، می‌دانستند و این بدان معناست که شهید قرنی برای آن‌ها موجودیت داشت

مبارزات شهید قرنی از دهه ۴۰ شروع می‌شود و در همین سال‌هاست که در زندان متوجه می‌شود مشکلات پیش آمده، مشکلاتی ساختاری است و همه افراد با حکومت مشکل دارند، چون نظام، اصلاح‌ناپذیر است. لذا به سمت مبارزه مستقیم علیه رژیم می‌رود و به همین دلیل هم شدیداً تحت فشار قرار می‌گیرد. در اصل در همین دوره دوم است که ماجرای پانزده خرداد اتفاق می‌افتد و مبارزین می‌کوشند تا از این طریق، تظاهرات اجتماعی را در اختیار بگیرند و حکومت را سرنگون کنند. شهید قرنی طی این حوادث، برای بار دوم دستگیر، محاکمه و زندانی می‌شود. ایشان کلاً چه مدتی را در زندانی بودند؟ فکر می‌کنم کلاً دو مرتبه زندانی شدند که در مجموع، شش سال می‌شود.

چه سال‌هایی؟

۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ و نیز ۱۳۴۲ تا حدود ۱۳۴۶.

بعد از آزادی از زندان، شهید قرنی فاصله ۱۱ ساله تا پیروزی انقلاب را به چه کارهایی مشغول بودند؟ کاملاً در حصر بودند.

به طور کلی در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ چه کسان دیگری را در بین مبارزان مسلمان داشتیم که در حصر باشند، منظور این است که ایشان تنها مبارز در حصر بودند یا این وضعیت شامل حال مبارزین دیگری هم می‌شد؟

کسانی بودند که در تبعید نیز در وضعیت محاصره قرار داشتند، مثل آقای طالقانی و بسیاری از بزرگان که چنین وضعیتی داشتند، یا مثلاً شهید مطهری نیز تحت مراقبت شدید بود ولی در منبر رفتن آزاد بود و ارتباطاتش را برقرار می‌کرد اما ارتباطات شهید قرنی خیلی محدود و منحصر به چند نفر بود. به اضافه اینک خود ایشان هم

ایران و عراق به گونه دیگری رقم زده می‌شد. فضای جنگ طوری بود که افسران جوان و بی‌تجربه، یک گردان را فرماندهی می‌کردند. به عنوان مثال بهترین این عزیزان در آن زمان شهید فلاحی، رئیس ستاد ارتش بود که تازه ایشان هم در سال ۱۳۵۲ از ارتش اخراج شده و از میدان تجربه مستقیم چند سالی دور مانده بود. زندگی شهید قرنی هیچ‌گاه از انقلاب جدا نشده بود و همواره در فضای مخاصمه با رژیم پهلوی قرار داشت و خود این مسأله کمک می‌کرد تا قرنی، سرمایه فکری و اجتماعی بیشتری در مسیر دفاع از انقلاب داشته باشد. به نظر من شهادت قرنی در ابتدای انقلاب همان اندازه به امنیت اجتماعی، ملی و نظامی کشور ضربه زد که شهادت استاد مطهری، از نظر فکری و عقیدتی به نظام ما ضربه وارد کرد. همچنین شهادت شهید قرنی به همان اندازه برای ما آسیب در بر داشت که شهادت آیت الله بهشتی به تشکیلات و ساختار نظام جمهوری اسلامی آسیب وارد کرد.

حتماً شما راجع به نحوه شهادت شهید قرنی و گروه فرقان هم مطالعه کرده‌اید.

بله، آن تیمی که در همسایگی منزل شهید قرنی، اتاقی در هتل روبروی خانه شهید اجاره کرده بودند، از گروه فرقان بودند.

گویا سندی هم از عاملان این عملیات تروریستی باقی مانده که طی آن می‌کوشند اقدام ننگین‌شان را توجیه کنند.

و شما حتماً باید محاکمه گودرزی سرکرده گروه فرقان و عامل اصلی ترور شهید قرنی و چند شهید دیگر همچون استاد مطهری را از تلویزیون صدا و سیما تماشا کنید، محاکمه‌ای که مجله «یاد ایام» هم روند آن را به طور کامل منتشر کرده است.

اگر درباره مبارزات قبل از انقلاب شهید قرنی هم اطلاعاتی دارید، بفرمایید.

زندگی سال‌های پیش از انقلاب شهید قرنی باید در دو دوره بررسی شود؛ دوره اول، زمانی است که او به فکر اصلاح دولت است. تلقی او این است که می‌توان به نظام از طریق اصلاح دولت

و بازگشت به وضعیت

مشروطه کمک کرد، که در این صورت شاید بتوان گفت شیوه ایشان هم شبیه به عموم مبارزین آن دوره بود و شبیه دکتر مصدق و کاشانی و بقیه فکر می‌کرده؛ آن‌ها فکر می‌کردند با مهار دولت می‌توان کشور را نجات داد. به این ترتیب برخورد اول شهید قرنی علیه دکتر اقبال یعنی نخست‌وزیر شاه صورت می‌گیرد. اما دوره دوم

همین مسأله که اجازه اشغال پادگان‌ها را صادر کردند. طبیعتاً برای پراکنده کردن افرادی که پادگان‌ها را گرفته بودند، به حضور پلیس نیاز بود اما مشخص بود که دولت موقت نمی‌خواهد در برابر حمله ضد انقلاب بایستد و این کار را دون شأن خودش می‌پنداشت، چون ایران عضو کمیسیون حقوق بشر بود. ولی بحث شهید قرنی این بود که اگر با این ماجرا قبل از این‌که به یک پدیده نظامی تبدیل شود، فقط یک برخورد انتظامی کوچک صورت بگیرد، کل ماجرا حل، و هزاران نفر جوان کشته نمی‌شوند.

اصولاً شهید قرنی در ارتش منصوب حضرت امام(ره) بود یا منصوب به دولت موقت؟

قرنی منصوب حضرت امام(ره) بود. فشارها و ناهماهنگی‌های ایجاد شده توسط دولت موقت بود که منجر به برکناری ایشان شد. البته اگر مطبوعات آن دوره را ببینید، متوجه خواهید شد که یکی از فشارهای گروه‌های سیاسی، این بود که ارتش باید منحل شود ولی شهید قرنی در برابر این موضوع هم مقاومت کرد. ما در نگاه و فکر حضرت امام(ره)، بحث ارتش و ایجاد نیروی نظامی انقلاب را داریم و شهید قرنی در همین راستا به شدت تلاش کرد تا ارتش منحل نشود و گروه‌های ضد انقلاب نتوانند به ایده‌شان برسند.

زمینه‌های شهادت ایشان چه بود؟ منظورم این است که چرا همه این اتفاقات به سرعت به وقوع پیوست؟

جریان اصلی گروه فرقان، التقاطی بود. آن‌ها التقاط و افراط را توأمان با هم داشتند، در حالی که بعضی از التقاطی‌ها افراطی نیستند و بعضی‌ها هم ممکن است افراطی باشند اما التقاطی نباشند؛ ولی گروه فرقان این هر دو را با هم داشت. نکته دیگر این بود که هجومی که علیه شهید قرنی شکل گرفت، در مورد شهید مطهری و هیچ شهید دیگری صورت نگرفت و خیلی ناگهانی اتفاق افتاد. البته ایشان هم مقاومت و ایستادگی خود را کرد اما نتیجه این شد که شهید قرنی در فضای تبلیغاتی آن زمان تنها ماند.

اگر شما مصاحبه شهید قرنی را در مجله «امید ایران» آن زمان - اوایل سال ۱۳۵۸ - بخوانید، این ناراحتی و همچنین عملکرد ناجوانمردانه دولت موقت و دیگران نسبت به ایشان را که در فاصله برکناری تا شهادت‌شان اتفاق می‌افتد می‌بینید، که از قضا به طور محسوسی هم این موضوع در مصاحبه منعکس شده است. ایشان در آن مصاحبه به این مسأله اشاره می‌کند و می‌گوید که گروه‌های ضد انقلاب تا چه اندازه تلاش، هیاهو و مقاومت کرده و دست و پا زده‌اند تا موفق شده‌اند سرلشکر قرنی را برکنار کنند. در نهایت نیز همین هیاهوها و تلاش‌ها باعث شهادت ایشان شد، در حالی که بنده معتقدم اگر شهید قرنی زنده می‌ماند، شاید سرنوشت جنگ



دادیم، اما شهید قرنی تا وقتی که بر سر کار بود مشی این‌ها را نپذیرفت، بکه ایستادگی و مقاومت کرد و این مقاومت و گذشت از خود برای حفظ کشور خیلی مهم است. سپهبد قرنی کسی است که با همه وجودش در برابر سد هدیه طلبی در کشور ایستاد و شهید شد و هر چند هیچ کس زحمات او را به تصویر نکشید ولی پاداش مقاومتش را که همان شهادت بود در سن ۶۷ سالگی گرفت، اتفاقی که برای هر کسی نمی‌تواند بیفتد.

**از صحبت‌های تان یک جمع‌بندی ارائه کنید.**

معتقدم هر اندازه راجع به چنین افرادی، کارهای پژوهشی و تحقیقاتی صورت بگیرد، کم است و هر کار - ولو - کم و کوچکی می‌تواند سرمایه‌های

● اگر شهید قرنی در ماجرای  
● کردستان آن‌چه را که رهبران  
● دولت موقت می‌گفتند، تأیید  
● و به روش آن‌ها عمل می‌کرد،  
● جاننش را از دست نمی‌داد.

اجتماعی ما را بالا ببرد. این‌که حضرت امام (ره) فرمودند: «شهادت مظهر قدرت کشور ما هستند» یک حقیقت است، چراکه روش فداکاری‌ای که جامعه ما از خود به یادگار گذاشت، تجربه جدید و متفاوتی از عاشورا بوده است. جامعه، هوشمندانه و هنرمندانه ایستادگی کرد و در نهایت هم موفق شد. من در یک مقاله، مقاومت پیروز و مقاومت شکست خورده را مقایسه کرده‌ام. ما در جنگ هشت ساله، شاهد یک مقاومت و حماسه پیروزمندانه هستیم و به همین دلیل هم حماسه به پیروزی می‌رسد، اما متأسفانه بعضی‌ها به اشتباه می‌خواهند این سرمایه بزرگ کشور را با توسل به این‌که می‌گویند ما فهمیدیم و می‌دانستیم، از ما بگیرند. همیشه پرسش من از ملی‌گراهایی که می‌گویند چرا بعد از خرمشهر به جنگ ادامه دادید، این است که شما تا خود خرمشهر کجا بودید؟ آیا بعد از خرمشهر از ما طلب‌کار هستید؛ درحالی‌که در آن روزهای سخت مقاومت حضور نداشتید؟ تازه پس از خرمشهر، اگر هم آتش بس را می‌پذیرفتیم، ایراد می‌گرفتید که چرا مقاومت نکردید؟ بنابراین معتقدم همه ما باید مواظب این مسأله باشیم و هر چه بیشتر به این قضیه بپردازیم و بیشتر ادبیات تولید کنیم، به شکل‌گیری شخصیت‌های مشابه شهید قرنی، شهید باقری و شهید جهان‌آرا کمک کرده‌ایم؛ این‌جا است که شهید زنده می‌ماند، چون کارهای شهدای جنگ تحمیلی، واقعی، عینی و قابل لمس است و به چشم خودمان این کارها را دیده‌ایم. بنابراین برداشت کسانی که می‌گویند شهدا هنوز تاریخی نشده‌اند که درباره آن‌ها بنویسیم، نادرست است. ■



یا روزنامه یا مجله‌ای منتشر می‌شود، بنابراین طبیعی است که راجع به آن‌ها گزارش بیشتری نوشته شود. اما آدمی با کاراکتر شهید قرنی به طور طبیعی می‌داند که زندگی‌نامه‌اش باید کوتاه‌تر نوشته شود، آگاه است که هر چه زندگی‌نامه‌اش کوتاه‌تر نوشته شود، جویگویی سؤالات کمتری به عمال رژیم خواهد بود.

**شناخت شهید قرنی برای نسل امروز ما چه برکاتی دارد؟**

ایستادگی در برابر جنگ، هوشمندی در برابر فریب، بصیرت و آگاهی در برابر جبهه‌هایی همچون کردستان، و نکته آخر گذشت از خود برای فداکاری و دفاع از کشور. اگر شهید قرنی در ماجرای کردستان آن‌چه را که رهبران دولت موقت می‌گفتند، تأیید و به روش آن‌ها عمل می‌کرد، جاننش را از دست نمی‌داد. بعد از آن بود که اغیار حاضر در صحنه که مقابل ایشان ایستاده بودند فلسفه مسیر را عوض کردند. آن‌ها ارتش را در برابر تلاشی که برای تجزیه کردستان داشت صورت می‌گرفت تا حدی از صحنه کشور کنار کشاندند و نتیجه این شد که تلفات سنگینی

شخصیتی نبودند که تمایل داشته باشند با افراد زیادی ارتباط برقرار کنند ولی باز هم در شروع اوج‌گیری انقلاب می‌بینیم که برای مطرح کردن و بزرگ کردن فعالیت‌های ایشان از سوی عوامل امنیتی رژیم تلاش‌های زیادی انجام شده است. مثلاً ساواک درباره شهید قرنی سعی داشت که حتی با توجه به اتفاقات ساده‌ای مثل مراسم ختم خاله ایشان و تعداد دسته گل‌های ارسالی به این مراسم، شأن ایشان را در جامعه گوشزد کند. و سرانجام می‌رسیم به ۲۳ بهمن ۱۳۵۷. در همان روز حضرت امام (ره) ایشان را به فرماندهی ارتش منسوب می‌کنند، می‌خواهیم بدانیم که اساساً حضرت امام (ره) به چه واسطه‌ای ایشان را می‌شناختند و رابطه آقای قرنی با حضرت امام (ره) چگونه بود؟

این ارتباط از طریق حاج آقا مصطفی فرزند برومند حضرت امام (ره) شکل گرفته بود. در کتاب خودم اسناد مربوط به این آشنایی را آورده‌ام. ساواک به این موضوع پی برده ولی طبیعی بوده که همه ارتباطات موجود، بازشناسی نشود. اما محدودیت‌هایی جدی وجود داشته مثلاً اگر خط تلفن منزل ایشان شلوغ می‌شد، ساواک به تکاپو می‌افتاد. با همه این‌ها ساواک نمی‌توانسته مدارک مرتبط با همه آن‌چه را که اتفاق افتاده، به دست بیاورد و جمع‌آوری کند. به همین دلیل هم اگر چیزی هم به عنوان سند در ساواک در مورد ایشان وجود دارد، محدود است. چون خود شهید قرنی، کاراکتری اطلاعاتی داشته و شگردها را می‌دانسته و بلد بوده چه کار کند که مثلاً هیچ ردی از خودش بر جای نگذارد و کمتر علیه او سند درست شود. ولی درباره بعضی از شخصیت‌های این دوران می‌بینیم که سندهای فوق‌العاده‌ای از فعالیت‌های‌شان وجود دارد، چون آشکارا سخنرانی می‌کنند و در بین مردم در رفت و آمد هستند؛ هر روز هم یک خبر از آن‌ها در نشریه



آنگر گودزی، رئیس گروه فرمان پس از دستگیری

# فرد مبارز و قاطعی بود

■ گفت و شنود شاهد یاران با حاج محمدعلی انوری  
از آشنایان شهید سپهبد قرنی



## درآمد

دست‌نوشته‌های شهید قرنی به خوبی نمایانگر اعتقادات و نگاه زیبایی آن شهید معزز به بسیاری از امور معنوی و دنیوی است؛ که جا دارد به صورت یکجا منتشر شوند. حاج محمدعلی انوری از آشنایان شهید سپهبد قرنی و همچنین دوست نزدیک فرزند برومند شهید - مرحوم محمدرضا قرنی - بوده و در این گفت و گو از رابطه و شناخت خود از شهید و فرزندش برای ما می‌گوید:

**حاج آقای انوری، شما به چه واسطه‌ای با شهید قرنی آشنا شدید؟**

بنده با تیمسار قرنی توسط مرحوم آقای حاج اکبر پوراستاد آشنا شدم.

**مرحوم پوراستاد که نماینده مجلس بودند؟**  
بله، ایشان نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی بودند و در دفتر تیمسار کار می‌کردند؛ در واقع یک بازاری، یک انقلابی طراز اول، عضو گروه مؤتلفه و از یاران حضرت امام (ره) بودند.

**شما به چه واسطه‌ای با آقای پوراستاد آشنا بودید؟**  
ایشان دوست پدر همسرم بودند و قبل از انقلاب با ایشان دوست بودیم.

**شما هم مبارزه می‌کردید؟**  
چند روزی زندانی شاه بودم و با شهید قرنی به دلیل مبارزاتش دورادور آشنا شده بودم.

**از شهید قرنی چه اطلاعاتی پیدا کرده بودید؟**  
با توجه به اطلاعاتی که همان زمان به دست آوردم، ایشان به دلیل مبارزه با شاه دو مرتبه - هر بار به مدت سه سال - زندانی شده بود. به جز آن من بعدها با مرحوم مهندس محمدرضا قرنی، پسر تیمسار، دوستی و رفاقت پیدا کردم؛ یک بار از ایشان سؤال کردم پدر شما چه کار می‌کرد؟ گفت سال ۱۳۴۲ اسلحه می‌آورد و بین مردم توزیع می‌کرد که طی ماجرای ۱۵ خرداد آن سال لو می‌رود؛ او هم اسلحه‌ها را در سد کرج می‌ریزد و بعد بازداشت می‌شود.

**در وزارت راه و ترابری که شاغل بودید چه سمت‌هایی داشتید؟**

مدیرکل بودم. معاون مالی وزارتخانه هم از دوستان ما بود، یک اکیب کاری بودیم که وارد وزارتخانه شده بودیم. خلاصه این‌که وقتی وارد این نهاد شدیم، خدایبارمزد مهندس قرنی در طبقه ما کار می‌کرد، همه هم ایشان را

آدم لاغر و قدبلندی بود. سالی هم که افراد گروهک‌های دموکرات و کومله داشتند در کردستان کارشکنی می‌کردند، ایشان دستور داد هواپیماها دیوار صوتی را در آسمان سنجید بشکنند. بعد هم تیمسار قرنی به وسیله گروه فرقان به شهادت رسید. سپهبد قرنی از سال‌های قبل از انقلاب با آقایان آیت الله میلانی و طالقانی و همچنین سید مرتضی جزایری رفیق و هم‌رزم و همراه بودند. شهید قرنی انسانی مذهبی و دارای بینش معنوی و فردی کاملاً معتقد بود.

بعدها پسرشان هم بیمار شد و بیماری ایشان آن زمان حدود ۴۲ میلیون تومان خرج برداشت. بیماری مرحوم مهندس محمدرضا قرنی آنقدر خرج برداشت که هزینه‌های آن توسط چند ارگان مختلف مثل بیمه، بنیاد شهید و بیت رهبری تأمین شد اما تقدیر الهی چنین بود که ایشان بالاخره فوت کند.

**در مصاحبه‌ای که از مرحوم مهندس قرنی باقی مانده، خواننده‌ام که ایشان در آمریکا درس می‌خواندند و کار می‌کردند اما بعد از شهادت پدر بنا به درخواست حضرت امام (ره) به ایران آمدند.**

خودش هم همیشه چنین چیزهایی را برای ما تعریف می‌کرد. می‌گفت که به امر حضرت امام گردن نهادم و برگشتم تا به کشور خودم خدمت کنم.  
**گویا آن مرحوم پسری هم دارد که هم‌نام با شهید قرنی است.**

بله. مرحوم مهندس قرنی به احترام مقام والای پدر شهیدش اسم پرافتخار ایشان را روی پسر خود گذاشت. محمدولی حدوداً ۱۸ سال سن دارد و تقریباً شبیه خود شهید قرنی است. هنوز درس می‌خواند و پسری بسیار دوست‌داشتنی

● **فرزند شهید قرنی مجبور شده بود همان خانه‌ای را که گروهک فرقان این شهید عزیز را در آنجا ترور کرده بود، بفروشد و بدهی‌های پدر شهیدش را پرداخت کند، مابقی پول خانه هم تقسیم شده و آن‌ها اجاره‌نشین شده بودند**

است. محمدولی هم دانشجوی رشته مهندسی است و هم مراحل آموختن خلبانی را طی می‌کند.  
**اگر حرف ناگفته‌ای باقی مانده، بفرمایید.**

حرف خاصی نیست، این را فقط می‌دانم که پسرشان واقعاً پسر دوست‌داشتنی و خواستنی بود و معلوم بود که در جوار پدر خوب و دانایی تربیت شده بود. در واقع از طریق معاشرت با یادگار شهید قرنی، همیشه تأثیر تربیت چنان پدری را بر فرزند برومندش نظاره می‌کردیم. وقتی من سال ۱۳۶۹-۱۳۷۸ از وزارتخانه بیرون آمدم، ایشان هم از آن‌جا رفت و بعد هم به تقای معبود شتافت این خانواده واقعاً باعث افتخار ما هستند. ■

می‌شناختند و می‌دانستند در کدام اتاق کار می‌کند.

**این داستان مربوط به چه سالی می‌شود؟**

سال ۱۳۶۱، چون بنده از سال ۱۳۶۱ تا سال ۱۳۶۸-۱۳۶۹ در وزارت راه و ترابری مشغول به کار بودم. وقتی فهمیدم پسر شهید قرنی آن‌جا کار می‌کند، به دیدنش رفتم و خودم را معرفی کردم. البته ایشان چندانی با کسی انس نمی‌گرفت ولی خوشبختانه من توانستم جذبش کنم.

**مرحوم مهندس قرنی آن‌جا چه سمتی داشت؟**  
از نظر سطح تحصیلات، مدرک مهندسی داشت و کارمند رسمی وزارت راه و ترابری بود.

**چگونه توانستید ایشان را جذب کنید؟**

اگر کاری داشت انجام می‌دادم و کمکش می‌کردم؛ مثل زمانی که ایشان از نظر تأمین مسکن مشکل داشتند. ماجرا از این قرار بود که این بزرگوار مجبور شده بود همان خانه‌ای را که گروهک فرقان شهید قرنی را در آنجا ترور کرده بود، بفروشد و بدهی‌های پدر شهیدش را پرداخت کند، مابقی پول خانه هم تقسیم شده و آن‌ها اجاره‌نشین شده بودند. یادم است کمی که ما با هم صمیمی شدیم، برایم درد دل کرد و گفت که به بحران برخورد کرده‌اند. ما هم وارد این بحران شدیم، من خیلی دوندگی کردم تا توانستم نامه را به دست برخی شخصیت‌ها برسانم. در نهایت کار به جایی رسید که به سازمان مسکن زنگ زدم تا نتیجه بگیرم. بعداً نیز با وجود مشکلاتی که بر سر راهمان وجود داشت کار را ادامه دادیم و مجدداً توسط دوست‌مان آقای بادامچیان، نامه‌ای به مشاور رئیس جمهور وقت نوشتیم و طی آن خواستیم خانه‌ای را که مهندس قرنی خریداری کرده بود، به ایشان زودتر تحویل بدهند و بالاخره توانستیم با کمک خدا مشکل ایشان را حل کنیم و الحمدالله صاحب‌خانه شدند.

**مرحوم محمدرضا قرنی درباره پدرشان چه چیزهای دیگری به شما می‌گفتند؟**

خب، پدر ایشان کارهای خیلی بزرگ و در جای خودش مهمی انجام داده بودند، خلاصه اتفاقات زیادی در مسیر زندگی مبارزاتی و معنوی شهید قرنی افتاده بود که اصل و اساس علاقه‌دیرینه ما به ایشان از سال‌های قبل از انقلاب نیز به سبب همین رنج‌ها و خدماتی بود که ایشان تجربه کرد. یادم است وقتی که حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا صفایی، رئیس دفتر عقیدتی سیاسی فرماندهی معظم کل قوا، می‌خواست بر کار تدوین و نگارش زندگی‌نامه شهید قرنی نظارت کند، مهندس قرنی مجموعه یادداشت‌هایی از پدر بزرگوار و شهیدش در اختیار داشت که ما اصل آن نوشته‌ها را گرفتیم و پس از تهیه روگرفت، دوباره آن‌ها را به خانواده شهید برگرداندیم. این دست‌نوشته‌ها به خوبی نمایانگر اعتقادات و نگاه زیبایی آن شهید معزز به بسیاری از امور معنوی و دنیوی است که جا دارد به صورت یکجا منتشر شود؛ روح آن شهید عزیز شاد.

**از نظر شما شهید قرنی دارای چگونه شخصیتی بودند؟**

شهید قرنی فرد مبارز و قاطعی بودند. ایشان از نظر ظاهری



## تلاش برای سرنگونی شاه

بررسی کودتای قرنی و ارتباط آن با آیت الله العظمی میلانی

به قلم رحیم روحبخش

### درآمد

شهید قرنی دو بار علیه رژیم ستم‌شاهی اقدام به کودتا کرد و هر دو بار به مدت سه سال (جمعاً شش سال) به زندان افتاد. متن پیش رو، می‌کوشد به جزئیات تلاش‌های شهید در جریان کودتای دوم می‌پردازد و ارتباط مبارزاتی ایشان با حضرت آیت الله العظمی میلانی (ره) را مورد تحلیل قرار می‌دهد. این مقاله را به نقل از یکی از روزنامه‌های صبح تهران در سال ۱۳۸۶ (با اندکی تلخیص و ویرایش) به قلم رحیم روحبخش می‌خوانید:

که رقابت‌های شدیدی با وی داشتند مسئول این کار می‌دانند. عده‌ای دیگر نیز از نقش مقامات آمریکایی و بعضاً انگلیسی در این امر سخن گفته‌اند. نکته مهم از منظر این پژوهش، این‌که در این مرحله، قرنی هیچ ارتباطی با آیت الله میلانی، از مراجع تقلید وقت در مشهد نداشت. این ارتباط بعدها و در پی آزادی وی از زندان در سال ۱۳۴۲ به وجود آمد، چنانچه نویسنده کتابی در همین موضوع، عنوان فصل چهارم کتابش را «بررسی چگونگی ارتباط شهید قرنی با آیت الله العظمی سید محمدهادی میلانی» قرار داده است.

به هر حال قرنی بعد از رهایی از زندان اول، خود را به رهبران نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی دوم و حتی نهضت آزادی ایران نزدیک کرد. برای این منظور با برخی رجال سیاسی از جمله مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، آیت الله سیدرضا زنجانی، کریم سنجابی و اللهیار صالح دیدارهایی به عمل آورد. در جریان مهاجرت آیت

در طی تشکیل دادگاه و محاکمه عاملین، شهید قرنی به سه سال و جزایری به یک سال زندان محکوم شدند. آیت الله میلانی به محض اطلاع از دستگیری جزایری در فرودگاه و بازداشت وی در زندان قزل قلعه در هشتم دی ماه تلگرافی به ایشان مخابره می‌کند

الله میلانی به تهران در تابستان ۱۳۴۲ در اعتراض به دستگیری و خطر اعدام حضرت امام با ایشان نیز دیدار نمود. در این دیدار که سید مرتضی جزایری - که همچون یک مشاور سیاسی برای آیت الله میلانی عمل می‌کرد - حضور داشت، مذاکراتی درباره اوضاع سیاسی کشور و لزوم روی کار آوردن یک دولت مساعد ملی به عمل آمد. برای این مقصود قرنی پیشنهاد کرد که لازم است دو اقدام اولیه انجام شود: «اول تحریک

مردم برای یک تظاهرات شدید و پر وسعت [از سوی آیت الله میلانی] و دوم ایجاد یک تجمع قوا از چند شخصیت مهم و استفاده از امکانات ملی و خارجی». مرحوم میلانی که نسبت به این ماجرا دچار شبه شده بود، سؤال کرد آیا چنین اغتشاشی توأم با خونریزی خواهد بود؟ قرنی جواب مثبت داد. میلانی افزود: «من حاضر نیستم حتی از دماغ کسی خونی بریزد و اساساً اقدامی که منجر به خونریزی شود برخلاف دستورات دینی است»، اما برای گام دوم، قرنی از دکتر علی امینی به عنوان محور و رئیس دولت کودتا سخن به میان آورد.

در پی این مذاکرات، جزایری از طرف آیت الله میلانی، برای دیدار با امینی و نظرخواهی از او برآمد. امینی کلیات طرح را پذیرفت. سپس جزایری قرار دیدار مجددی با قرنی را به واسطه فردی به نام رحیم خبازباشی - یکی از ارادتمندان میلانی - گذاشت و نظر امینی را به او اعلام کرد. این دیدارها دو سه هفته بعد مجدداً با قرنی و امینی تکرار شد. گفتنی است که در این جلسه نسبت به کمک گرفتن از عوامل بیگانه در این نقشه نظر مساعدی ابراز نشد زیرا: «آن‌ها در مقابل، بیش از آنچه می‌برند، توقع می‌کنند».

آیت الله میلانی بعد از مراجعت اجباری به مشهد در ۱۵ مهر ۱۳۴۲، جلسه‌ای با شرکت هشت نفر

شهید سپهبد محمدولی قرنی سال ۱۲۹۲ در تهران متولد شد. بعد از تحصیلات ابتدایی، در دبیرستان‌های دارالفنون و نظام، مقطع متوسطه را به پایان رساند و در سال ۱۳۰۹ به دانشکده افسری رفت و بعد از دو سال با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد. سپس زندگی نظامی خود را در دانشگاه جنگ ادامه داد و دوره اطلاعات را در همین دانشگاه طی کرد. وی به علت لیاقت و کاردانی، در آن سال‌ها با سرعت، طی اخذ درجات بالاتر، سلسله مراتب نظامی را یکی بعد از دیگری پشت سر گذراند و در آخرین مرحله به ریاست رکن دوم ارتش و همچنین معاونت ستاد ارتش نائل آمد. او در دوران خدمت به فساد مالی در درون ارتش واقف گشت، از این رو در صلاحدید با جمعی از همفکران و همکاران خود در صدد اصلاح این وضعیت برآمد. برای این منظور در سال ۱۳۳۶ طرح کودتایی را جهت براندازی سلطنت محمدرضا شاه پهلوی ریخت که افشای آن منجر به دستگیری قرنی در ۱۳۳۶/۱۲/۹ و محکومیت سه ساله زندان گردید، پنج ماه بعد نیز حکم اخراج وی از ارتش صادر شد.

در خصوص عوامل افشای اقدامات مخفیانه او در این دوران سه نظریه وجود دارد: برخی افسران ارشد نظامی از جمله سپهبد تیمور بختیار، سپهبد حاج علی کیا و سپهبد مهدی قلی علوی مقدم را

از افراد مطمئن و نزدیک به خود، در خصوص بررسی مسأله فوق الذکر تشکیل داد. فردی به نام علیزاده از مأموران نفوذی ساواک در بیت آیت الله از جمله این مدعوین بود که به تمام و کمال، مذاکرات این جلسه را به ساواک گزارش داد. ساواک بلافاصله از یک سو به طراحی این نقشه از سوی یک فرد مطلع نظامی پی برد، از سوی دیگر نسبت به نقش یک واسطه میان میلانی و آن فرد مشکوک شد. از آنجا که سید مرتضی جزایری در همان ایام در مشهد به سر می‌برد، در صدد دستگیری او برآمد. بر این اساس، جزایری در ۱۳۴۲/۱۰/۲ در مراجعت به تهران، در فرودگاه مهرآباد دستگیر شد و مورد بازجویی قرار گرفت.

آیت الله میلانی بعد از اطلاع از دستگیری نامبرده در نامه‌ای خطاب به جزایری در زندان قزل قلعه

هر چند به طور مستقیم در جریان محاکمه متهمین، دادگاه، اتهامی را متوجه آیت الله میلانی نکرد، ولی این پرونده به عنوان یک دستاویز و بهانه امنیتی علیه ایشان باقی ماند و شاید یکی از علل سکوت و انزوای سیاسی ایشان در سال‌های بعد، با این پرونده بی‌ارتباط با این پرونده نبود

به تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۸ با اشاره به دریافت خبر دستگیری او در فرودگاه مهرآباد، در دل‌داری به ایشان تصریح کرد: «زندان جایی است که پدر آن بزرگوار بدان‌جا رفته‌اند... یقین دارم این پیشامد تأثیری در روحیه جنابعالی ندارد» در پی این وقایع حسن پاکروان، «ریاست ساواک» به بهانه زیارت، خود عازم مشهد شد و در همین خصوص با آیت الله میلانی دیدار و گفت و گو نمود. میلانی که از محتوی اعترافات قرنی راجع به کلیات ماجرا، اطلاع حاصل کرده بود، همان‌ها را تأیید و خاطر نشان کرد: او در این دیدار قرنی را از تکرار حادثه‌ای به مثابه ۱۵ خرداد که با خونریزی همراه باشد منع کرده است.

گفتنی است که در بازرسی بدنی از جزایری در فرودگاه مهرآباد، چندین اعلامیه از میلانی و از جمله نامه‌ای از ایشان به خود جزایری کشف شد. محتوی این نامه به تاریخ ارسال آن ۲۷ رجب ۸۳ برابر با ۱۳۴۲/۹/۲۲ - ۱۰ روز قبل از دستگیری نامبرده - که نکاتی رمزگونه داشت، مدتی توجه کارشناسان ساواک را به خود جلب کرد، تا آن‌که جزایری خود، در بازجویی به آن رموز اشاره کرد. خوشبختانه متن کامل نامه مذکور در اسناد ساواک آیت الله میلانی آمده است. آیت الله میلانی در این نامه مفصل، مطالب مختلفی را از جمله

دغدغه خاطر خود از دستگیری علمای تبریز، نگرانی وی از تداوم بازداشت آیات خمینی، قمی و سران نهضت آزادی، دریافت محتوای مدافعات سران نهضت و برخی دستورات درباره دریافت و پرداخت وجوهات شرعیه به افراد مختلف بیان کرده و در بخشی از آن آورده است: میلانی در پایان از جزایری خواسته است «هر چه زودتر جواب این نامه را بدهید».

به نظر می‌رسد با عنایت به تاریخ نامه، جزایری به محض دریافت آن، جهت دیدار و مذاکره حضوری به مشهد عزیمت نموده و بعد از چند روزی اقامت در منزل میلانی و گفت و گو با ایشان و به خصوص شرکت در جلسه سری هشت نفره معتمدین میلانی، به تهران مراجعت نمود که در فرودگاه مهرآباد دستگیر و نامه میلانی را که از قضا به همراه داشت، در بازرسی بدنی از وی به دست ساواک افتاد. موارد مذکور در این نامه به علاوه اعترافات جزایری، بُعد و زاویه‌ای ناشناخته از عوالم و شخصیت آیت الله میلانی را برملا می‌سازد. در یکی دو تا از منابع، مطالبی درباره خلوت آیت الله میلانی با عرفا «تجلیات معنوی» ایشان آمده است از آن جمله حجت الاسلام سید حسن ابطی، از علمای مرتبط با آیت الله میلانی در مشهد، نقل می‌کند: «ایشان جلساتی با مرحوم آقا ملاً آقا جان زنجانی داشتند و از تشریفات سخن به میان می‌آمد. آقای میرجهانی از علمای بزرگ و معمر اصفهان نیز در این رابطه

با آیت الله میلانی، صحبت‌هایی داشتند» همچنین آیت الله محمدعلی گرامی، تبعیدی دوران مبارزه به سال ۱۳۴۴ - به گنبد - که از تبعیدگاهش مکاتباتی با آیت الله میلانی داشت و بعد از پایان تبعید نیز به دیدار ایشان در مشهد شتافت، در خاطراتش، سخن اشاره به زندگی یکی از «افراد اهل معنا» به نام حاج شیخ جعفر مجتهدی در مشهد که «طی الارض داشت» نقل می‌کند: «یک بار آیت الله میلانی از ایشان وقت ملاقات خواسته بود. ایشان گفته بود من هرگز حاضر نیستم شخصیت بزرگی مثل شما به دیدن من بیاید ولی بدانید که من با شما مرتطمم. در آن سال که شما کسالت داشتید و مأموران هم منزل‌تان را محاصره کرده بودند و شما ممنوع‌الملاقات بودید، حال سکتته‌ای به شما دست داد، در همان حال که داشتید می‌رفتید، من شما را نگه داشتم، آقای میلانی هم گفته بود

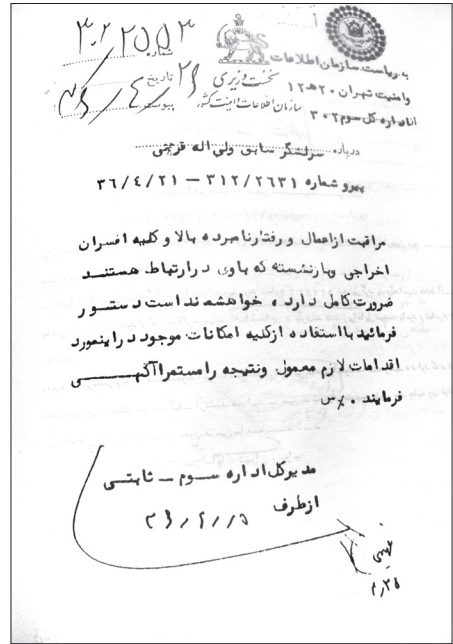
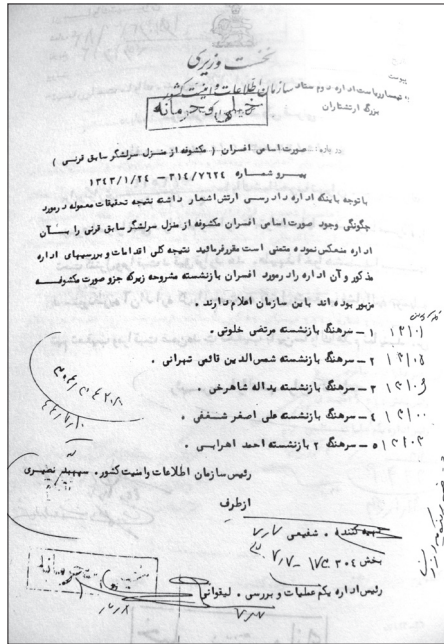
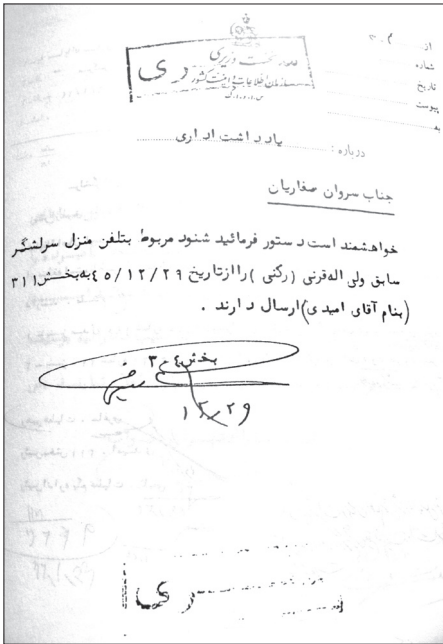
کاملاً درست است.» در یکی از منابع نیز تحت عنوان فصلی «مکتب اخلاقی و عرفانی» آیت الله میلانی به طور مفصل و با ذکر مصادیقی از جمله: خواب دیدن آیت الله اراکی برای میزبانی از ایشان و خاطره‌ای از آیت الله شیخ مرتضی حایری در این خصوص نقل شده است.

با این احوال اعتقاد وقوع انقلاب یا کودتا در کشور براساس استخراج علم حروف از سوی دیگر، بسیار قابل تأمل است که هرگز در چارچوب مبانی و تئوری‌های مربوط به تحولات اجتماعی و انقلاب نمی‌گنجد. به هر حال در طی تشکیل دادگاه و محاکمه عاملین توطئه مذکور، قرنی به سه سال و جزایری به یک سال زندان محکوم شدند. چنانکه ذکر شد آیت الله میلانی به محض اطلاع از دستگیری جزایری در فرودگاه و بازداشت وی در زندان قزل قلعه در هشتم دی ماه تلگرافی به این شرح به ایشان مخابره می‌کند: «حضرت رکن الاسلام آقای سید مرتضی جزایری دامت معالیه، خبر رسید در مراجعت از ارض آستان قدس رضوی دستگیر شده‌اید. زندان جایی است که پدران بزرگوار سلام الله علیه به آن‌جا رفته‌اند. یقین دارم این پیش‌آمد تأثیر در روحیه جنابعالی ندارد و البته یک قافله دل به همراهان است. المیلانی»

در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز یک نامه مهم از آیت الله میلانی به آیت الله صدرالدین جزایری - والد سید مرتضی - در همین خصوص



مرحوم آیت‌الله العظمی میلانی (ره)

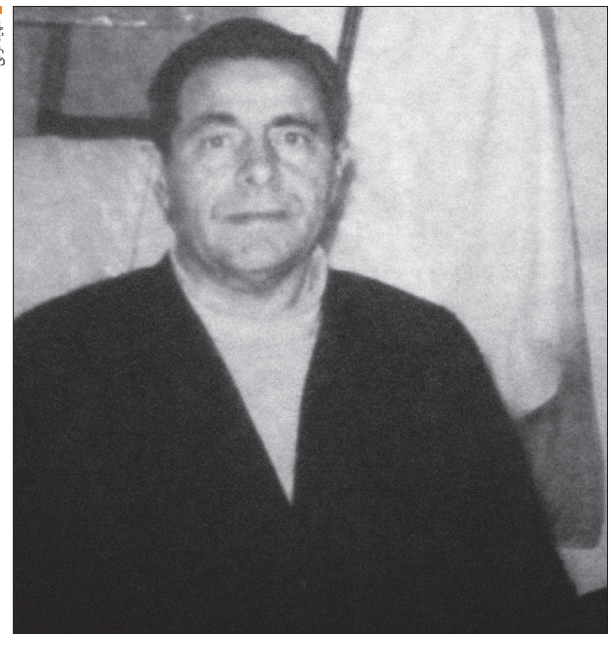


**نقل است که سرلشکر قرنی در مورد کودتا از آیت‌الله میلانی اجازه گرفته بود و پس از کشف کودتا، دستگاه وقت، آقای میلانی را تحت فشار قرار داده بود که قرنی و چهارصد نفر را خواهد کشت...**

قبول خواسته را مشروط به استقبال مراجع قم نمود. حائری اضافه می‌کند: وی به سراغ مراجع و علمای برجسته قم رسید و نظر آیت‌الله میلانی را به آن‌ها مطرح کرد. همه راضی شدند جز یک نفر که آن هم بعد از مدتی رضایت داد. سپس خدمت میلانی رسید و اعلام نمود: همه چیز در قم آماده است تا شما منتقل شوید وی اضافه می‌کند آقای میلانی آهی کشید و گفت: اوضاع تغییر کرد. گفتم برای چی؟ گفت دیگر امکان ندارد. چون قضیه قیام سرلشکر قرنی پیش آمده نامبرده اضافه نمود: نقل است که سرلشکر قرنی در مورد کودتا از ایشان اجازه گرفته بود و پس از کشف کودتا، دستگاه وقت، آقای میلانی را تحت فشار قرار داده بود که قرنی و چهارصد نفر را خواهد کشت. یک گزارش ساواک نیز از نگرانی آیت‌الله میلانی نسبت به این پرونده حکایت می‌کند. سرتیپ بهرام، ریاست ساواک خراسان به نقل از یکی از مأموران نفوذی ساواک در بیت آیت‌الله میلانی به مرکز گزارشی داده است: «میلانی و پسرش از محکومیت سرلشکر قرنی و سید مرتضی جزایری فوق‌العاده ناراحت هستند.» نامبرده اضافه می‌کند: میلانی به واسطه مأمور مذکور: «از اینجانب خواسته بود سید مظلوم [سید مرتضی جزایری؟] آزاد شود که به وی جواب داده شد. ساواک وظیفه‌ای دارد و طبق آن عمل خواهد کرد، مسلماً شخص بی‌تقصیر دستگیر نشده و مقصر هم باید مجازات شود.»

غائله را به وجود آوردند و به روحانیت نسبت دهند صیانت و حراست فرمایند.»

به هر حال هر چند به طور مستقیم در جریان محاکمه متهمین، دادگاه اتهامی را متوجه آیت‌الله میلانی نکرد، ولی این پرونده به عنوان یک دستاویز و بهانه امنیتی علیه ایشان باقی ماند و شاید یکی از علل سکوت و انزوای سیاسی ایشان در سال‌های بعد، با این پرونده بی‌ارتباط نبوده. چنانکه به طور مشخص در یکی از منابع به واقعه‌ای اشاره شده است که از این پرونده تأثیر پذیرفته بود. آیت‌الله سید میرزا حسن صالحی از مدرسین با سابقه حوزه علمیه مشهد نقل می‌کند: بعد از تبعید، امام، صدرالدین حائری - مأموریت یافت نزد آیت‌الله میلانی رفته و از ایشان بخواهد که به قم منتقل شده و رهبری نهضت را در آن‌جا به عهده گیرد. آیت‌الله میلانی



موجود است که محتوای آن نشان می‌دهد دادگاه محاکمه متهمین در حدود تیرماه یعنی ۱۳۴۳/۴/۴ - تاریخ نگارش نامه - آغاز شده است.

ایشان در این نامه ضمن درخواست کسب اطلاعات فوری «از جریان محاکمه غیرمنتظره دربارہ جناب آقایان محترم و جناب آقای قرنی که فوق‌الحد مورد تعجب و حیرت است» نکاتی را خاطر نشان می‌سازد: «در جریان توقف در تهران افراد مختلفی به دیدنم می‌آمدند و مذاکره می‌کردند، از جمله با جناب آقای قرنی به طور عادی گفت و گو شده و هیچ‌گونه توطئه و موضعه نبوده که موارد اتهام گشته و جزو پرونده قرار گرفته است. همچنین آقای خبازباشی هم که دستگیر شده‌اند، اصولاً در این مجلس گفت و گو حضور نداشت. آقای سید مرتضی هم که تشریف داشتند در اواسط مجلس طلبیدم حاضر شدند.»

ایشان در ادامه این نامه گریزی هم به مذاکرات مذکور زده و می‌افزاید: «در آن مجلس مقداری از ناراحتی و گرفتاری ملت و از پیش آمدهای ناگوار گوناگون و مفاصد اوضاع مذاکره می‌کردیم و مقداری انتقاد منطقی و قانونی نموده و اشتباهات اجزای دولت را صحبت می‌داشتیم و تمنا می‌کردیم ای کاش در رأس دولت کسانی قرار می‌گرفتند که مورد توجه و علاقه مردم بودند و به نصیحت و ارشاد روحانیت گوش می‌دادند.» در پایان نیز خواهان رفع گرفتاری آقایان متهمین را نموده و دعا کرده است: «خداوند روحانیت را از هرگونه تهمت و افترا و از انواع مخاطرات و مخصوصاً از مخاطره این‌که خود [آن‌ها که این]

## الأمير الراحل ..

في عتبة إنتصار الثورة الإسلامية، شهيد قرني الذي كان يعتبر من أقرباء وأنصار الإمام (ره) في مدرسة رفاه و مدرسة علوي، بادر كأول رئيس جيش الجمهورية الإسلامية على إعادة الجيش و تأسيس الجيش في هذا النظام الشعبي و الديني.

من الإنجازات و الآثار هذا الشهيد الكريم: المحاربة مع الانفصاليين و مخالفي الثورة في محافظة كردستان، تطهير هيئة الجيش و إستبدال العسكريين المسلمين بدل عن الأمراء السابقين، و إنشاء النظم الجديد على أساس سيرة و أوامر الإمام الخميني (ره) و من أهمها الحيلولة دون إنحلال الجيش الذي كان من مقاصد رؤساء بعض الأحزاب.

كان شهيد محمد ملي قرني كشوكة في عين أعداء الإسلام و إيران و الشعب و لهذا السبب قد إستشهد راند شهداء جيش الجمهورية الإسلامية على يد المجموعة الضالة باسم فرقان في العمليات الإرهابية و هم غافلون عن بقاء إسمه الحسن على صدر أسماء شهداء النظام الخالصين بهذا السبب:

لن يموت من الذي أحيى قلبه بالحب/ سيثبت بقائنا على جريدة العالم  
نرجو بقاء إسمه و دوام طريقته

رئيس التحرير

قد أعطى الله الدين الإسلام كهدية إلى الشعب الشجاع في هذه البلاد. وصلت رسالة نبي(ص) إلى بلاد بارس و إيرانيين بعد قليل من إكتشاف دعوته و إستقبال مواطنو هذه الحضارة و البلاد القديمة عن هذا الدين بكل حفاوة. أثر هذا الدين بسرعة على معيشة الناس و سننهم البيئية و المعنوية في هذه البلاد بحيث لا يستطيع أحد أن يفصل ثقافة دين الإسلام عن إيران و في مقابل الإسلام عن إيران منذ دخول الإسلام إلى إيران.

في هذه الظروف و في أواخر قرن ١٣ الشمسية (١٢٩٢) ولد في هذه البلاد محمد ولي قرني من الوالدين المؤمنين و رغم تقدمه في المهنة و الدروس العسكرية، لا يزال كان مسلماً و مؤمناً.

إذا كان محمد ولي قرني رئيس " الركن الثاني " في الجيش الشاهنشاهي (الإمبراطوري) كان غاضباً من ظلم و فساد النظام الملكي و في سنة ١٣٣٦ رغم درجته اللواء و رتبته الثانية بين كبار الجيش، ألقى القبض عليه في عتبة إجراء الإنقلاب على الملك و سجن لمدة ثلاث سنوات. بعد خروجه من السجن في المرحلة الأولى، قرب من المقاتلين الدينيين أكثر من قبل. تزامنت هذه المرحلة من نشاطاتها مع ثورة الإمام الخميني الكبير (ره) و حوادث ١٥ حزيران ١٣٤٢ فسجن مرة أخرى لثلاث سنوات بسبب مشاركته في هذه الثورة و علاقته مع رجال الدين البارزين كآية الله ميلاني و آية الله طالقاني، ولكن عزز شهيد قرني علاقته مع المقاتلين داخل و خارج السجن و بعد خروجه من السجن و كان ملازماً دائماً مع الإمام (ره) و الناس حتى سنة ١٣٥٧.



## The Intrepid General

The righteous religion of Islam was a divine gift given to the brave Iranian nation. Few years after the Prophet Mohammed - the last of the prophets - was chosen, the inhabitants of ancient Iran, Persia, embraced Islam and kept it dear to their hearts. The impact of Islam on the life and customs of Iranians in the first 100 years of its embrace was so fast that no one could ever ignore the mingling of Islamic culture with the Iranian one.

It was the traces of such impact that made Mohammad Vali Gharani, born of devout and faithful parents in 1913, remain a faithful and devoted one in spite of his business and advances in military. Seeing corruption in his contemporary regime, Martyr Gharani, who was appointed the Head of the Iranian Army Counterintelligence Sector, rose and in 1957, being a major general and second in command among Iranian Army heads, was seized on the verge of a coup against the Iranian Monarch (Shah) and jailed for 3 years.

After his release from the jail, Martyr Gharani got closer to religious revolutionaries. His political campaigns actually coincided with the rise of Imam Khomeini and the incidents of June 5, 1963. Accused of having a hand in the uprising of June 5, 1963 and relation with the prominent clerics and revolutionaries of his own time like Ayatollah Milani and the late Ayatollah Taleqani (peace be upon him), he was seized again and jailed for another 3 years. Martyr Gharani, however, increased his relations with the revolutionaries both when in jail and when released, and never fell short of supporting Imam Khomeini and the revolutionaries until the victory

of Islamic Revolution in 1978. Being one of the welcomers of Imam Khomeini in Refah and Alavi School and a close companion to His Highness, Martyr Gharani was appointed the first Head of the Islamic Republic Army Joint Chiefs of Staff and started reconstructing the army based on the religious beliefs of the people.

Fighting against anti-revolutionaries and separatists in Kurdistan, reconstructing the body of the Iranian Army and replacing the former despotic army officers with Muslim and revolutionary ones, creating a new order in the army based on the ways and orders of Imam Khomeini, and the most important of all, preventing the dissolution of the Army which was favored by some false revolutionaries and cabals' heads are among the most valuable services of Martyr Gharani.

Martyr Gharani was a thorn in the side of the enemies of Islam, Iran, Iranian nation and the new regime of Islamic Republic; the deviated Firqan Cabal, in their first cowardly terrorist attack, assassinated him dastardly, oblivious to the fact that this leading martyr of Islamic Republic military will remain leading among the Islamic Republic prominent martyrs by such an act.

In his loving memory:  
The one whose heart livens with love never dies  
Our existence is but eternal in the universe  
May his path has lots of followers

**Editor in chief**





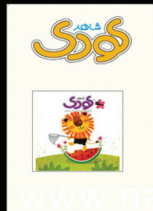
گروه مجلات شاهد

[www.shahedmag.com](http://www.shahedmag.com)



معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران

انتشارات شاهد اول شاهد جوان شاهد کودک شاهد یاران تماس با ما اشتراک مجلات



[www.aivideohub.com](http://www.aivideohub.com)